





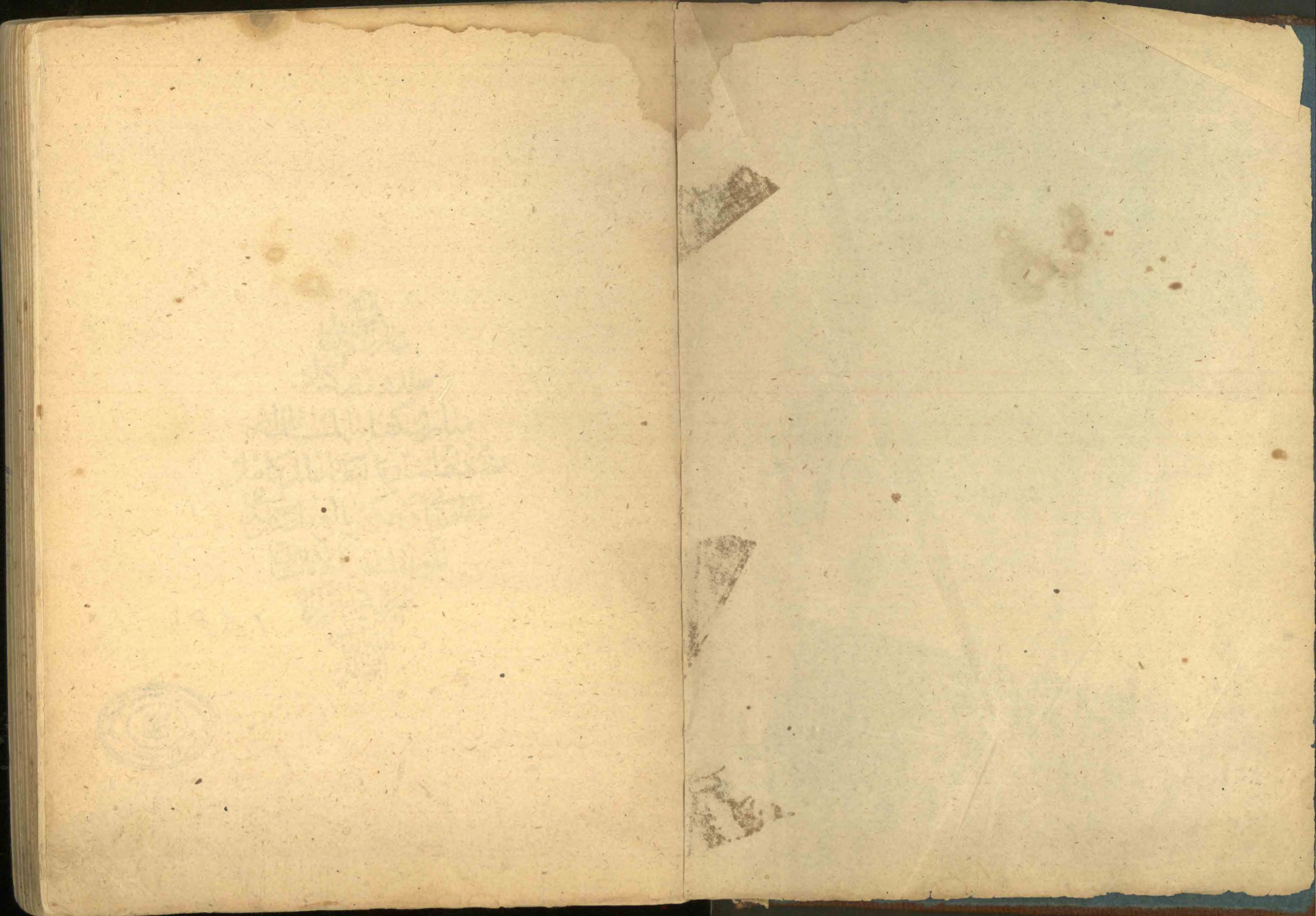
ع  
تومان  
لغاية المسائل (جلد دوم)

۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰



عنوان  
سفارة المماليك (جلد دوم)







لله  
 تبارك وتعالى  
 جلد دوم کتاب  
 مبارک کفایہ المستملات  
 تصنیفات و تالیفات عالم کمال  
 علامہ نواب حکیم بالغ فاضل  
 المؤمنین مولانا  
 میرزا محمد باقر علی  
 اللہ اعلم  
 اجماع

۳۹۴۸۵۲





جلد دوم کتاب  
مبایین کفایت  
المثل

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الحجها و فيه مطلب المطلب الاول في الحجها الاصغر الامور المتعلقة  
به وفيه فصول الفصل الاول في من يحج عليه والامور المتعلقة به وفيه مسائل  
مسئله وجوب حجها بكتاب سنة اجماع واقفا واهل اسلام واهل ايمان معا  
شده و بحد ضرورت رسیده خلافت در آن نیست مسئله امر بجهتها کردن باید از کج  
معیار علیهم صا شود و غیر از پیغمبر صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیهم و باز در  
او که اول ایشان امام حسن دوم ایشان امام حسین و نه نفر از اولاد امام که اول ایشان  
حضرت سجاد و آخر ایشان حضرت قائم فرزندان امام حسن عسکری است علیهم السلام بلا فصل  
کسی بکنه تواند امر بجهتها کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست بحد  
که در میان شیعہ اثنی عشری بحد ضرورت رسیده مسئله شرط است که جهتها کنند  
بالغ و عاقل باشد پس جهتها نیست طفل و مجنون چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله شرط است که جهتها کنند مرد باشد پس جهتها نیست زن چنانکه

در خلافت



کتاب الحجها

کتاب الحجها و فيه مطلب المطلب الاول في الحجها الاصغر

فصل اول في من يحج عليه والامور المتعلقة به وفيه مسائل

در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است که جهتها کنند ازاد باشد  
پس جهتها نیست بر غلامان ملوک مکر باذن مالکشان چنانکه در احادیث معلوم میشود  
و بیشتر از فقها فتویان داده اند مسئله شرط است که جهتها کنند پیر از کار افتاده باشد  
پس جهتها نیست مردی که نتواند جهتها کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله شرط است که جهتها کنند صحیح باشد که نتواند جهتها کند پس جهتها نیست مردی  
که از شدت مرض ضعف نتواند که جهتها کند کوری که بجهت کوری نتواند جهتها کند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله فقهی که قوت خود و قوت عیال خود را  
ندارد و چیزی ندارد که سلاح حرب بخرد و ثواب سباحه بجهتها کند چنانکه در احادیث  
در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که  
کسی چیزی بفقره دهد که عوض او جهتها کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله در زمان حضور یکی از ائمه طاهین علیهم السلام بدین  
اذن ایشان جهتها نبود در زمان غیبت ائمه زمان عجل الله فرجه جهتها نیست مگر دفاع چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در اطراف بلاد اسلام حفظ ثغور و  
اطلاع یافتن بر حال کفار و مسلمین را خبر کردن از حالت هلاکت و در زمان حضور و بعد  
زمان غیاب معصوم علیهم السلام جایز و مستحب و کسی که نتواند که با وصیت کند که در این امر  
صرف کنند و وصیت صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
فصل دوم در قتال با مشرکین از عرب و عجم است که کتابی است اندر آن در آن چند مسئله

ولنگی که نتواند  
جهتها کند

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله



مسئله معصوم علیه السلام یا نایب که او تعیین کرده بعد از فائده حجتی مشرکین و غیره  
 میکند ایشان را با سلام پس اگر مسلمانی باشد حجتی کند با ایشان و میکند ایشان را و بخیر از  
 ایشان قبول نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله نمیکند  
 مشرکین اطفال و زهاد ایشان را و کوزان و مجانبین مردان پیر ضعیفانی را که نمیتوانند  
 کنند مکرر و حال ضرورت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 اموال منقوله مشرکین و باز ماندگان ایشان از اطفال و زهاد و پیرها و مجانبین مال الشکر  
 اسلامت که با ایشان جنگ کرده اند در میان خود قسم میکنند چنانکه بر احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه لشکری بدو را مرعوض و علیه السلام با ایشان  
 چنانکه در حقیقت از ایشان بدست در آن چیز مال معصوم علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله مناکح غیر اهل کتاب بر زن مسلمانی نکاح  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست فضائل پیغمبر در قتال با کفار است که کتب  
 است از این ائمه ائمه ائمه و انما بهو و نصائر هستند و محوس هم ملحق باهل کتاب هستند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست و در آن چند مسئله است  
 مسئله معصوم علیه السلام یا نایب که او تعیین کرده اتمام حجت میکند بر ایشان و دعوت میکند  
 ایشان را با سلام و اگر قبول نکردند و مسلمانی باشد حجتی میکند ایشان را در میان جزیه دادن یا نه  
 شد پس اگر قبول کردند جزیه را ایشان را بجا خود بایستی گذارند و اگر قبول جزیه نکنند ایشان را  
 بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه قبول اسلام نکردند

فصل فی  
 کتاب النجاشی

و قبول جزیه هم نکردند میکنند ایشان را و نمیکند اطفال و زهاد و پیرها و کوزان و مجانبین  
 ایشان را در حال اختیار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کشتند  
 ایشان را اموال منقوله و باز ماندگان ایشان را در میان الشکر اسلام قسم میکنند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه قبول اسلام نکردند و قبول جزیه کردند علاوه  
 بر جزیه باید عهده کنند که علانیه را بخورند و علانیه گوشت خنزیر بخورند و نکاح خواهران  
 دختران خواهر و دختران برادر نکنند و هر یک از این امور را مخالفت کردند از فقه پیر و مفسران  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله باید عهده کنند که اطفال  
 خود را بیهوده و بضرر و محسوس نکنند و هرگاه احدی از ایشان بخواهد مسلک اشود مانع او نشوند و  
 در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله عفت ضایع شریفه حجتی  
 الحجة عن بدو هم ضاعون باید در جمیع احوال در جمیع مواضع خاضع و ذلیل و کوچک  
 خوار باشند و در جمیع حال اظهار بزرگی و عزت نکنند و طور خود را ظاهر نکنند که مشبه  
 بمسلم باشند پس بر اسب سوار نشوند چنانکه اظهار غریت و چون بر جوی دیگر سوار شوند  
 هر دو پا خود را بر طریقه کنند و پشت خود را بر طریقه دیگر تا مشبه بمسلمانشوند و لباس عمامه  
 و کلاه و کفش خود را مانند مسلمانان نکنند و از عهود که خود ایشان را در بدو اسلام کرده اند  
 و ملتزم شده اند کیفیت احوال ایشان معلوم میشود که چه طور باید باشد و آن عهود است  
 که طلب کردند اما از آن بخواهند بشرط آنکه کنیسه تازه از برای خود نهند و در اطراف  
 کنیسه خود در پیر و قلابه و صومعه بنانکنند و هرگاه کنیسه ای را بخواهند بنهند باید آنرا



و نشان در نماز و مانع نشوند مسلمانان را اگر بخواهند داخل کنیشت ایشان شوند چه در شب باشد  
 چه در روز و در هر کجا کنیشت را با وسعت قرار دهند که عبوکندگان با کتای عبوکند  
 جاسوس طایفه را که با مسلمانان از اعیانند و کنیشتها و خانه ها خوراه ندهند و هرگاه  
 شوند که طایفه خیال دارند که با مسلمین نزاع کنند پنهان کنند مسلمانان را از خیال ایشان  
 خبردار کنند و ناقوس نزنند مگر بقدر که صدای آن از کنیشت ایشان بیرون نیاید اظهار  
 صلب خود را نکنند و صدای خود را بلند نکنند در حال نماز خود و در حال خواندن  
 گاهها خود بطوریکه صدای ایشان از کنیشت ایشان بیرون آید و بکوش مسلمانان بر سر صلیبها  
 و گاهها خود را در بازار مسلمانان بیاورند و در عیدها خود در حضور مسلمانان بپوشانند  
 و صدای خود را بلند نکنند در وقتیکه کسی از ایشان میپرسد که بکوش مسلمانان بر سر و چراغ  
 و آتش و روشنها همراه مردگان خود نبرند که مسلمانان به بینند و خیزند و خود را در  
 نزد یک منزله مسلمانان بیاورند و شرب و نفرینند و شرب را برای خدا اظهار  
 نکنند و کسب اذعوت بدن خود نکنند که اگر مسلمانان اسیر کرده اند و مالک آنها  
 شده اند از کشتن ایشان نگه دارند و هرگاه احدی از خویشان ایشان بخواهند مسلمان شوند  
 او را منع نکنند از آن خود بیرون روند و هرگاه که باشند و شبیه بمسلمانان شوند  
 لباس و عمامه و کفش و موی پیش سر را بطرف راست و چپ و دست نهند چرا که مسلمانان  
 موی پیش سر خود را در دو نصف میکنند نصف را بطرف راست و نصف را بطرف چپ قرار میدهند  
 پس باید اهل ذمه شبیه با ایشان نشوند چنانچه سوار خود را مثل جوانهای سوار مسلمانان

قرار ندهند و مثل ایشان سوار نشوند و مثل ایشان سخن نگویند و القاب خود را مثل القاب  
 مسلمانان قرار ندهند موی پیش سر خود را بچینند و دست قرار ندهند و زنان بکوش خود  
 و نقش نکیس خود را بچینند باید ترک نکنند روح را و گویند یا ایا اینست که عیسی را روح  
 بگویند و ترک نکنند روح را و ابراهیم بگویند و سلاح حرب بپوشانند و شمشیر  
 حایل نکنند و احترام مسلمانان را بکنند اگر مجلس ایشان داخل شوند بیرون باشند و اگر  
 مسلمانان بخواهند بجای روند و راه انجا را ندانند و ایشان بدانند راهها را کنند و از جا  
 بلند نگانند منزل مسلمانان و خانه ها ایشان نکنند و قرار بچینند تعالیم اولاد خود نکنند  
 و شرب احدی از مسلمانان در تجارت نشوند مگر برضا او و هرگاه مسلمانان از منازل ایشان  
 عبوکند او را احترام کنند و تاسه روز و راتها کنند از غذاها خوب خن اشوند که خود  
 و اولادشان و زنهایشان با بنطورها با مسلمانان سلوک کنند و ضامن شوند که اگر  
 خلاف کنند آنچه را که شرط است خود قرار دادند در امتان باشند و مسلمانان سلوک  
 کنند با ایشان مانند آنچه سلوک میکنند با شما که در ذمه امتان هستند و همه  
 این شرائط و امثال اینها از برای همین است که باید شرط کنند که ضاغر و ذلیل و خوار باشند  
 نه عزیز و محترم مسلمانان و ذمه را که در این قرار داده اند از آنها ایشان هم در امتان  
 خواهند بود و همچنان اطفال ایشان هم در امتانند مادام که طفلیند پس چون بحد تکلیف  
 رسیده باید بحد تکلیف خود امتار بقبول جز به شرائط ذمه و ذمه امتان ایشان  
 دخلی بایشان ندارد بعد از بلوغ چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف ذمه ایشان نیست



مسئله تعیین مقدار جزیه با معصوم علیه السلام و نائب خاص او است قلم محینه ندارد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در این نیست مسئله امام علیه السلام  
یا نائب خاص او بطریق مصلحت را نسبت جزیه را قرار میدهند بر سرهای ایشان یا بر  
اموال ایشان و هر دو را با هم جمع نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از  
فقهائ و قویان داده اند مسئله از زنها ایشان و اطفال و مجانین ایشان که همیشه  
موجودند جزیه نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در این نیست مسئله  
بر سرهای فانی و بعضی از زمین کبر و کورهای ایشان جزیه نیست چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیار از فقهائ و قویان داده اند مسئله جزیه بمال و اموال ایشان و اموال بندگان  
اگر چه مولا یا مملوک باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهائ و قویان  
داده اند مسئله هرگاه کسی از ایشان امّا طلب کند و یکی از مسلمانان او را امان دهد  
او را امانت و نباید او را کشت اگر چه امان داده اند از آن مسلمانان باشد و اگر چه امان  
دهند از زنها مسلمانان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در این نیست حضرت  
امیر علیه السلام امان داد در عید مملوک مسلم را بحری داشتند مسئله کشتن  
ایشان را که یکی از مسلمانان امان داد او را امانت است آنکه او را بتمام منزل و پورتن  
و او را نکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در این نیست مسئله در هر جنگ  
ایشان امّا طلب کنند و مسلمانان امان دهند و بگویند در امانت نیستند و ایشان چنانکه  
کنند که مسلمانان گفته اند در امانت هستند پس بجان خود بایند نزد مسلمانان

نباید ایشان را بکشند و باید ایشان را بمنزل و امان ایشان برسانند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در این نیست مسئله اسیران را که از ایشان اسیر کرده  
اند باید از غنای خود و نباید ایشان را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه  
محل اعتنا باشد در این نیست مسئله انچه از غنیمت نصیر و لشکر اسلام امدانچه را که  
امام علیه السلام بر کربلا بر خود مثل اسب خوب و شمشیر خوب و جایه خوبی یا خانجی که امام  
علیه السلام یا نائب خاص او در حفظ و حل و نقل آنها خرج کرده اند و انچه را که حق الجعالة از آن  
کس قرار داده اند و انچه را که از آن بخرش و ترغیب کسی قرار داده اند بحسب مصلحت پیشان  
قسمت کردن غنیمت آنها را بیرون میکنند و باید مانده را قسمت میکنند چنانکه در احادیث  
وارد شده و بیشتر از فقهائ و قویان داده اند مسئله باید مانده را پنج قسمت میکنند  
و خمس آنرا بر میدارند و چهار قسمت با قریه و میثا لشکر اسلام قسمت میکنند چنانکه  
در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهائ و قویان داده اند و قلیلی گفته اند که خمس را پیشان  
سایر خارج اخراج میکنند مسئله چهار قسمت باید مانده را در میثا لشکر اسلام  
قسمت میکنند پس اسب سوار را و سهم میدهند و غیر اسب سوار را یک سهم میدهند  
اگر چه سوار بر استر و الاغ و شایع و غایب یا شایع یا سوار باشد و پیاده باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در این نیست مسئله  
که از لشکر اسلام یا سوار را و سهم میدهند و کسب که دو اسب یا بیشتر سهم میدهند  
نزد پیاده اگر چه پیاده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در این نیست مسئله



هرگاه لشکر اسلام بیرون رفت از برای جهاد و یک سده از لشکر ستمی قتلند باذن ائمه علیهم السلام یا نایب خاص او و غنیمی بدست ایشان امداد باشد لشکر هم در آن غنیمت شریکند و هرگاه خود از لشکر خارج شد غنیمی بدست لشکر امدان دهنده هم در غنیمت شریکند چنانکه در اتحاد وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که در میان لشکر اسلام حاضر باشد اگرچه اطفال باشند و جنگ نکنند و اگرچه مولود باشد در میان لشکر که قبل از قسمت کردن غنیمت متولد شود شریکند در غنیمت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله لشکری از اسلام که بمال لشکر دیگر از اسلام میبرد و چون مهر بند لشکر شریک غنیمت بدست دهد مانند قسمتی که بدست لشکر دیگر برده اند و در آن غنیمت شریکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه لشکرهای متعدد از اهل اسلام بجهت اجتماع تکامل منعد از کفار رفته باشند و هر یک غنیمی بدست آورده باشند غنیمت هر لشکر مخصوص خود است و شریک در میان ایشان نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در قتال با اهل بغی است مثل ناکثین و قاسطین و منافقین و در آن چند مسئله است مسئله هر طایفه که بحسب ظاهر از اسلام باشند و خروج کنند بر یکی از ائمه معصومین بشهر و امثال آنجهت با ایشان واجبست با ائمه علیهم السلام چنانکه در اتحاد وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چنانچه برای ایشان نیست باید با ایشان قتال کنند تا آنکه از خروج خود برگردند یا کشته شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه

فصلی است  
در قتال با اهل  
بغی

اگر از اهل بغی و بیرون جنگ فرار کند یا سلاح حرب خود را بیندازد یا جراحه باور سپارد یا که نتواند جنگ کند یا بدست اهل حق گرفتار شده باشد یا برود بمنزل خود و جنگ نکند و بقیه از برای ایشان باشد نباید که بخواند یا بن جلد ها خود را بنهار سازند و امانت دهد بود و او را نمیکشند مثل اصحاب جمل و هرگاه بقیه از برای ایشان باقیست میخواهند یا بن جلد ها خود را بنهار سازند یا باید کشت مثل اصحاب معویه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اموال اهل بغی را غنیمت نمیبرند مگر اموالی که در لشکرگاه ایشان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و نسبتا از فقه افقوی بان داده اند مگر آنکه اموال اصحاب جمل را حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام بعد از اقامه شهبو با بعد از قسم خوردن مدعی میگردیدند مسئله اطفال و مجانبین و ضعیفان و زهادی اهل بغی را با بر نمینند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کفار اهل ذمه امداد کنند اهل بغی را از ذمه خارج میشوند هرگاه ائمه علیهم السلام ایشان را بامداد طلبید در جهاد با اهل بغی باید اطاعت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه اهل بغی تلف کنند مالی یا جانی را از تابعین ائمه علیهم السلام ضامنند اگرچه تابعین از کفار اهل ذمه باشند و در وقت تسلط از ایشان مطالبه میکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دشمن عددشان در و کمتر باشد از مسلمین جایز نیست فرار کردن از برای مسلمانان و هرگاه عدد دشمن از و برابر بیشتر باشد یعنی سه برابر و بیشتر باشد خواه دشمن از اهل بغی باشند یا از سایر کفار



جائز است فلر که زمین را در حدیث وارد شده و خلافت در آن نیست و چنانچه در  
 احکام زمینها است در آن چند مسئله است مسئله هر زمین را که معصوم علیه السلام با  
 اهل آن جهاد کند و برایشان غالب شود و بعضی را بکشد و بعضی را ببرد و اموال ایشان  
 بغنیمت ببرد پس آن زمین را مفتوح العنوه و آن زمین مال جمیع مسلمانان است  
 بطوریکه احدی نتواند آنرا بفروشد و بخشد و وقف کند مثل زمین را که وقف کند بر  
 جماعتی که منفعیان مال جمیع ایشان است و احکام آن را نمیتواند از آن ببرد و بخشد  
 و منتقل بغير نماید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 زمین مکه معظمه و زمین خیبر و سایر زمینها که پیغمبر صلی الله علیه و آله جهاد  
 کرد با اهل آنها و برایشان غالب شد از این قبیل زمینها است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله منولان مبن مفتوح العنوه معصوم  
 علیه السلام است که خود او یا نایب آن زمینها را با اجازه یا شایع شرعی و اگر دارند با حکم  
 معینه از نصف ثلث ثلثین بهر طوریکه مصلحتی نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله مضاف منافع این زمینها امور جمیع مسلمانان است مثل خرج  
 لشکر اسلام و مخارج پاهای و باطانت و مساکن و مساجد و دینار از منافع این زمینها  
 معصوم علیه السلام صرف خود نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 آنچه از این قبیل زمینها که در وقف معصوم و خیر و غیره نیست آن زمین را زمین  
 میگویند و زمین موات مال معصوم علیه السلام است کسیکه بخواهد احکام آن را بداند

مفتوح العنوه  
 مخرج بغير و غلبه

معصوم علیه السلام باشد و اگر کسی آنرا احکام کرده و معصوم علیه السلام بخواهد از سنا و بکشد و بکشد  
 و چیزی که او خرج اهل آن کرده با و میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله زمین که کفایتی دارند و لشکر اسلام بدون امر و اذن امام علیه السلام از زمین  
 بفر و غلبه تصرف کنند آن زمین مال امام علیه السلام است مثل سایر غنائمی که بنصر و لشکر اسلام  
 آمده که مخصوص امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 زمینها آنکه در عهد عمر تصرفات کرده اسلام آمد بفر و غلبه از زمینها کافر را منهدم کرد و  
 حلو است تا طرف قادیسیه که متصل بزمین عرب است و از موصلا تا کار دریا که در بلاد شام  
 از شرق در جلد و آنچه را که در غرب در جلد موات بوده و اسلام با آنها را احکام کرده اند که بصورت  
 متصل باینها است و منافع این زمینها که بجز میرسد یکصد و شصت هزار هزار درهم بود  
 چون کاه و عیش و شربت امیر المؤمنین علیه و آله صلوات الله علیه لشکر کشی میکرد و کاه  
 در باب این زمینها شور میکرد و اجتناب علیه السلام هم فرمایند مفرودند و چون بعضی از شجاعت  
 هم مانند سنان و عمار یا سر ما مور یا مری میکرد و ایشان قبول میکردند و معلوم است که  
 البته ایشان بدون اذن و امضا حضرت قبول امر بر این نکردند پس از مجموع این قبیل مدارها  
 و سلوک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منافعها شیعیه اختلاف و افتشاده که آیا این  
 که عمر مفتوح کرده مفتوح العنوه است یا اذن و امضا معصوم علیه السلام است مال تمام مسلمانان  
 یا چون بدست معصوم علیه السلام مفتوح نشده تمام آن مال امام علیه السلام است بعد از آنکه بجا  
 از امور از روی تقیه جار میکردند و جار میبکشد و نمکین میکردند و بفر این که از روی



نقته بوده در این موهم اگر یقین بنقته انحضرت کنیم احتمال نقبه را که نمیتواند منع کند  
 و چون احتمال نقبه در آن رود یقین نمیتوان کرد که این امور بدو یقینه باذن و امضا  
 او واقع شده بلکه چون غضب خلاف حق محقق است بطلان اعمال غاصبین چنانچه  
 خواهد بود و بعضی از مداراها انحضرت علیهم السلام احتیاجی از برای بطلان یقینه اعمال  
 آنها نخواهد کرد پس چون آن را <sup>چون</sup> با حق یقینه معصوم علیه السلام مضمون شده تمام آن اراضی  
 مال امام علیهم السلام چنانکه در ایجاد وارد شده و بیجا از فقها فوئی بان داده اند مسئله  
 هر زمین که امام علیهم السلام یا نایب خاص او مصالح کرده اند بکفای باطل که نصف حاصل آنرا  
 باثلث را با امام علیهم السلام بدهند از زمین مال کفای است میتوانند آنرا بفروشند و تصرفات  
 آن کنند مثل تصرف ملاک در املاک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه مسلمانی کفای چنین منبر اخیری را که از کفای قرار داده اند  
 علیهم السلام بدهند خود ایشان باید بدهند نه مسلمانی که از منبر اخیری چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و بیجا از فقها فوئی بان داده اند مسئله هرگاه امام علیهم السلام یا نایب خاص او  
 چند مصالح کرده باشند که زمین مال مسلمانی باشد و کفای در آن زمین ساکن شوند  
 و چیزی <sup>معنی</sup> بدهند بعبوض سکون و تصرف خود در آن زمین حکم آن زمین حکم زمین معصوم  
 الغوه است نمیتوان آنرا فروخت و بخشید و وقف کرد و حکم آنچه را که کفای قرار داده اند  
 بدهند حکم جزیه است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 هر زمین که اهل آن از تو غنیمت مایل خود مسلمان شده اند مثل زمین مدینه طیبه از

بحرین از زمین مال صاحبان است و نباید چیزی بدهند مگر زکوة و چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست **مطلب دوم در جهات** اگر است مقصود بالذات مراد  
 الهی جهات اگر است جهات اصغر بجهت مقصد قرار داده شده و از اینست که جهات اصغر که  
 باشرطی که گذشت و کما هو نیست بفقدان انشراط وجهات اگر همیشه واجبست بلکه واجب  
 واجبات است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست در این چند مسئله است  
 مسئله بعد از آنکه از دنیا بگذشت جهات اگر از جهات اصغر افضل است چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله خداوند عالم جل شانہ عقلی  
 در انست خلق فرموده که حجت باطنی الهی است بخات بدی در اطاعت و است نفس در  
 انست افریده که آثاره بالسواء هلالا بدی متابعت هواها و هواها است چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دوستی انست اعدا  
 و رسول و حج او علیهم السلام عقل و است دشمن ترین دشمن انست انفس است چنانکه در  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بهترین مجاهد هر کس است که بانفس خود جهات  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شدترین مردم در  
 جهات کسی است که جهات کند بانفس خود و آنرا مغلوب کند چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله عقل خود را بدو خود باید قرار داد و متابعت او را باید  
 کرد و عاقل و نباید شد و نفس خود را باید دشمن خود قرار داد و با او جهات کرد و مخالف  
 متابعت عقل است و متابعت مخالف با عقل است چنانکه از احادیث معلوم میشود

مطلب اول در جهات  
 و جهات اصغر



و خلافت در اینست **مسئله** علم جمیع منافع انسان و مکر خدا خالق آنها چنانکه  
 علم جمیع مضار انسان را که نمیداند مکر خدا خالق آنها و علم منافع و مضار خلق را وحی  
 نکرده مکر یا نبی یا رسول در آخر الزمان نمی نکرده مکر یا نبی یا رسول در آخر الزمان محمد بر عبد الله  
 خاتم الانبیا و المرسلین صلی الله علیه و آله و علیه السلام جمعین نسپرد و آن وحی صلی الله  
 علیه و آله مکر در زمان مومنین و ائمه از نسل او که اول ایشان امام حسن مجتبی است و آخر ایشان  
 محمد بن الحسن العسکری است صلوات الله علیه و آله و علیه السلام و ایشان با کتب خدا و وحی الهی همراه  
 باهند و هیچ یل از دیگر مفارقت نکنند تا آنکه وارد شوند بر سوختن خدا صلی الله علیه  
 و آله و این دو شیخ نفس مخلوق سوختن خدا صلی الله علیه و آله هستند در میان امت او که با  
 متمسک شوند باین دو امر نفس ناکره نشوند و منافع نهایی خود بر سبب و از مضار  
 نهایی نمانند شوند البتة المسالیة الناس من انما فقد نخی و من لم یاتکه فقد هلاک چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست **مسئله** ایشان صلوات الله علیه و آله مامور  
 بودند از جانب خداوند عالم جلشاکه جمیع منافع و مضار جمیع خلق را بخلاق برسانند تا در  
 قیامت معصوب بودند و تخلف نکردند و رسانیدند و جاهدند در الله حق جاهد حتی  
 اعلمتم دعوتهم و تبیین قرائضهم و اقامت حدودهم و نشر شرع احکامه مستند مستند و حق  
 فی ذلك منه الى الرضا و سلمته له القضاء و صدقتم من رساله من مضی فالراغب عنکم  
 ما رن و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم الیکم  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست **مسئله**

از جمله امور الجهاد که ایشان علیه السلام رسانیده اند اینست که این خلق خدا هستند و شناختن  
 ایشان شناختن خدا است شناختن ایشان شناختن او است و او است طاعت ایشان طاعت او  
 و تخلف از ایشان تخلف از او است و دوستی و محبت با ایشان دوستی و محبت با او است دشمنی  
 ایشان دشمنی او است اعضا و پیکر بدن با ایشان اعضا و پیکر بدن با او است تمسک  
 بایشان تمسک با او است مرا ایشان مرا او است حکم ایشان حکم او است قول ایشان قول او است  
 و فعل ایشان فعل او است نفر ایشان نفر او است هم چنین جمیع آنچه نسبت بایشان واقع  
 شود منسوب با او است عباد مکرمون لا یسبقونہ بالقول و هم بامر و یعاونون من اراد الله بدلا  
 بکرم و من وعدہ قبل عنکم و من مضی توجب بکرم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 که محل اعتنا باشد دران نیست **مسئله** اول در شناختن خدا است کمال توحید او  
 اینست که صفات او را صفات او بداند و ذات او را ذات او بداند مقدس بداند که او را ملوث و مرتکب  
 با چیزی نداند و ذات غیبی او را صفات او بداند و اگر بداند سعی کن و مجاهد کن تا بداند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست **مسئله** که محل  
 که مجاهد نکند آنکه معنی و مقصود مراد از این الفاظ را بداند مانند کسی است که از  
 جهات اصغر و کبریا شده بلکه بدتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 باشد دران نیست **مسئله** عقل طالب فهم اینها است نفس طالب شهود است  
 و دشمن اینها است اینها العقل ما عین الرحمن اکسب بها الجنان و ان النفس قماره بالشوء  
 و مطیع عقل مطیع خدا و اولیای او علیه السلام است مطیع نفس امارة بالتو و مطیع ابلیس



البیسل سچینا نکر در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله  
 ذات خداوند عالم جل شانہ بیک است صفا و جل شانہ بیک است یک بسیار نیست  
 بسیار یک نیست یک است بسیار بسیار است عجب آنکه این یک غیر بسیار نیست یک  
 غیر بسیار نیست بفهم اگر می فهمی اگر نمی فهمی مجاهده و سعی کن با فیهی من کان زانهم  
 بشاهد ما قلنا وان لم یکن فهم فیاخذ عتانا فان لم یکن فهم واخذنا له جهتا و سعی فی  
 سبیل الهنا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست  
 مسئله هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى قل ادعوا الله وادعوا  
 الرحمن انا ما ندعوا فله الاسماء الحسنى فادعوا الله لم تدعوا الرحمن وادعوا  
 الرحمن لم تدعوا الله وادعوا عتود عتود الله وادعوا الرحمن هو الاول والاخر والظاهر  
 والباطن وهو بكل شیء علیم كما ورد به الكتاب السنه ولا خلاف فی ظواهرها وقل من  
 يعرف بواطنها اقل من الکبریا لا حرم فجاهد واجتهد وادعوا الله وادعوا  
 لنهیدینهم سبلنا مسئله علام مجاهده و سبیل بحق است و کسیکه بحق نرسیده  
 مجاهده نکرده چنانکه حجت الهیه و امر الهی امر تمام است نفس در این نیست و نفسها  
 همه از مخلوقات است از اینست که تا کبر لفظی در مجاهده نیست در هدایت و اول ان لام  
 و اخر ان نون تا کبر است در تقبله بودن ان تا کید که بکرات چنانکه در اقران ظاهر است  
 و خلافت در ظاهر نیست مسئله مفضو از مجاهده در راه خدا و اجتناب شافیه و حیا  
 و زجرات نیست چرا که جمیع پیغمبران که از جانب خدا آمدند مراد هدایت کردنند بسوی خدا

بدون آنکه امر کنند کسرا بر ریاضت و سیاحت متقنی و لکن تمام مجاهده مطلوبه از جانب خدا  
 اینست که چون از جانب امری بر تو ظاهر شد و به تو رسید و تو فهمی اینست که خدا  
 با تو خود نکنی و ضد یو کنی و ایمان او را در حق خود را احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در این نیست مسئله بر خدا است که خود را بمکلفین بشناساند چنانکه  
 بر او است که پیغمبر خود را و سایر حجتها خود را علیه السلام بمکلفین بشناساند و بر او است که چنانکه  
 چند از جانب خود اقامه کند که اینست او امر و نواهی حلال و حرام و مکروه و مندوب و  
 مباح او را بمکلفین برساند و از برای اینست اعصمتی قرار دهد که جعل و غفلت  
 سهو و نسیان و محذور و عصیان را بلاغ و ایضاح و ابضال مراد از الهیه بمکلفین نماند  
 پس روع میگوید کسیکه از عام میکند که او مجاهده کرده و بحق نرسیده و لذت بجای  
 فینا نهیدینهم سبلنا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست  
 مسئله تا خلق خلوشده اند منافع و مضار دارند و بین این منافع و مضار از برای  
 مکلفین بر خدا است از علینا جمع و قرینه فاذا قرناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بانه پس  
 زایل نشود منافع و مضار خلق مادام که زایل نشود اسم او زمین و زایل شود اسمان زمین  
 و زایل نشود بیا الهی علم منافع و مضار که از علم شریف طریق حقیقت چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله اول دین معرفت  
 خدا است بعد از آن معرفت حجتها او است بعد از آن حاملان و حاکمان را و این از حجتها  
 او است بعد از آن معرفت احکام خست او است که خداوند عالم جل شانہ تقدر بر تعریف



وتعليم وتبليغ وتفهم هيج بياز برای کافین نکرده چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله همیشه در مقابل اهل حق اهل باطل  
 بود ماند و خواهند بود و کذا لک جعلنا الک کل نجه عدو شیاطین الانس والجن و حی و حی  
 الی بعض زخرف القول غرورا و بر خدا است که باطل را برایشان از آنکه مکلفان اینها  
 بان داعیها باطله بشناسند امر ایشان با امر اهل حق مشتبه نشود لیکن بزرگوار است  
 الطبیب لو اعجبک کثر الخبیث چرا که اگر داعیها باطله برایشان نزد حجت و تمام و امر  
 او واضح نیست حال آنکه همیشه حجت او تام و کامل و امر او بالغ و واضح است و نقصه  
 و تقصیر بر او جایز نیست بدلیل عقل و نقل یقین قطعی چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگز در میان اهل حق نزاعی و  
 عدالتی در بین نیست بعضی بترتیب از بعضی درین خود ندارند و همه ایشان ضد بگویم  
 ایشان را دارند و همه باید و ستند باشند المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض اللهم  
 اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الا حیاتهم و الا موانئهم باید بخوانند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اختلافی که در میان علما  
 هند است اختلافی در نظریات است از اینجهت بآنکه اختلافی در نظریات دارند عدالتی  
 بایکدیگر ندارند و هر یکی در ضرورت باین مصداق بگردند و بعضی اولیاء بعض هستند  
 و هر یک از ایشان اجازه بغیر داده اند اگر چنان غیر در نظریات با او اختلاف داشته  
 چنانکه از حد اسلام بعد سیرت علما ابرار این بوده و خلافت در آن نیست مسئله

هرگاه در میتاد و نفریاد و طایفه نزاعی اختلافی و عدالتی در بین باشند عدالت و نزاع  
 در اینو مثل نزاع مدعی مدعی علیه و مثل پدید کشیکها و حینها و عصبیه امتداد و در دنیا  
 مردم البتة خلل و ند عالم جل شأنه علامت حضرت ابراهیم حق ظاهر و واضح خواهد کرد و البته  
 داعیها باطله را بر اهل باطل خواهد زد لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله داعی  
 باطله خلاف کردن یکی از ضروریات این و مذهب است چنانکه علامت اهل حق موافق بودن  
 با جمیع ضروریات دین و مذهب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله ضروریات این و مذهب را عوام الناس هم میدانند چه جای علما  
 اعلام پس عوام الناس هم موافق و مخالف ضروریات را میشناسند و از این جهت حجت  
 الهی بر ایشان تمام است در متابعت و مخالفت خود موافق و مخالف ضروریات چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ضروریات دین و مذهب  
 چیزهاییست که عوام الناس هم میدانند مثل وجوب نماز و روزه و خمس و زکوة و حج  
 و جهاد و رکاب امام علیهم و مثل حرمت شراب مسکر و کوشش در راه حرمت مال و زنی  
 و حرمت نکاح محارم و حرمت زنا و لواط و مثل حلال بودن اغلب اهلها مثل مال و  
 شخص بر خود و زن او بر خود او و حلال بودن جویان و میوه جات و نان و گوشت مذکف  
 و امثال اینها و هر چیز از این قبیل چیزها در دین و مذهب است اسم آنها ضروریات دین  
 و مذهب است که هر کس موافق با آنها سلوک کند مؤمن است و هر کس مخالف یکی از آنها را  
 کند



و از ادب و مذهب خود قرار دهد منافق و از اهل باطل است و این مطلب عوام الناس هم  
می توانند بفهمند و از روی بصیرت بدین شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در این نیست مسئله جمع معجزات اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آئمه طاهرين  
علیه السلام آوردند برای همین بود که در الهی را بخلاق برسانند و این الهی وضع شرایع است که  
در میان خلق گذاردند که مقصود بالذات همانهاست و معجزات را از برای وضع شرایع آورده اند  
که اگر مقصود وضع شرایع نبود معجزات را نمی آوردند و نمی خواستند که مردم را بنمادهند  
پس آدم عاقل باید متذکر باشد که عطف بر زکریا و زینب و مدینه و پیش از عطف  
و بر زکریا معجزات و خارق عادات است در نزد خدا و رسول و آئمه طاهرين علیهم السلام  
که آنها مقصود بالذات بوده اند و معجزات از برای اثبات و وضع احادیث و احادیث و بلاد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله جمع  
که از اسما بر زمین آمده از جانب خداوند عالم جل شاناه همه حق بوده از زمان آدم گرفته تا زمان  
خاتم صلی الله علیه و آله که در این و آخری بنها است حلال و حلالست و روز قیامت  
حرام و حرام است تا روز قیامت هرگز هیچ طایفه خارج از دین الهی نشد از زمان آدم  
گرفته تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله مگر آنکه خلاف کرد چیزی از ضرورت یا دین الهی را  
پس از دین الهی خارج شدند آنکه در میان اهل اسلام بفتن و فرقه متفرق شدند  
و هفتاد و هفت فرقه هر یک چیزی از ضرورت یا دین الهی مخالفت کردند و از مذهب خود  
فرار دادند و از دین الهی خارج شدند و هلاک گشتند و یک فرقه جمع ضرورت یا دین الهی را

گرفتند و متمسک بجمع آنها شدند و نجات یافتند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
محل اعتنا باشد در این نیست مسئله ادعای پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که من پیغمبر  
آخر الزمانم و بعد از من پیغمبری دیگر از جانب خدا نخواهد آمد و حلال من حلالست و روز قیامت  
و حرام من حرامست و روز قیامت دین من در روز من است تا روز قیامت چنانکه این مطلب  
در میان جمع اهل اسلام بس حد ضرورت رسیده و خلافت در این نیست مسئله جمع  
کشی که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ادعای پیغمبری کردند نفس ادعای ایشان که  
ایشانست که خداوند عالم جل شاناه از زبان خود ایشان بخلاق رسانیده و جهت خود را برایشان  
تمام کرده و در نزد کشی که ایمان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله دارند مانند مسئله کشی  
و سجاج اما کسانی که ایمان باور ندارند در ادعای مثل مسئله کذاب سجاج معجزات می بینند بسا  
آنکه ایمان با مثال مسئله کذاب هم بیاورند چنانکه ایمان باور هم آورند چنانکه در احادیث  
وارد شده و در اسلام بحد ضرورت رسیده و خلافت در این نیست مسئله مسئله کذاب  
انکاری از پیغمبر پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشت نوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیغمبر  
اهل بلاد من پیغمبر اهل بادیه و بیابان من با تو نراعی نیست پس تو را هم با من نراعی نیست  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند پیغمبر من پیغمبر نیست تا روز قیامت لشکر محبت او  
فرستند تا آنکه در خلافت بکروا و از پادشاهان و کشندگان او را بکشند و از چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کذاب را برین مانتها بحث افزان که این  
مردم بسبب و از خصوصیات باهر التوراة طاهرین سلام الله علیه هم جمعین از راه و رسم دین



الحی و وفادار و محض عادت طبعی است ازین در میان این بود و محض اسمی است از این  
چند نایب خاصان میشد چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود و حدیث مفصل که بعضی  
از فضیلتان اینست که زود باشد که بپایند تا بر امت من که باقی نباشد و از زبان از اینها مکرر است  
و از اسلام مکرر سمعی از قرآن مکرر سمعی که مساجد این است معروض باشد از اجتماع ایشان و از این  
ایشان آخرا باشد از اینها که در این دنیا و اموال ایشان خواهد بود و قبل از این از این  
خواهد بود پس در چنین زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر از آن داده بود در هزار سال  
و کسر پیش از این هوای الوهیت بر سر بعضی از مردم افتاد که گویا از الوهیت هم در این دنیا  
بجز اسم نبود و چون دیدند که اگر در اول امر ادعای الوهیت کنند بجز آنکه مانند مجانبین است  
دست اطفال شوند ثم بعد بگری خواهد داشت پس این ادعای الوهیت بر روز دادند که حقیقی  
در آن نباشد و مردم گویند سخن ایشان بدهند که اگر بعضی قبول نکردند بعضی قبول خواهند  
کرد پس یقین که در میان شعبه معروف است که اما در روز هم ایشان عجل الله فرجه زنده است  
از انتظار مردم است انتظار ظهور او را دارند پس و متبادر مردم جلوه دادند که نایب خاص از اینها  
او آمده از برای قریب کردن مردم از برای ظهور خود و عجل الله فرجه پس مردم چندان وحشت  
از این ادعای کردند و بعضی از پیوستگی این برآمد که آن نایب خاص کیست در کجا است تا  
آنکه بروز دادند که او شخص است و شیراز میرزا علی محمد نام و است با ما و عنقریب است  
که او مسخر خواهد کرد جمیع عباد را و مستطاع خواهد شد بر جمیع بلاد و اول کسی که در اصفهان  
بنیاد ایشان را کرد از ملا حسین پسرش بود که روزی مدتی با مردم داشت مردم را دعوت میکرد

علی محمد شیرازی  
شیرازی  
مستطاع  
بنیاد

و مکرر و ملاقات کردیم و گفتند بود بسیار در میان امتا آنکه بعد از مدت دو و سه سال  
میرزا علی محمد از شیراز فرار کرد از حبس خاک را بخا و مد با صفت او نوشت ما جمعی از آنکه من فدا  
شخص صاحب آن عاظم ایاقا این حال را برپا نهاد ما جمعی بجهت افتاد که داشتند و اینها را  
و مردم دست در دست میفرستاد و از امیدند و با او صحبت میدادند خصوص بعضی از علماء و طلاب  
و بلبل و برهان و خدا و دعا و از او طلب میکردند و بلبل که داشت این بود که من کتابی آوردم  
در میان مردم که هر یک از اینها عاجزند که مثلاً یک حرفی از آن بیاورند چنانکه پیغمبر کمالی آورد که  
مردم عاجز بودند که مثلاً سوره و مثل حدیث از آن بیاورند پس چنانکه کتاب و حجت در مردم  
کتاب من هم بطریق اولی حجت بر خلق چرا که مثلاً یک حرف از آن نمیتوانند آورد علماء در جواب  
او گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اول امر خود و ابتدای دعوت معجزات بسیار داشت که مردم  
وزن عالم و جاهل قوی ضعیفان معجزات را برای این معین مشاهده میکردند بطریقیک هر  
کس هم که اینها باور نمیداد و انکار خارق عادت و نمیتوانست که ثابت آنکه میگفت این خارق  
عادات سحر نیست مگر که از او ظاهر میشود یا خارق عادت که تو داری چیست که مردم وزن  
و عالم و جاهل قوی ضعیفان را مشاهده کنند و تو امده که عجز را دعوت کنی با دعا خود  
مردم را دعوت میکنی اهل این بلاد اغلباً غلبه عجمند و مطلقاً عربی نمیفهمند و نمیدانند  
که تو در کتاب عربی خود هدایا گفت یا حکمت پس تو که هنوز نمیدانی که کتاب عربی از برای اینها  
حجت نیست چگونه میشود که باب ما و نایب خاص را و نباشد جواب میگفت که کتاب من عربی  
بر علماء که عربی نمیدانند پس باید آنها را بتایید و ندانند که کلامی که عربی نمیدانند آنها هم



بواسطه تصدیق علماء تصدیق کنند و انما اورند علماء در جواب گفتند که از برای علماء انوعاد  
قسم براد است و اول آنکه سطره یافت میشود در کتاب تو مکر آنکه غلطها صریح و مخفی بسیار  
در آفت دوقیم مطالبی که ادعای مکتبی مطالبی است که هر کس انما حقیقی پیغمبر از زمان  
صلی الله علیه و اله داشته باشد باید تکذیب نورانیکند پس در جواب گفت که مردم باید سخن  
گفتن را از خدا یاد بگیرند نه آنکه خدا باید سخن را از خلق یاد بگیرد پس علماء گفتند که بنا بر آنچه گفته  
معلوم شد که میخواهی بگوئی که کتاب تو کلام خداست که بر توانا زل کرده پس معلوم شد که ادعا  
پیغمبری داری بعد از پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و اله پس او در جواب گفت که ادعای پیغمبری  
ندارم و لکن این کتاب من همان قرآن است که بر پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و اله نازل شده و آنرا حضرت  
امیر علیه نوشتند و مردم از او قبول نکردند پس آن قرآن مخفی داشت در نزد صاحبان بود  
حال که از زمان عجل الله فرجه انرا بمن داده که بیاورم و در میان و در آنوقت جرات نمیکردم که  
ادعای پیغمبری کند پس از اینجه از اینقبیل سخنها در جواب گفت و فیکه دید بعضی از مردم تصدیق  
اورا کردند پس را نوقت گفت که همان کسی که هزار ساله انتظار او را میکشید من هتا  
کم چون باو گفتند که انتخص منظر پیغمبر نیستی گفت من هم نمیکویم که پیغمبر است لکن این  
بشرع جدید و کتاب جدید و علی الحرب شد و باز جرات ادعای نبوت را نداشت لکن علماء با وی  
گفتند که تو در کتاب خود گفته که انا اوحینا الیک كما اوحینا الی محمد پس چگونه میگوئی که این  
کتاب تو همان قرآن محمد است صلی الله علیه و اله و چگونه میگوئی که من ادعای پیغمبری ندارم و حال  
آنکه در کتاب خود گفته و خدا رفعا فون مقام او را در پی با اینجه ادعای خاصه می کرد در کتاب

خود کرده چگونه ادعای پیغمبری نداری و یا انما غلطها بسیار است که از آنجه که از وقت  
گفته و در کلام عرب بار رفع استعمال نشده پس با این همه غلطها بسیار است که گفته و یا اینجه ادعای  
بیمجا که کرده یا توقع داری که مردم تصدیق کنند و باید دلایل و برهان پس چون دید  
که از هر راهی راه بر او بسته شد بطوریکه از هیچ راهی نتوانست ظفر زد با لاخره گفت که  
مباهله میکنم نابدا بند که من در ادعای خود صادقم پس علماء انکه بودند گفتند که اگر  
چه بطلان ادعای نبوت بعد از پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و اله احتیاجا بمباهله ندارد چرا  
که نفس ادعای تو مکذب تو است و در نزد اهل اسلام و همه اهل اسلام میدانند که ادعای  
پیغمبری بعد از پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و اله واضح البطلانست و از همه باطلها باطل  
تر است چرا که این مطلب از جمله ضروریات اولیه اهل اسلام است که پیغمبری از جانب خدا  
بعد از پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و اله نخواهد آمد مگر آنکه شیطا کسی را اغوا کند  
که ادعای نبوت کند مانند مسیلمه کذاب سجاح و لکن حال که خود تو میخواهی مباهله  
کنی با هر کس مباهله میکنی معین کن نابا تو مباهله کند جواب گفت که افاقه محمد خلف  
حاج محمد برهم کلبا یا افا سید حسن بید باد یا افا سید اسد الله خلف افا سید محمد قید  
حجة الاسلام یا حاجی محمد جعفر باده هر یک با من مباهله کنند من با آنها مباهله میکنم  
پس علماء حاضر گفته و را با قایان مذکور رسانیدند قایان اقبال مباهله نکردند و فرمودند  
ادعای او واضح البطلانست و مباهله در امر نیست که حقیقت بطلان او واضح نباشد و این  
موضع موضع مباهله نیست علاوه بر این معلوم است که چون بنای مباهله شد و مردم



شنیدند جمعیت بسیار خواهند شد اگر چنانچه برای تماشا باشد و شاید که این شخص  
 یک راه حله را بداند و کاری بکند که موجب ضلال بسیار از عوام الناس گردد و عیال  
 فساد و فتنه و آشوب شود پس صلواتی نصبت که ما اعتنا باین شخص کنیم که همانا نفس  
 ما باین شخص موجب خطر عوام الناس خواهد شد پس چون این شخصها باور رسید  
 او بیشتر جوی شد در اینکه باید مباحله کرد تا معلوم شود که من بر حقم پس چون اصرار  
 او زیاد شد در مباحله کردن و عیال اصفها امتناع داشتند مرحوم میرزا عبدالجواد  
 و آنجا که یکی از علما معروف را بر آن خصوص در طهران بود در آنوقت در اصفها بود و گفت  
 که من با او مباحله میکنم و بطلان او را ظاهر میکنم و لکن باو بگویند که میرزا عبدالجواد  
 میگوید که من ادعای تصرف در ماکان و مایکون ندارم که در بین مباحله تورا هلاک  
 کنم و لکن تو ادعای این را که از جانب خدا آمده که مردم را دعوت کنی بنقض خود را پس اگر  
 تو در بین مباحله مرا هلاک کردی آنکه از خدا خواسته و خدا مرا هلاک کرد چیزی  
 بر مردم واضح میشود اما اگر من سالم ماندم واضح خواهد شد که تو در ادعای خود  
 کاذب و دروغ میگوئی مثل آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله مباحله میکرد با عیال انجمن  
 جمیع ان علماء بلکه جمیع اهل انجمن هلاک میشد و اگر مباحله میشد و علمای انجمن  
 سالم ماندند اصل مباحله کردن بیفایده بود چرا که حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 ایشان معلوم نمیشد پس چون سخن میرزا عبدالجواد و آنجا اسمع او رسید که میخواست  
 که میرزا عبدالجواد ادعای ندارد و مرا دعای دارم و مباحله را من میکنم از برای آنکه شما

نجران  
 موضع معروف است  
 باین جایز و شام  
 وین

کنو

کم حق بودن خود را و ضرورت نیست که میرزا عبدالجواد این سخن را بگوید همه کس میدانند  
 که مباحله که بعد از آن طرفین سالم ماندند بیفایده است باز نیست مانع از این که  
 از برای مردم در او هم پس ملا عبدالکریم ترک را که یکی از اعیان مستدین معروف  
 بود تعیین کرد از برای مباحله کردن با میرزا عبدالجواد چون خبر تعیین کردن ملا عبدال  
 الکریم میرزا عبدالجواد رسید پیغام داد بمیرزا علی محمد که من و ملا عبدالکریم ترک هیچ  
 یکناد عیال بابت و ادعای بابت تمام زمان عجل الله فرجه را نداریم و نتوانیم از برای مباحله  
 با من تعیین کرده چرا خود را قدام مباحله با من نمیکنی که خود را دعای جواب گفت که  
 ایانه نیست که ائمه علیه السلام از آن داده اند بشیعیان خودشان که در وقت حاجت مباحله کنند  
 میرزا عبدالجواد گفت پس بنا بر این که نتواند داده او را در مباحله کردن با من اگر میرزا  
 از مباحله کردن با او سالم ماند بطلان ادعای او ظاهر خواهد شد میرزا علی محمد جواب گفت  
 که چرا میرزا عبدالجواد را مرا و اخوی که همه کس میدانند اصرار میکند معلوم است که  
 مباحله را از برای فایده باید کرد و فایده مباحله هلاک شدن کسیست که در مقابل حق  
 ایستاد و مباحله میکند این مطلب صراحت ضرورت دارد که میرزا عبدالجواد میخواهد متجمل  
 بدارد و معلوم است که اگر بعد از مباحله ایشان میرزا عبدالجواد سالم ماند مباحله بیفایده  
 خواهد بود پس میرزا عبدالجواد گفت که مباحله را بنصرت فایده نخواهد بود بلکه  
 فایده آن بطلان ادعای تو خواهد بود میرزا علی محمد گفت باز اصرار میکنند و مطلبی که  
 واضح است چنان است که اگر میرزا عبدالجواد بعد از مباحله با ملا عبدالکریم ترک

و بیفایده

ماند



نسخی  
یک از محلات اصفهان

مانند دلیل بطلان ادعای ما باشد پس چون بنگاه مباحله شد قرار دادید که در روز  
دوشنبه پیش از طلوع افق چنانکه در احادیث وارد شده مباحله کنند پس قرار دادند  
که در بیرون دروازه نجفی در مسجد بیکه در قدیم معمور بوده و در اصفهان معروف است  
و آثار محرابان در وقت مباحله بنا بود در حضور جمعی مباحله کنند و این خبر در اصفهان  
منتشر شد که در روز دوشنبه در مکان مذکور مباحله خواهد شد پس در روز  
در مکان معهود جمع بسیار از بایته و غیر بایته قبل از طلوع افق جمع شدند  
و خود را بنظر با جمعی از طلاب مدرسه بنمادند که از اهل بزد و کرم و فزونی ناپذیر  
و قتیایه و غیرها بودند حاضر بودیم چنانکه در اغلب مجالس گفتگوی منیر علی محمد با  
علمای سایر مردم حاضر میشدیم از برای تحقیق ادعای او پس منیر عبد الجواد و ملا  
عبد الکریم ترک در مقابل محراب مسجد مذکور دست بست و یکبار دادند  
فقرات دعاها بشکر در کافه مذکور استثنای خواندن کلام خدا آنکه مباحله ایشان  
با انجام رسیده و اسبیه بمنیر عبد الجواد نرسیده پس رو کرد بحضرت بایته که میبیند  
که اسبیه بمنیر نرسیده و اگر میخواهید رخوت خود را بکنم که بدن عربان مرا هم ببینید  
که اسبیه بمنیر نرسیده و باید بگویم بعد از این اسمی از مباحله نمیتواند ببرید و یا گفتا  
نکردن برای بطلان ادعای شما این شخص که این همه اصرار داشت مباحله کردن و  
من اصرار داشتم در سختی خود پس ملا حسین واعظ که در اصفهان معروف  
بود در مسجد حاجی محمد جعفر بایته همیشه وعظ میکرد و از جمله اعیان اصفهان  
فقیه

منیر علی محمد بود گفت که یکی از این دو نفر یک عدد از کار را که گفتا از اینجه مباحله  
اثر نکرد در جواب ملا حسین واعظ گفتند که شرط مباحله روز دوشنبه قبل از طلوع  
افق است روز که روز دوشنبه است و افق هم هنوز طلوع نکرده نباید این مطلب  
شک باقی بماند دفعه دیگر مباحله کنند حسام الله فخری و نفر دیگر را تسبیح  
ضبط کنند که محل شکی بماند پس دفعه دیگر بنای خواندن فقرات را گذاردند و ملا  
حسین واعظ حساب عدد فقرات منیر عبد الجواد را با تسبیح نگاهداشت و حسام  
الله فقرات ملا عبد الکریم را که تسبیح نگاهداشت آنکه از مباحله فارغ شدند  
و هنوز افق طلوع نکرده بود بدون شایه و بی شک منیر عبد الجواد بعد از  
فراغ از مباحله سجده شکر افتاد پس حضرت بایته خیال کردند که او بحال شده و ملا  
خواهد شد پس همگی و بدیدند بر سر او که بیند چگونه هلاک شده و بعضی دیگر هم  
که با منیر عبد الجواد آشنا بودند خود را بر سر او رسانیدند که مباد بایته اسبیه دست  
باو برسانند نگاه بگویند که اسبیه اثر مباحله بود پس دست او را گرفتند و او را از  
سجده شکر بلند کردند پس وی خود را بسو حضرت بایته کرد و گفت بپایند بیند که  
اسبیه بهیچ وجه بمنیر نرسیده یا کفایت نکرد در بطلان ادعای منیر علی محمد سلامتی  
پس اب در دهان ایشان خشکید و رنگهای آنها پرید و این حالت رو برفتن گذاردند  
و رفتند منیر علی محمد و گفتند واقعه را پس او گفت که ناس روز دیگر هلاک خواهد  
و سه روز گذشت و منیر عبد الجواد سالم ماند و سالم بودند و فتنه بایته جسد



کردند نسبت حضرت ظل الهی بنای کربلا ایشان شد و او سلام بود و ایشان را  
مبشنا و نشان میداد و مبرک فرستاد و بنسب خود مبرسانند باری پس چون علیها  
اصفها دیدند که مباحله شد و اسبیه هم بطرف مقابل نرسید و فتنه و فساد هم بر پا  
نشد پیغام دادند بپسر علیهم السلام که اگر چه بطلان دعا تو واضح و ظاهر است احتیاج  
باین نیست که از مباحله بطلان انت ظاهر شود و لکن از جهت آنکه متبادر یکجائی  
بگوئی که من علیها اصفها را دعوت بمباحله کردم و ایشان اجابت نکردند ما حاضر  
و با تو مباحله میکنیم پس پسر علیهم السلام جواب داد که من مامور بودم که پیش از عید  
مباحله کنم در همان وقت که شمار دعوت بان کردم و حال که عید گذشت و من مامور  
بمباحله نیستم پس بعد از آن دیگر هم از مباحله کردن نماندم و اگر کشند و لکن  
ادعای خود را روز بروز روز میزد در مدح خود پس را اول مراد عالی  
نباید خاصه و بابت ما از معجزات الله فرجه بود و نادرا اصفها بود پیش از این بر روی  
داد تا وقتی که او را بردند بطهران و تبریز پس در تبریز در مجلس مکالمه او با نظام العلیا  
و سایر علمای در حضور حضرت ظل الله از قرار یکدیگر در محضر مجلس در توارخ نشسته  
گفت که من آنکس هستم که هزار سال که انتظار دارم بشکند بدین یعنی که من اما غایب  
که حال ظهور کرده ام و این دعا او بعینه مانند دعا زینب کذا است که در زمان مامور  
از عا کرد که من زینب خن حضرت امیر فاطمه و خواهر حسن حسین علیهم السلام و حال هم  
اهل اسلام میدانستند که حضرت زینب خانم در زمان حضرت سجاد از دنیا رفت

فرمودند و مقبره مقدسه او در شام مشهور است و اینست و اینست شخصه بود که در آن  
امام رضا علیه السلام در دنیا بود و زینب کذا به شخصه دیگر بود و اینها را میگفت من  
زینب هستم و اینها بعضیها حالت این شخص است که از اهل شہر از واپسند و مادر  
غیر معصوم و رقیه معلوم متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده تا باین سن رسیده  
و هیچ ادعا نداشته مثل سایر مردم که از امام حسن عسکری و زینب خانم متولد  
نشده اند حال چه شده که مردمان دیگر از امام علیهم السلام و زینب خانم متولد نشده  
و در این میان این شخص پیشتر متولد از ایشان شده و میگوید من همان کسی هستم که هزار  
سال قبل از این از امام حسن عسکری و زینب خانم متولد شده و حال  
آنکه این شخص از اهل آنجا از ابتدای تولد بکفایت گذاردند و تا مدت هفتاد  
سال و کسر غیبت آنجا غیبت صغری بود که گاه به گاه خود را مردم مینمودند و رفت  
میشد و بعد از آن غیبت کبری شد و محبت میکنند چنانکه احباب متواتر متکثر  
دلائل کرده بحد که دانستن که این مطلب از اجماع و اتفاق جمیع علما اعلام تجاوز کرده  
و عوام الناس رسیده و از جمله ضعیفانند و باینکه که ضعیفانند جمیع اهل  
کائنات اما کان محکم و بالانراست پس این شخص که در شہر از و وقت معلومی از یک و بار  
غیر معصوم متولد شده و در میان مردم نشو و نما کرده و هرگز غایب نشده و غیبت صغری  
داشته و نه غیبت کبری داشته چگونه معقول و منقول است که ان کسی باشد که هزار سال  
است که مردم انتظار ظهور او را دارند پس چنین سخنی اگر چه محض و واضح الجلال نیست



ایام غنی کلام بی معنی در عالم حقیقت معنی وضوح بطلان در عالم کلام است پس چه  
قد واضح و هویدا است که اهل مذاهب شیعی هرگز انتظار تولد این شخص را ندارند  
و او هم هرگز غایب نبوده که انتظار ظهور او را داشته باشد و مطلب باطل از این واضح تر  
و ظاهر تر که آن نموده که بنواند دعا کند بطوریکه هر عاقله میفهمد بطلان این اگرچه طفل  
مهری یازن ضعیف باشد با حق و حالت مردار و طعمه سگها شد چه قدر شبیه است بحال  
زینب کذاب که چون مأمور دعا او را خد من حضرت امراض علیه السلام عرض کرد فرمودند که  
کوشش ما اهل بیت حرامست بر درندگان پس بفرما که او را در میان درندگان اندازند  
اگر او را دریدند و خوردند کذب او بر مردم ظاهر خواهد شد پس او را در میان ایشان  
انداختند و او را دیدند و خوردند پس چون مأمون مشاهده اینحال کرد و باطن با حق  
حضرت بود عرض کرد که حال خود شما چگونه است پس حضرت برخاستند و شریف  
بودند در آنجا که شیران بودند پس شرفها برخواستند و سرها را بر زمین گذاشتند  
و تبصیر کردند و مأمون مشاهده میکرد که چگونه حاضر خضوع و تبصیر میکنند  
باری پس چه قدر شبیه است حال این شخص بحال زینب کذاب که چون او را کشتند و  
در میان ایشان انداختند بدن او طعمه سگها شد و قبل و شکم انکهها شد که زیارتگاه  
هم در روز زمین از برای مردان باقی نماند پس عرض میکنم که آیا جمیع شیعیان از مرد  
زن و عالم و عوامی بمیدانند که حال مازن عاجل الله فرجه این نیست که چون ظهور  
کند هنوز خبر ظهور او باطل و عالم نرسیده و او را بکشد و حبس کند و از حبس بگریزد و نماند

تبصیر  
کتاب المثل  
از جوامع است مشرب

در چند مردم گرفتار باشد تا آنکه او را از شهر بی شهر بی برند تا آنکه او را بکشند و  
عدله در روز زمین او را مندرش شده باشد ایانه اینست که بعضی اینک این شخص را  
بنای عورت اگر او را گرفتند و حبس کردند تا مدت مدیدی که قریب سه سال بودند  
از حبس که بخت پنا با امام جعفر صفتی آورد و باز را صفتی چون بناد عورت داشت معتدل  
الدوله او را حبس کرد بطوریکه مردان او هم نمیدانستند که در کجا است تا آنکه بعد از  
فوت معتدل الدوله معلوم شد که در صفتی محبوس بوده پس کریم خان او را از حبس  
بیرون آورد و با تفان سواران او را روانه طهران کرد و از آنجا او را به تبریز روانه کردند  
و از آنجا بعد از چوب خوردن و توبه و انابه ظاهره کردند از آنجا خود روانه ارومیه کردند  
تا آنکه او را نشانه کلون نمودند و جان او را از آنجا بجا کردن فارغ ساختند و این بیچاره  
از ابتدای عورت تا وقت رحلت هیچوجه نتوانست که مساطر برجا شود و ظلمه از آنجا  
رفع کند و عدل و دادی را بجا منشر کند بآنگاه انتظار شیعه از قیدم و جدید از بره  
ظهور امام زمان بوده و هست که بعد از سنده و لیست پنجاه و پنج یا شش متولد شد از  
نزد خواتون حلیله جلیله امام حسن عسکری صلاوات الله علیه و از برای ظهور  
او علاماتی است حتی که آمدن رجال و سقیا است هشتاد پیش از ظهور و قتل  
نفس کینه است پانزده روز قبل از ظهور و آمدن صبیحه است استخوانی که  
در محرم بعد از آن ظهور خواهد بود و پیداشدن صور حضرت امیر صلاوات الله علیه  
در قرص افتاب بطوریکه علمای شیعه قدما و حدیثا و ایات متواتره نقل کرده اند و علامه



بر اینها شعبه انتظار مخصوص داشته و دارند که چون ظلم و کدورت مینماید بر کنند از عدل  
و داد بعد از آنکه که بر شده باشد از ظلم و جور و این شخص نتواند که دست از احکام  
سلاطین از سر خود رفع کند چه گمان کند بنواند ظلم و جور را از زمین براندازد پس  
کی شعبه انتظار چنین شخصی داشته اند تا پس چون از این قبیل چیزها را بر میدهند  
او گفتند ناچار و بلائی از برای هر یک از آنها ذکر کردند که آن تاویلات مخصوص خود  
این است بود و احد از علما شعبه قدیم و احد شاخچین تاویلاتی ذکر کرده و حال آنکه علم  
تاویل و تفسیر باید از ائمه ظاهر است سلام الله علیه بواسطه علما قدیم بعد از آنکه  
و از راه اخبار و ناقلان آثار دست بدست از سلف بخلاف برسدند آنکه مردم هوا  
و هوس خود بمیل و رجوع خود تفسیر و تاویل کنند از قرآن یا حدیث از احادیث و تخریج  
تفسیر بر این حدیث شعبه از جمله مسلمات و اتفاقیات ایشانست تا پس حضرات  
با انواع و اقسام تاویلات مخصوصه بخود ایشان بمیل و هوای نفس خودشان دست  
و پاهای کردند و چه بسیار از جهال که فرقه ان تاویل داشتند و غافل بودند که تاویل  
و تفسیر باید از ائمه علیهم السلام بواسطه روایا اخبار و ناقلان آثار برسد تا آنکه گویند  
اخر کار از تاویلاتی پاکیزه خسته شدند و خا خود را فارغ کردند و همان را در حقار که  
منبر علی محمد شیرازی در واقع داشت لکن بطوطا هر ادعای نمیکرد و کاهی در آنجا  
خاصه و بایست میکرد و کاهی ادعای امام میکرد و روزی در آنجا پرده انداخته و  
کردند بعد از پیغمبر آخر الزما صلی الله علیه و آله بلکه بنوعی را از عا کرمند که بالا تر از او

پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و معلومست که کیسکه خود را بالا تر از پیغمبر صلی الله علیه  
داشتند عقابا بنیابت مای که خود را تابع پیغمبر است ندارند بآنکه اعتنا بخود امام خود  
پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارند چنانکه همین ادعای خام را بنده ای مرد و صریح کتاب منزل  
علیهی شیرازی بود که رفع را بباب افعال برده بود و گفته بود و لقد رفعت فو ق مقام  
او ادنی و مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله مقام او ادنی بود و او فوق انرا از عا کرمند و  
و از اینجه صریحا گفته بود فاقوا بحرف من مشله و در قرآن کمترین فاقوا بجدیت مثل محمد  
نشده و از اینجه خود را در مقام بیان میدانند و کتابت نوشته اند و خود را بپایان  
بخیاال اینکه ائمه علیهم السلام فرموده اند و اما المتعاضدین معانیه و ظاهر و فیکم پس متعاضد  
ائمه علیهم السلام را حقه مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله را مقام معاندانند و مقام بالا تری از  
برای ایشان نمیدانند و مقام بالا تر از مقام معاندانست خود را بپایان میدانند  
و اهل بیابان مانند و از اینست که در صریح کلام خام ایشانست که اگر محمد را بنزد  
بود بدور ما طواف مینمود و بحسب ظاهر اظهار انکاری از پیغمبر پیغمبر صلی الله علیه  
و آله نمیکند و لکن خود را بهتر و بالا تر میدانند و خام بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله  
تاویل میکنند که خام بمعنی انکشاف است مثل آنکه انکشاف زینت شخص است پیغمبر هم  
زینت پیغمبر است و نه اینست که او صلی الله علیه و آله را پیغمبران باشد پس بعد  
او پیغمبر از چند باشند منافاتی با زینت بودن و ندارد و کاهی تاویل میکنند که بر  
فرخنده که او اخی پیغمبران باشد منافاتی ندارد مقام بپا و مقام توحید بعد از او ظاهر



شود و مقام بیان فوق مقام پیغمبر است که با بی نظیر و ناپسند که خود پیغمبر است که در این مقام  
بصورت عامیانه و نام و کس و دیگر اشیاء پیغمبر بعد از او نکرده و کاهی ناپسند  
که از جمله چیزهای مخصوص شیعری است که بدست ایشان بدان برای خدا پیدا شده  
در یوم پیغمبر خری پیغمبران پس چون بداند بعد از پیغمبر میبایست و کاهی ناپسند  
میکنند که الان عالم عالم در حقیقت و احکام عالم رجعت بر باشد و دنیا فانی شده  
و احکام دنیوی باید برچیده شود پس فانی و زنده و حشر و زکوة و حج و عطا و شای  
شرایع باید تغییر کند و جمیع اشیاء برآوردند و نماز را بطور که در خلق بطور نماز مقرر  
ندارد در غایت فانی و قرار دادند و روز ماه رمضان را با لزمه و دنیا برداشتن  
پنج روز از سال را قرار دادند و حج را در غیر آنکه معطر بطور دیگر و زکوة را بطور  
دیگر و هوار اما نصاب مطهر قرار دادند و احکام نجاست را از میان برداشتن و دنیا  
و از کار را بطور که میل خودشان بود قرار دادند و حال آنکه اینچنینان از احادیث  
کردند مخالف ضرورت اسلام و ایمان بود و این مطلب بحال ثقات اهل اسلام است که اگر کسی  
مخالف باشد با یکی از ضروریات اسلام از اسلام خارج است کافری است که چه فایده  
با ضرورتی نباشد چه جای آنکه مخالف بسپای از ضرورتی باشد پس در بطلان  
و کفر و شک و یقین نخواهد ماند و این مطلب خصوصا با اهل اسلام هم ندارد و در جمیع ادیان  
است این مطلب جاری بوده که چون حجت الهی بر او در میان خلق قرار داد و امر کرد که مخالف  
نباید کرد از امر و هر کس مخالف کند و خلاف خود را درین خود قرار دهد ازین آسمان

الهی خارج است و آنچه که در دنیا ادیان است در مخالفت یکی از امور است که الله جل  
مخالفت است با امور است و ان مخالفت را برین خود قرار دادن و چه جائی آنکه شایسته  
بان مخالفت عوت کردن و ان مخالفت از جانب خدا دانستن و چه بسا خلق حق را بشناسند  
که غافل باشند و از رو غفلت خود گمان کنند که هر پیغمبری که آمد بیل نوع خلایف با پیغمبر  
سابق داشت پس چگونه هر دو حق بودند پس باید غافل نباشند از این مطلب که خلایف پیغمبر  
با پیغمبر دیگر معقول و منقول نیست بلکه خلایف اهل حق با اهل حق دیگر معقول و منقول  
نیست مگر در موضعی که خلاف در آن جایز باشد یعنی خدا قرار داده باشد که خلاف کنند  
مثال آنکه پیغمبر میباید مثل آنکه موسی آمد و بگوید که بعد از من پیغمبر خواهد آمد تغییر  
در آنچه مراورد نام خواهد داد و باید اطاعت کنی و اما مثل آنکه عیسی بعد از او آمد و تغییر  
داد و عیسی را عیسی و نزد عفتای روزگار که تغییر بر آید عیسی را در امور از ان تغییر خبر داده  
بود و ان تغییر خلاف گفته خدا و خلافت موسی نبود پس از اینجهت موسی را موسی که او را  
بود بر حق بود و عیسی هم در امور که او را بر حق بود بخلاف آنکه موسی خبر دهد که  
پیغمبر او را و عیسی بعد از من خواهد آمد و علامات در رو عیسی را هم بیان کند و بگوید  
اطاعت کنید ایشان را و بعد از پیغمبران رو عیسی همان علامات بیابند و با موسی مخالفت کنند  
پس را بصورت نمیتوان گفت که آنها هم بر حق بودند یا نه پس بیست معلومیست که عیسی  
مخالف موسی نیست اگر چه تغییر در امور موسی داده و پیغمبران در رو عیسی القند با موسی  
تغییر کرده اند پس بقتضا خبرها که هزار سال و کس قبل از این ائمه طاهیرین سلام



علیهم داده اند که قبل از ظهور ما از عجل الله فرجه جمعی از عجایب و جمعی از عظام  
خواهند کرد و ایشان دروغگو و کاذبند و ضد بنی ایشان نباید کرد و تکذیب ایشان باید کرد  
چنانکه مرحوم مجلسی علیه الرحمه روایت کرده که شخص نفیر دروغگو قبل از ظهور اما علیه السلام  
پیدا شوند که همگی از عجایب و کسند و دوازده عالم از آل ابیطالب بلند شوند که از عجایب  
کنند و چنانکه مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام فرمودند پیر هیز باز بلند اسم گاه  
باشد هر این غایب خواهد شد امام شما سالها دراز از روزگار شما تا آنکه بگویند که هلا  
شد بکدام وادی چشمه اموات را و گریان شود و سرنگون شود چنانکه گفته سرنگون شو  
در موجها و ربابس بجات خواهد یافت مگر کسی که خدا عکلا و را گرفته است و نبوت است  
در دل او ایمان او مؤید کرده است و بر او از خود و دوازده عالم بلند شود که مشبه باشند  
و بنده هند هیچک را از دیگر مفضل گریان شد فرمود چرا که به میکنی عرض کرد  
چرا که به نگو و منفرمائید که دوازده عالم بلند شود که مشبه باشند و بنده هند هیچ  
یک را از دیگر مفضل گویند نظر فرمود بافتاب که در صفا افتاده بود و فرمود صبیحی است  
عرض کردم بلی فرمود والله امرها واضحتر است از این افتاب پس عرض میکنم که والله امریکم  
واضحتر است از افتاب از برای طالب حق بغیر از ضرورت و رباب دین و مذهب چیزی نیست  
که باید متمسک بان شد و امریکه مشبه میشود از برای غافلین چیزی نیست بغیر مخالف  
کردن یکی از ضرورتها و از این خود قرار دادن چه جای مخالفت کرد پس از اینها را پس  
عرض میکنم که از جمله ضرورتها و از اینها است که محمد صلی الله علیه و آله بغیر از الزام

روایت کرده

و بعد از او پیغمبر بر خفته خواهد آمد و هر کس بعد از او ادعای پیغمبری کند نفس را دعای او  
مکذوب است و مانند مسیله کذاب کذابت و این مطلب را اسلام انقدر ظاهر و هوای بوده که  
اهل حل و عقد از سایر ادیان هم مانند یهود و نصاری و مجوس میدانند که از عجایب است  
پیغمبر را پیغمبر مسلمین دانسته و میدانند که مسلمانان بر این عقیده بوده و هستند پس این  
جماعت از عجایب را بعد از او کردند پس اگر مسلمانان از روی نصیحت مسلمانان باشند میدانند که  
نفس از عجایب پیغمبر بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله دلیل کذب و بطلان او است  
مانند مسیله کذاب بر فرضی که بقدر حال سحری بتواند ظاهر کند چه جا آنکه منبر اعلی  
محمد بقدر مسیله کذاب هم ضعیف بود و بقدر او هم نتوانست که تخم مرغی را در سر کرم کند  
و در شیشه در تنگی داخل کند و کبوتر را بر یک بند و پرهای افراد خلوت بان نصب کند آنرا  
پرواز دهد در خلوت بعضی از جهال بادی از برای فریبش آنجا و حال آنکه اگر بقدر رجاء  
هم سحری میتوانست نشان دهد مسلمانان با بصیرت میدانستند که او بطلان است و نفس از عجا  
او دلیل کذب است و اما اینکه خود را در مقام بیان و اثمه علیه السلام را در مقام مقام نهاد  
و خود را بپایان و اهل بیت نامیند و بالا تر از پیغمبر و آل و صلی الله علیه و آله میدانند پس این  
اینها طلب خلافت ضرورت بن و مذهب است که ادعا کرده اند و از این خود قرار داده اند چرا که  
ضرورت اسلام قائمست بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل و اول مخلوقات اشرف کائنات و اشرف  
موجودات بشر الهی و ضرورت مذهب بر این قائمست که بلغ الله بکرم اشرف مخلوقات  
و اعلی منازل لقریبین و ارفع درجات لمرسلین حیث لا یلحقه لاحون ولا یفوقه فائق ولا



لیسقه سابق ولا بطبع فی دراک طامع وایشان بخال خام خود که هوای نفس اماره  
بود بطبع بالا ترا <sup>مقام</sup> علیهم السلام والدعا کردند و از آن شریفه فرات من اتخذ الله هواء شرم نکردند  
و ان هوار اخدای خاف دانستند و اسم از ایشان نام نهادند و مرد مرابان دعوت کردند و  
فریفتگان را اهل بنا گفتند و حال آنکه هر مقام اگر بنوار از آن تعبیر آورد و هر قدر  
نزدیک باشد بمقام قربان مقام ایشان علیهم السلام است چرا که حدیثی در این  
مقامات وارد شده حدیث جابر است که اگر آن حدیث نبود این مبدعین اسمی هم  
از این مقامات بکوش ایشان نرسیده بود که بنوفاستادگان مقامات را از برای خود بکنند  
بطبع خام خود و بعضی از فطرت به طلب نیست که <sup>مورد</sup> تحلیک بالیا و الخا و بعضی از  
فطرت به طلب نیست که جابر عرض کرد که الحمد لله الذی من علی عرفکم فرمودند  
ند که ما المعرفه قال لا یغنیایا مبدع که معرفت ما چیست گفتند ای نام فرمودند و  
ما اثبات توحید است و لا پس از آن معرفت است تا پس عرض میکنم که از ایشان  
معلوم میشود از برای عاقل داناکه اثبات توحید اول معرفت ایشان علیهم السلام است  
معرفه معانی تالی و ثانی مقام اول است نه آنکه معرفت اول ایشان علیهم السلام مقام  
است چنانکه این مبدعین مقام اول ایشان از مقام معانی گفتند و مقام اول <sup>بنیان</sup> وجود  
و خود را مقام اثبات توحید مقام بنیان دانستند و خود را بیان نامیده اند و چنین  
طبع خام را اول غاصبین هم نکرد با اینک اول ظالمین بود و چون حضرت امیر مومنان  
الله علیه و آله با و فرمودند که در این مقام اگر ایستاده از عهده آن هم بر مقام عرض کرد

فرمودند پس و اگر از یکسبکه از عهده آن بر مباد و او وعده کرد که فرما و امین گذارم  
و شیطا او نکند و که وفا بوعده خود کند و این مبدعین با و بیچاره بود که گفتند  
او مقام اول نیست مقام اول مقام ماست و مقام دوم مقام او بود با و این عرضها  
کنکاره عرض کردم و آنچه بپرده باید گفت اینست که فرمودند نحن والله الاشیاء الحسنی  
القی مر الله ان تدعوا بها و مقامی که بالا تر از مقام ایشان باشد و خدا بایشان آتش و ملاک  
خود را و بایشان بسته و یکم فخر الله و یکم مخم و هر فخر ایشان کرده اند و هر ختم ایشان  
میکند و فخر ایشان فخر خدا است و ختم ایشان ختم خداست باری و اما اینک در بعضی  
از جمله اینک بکار برده اند و دست مسئله بداشده اند که بر سر چه هم پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و آله و ائمه و این ادعا را داشته باشند و پیغمبر از یک بعد از او مباد پس  
عرض میکنم که موضع بلاد این مبدعین نمیدانند و نمیدانند و در اندک سواد  
دعا کرده اند و معقول و منقول نیست که خداوند عالم جل شانہ معبود کند پیغمبر را  
بر قوی و امر کند او را که بقوم خود برساند که او پیغمبر است بر جمیع ایشان از مرد و زن  
و سب و سفید از اهل بلاد و اهل بیابانها و امر کند او را که بقوم خود برساند که بنده  
که هر کس بغیر از من ادعا پیغمبری کند در هر شهر و هر بلدی و هر نیایانی و هر  
مکانی و هر زمانی دروغ گو و کذاب است تکذیب و بر شما واجب است که اگر بکنید  
او را نکشید یا بمن نثارید و ان پیغمبر هم مفتضا امر الهی این مطلب بقوم خود بر  
بطوریکه همگی بفهمند و بدانند که پیغمبر بغیر از او از جانب خدا نخواهد بود پس



بعد از همه این داستانها بدانی از برای خدا پیدا شود که مسیله کتاب پیغمبر باشد  
 از جانب خدا از برای اهل بادی و بیابانها و کتاب نباشد و صادق باشد در ادعای  
 پیغمبر خود و بگوید که بدایید باشد از برای خدا را اینکه پیغمبر اهل بلاد و بادی باید  
 یکنفر باشد یا آنکه سجاج بگوید که بدایید باشد از برای خدا را اینکه پیغمبر مردان  
 و زنان باید یکنفر باشد و پیغمبر زنهای باید زن باشد و هر عاقلی میفهمد و میداند  
 که موضع بلاد در چنین موضع نیست هر عاقلی میفهمد و میداند که چنانچه مسیله  
 کتاب کذاب بود و سجاج کذاب بود و بدانی از برای خدا پیدا نشد بود در پیغمبر آنها  
 جماعتی هم که بعد از هزار و کسری سال بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله  
 ادعای پیغمبری کردند مانند مسیله کتاب کذاب کذبند و بدانی از برای خدا هم نرسید  
 در پیغمبر آنها و معقول و منقول نیست که چنین بدانی بعد از هزار سال و کسری  
 از برای خدا پیدا شود بلکه کذب این جماعت هزار مرتبه از کذب مسیله کتاب سجاج و کذاب  
 و ظاهر آنست چرا که مسیله کتاب سجاج در ابتدای ظهور اسلام واقع بودند و در آن  
 زمان احوالی نبود که اهل بادی و اهل بلاد بعد هفتاد و نه نشینده بودند که دعوت پیغمبر  
 آخر الزمان صلی الله علیه و آله دعوت عامه است انچه مسیله کتاب سجاج جولان  
 کردند و لکن بعد از آنکه ادعای امثال ایشان گوش زد خواص و عوام شد و جنگ و  
 جدال اهل اسلام با آنها در دیار اسلام منتشر شد و راه کذب امثال آنها بدست  
 و عماد آمد که بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله پیغمبر از جانب خدا نخواهد آمد

و نفس

و نفس این ادعا کذب مدعی است و این مطلب رکت نوشته شد حتی آنکه در تواریخ  
 ضبط شد و در مجالس و محافل و مجلس و منا بر ذکر شد در تمام مدت هزار سال و کسری  
 در هر بلدی و شهری و قریه و روستا و محله و موضع کذب این جماعت و اخصر ظاهر  
 از کذب مسیله کتاب و سجاج و امثال آنها و بیهوده واضح است که موضع بلاد و جاییست  
 که امری را که خداوند عالم جانشانه میخواهد و بجهت مصالحی چند را بدانی امری را  
 که من تغییر خواهم داد پس امر را بطور احوال در اول مرتبه و بعد از آنکه مصلحت خلاف  
 در تغییر آن شد تغییر میداد و در اول مرتبه بگوید که من امر اول را تغییر نخواهم داد و  
 هر کس ادعای تغییر دادن کند و را نکذب کنید مثل آنکه امور منسوخه شرعی بدست  
 شرعی که اسم آن نسخ است مثل آنکه عده وفات در اول تا یکسال بود و نفرموده بود که  
 من تغییر نخواهم داد و همیشه باید عده وفات تا یکسال باشد پس چون مصلحت خلاف  
 تغییر کرد عده وفات را چهار ماه و ده روز قرار داد و بدانی شرعی شد و عده یکسال نسخ  
 شد بخلاف امری که تصریح کرده که بدانی در آن نیست مثل پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله  
 الله علیه و آله و مثل امامان ائمه طاهرين علیه السلام و مثل فاتح بودن و خاتم بودن ایشان  
 و مثل آنکه حلال پیغمبر صلی الله علیه و آله حلال است از قیامت و حرام او حرام است تا  
 روز قیامت شرع او بابت است از روز قیامت و اکثر حدیثی هم هست که صاحب الامر  
 عجل الله فرجه یا لای بشرع جدید و کتاب جدید هو علی العرش بعد از آنکه بجای  
 خاصه که هیچ بدانی در آن نیست با معجزات و اخصر ظاهره که امری مخفی نخواهد ماند

تغییر شد

افشا







اعتقاد و مقابل اهل حق اهل باطل بود مانند پس بنا بر تاویل باطل اینجا است که امام  
زمان یعنی اهل حق و مراد از رجال و سفیانیان را بخوند و فلان را بخوند دیگر انتظاری  
از برای امام غایب در میان نمینانند و همیشه امام ظاهر بوده و ظاهر خواهد بود مثل  
آنکه انتظار از برای خروج رجال و سفیانیان در میان نمینانند و همیشه رجال و سفیانیان  
ظاهر بوده و ظاهر خواهند بود و خود اینجا است بنا بر تاویل خودشان مناسب ترند  
که مظاهر رجال و سفیانیان باشند بجهت همین ادعاهای باطل و تاویلات باطله خودشان  
که همه برخلاف ضرورت اهل اسلام و ایمانست چرا که از جهل و زلی و احمق اهل  
ایمانست که امام غایب که امام دوازدهم ایشانست فرزند بلا فصل اما حسن عسکری  
علیه السلام است و انتظار ظهور او را میکنند باعلامات خاصه که بداند در آنهارا هرگز نیست  
پس بعد از آنکه او عجل الله فرجه باعلامات خاصه که بداند ظاهر شد و زمین را از عدل  
و داد گرداند بعد از آنکه پر شده بود از ظلم و جور پس بعد از زمانها آمد بداند از سلطنت  
بزرگوار علیه علی البائت الکرام السلام رجعت بر پا خواهد شد بدون تاویلات باطله  
از هوای نفس مآله بالتو و اهل این تاویلات باطله و ادعاهای باطله هم از جمله علما  
ظهور امام علیه السلام است که هزار و سیصد سال و کسری قبل از این ائمه اهل یقین علیه السلام  
خبر داده اند که شخص نفس را دعا پیغمبر خواهند کرد قبل از ظهور امام علیه السلام و در آن  
علم ضلالت بلند خواهد شد که هر بابیست و بکریست و بکریست و بکریست و بکریست که  
بابت دعا پیغمبر دارند و اگر میرزا علی محمد و پسر و مادر عامی را که چه در کتاب خود گفته

و مقدار فضائل فوق مقام لوانی و لکن کس که بعد از او علم ضلالت بلند کردند  
علامه ادعای نبوت از برای میرزا علی محمد و از برای خود کردند و مقام خود را بالا بردند  
مقام اول با خلق الله بردند و مقام ایشان از مقام معنادار نیستند و مقام خود را مقابله  
خیال کردند و کتابیانی بحال خام خود نوشتند و اتباع خود را با اهل بیابان خطاب کردند  
با و یکی دیگر از علامات حتمیه که بداند در آن نیست که پیش از ظهور امام زمان عجل الله  
فرجه باید بشود ظهور حیدر استی سر یا کعبه یا رخساره در ماه رجب که در آن ظاهر  
و صد از ایشان بر زمین رسد سه مرتبه یکی الا لعنة الله علی الظالمین و روی رقب الا فیه  
یا معشر المؤمنین سیم هذا امیر المؤمنین قد کثر فی هلاک الظالمین و یکی از علامات  
حتمیه که بداند در آن نیست ندان نیست که در ماه رمضان در روز بیست و نهم از اسفند  
بر زمین رسد بطوریکه خوابیده بیدار شود و بیدار فرج کند و زن از خانه بیرون جهد  
در وقت طلوع صبح با سم و نسب انجناب عجل الله فرجه و ندان کند که گاه باشد که حق با  
علی و شیعه است و ابله پس با ابله پس در عصر همان روز ندان کند که حق با شیعه است  
او است پس اهل باطل شک کنند و ندان اول و یکی دیگر از علامات حتمیه که باید پیش از  
ظهور امام زمان عجل الله فرجه ظاهر شود که بداند در آن نیست قتل نفس کثیر است که اسم  
او محمد بن الحسن است که یکی از اصحاب حضرت قائمست عجل الله فرجه که انجناب و بیست  
و پنجم از پیغمبر و امیر هستند بمکه معظمه که دعوت کنند ایشان را راه راست با و میفرمایند  
که برو بسوی مکه و بگو با اهل مکه که من فرستاده ام از ما بسوی شما که شما را بگویم که



او میگوید که ما اهل بیت هستیم و معذرت سالت خلافت و ذریه رسول خدا هستیم صلی الله  
 علیه و آله و ما مظلوم و مقهوریم و از روزیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا  
 رحلت فرموده اند تا بحال حق ما را غضب کرده اند پس طلب نصرت میکنیم از شما در حق  
 حق خود پس آن جوان ایشان را دعوت کند و طلب باری نماید و از او بگوید و در میان کن و  
 معاً ابراهیم علیه السلام او را بیج کند و سرور ایشان فرستند و اما علیه بعد از بازنده و در  
 دردم محرم ظهور کند و تفصیلاً ظهور اختیار در کتابها مفصله علی ابرار مذکور است  
 در این مختصر بجا تفصیل نیست و همه مقتضی طور اختصار اینست که عقلاً اهل روزگار  
 متذکر باشند که امر ظهور و اما علیه السلام و امر رجعت است نام علیه السلام از مهمی نیست که بتوان  
 تاویلات باطله در آن کرد چنانکه باینه میکنند و رجعت بعد از ظهور خواهد بود ظهور  
 بعد از علامت اتم حتمیه خواهد بود و در رجوع جمیع ماحضین در آنجا زنده شوند چنانکه  
 جمیع ماحضین در کفر زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیا این عالم تسلیم از دم گرفته تا  
 خاتم صلی الله علیه و آله زنده شوند و جمیع پیغمبران و اوصیا ایشان نصرت کنند پیغمبر را  
 او را صلی الله علیه و آله چنانکه خداوند عالم جل شانہ عهد گرفته از ایشان در نصرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه در صریح قرآنست که میفرماید و اذا اخذ الله ميثا النبیین  
 لما ابتکام علی سبأ و حکایتهم جائز که رسول مصدقاً لما معکم لتؤمنن برب و لننصرن قال فرستم  
 و اخذتم علی الکلمی قالوا اقرنا قال فاشهد و انما معکم من الشاهدین و حاصل آنست  
 این پایه شریفه اینست که یاد کن انوقت که اگر گرفت خدا عهد پیغمبر را که چون عطا کرد

بشما از کتاب و حکمت خود پس آمد پیغمبر که بصدای حق کننده است خراجی را که باشد از شما  
باید البته ایمان بیاورد بدو و باید البته نصرت و یار کند او را گفت یا اقرار کرد بدو که ایمان  
باو بیاورد بدو و او را نصرت کند و گرفتار این عهد را از امتها خود کند اقرار کردیم  
خدا بخلاف آنکه خود که شاهد باشد بر این عهد نیما و من باشما از شاهد بر هستیم بر این  
پیمان و آنچه در احادیث متواتره در تفسیر این آیه شریفه رسیده اینست که پیغمبر علیه السلام  
ایمان به پیغمبر خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله آوردند و بامتها خود هم رسانیدند که باید ایمان باو  
باشند و اینست که در تواتر و انجیل و سایر کتب یهود و نصاری که در کتب مجوس ذکر  
الانجیا صلی الله علیه و اله موجود است چنانکه فرموده یحیی و زکریا و عیسی و محمد و  
و الانجیل و فرموده یعقوب که یعقوب بن ابی طاهر پس بحسب ظاهر همین خبر دادن پیغمبران  
که پیغمبر خاتم الانبیا و نشان خواهد آمد یاری نصرت ظاهری بود که کردند و در بیان  
چنانکه در احادیث متواتره وارد شده در رجعت جمیع پیغمبران یار و نصرت پیغمبر آخر  
الزمان صلی الله علیه و اله را خواهند کرد و بیست و اقصی که معنی رجعت باین دنیا زنده  
شدن مردگانست و معنی نصرت یار کردن باز باین دست شمشیر و آلات حربست نه تالیف  
باطله اهل باطل که این دنیا همیشه بر همین نسو است که الحال هست و همیشه اهل باطل  
در این دنیا ماسط خواهند بود و همیشه اهل حق در این دنیا مظلوم و مقهور خواهند  
بود و هرگز امام غایب ظهور نخواهد کرد که ماسط باشد بر جمیع خلق و زمین را بر کند از  
عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و هرگز مردگان بر نخواهند گشت باین دنیا



و در حقیقت نخواهد بود که اهل حق مسلط باشند بر اهل باطل و اهل حق غالب قاهر  
و عظیم باشند و اهل باطل خوار و ذلیل و فقیر و حقیر باشند و از شدت کسرتی فضل  
و عذرات و قاذورات را بخورند و در این بار دنیا معتد باشند و لکن مقتضای حق و غلبه  
سلطنت اهل حق و ظهور رجعت ایشان را از همین است که چون همیشه برضا الهی عمل  
نمایند در وسعت نعمت الهی هستند و با آنکه ایه شریفه لا تحسبن الذين قتلوا في  
سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون را هم از برای مقصود باطل خود بخوانند  
چنانکه مقتضای ذلت اهل باطل و خوار گشتن آنها این نیست که در ظاهر خوار و ذلیل باشند  
و غذای آنها فضائل و قاذورات باشد و لکن چون بهوای نفس اماره را در روند و اعمال آنها  
از هوای نفس است نه از برای خدا و الله و در الله پس از فضیلت الهیه محرومند و خوار  
و ذلیلند قوت و غذای آنها از نجاست و محرمات است اگر چه بحسب ظاهر قور و چلو  
و باغلا و دشمنان باشند مثل آنکه بکفر ایمان می آورند و شراب نجس و حرام است مثل آنکه  
غیر ما کول اللحم نجس حرام است پس قور و چلو هم که از مال مردم بظلم و ستم می شود  
مثل قاذورات نجس حرام است همچنین سایر اطعمه و شراب اهل باطل پس ایشان همیشه  
اکل و شربشان از قاذورات و محرمات و نجاست است و بسا آنکه الحبیث الحبیثین و الطبیث  
للمطیبین را هم بخوانند و بگویند هر حرامی که بدست اهل باطل آمده خبیث حرام و قاذور است  
از برای اهل باطل که خبیث نجسند اگر چه قور و چلو باشد هر حال که اهل حق  
مخورند طیب طاهر اگر چه سیر و پیاز باشد چنانکه اهل حق طیب طاهرند و مقصود

این نیست

این نیست که بگویند خواهد آمد که در این بار دنیا معتد باشند و لکن مقتضای حق و غلبه  
سلطنت اهل حق و ظهور رجعت ایشان را از همین است که چون همیشه برضا الهی عمل  
نمایند در وسعت نعمت الهی هستند و با آنکه ایه شریفه لا تحسبن الذين قتلوا في  
سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون را هم از برای مقصود باطل خود بخوانند  
چنانکه مقتضای ذلت اهل باطل و خوار گشتن آنها این نیست که در ظاهر خوار و ذلیل باشند  
و غذای آنها فضائل و قاذورات باشد و لکن چون بهوای نفس اماره را در روند و اعمال آنها  
از هوای نفس است نه از برای خدا و الله و در الله پس از فضیلت الهیه محرومند و خوار  
و ذلیلند قوت و غذای آنها از نجاست و محرمات است اگر چه بحسب ظاهر قور و چلو  
و باغلا و دشمنان باشند مثل آنکه بکفر ایمان می آورند و شراب نجس و حرام است مثل آنکه  
غیر ما کول اللحم نجس حرام است پس قور و چلو هم که از مال مردم بظلم و ستم می شود  
مثل قاذورات نجس حرام است همچنین سایر اطعمه و شراب اهل باطل پس ایشان همیشه  
اکل و شربشان از قاذورات و محرمات و نجاست است و بسا آنکه الحبیث الحبیثین و الطبیث  
للمطیبین را هم بخوانند و بگویند هر حرامی که بدست اهل باطل آمده خبیث حرام و قاذور است  
از برای اهل باطل که خبیث نجسند اگر چه قور و چلو باشد هر حال که اهل حق  
مخورند طیب طاهر اگر چه سیر و پیاز باشد چنانکه اهل حق طیب طاهرند و مقصود

و بخاین



و مجانبین زنده نمیشوند و این مطلبی صریح قرآن است که فرموده بوم نبعت من کل امته  
 فوجا یعنی روزیکه زنده کنیم از هر امتی فوجی را و چنانکه در احادیث متواتره رسیده و آن  
 متواترات در میان شیعه مجتهدین و در رسیده که روزی که فوجی از هر امتی را زنده میکنند غیر  
 از روزیست که جمیع امته را زنده میکنند حتی اطفال سقط شده را پس در ظاهر و در جنت  
 که فوجی از هر امتی زنده خواهند شد در این دنیا و آن فوج فوج محضین در این کفر  
 خواهند بود و کفایه و منافعه این محضین در دنیا زنده خواهند شد و خوار و ذلیل خواهند  
 بود بطور ظاهر در این دنیا و خوار و ذلیل و فاجات و فتنات ظاهری خواهد بود که  
 مانند خنازیر در این دنیا قوت آنها قانورات و نجاست خواهد بود چنانکه محضین  
 در این دنیا از هر امتی آن فوجی هستند که در این دنیا زنده میشوند در ظاهر و در جنت  
 و این غالب قاهر و عزیز و عظیم و مسلط خواهند بود در این دنیا و با عمرهای  
 طولی در این دنیا دراز و نعمت یست کنند بطوریکه هر روز هزاران اولاد از صلب خود  
 او متولد شود غیر از اولاد او که حتما از او جدا میشوند و بعد از آنها طوایف  
 خواهند مرد و در فبایمانند خواهند شد و هر عاقلی که غافل نباشد میدانند که  
 در قیامت مردی نخواهد بود و این مطلب علاوه بر اینکه در مذهب شیعه مجتهدین و در  
 رسیده در کتابها مجوس هم بطریق تفصیل مذکور است که بعضی از آنها را در حرم مجلس  
 علیه الرحمه در تذکره الائمة نقل کرده و در مکاشفات ابوحنافه که از کتب معتبره است  
 الجمل تفصیل هست که معلوم میشود از برای شخص متبع با انصاف حکایات و احوال

و حکایت رجعت و زنده شدن محضین در ایمان و کفر اختصا با اهل اسلام هم ندارد  
 معلوم میشود که پیغمبر اسلاف هم حکایات ظاهر و امام زمان عجل الله فرجه و حکایات زنده  
 شدن مردگان را در این دنیا با امتها خود خبر داده اند که فراموشی هر امتی را در این دنیا  
 زنده میکنند و معذب خواهند بود در این دنیا مانند کشتن اسب امثال و معلوم  
 میشود که عامه غافل و بی خبرند از کتب پیغمبر علیه السلام که انکاری از رجعت دارند بزرگان  
 رجعت و زنده شدن فوجی از هر امتی در این دنیا انکار می کنند و مذهب شیعه است  
 و موجب غدا بیاوردن خوار و ذلیل عالم رجعت است پیش از عذاب آخر که باید در  
 این دنیا زنده شوند و زیست کنند مانند خنازیر که قوت آنها قانورات و نجاست  
 باشد سوای صد مائرا که از قهر و غلبه و تسلط اهل حق می بینند و لذت یقین من العذاب  
 الا دینی دون العذاب لا کبر اشاره به هر مطلبی است و همین قدرها در جلد اول  
 بایه از فرائض طالب حق کائنات است و زیاده بر این مناسبت این مختصر نیست و آن پروه بعد  
 فخن نراه قریبا و لا حول و لا قوة الا بالله و ما کان لکم ان هدا ن الله و الحمد لله  
 مسئله مؤمن کیست که ایمان داشته باشد بجمع آنچه از جانب خدا بواسطه جمیع  
 او رسیده باشد اگر چه مجتهدین و در رسیده باشد چه جای آنکه مجتهدین و در رسیده  
 و منافق کیست که انکار کند چیزی را که از جانب رسیده باشد چه جای آنکه انکار کند چیزی را  
 از آنها را و چه جای آنکه انکار کند مجتهدین و در رسیده باشد پس انکار او موجب کفر  
 او گردد و اقوامی منون بعضی کتاب و تکفرون بعضی را مضدا شود چنانکه از این و احادیث

و حکایت  
 در بیان حکایات  
 و حکایت







لی ولا رجاء ولا مفزع ولا ملجأ ولا ملجأ غیر من توکل علیکم الیک و هم رسول اللہ  
و همچنین بانی فقرات مقدم و مؤخر و عالی عقاد و علامت کفر و نفاق انکار  
مضامین فقرات این دعا است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت  
محل اعتنا باشد در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا امید و آری با و است  
علامت غفلت امید و آری بغیر او است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود  
و خلافت در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که بدانی که ما شاء الله کان  
و ما لم یشاء لم یکن و علامت غفلت از این امر است چنانکه از آیات و احادیث  
معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که بفهمی  
صادق بدانی که بنویسد عافیه یا بدانی یا نختی یا ابتلائی مکر یا نچه و مقدر کرده  
از برای تو و علامت غفلت از اینست چنانکه از آیات و احادیث معلوم  
میشود و خلافت در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که او را ظالم بدانی  
و علامت کفر و نفاق است که او را ظالم بدانی و خلق را مظلوم و مجبور چنانکه از  
آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله  
علامت ایمان بخدا اینست که بدانی که او تفویض نکرده امر الوهیت خود را با احد از  
مخلوقین و هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یمیکم هل من شرک انکم من یفعل  
من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون و علامت کفر و شرک و نفاق اینست  
که احد از مخلوقین را شرک یا بدانی چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت

محل اعتنا باشد در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که مالک التوکل  
شرک یا بدانی در امانه مثل آنکه قاتل کس را شرک یا بدانی و ایمانی را مانع چنانکه علامت  
ایمان با و اینست که هیچکس را شرک یا بدانی در رزق دادن مثل آنکه شخص منعم و معطی  
خود را شرک یا بدانی در رزق دادن چنانکه امر افیل را شرک یا بدانی و نباید بدانی در امانه  
و احیای خلق اگر چه او در صورت میدمد و همچنین سایر ملئکه که در کارها خود مشغول  
و همچنین سایر مخلوقات که در کارها خود مشغولند شرک یا بدانی نیستند در خلق کارها  
خود چنانکه مستقل نیستند چنانکه مجبور نیستند چنانکه تفویض نشده بایشان با اینکه  
هر فاعل علی فاعلیه فعل و مفعول خود هست و علامت غفلت اینست که غفل  
باشی از این مطلب چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد  
در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا اینست که خدا را خدا بدانی و هر چه غیر  
او است و هر که غیر او است مخلوق او بدانی و قل الله خالق کل شیء را بخوانی و معتقد باشی  
و امن بخوانی که لا یخلق را بخوانی و معتقد باشی و علامت جهل با و اینست که او را  
عبود بدانی و خود او را الهی بخوانی و و امو و عذر را بخوانی چنانکه از آیات و احادیث  
معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله علامت ایمان بخدا  
اینست که چنانکه ذات و را احد و واحد بدانی و شرکی از برای او قرار ندهی همچنین  
شریک از برای او قرار ندهی در صفات او خواص صفات صفاتی باشند مانند علم  
و قدرت یا صفات اضافیه باشند مانند سمیع و بصیر یا صفات فعلیه باشند مانند معطی و







الامر یسند چرا که لحنی از طاعت ایشان شده و اولی الامر معصومند که امر با طاعت ایشان  
 شده و ادعای عصمت احدی از مسلمین بغير ائمه علیهم السلام نداشتند چنانچه جای اثبات از دعا  
 بلکه بحد در صد اثبات کفایت غیر معصوم که مخالف با ائمه و لا تطع منهم اثمًا و کفو  
 چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** شکر نعمتها الهی  
 لازمست عقلا و نفلا چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
 اعظم نعمتها الهی که منت گذارده بر مؤمنین و لقد مر الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم  
 رسولا و جود و ظهور ائمه علیهم السلام است که اول الامر معصوم و بزرگترین شکرها  
 شکر وجود و ظهور ایشان علیهم السلام است مؤمنین بزرگترین کفر از کفران و جو و ظهور  
 ایشانست چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله**  
 هر تعنی مؤمن برسد و از رو خدا و یقین بگوید که اللهم ارهدنا من محمد و آل  
 محمد صلی الله علیه و آله شکران نعمت انجا آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست **مسئله** کسیکه نعمت از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله نداشتند شکر نعمتها  
 نکرده اگر چه بربان شکر کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت محال عتبا با  
 در آن نیست **مسئله** بزرگترین نعمتها الهی انما انما است و بزرگترین بلاها بلا  
 جوع بنی است هدایت یافتن با یمن از جانب خدا است و توفیق الا بالله و ما کان الله  
 لولا ان هدینا الله چنانکه خدا را از جانب است و الباب لیسل به الناس ائمه طاهر  
 علیهم السلام من اتاکم فقد نجی و من لم یاتکم فقد هلك و اباب الخلق الیکم و حیا علیکم

و کسیکه انکار کند این طلب خدا را اگر چه ان لیسایا هم ثمن علینا جهاد را در قرآن بخواند  
 و تفسیر آن برای خود کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال عتبا باشد در آن نیست **مسئله**  
 اشرف الارض بنور که وفای الفاترون بولا ینکم و انکار این طلب انکار فضائل ائمه طاهرین علیهم  
 است انکار فضایل ایشان کفر و خدا را نسبت اگر چه و اشرف الارض بنور و جهاد قرآن خوانده شود و تفسیر  
 برای شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال عتبا باشد در آن نیست **مسئله**  
 بلاها و نبوت از برای مؤمنین بخصیص است بخدا و کفر من حجابها الصالحین در نزد خدا  
 شعار ایشانست جوع کردن در نزد هر بلائی کار جهالت است بجز حقی که بخود میداند حاصل  
 داشت و بسا آنکه مستحق عذاب الهی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
 انما امر علی صالحی من امین است رزق خدا بغير صبر کردن در نزد نزول بلاها که اجران نیست  
 و انما یوفی الضلوع اجرهم بغير حسی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** اگر  
 در یک وقت و صخره اشک بر سر سینه آن در و فریاد کردن و اوبلا کفین مؤمن صورت کند از شدت جوع  
 که ثواب صیبر اطل می کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هر یک که بپای  
 مرگ پدر و برادر یا برادر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هر خونی که در  
 و مصیبتی که بپایان بخاست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** در آن نیست  
 که بائنه طاهرین علیهم السلام سید مصیبتها که شخص مؤمن میرد و حقیر است و سید مصیبتها و از آن  
 بشود و بلاها بیکدیگر پیوسته و او صاحب ایشان است و صوبه غیر الزمان و او صاحب او است و بلاها با  
 مرد بینشانند و نور و هر قدر شخص عاقل و متقرب است به خدا بلاهای او شدت و عظیم تر است چنانکه در



احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شهادت کردن مسلم را در مصیبت  
 که باور سپید موجب بلا شد بمثل آن مصیبت خواهد شد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله اگر مؤمن را در مشرفی عالم بکشند و کسی در مشرف  
 عالم را ضربه بقتل او باشد شریک در خون او است و اما از مآل عمل الله چه خون خواهد  
 از او خواهد کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله ولا تجعل قلوبنا غلا للذين آمنوا و قال مومنین است چنانکه از  
 آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جابر  
 نیست از حد شدن با ذین مؤمن چه جای اذیت کردن با و چنانکه از آیات و احادیث معلوم  
 میشود و خلافت در آن نیست مسئله کینه مؤمنین مانع است قبول شتاء اعمال صحت  
 در نزد خداوند عالم چنانکه از آیات احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در  
 آن نیست مسئله حد بردن بر مؤمنین حرمت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله اگر حد در دل باشد و بمقتضای آن عمل نشود که ضرر محذور است  
 بادست زبان همین نگاه داشتن دست زبان در ضرر مؤمن موجب عفو الهیست اگر چه  
 عفو از تقصیر نقص و قصور ارفع نمیکند از آن چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله و سوس قلیبا اگر مفتحا الهی از دست زبان ظاهر  
 نشود ابعاد عفو الهی را هست اگر چه عفو نقص را زایل نمیکند و نقص مانع است از  
 برتری کردن و مقرب شدن چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن

نیست مسئله از برای هر عملی که وقت مقرر شده اول وقت ضایع خلافت و خروج  
 عضو خلافت عفو نیست مگر از گناه پس تا خبر انداختن عمل از اول وقت معصیت گناه است  
 و تعد کردن در آن رفع عدا نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
 باشد در آن نیست مسئله بدون عذر نماز از اول وقت تا خبر انداختن رفع عدا نیست  
 میکند و تعد کردن بر خلاف صحت اخلاص معصیت گناه است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله سارع کردن در هر عمل خیری خوب  
 رضا الهی است و باعث ترفیع و رفع درجات است کس آن تسارع و تسویف اگر چه عفو  
 هم شامل شود عفو نقص را زایل نکند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله کبر با روی خدا است هر کس تکبر کند خدا او را ذلیل  
 خواهد کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله از برای خلافت  
 عالم و ملایکه شغل آنها اینست که هر کس تکبر کند بر مؤمنین او را ذلیل کنند و هر  
 کس تواضع فروخته کند از برای مؤمنین او را عزیز کنند چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله صفی خصلت مؤمنین اینست که مبرماید اشد الله علی  
 الکفار و جابینهم پس ترحم بر کفار ذلیل به ایمان یا ضعف ایمانست ترحم نکردن بر مؤمنین  
 ذلیل به ایمان و ضعف ایمانست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا  
 باشد در آن نیست مسئله پاس از رحمت الهی ذلیل گرا هست و من یقظ من رحمة ربه  
 الا الضالون بلکه ذلیل کفر است چنانکه مبرماید لا یأس من روح الله الا الضالون

تسویف

الا الضالون



الا القوم الکافرون بلکه باس از رحمت الهی از کفر بدتر است چرا که دنیا کافری که مؤمن  
 شود و ما بوسه و موقوف بر ایمان نمیشود مگر از رو غفلت ما بوسه باشد چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافتی که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله مطهر بود و  
 نشدن از مکر الهی دلیل بر ایمان نیست دلیل ضعف ایمانست چنانکه از آیات احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله کسی که از خدا بترسد خدا را نشناخت  
 نیست و اینها بخشنه الله صبیانه العلماء اولیس این لم یخشا علیهم هر چه بلدند  
 و از خدا نترسد خدا را نشناخته و هر کس از خدا بترسد عالم و عاقل و مؤمن است اگر چه  
 در سینه بخواند باشد چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافتی که محل اعتنا  
 باشد در این نیست مسئله کسی که امید بخدا ندارد ایمان ندارد چنانکه از آیات  
 و احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله خوف از خدا با امید بخدا  
 باید برابر باشد که اگر خوف کمی کمتر از امید باشد ایمان شده از مکر خدا چنانکه اگر  
 امید و کمتر باشد از خوف و ما بوسه شده از رحمت خدا پس اگر کسی عبادت کند خدا را  
 بترسد عبادت ثقلین باید ترسد از خدا که مباد او را هلاک کند و عذاب کند و اگر  
 کسی گناه ثقلین داشته باشد نباید ما بوسه از رحمت الهی شود چرا که خدا میتواند گناه  
 او را بپامزد و خدا غفور و رحیم است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در این  
 نیست مسئله بدترین گناهها بعد از کفر و نقیض آنست که گمان کند که عمل صالح  
 او را نجات میدهد و عجز عمل او باطل و فاسد میکند پس عمل صالح عمل طالح خواهد

شد و ما توفیق الا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و ما کان لیهتدکوا ان هدینا الله ربنا لا یخ  
 بعد از هدایتنا چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله  
 کسی که عملی بجا آورد بقصد آنکه مردم ببینند یا بشوند که کار خوبی کرده عمل او با وسعت  
 و ربا و سمعه شرکت بخدا اگر چه بصورت نماز و روزه بروز کرده باشد و ان الله لا یغفر ان  
 یو و یغفر ما دون ذلك لریب چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست  
 مسئله کسی که چیزی بکس دهد و احکام کند منته بر او گذارد یا او را از یکتد بدارد یا  
 زبان عمل و باطل و غافلست از این شریعت لا یطو او صدقانه بالحق و لای چنانکه در آیات  
 و احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسی که منت بر خدا داشته باشد که ایمان  
 با او درین و دارد یا عبادتی برای او بجا آورد عمل و ضایع و باطلست از این شریعت قل  
 لا تموا علی اسلامکم بل الله بمن علیکم و هو الایمان ان کنتم صافین غافل یا جاهل  
 چنانکه از آیات و احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله طاعت اگر چه بیجا باشد  
 با اندازه بزرگی خدا نیست بقدریکه خدا مستحق عبادت نیست پس سپردن او اندکست و معصیت  
 و گناه اگر چه کم باشد بسیار بزرگ و کثیر است چرا که مخالف خداست عظیم عظیمست مضمون  
 اقبل من الیسر و اعف عن الکثیر همینست بر فرضی که طاعات بسیار باشد و معصیتها  
 کم چه جای آنکه طاعات کم باشد و معصیتها بسیار پس احد بر طاعت ان نیست که خدا با عدل  
 با او معامله کند بنا عاملنا بفضلک و لا نعاملنا بعدلک یا اگر هم چنانکه در آیات و احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسی که خود را مقصود عبادت طاعت الهی نداند



عجب کرده و عجب بزرگترین معصیه است و در هر حالی خواندن ایند لازم است اللهم  
 لا تجعلني من الجاردين ولا تخرجني من هذا القصر چنانکه در آیات احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله فضل و رحمت الهی که باید بان متمسک شد و بهتر است آن  
 جمیع اعمال بدون استثناء محمد و آل او است صلی الله علیه و آله فان فضل الله و برحمته  
 فبذلك فلهن حوا هو خیر مما یجمعون چنانکه در آیات احادیث وارد شده و خلافت که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله توبه کردن از هر گناهی واجبست چنانکه در آیات  
 واحادیث رسیده و خلافت در آن نیست مسئله حقیقت توبه ندانستن پیشما و شرمنا  
 است در اول و علامت شرمنا و حقیقتی استغفار کردن بزیانست چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه از معصیت خود غم است بزیان افراز و  
 استغفار نمیکند کشتن از این میکند که ندانست او محکم نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بزیان استغفار میکند از گناه خود و در این پیشما  
 نیست توبه او مقبول نیست سهل است که مانند استغفار کننده است و بهتر از آن با خدا  
 گناه نیست بزرگتر از آن گناهی که توبه میکند و توبه کردن از گناه بزرگتر واجبست از آن  
 توبها چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله استغفار الله مما  
 کرم الله استغفار باید کرد از آنچه خدا بان راضی نیست چه در گذشته باشد یا در آینده  
 پس شخص عارف از گناه اینده خود توبه میکند چه گناه گذشته و از جمیع گناهها  
 گذشته و اینده خود نادم و پیشمان و شرمسار است چنانکه از احادیث معلوم

حقیقت  
توبه است

میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله معنی پیشما از نگاه این نیست  
 که عود بگناه نشود و اگر معنی پیشما این بود باید که بعد از آن انعام معصوم شود و حال  
 آنکه بعد از توبه نمیتواند معصوم باشد و لکن حقیقت ندانستن نیست که شخص هر وقت  
 بپاکاها از خود بیاید شرمنا باشد چرا که میداند رضای الهی در این گناه نیست پس  
 ممکنست شخص در هر حال اشتغال بمعصیت هم از معصیت خود شرمنا و نادم باشد  
 مثل نشسته که باب عصبه برسد پس بپاکاها آن ابر یا شامد و در همان حال از حساب  
 اب شرمسار است و چون ملذذ صدور این کار از خود میشود نادم و پیشما میگردد  
 اگر عافست که چرا صبر نکردم بر تشنگی خود و اب عصبه را شامیدم و کاش نپاشید  
 بودم و این حالت حالت عقلا است که تصور هر امر قبیح را بکنند که از ایشان شر و پل  
 منهد بعد از این و نادم و شرمسارند اگر چه مردم مان بی پاک باکی ندانند از صدور  
 امر قبیح از ایشان پس نادم نمیشوند از کردار قبیح خود و استغفار نمیکند اگر چه بزیان  
 بگویند استغفار الله چنانکه اینمطالبا از آیات واحادیث معلوم میشود و خلافت که  
 باشد در آن نیست مسئله در احادیث وارد شده که در زمان داود علی نبینا  
 و آله و علیها السلام خداوند عالم جل شان و حی کرد به پیغمبر که برو و بیا و بگو  
 که خدا میگوید که یک فعه معصیت کردی تو را امر میدم باز بگر معصیت کردی  
 باز امر میدم اگر فعه دیگر معصیت کنی از توان مقام خواهم کشید و نخواهم امر میدم پس  
 پیغمبر پیغام خدا را بلا و در رسانید داود در جواب گفت که اگر بعد از این خدا مرا حفظ



میکند و توفیق میدهد معصیت را نخواهم کرد و اگر مرا حفظ نکند و توفیق ترک معصیت  
 ندهد من بعد از این همی معصیت خواهم کرد پس این پیغمبر جواب داد و این خدا عرض کرد  
 با و وحی شد که بدار و بگو اگر پیغمبر این جواب میدهد تو را از رنج پیغمبر مبادا خرم  
 باشی اینست مضمون و ما توفیق الا بالله چنانکه در آیات و احادیث و امر شده و خلاصه  
 که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ثواب اعمال نیک و اعتقادات صحیح و  
 عقاید اعمال بد و اعتقادات باطله فواید و ثمرات نیست که از آنها بعمل میاید مثل آنکه  
 خوشگوار از اشجاط طیبه بوجود میاید و ميوها خبیثه مثل خنظل از نبات خنظل  
 بوجود میاید هر چنانچه که کشنده شد از عقاید و اعمال صحیح ثوابهای آنها هم گوارا  
 خواهد بود و هر چنانچه که کشنده شد از عقاید و اعمال باطله عقابها آنها ناگوار خواهد  
 و ثواب عقاید و اعمال صحیح مانند شیرین است که تا شیرین تر از خود کرم تو  
 شیرین نشود و عقاید و اعمال باطله مانند تلخی خنظل است که هر کس از خود  
 کام او تلخ خواهد شد من بعمل مثقال ذره خیر این و من بعمل مثقال ذره شر این لیس لیس  
 الا ما سعه و ان سعه سوف یکرّم یجزیها الجزاء الاولیة آنچه مبارکی میدهد و آنچه راسخی  
 کرده بتو خواهد رسید چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست  
 مسئله عقاید و اعمال باطله مانند زهر کشنده هلاک میکند و عقاید و اعمال  
 صحیح و قوی و نایاب و سایر کفایات مقرر مانده پاز هر است که رفع سمیت میکند آن  
 الحسنا یدهن الشیطان لک کری للذاکر چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود

اینست عقاید  
 و اعمال نیک و بد

و خلاصه در آن نیست مسئله انما یقرّی العبد بالنوافل حتی یحبه فاذا احببه  
 کنت معه الذی یجمع به و یقرّی الله یقرّی و یدله الخ بیطش بها ان دعا الجند و ان  
 سکة ابتدائه لله تحقیقاً بالارض طائفة اخافهم عن عبود الناس جلالة  
 فی کل عصر سلمان و ابوذر رزقنا الله لهما هم و امننا تحت لواءهم سیر و افیها الیای  
 ایام امنین و قل الحمد لله رب العالمین و لا تغفل باعدین اسفارنا التکون من الظالمین  
 مسئله حق و اهل حق همیشه در روی زمین ظاهر و آشکارند بادلیل و برهان الهی  
 من هلاک عن بدینة و یحیی من حی عن بدینة و معقول و منقول نیست که حجت الهی بالغ  
 و واضح و تام و کامل نباشد چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست  
 مسئله کشف حق و اهل حق را در خیال واهی خود تعیین میکنند و در طلب  
 بر میایند و حق و اهل حق را مطابق آنچه در خیال واهی خود پیدا شده اند نمیپایند  
 پیرو ایشان نمیشوند البته بحق و اهل حق نمیپسندد با اینکه حجت الهی بالغ و واضح و تام و  
 کامل است خداوند عالم جلش از ایشان مؤاخذه خواهد کرد که آیا حجت من بالغ  
 و واضح و تام و کامل نبود که بشما نرسید و بر شما واضح نشد چنانکه از آیات احادیث  
 معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله حجت الهی بر جمیع مکلفین تمام  
 و جمیع اهل باطل که صدق حق نمیکند و بحال واهی خود برای میروند و بحال خود  
 در اندیشه مطمین و ساکنند و اضطرابی ندارند مانند کشته هستند که از دور  
 سر برآیند و گمان کنند و بگویند ما برای المعین برآید بدینیم و مقام مشاهده

اینست عقاید  
 و اعمال نیک و بد



و کشف رسیده ایم در مذاهب خود و با آنکه بجهت قسم یاد کنند که ما ابراهیم  
 میکنیم حتی ازا جائه لم یجد منینا و وقت رسیدن بکان سرایت قتل ایشان است  
 بنام از امانوا انبیهوا چنانکه نوع این مطلب مطابق عقل و نقل تمام اهل دین است و خلا  
 در نوع این مطلب نیست مسئله هر ادیان مختلفه حق نیست همه آنها باطل نیست  
 باتفاق عقل و نقل تمام ادیان در نوع این مطلب خلا در این نیست مگر آنکه بعض  
 که از اهل هیچ دینی نیستند همه ادیان مخالف را حق میدانند و میگویند چون  
 زبیر بن کلبی سیر زناشد موسییم باموسییم در جناشت چون بیهوشی  
 داشت موسی و فرعون دارنداش و بعضی دیگر هم که از اهل هیچ یک از ادیان  
 نیستند در مقابل اینها عندها یا مخالف را باطل میدانند و میگویند کما فی الکون  
 و هم و خیال او عکس فی المراتب و اطلال و چیزی که مخالف عقل و نقل تمام اهل  
 ادیانست محال عینا ایشان نخواهد بود مسئله متبع جبرئیل علیه السلام  
 بهفتاد و سه فرقه متفرق شوند و هفتاد و دو فرقه ایشان از اهل جهنم و اندک  
 فرقه ایشان از اهل نجات و اهل بهشتند چنانکه در احادیث وارد شده و خلا فی در  
 این نیست مسئله هر یک از هفتاد و دو فرقه هالکند چنانکه در احادیث وارد شده که پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله از جانب یاران دین آورده انکار کرده اند و از پیش خود چیزی را زیاده کرده اند  
 یا چیزی را کم کرده اند و آن یک فرقه ناجیه افراط جمیع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از  
 جانب خدا آورده دارند بالعین و قلب مطابق اقرارشان چنانکه از احادیث معلوم میشود

که محققان اهل ادیان

و خلا در این نیست مسئله اهل حق همیشه بحکامات یان و احادیث همسند  
 میشوند و اهل باطل همیشه بمنشأها یان و احادیث همسند میشوند و هر قدر  
 و غافل میگردند و اما الذین فی قلوبهم ریح یتبعون ما تشاء منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء  
 و ما یعلم ناویله الا الله و الذین یخونون فی العلم بقول و انما به کل قرعند در اینجا چنانکه از احادیث  
 و احادیث معلوم میشود و خلا در این نیست مسئله هر کس خلاف یکی از ضروریات  
 دین و مذاهب دین و مذاهب خود قرار دهد داخل یکی از فرقه های هفتاد و دو گانه خواهد  
 بود و از فرقه ناجیه خارج است و الا و بخلاف این چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلا در این نیست مسئله هر کس خلاف یکی از چیزها که حج الهی علیه السلام  
 قرار داده اند دین خود قرار دهد از جمله یکی از هفتاد و دو فرقه و از فرقه ناجیه خارج است  
 و هالک و بخلاف این چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا در این نیست مسئله هر کس شاکر و حقیر  
 خود او میدانند که خلاف قرار داد ایشان را دین خود قرار داده چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلا در این نیست مسئله هر کس شاکر و حقیر اهل خود فرقه  
 ناجیه داشته باشد داخل در فرقه های هفتاد و دو گانه خواهد بود و از فرقه ناجیه خارج  
 و بخلاف این چنانکه مستضعف باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا  
 در این نیست مسئله هر کس شاکر و باطل بود در باطل بود و باطل بود و هفتاد  
 و دو فرقه باشد داخل در یکی از طوائف باطله است و از فرقه ناجیه خارج است و بخلاف  
 در این مگر آنکه مستضعف باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا در



ان نیست مسئله مال حال مستضعفین در تحت مشیت الهیت تا آنکه از استغفار  
 بیرون آیند و در نارفلق امتحان شوند و دانسته و نهید و یا داخل فرقه ناجیه شوند و نجح  
 یابند یا دانسته و نهید داخل نارفلق نشوند و داخل فرقه باطله شوند و هلاک  
 گردند و داخل جهنم شوند چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت را نیست  
 مسئله کسی که ادعا کند که او بخد و جهل خود اجتهاد کرده و فرقه ناجیه را باطل دانسته  
 و یکی از سایر طوائف باطله را حق دانسته از فرقه ناجیه خارج است داخل ربکی از  
 طوائف باطله است و حجت الهی بر او قائمست در ترک مذهب حق و اختیار مذهب باطل  
 چرا که امر الهی بالغ و واضح و نام و کاملست و من یبغ غیر سبیل المؤمنین بقوله ما تولى و ضل  
 و سائر تفصیل و الذین جاهدوا فینا لیهتم سبیلنا چنانکه از آیات و احادیث معلوم  
 میشود و خلافت در آن نیست مگر در نزد اهل خلاف مسئله در دست اهل حق و  
 فرقه ناجیه واجبست اگر چه از اهل معصیت باشند چه جای آنکه اهل طاعت باشند  
 و چه جای آنکه از عدول مؤمنین باشند و چه جای آنکه از علما و حکما باشند و دشمن  
 گردن با ایشان بجهد نیست اجماع است اگر چه از اهل معصیت باشند چه جای آنکه  
 ظاهر الصلاح باشند و چه جای آنکه از عدول مؤمنین باشند و چه جای آنکه از  
 و علما و حکما باشند المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض چنانکه از آیات و احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله دشمنی با اهل باطل واجبست در  
 بالایشان حرامست لا یجوز قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یؤذون من جاد الله و رسوله

ولو كانوا

ولو كانوا یأثموا و ابناثمهم و اخوانهم و عشرتهم و من یؤلم منکم فانهم چنانکه از  
 آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله طلب مغفرت از برای  
 مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از افضل عباد است چنانکه از آیات و احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله طلب مغفرت از برای اهل باطل  
 حرامست و ما کان للنبی و الذین امنوا الیست غفر الله لکم و لو كانوا اولی فری  
 و ما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة و عدها ایاها فلما تبین له انه عدو  
 لله تبرأ منه چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 آنچه در عاقل نسبت با نطفه و حیوانات و انسانیت از کفار و منافقین و مستضعفین  
 و مسلمین و مؤمنین هستند و علت غائبه از خلقت جمیع مخلوقات وجود مؤمنین  
 ربنا ما خلقنا هذا باطلا لیس احسان بمؤمنین و اخوان دینی فضل از احسان  
 بجمیع مخلوقات است پس ادای حقوق اخوان مؤمنین از جمیع مبررات بهتر است  
 نکاهل و تسامح در ادای حقوق ایشان از جمیع کاهان عظیمتر است چنانکه از  
 آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله تقیه کردن در محل  
 تقیه از واجب واجب است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در  
 آن نیست مسئله ترک تقیه در محل تقیه از بدترین کاهانست چنانکه از آیات و  
 احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله محل تقیه جائزست که اگر  
 امری را مورد بین و مذهب یا غیر از اظهرها کنه مال و جان تودر هدر باشد

تقیه و تقیه

یا مال چنانکه



یا مال و جان یکی از برادران دینی رهد باشد چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست **مسئله** گناه نه نقبه بسیار است که موجب این شود که تار <sup>نقیه</sup>  
یکسال تجسس شود یا بیشتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
نقیه کردن در جانی که مال و جان رهد و نیست علامت نفاق است و نفاق از کفر  
بدتر است چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله**  
کردن اسرار الهی محمد صلی الله علیه و آله در جاهیکه مال و جان بعد از حرام است  
و من از اعم ستر تا کنون قلنا قتل عمد و گناه فاش کردن اسرار ایشان علیهم السلام و آنکه  
موجب این شود که فاش کنند بمحشود حرارت حدید را و کشته شود چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** پوشاندن اسرار الهی محمد  
صلی الله علیه و آله در جاهیکه مال و جان در هد و نیست علامت نفاق است  
نفاق از کفر بدتر است چنانکه از آیات احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
**مسئله** من لا اتق بالاعمال و ان زک و لا لها ما منجته و ان صلی الله علیه و آله  
والایتام به و الا فر بفضائله و القبول من جملتها و التسليم لرواها پس علاوت  
کردن با حاملان فضایل هدایت علیهم السلام و تسليم نکردن از برای او این فضیلت  
اینست علامت نفاق است و نفاق از کفر بدتر است ان المناقب فی الدنیا لا تسفل من  
چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله** جلال  
راست و خطبه و در آن علمای بر حق هیچ بنایتی در شایسته و طالبها

کتاب کلاب هادبان خلوت تواند بود چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلاصه  
در آن نیست مسئله ملعون ملعون من پیراس ملعون ملعون من جد حب الوبانه  
فی قلبه و علمای بر حق در دل ایشان حب پاست نیست چه جای آنکه اظهار زیادت کنند  
چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله ان لانی کل  
خلف عدو لا یفون عن دیننا تحریف الغالبین و انحال البطلین و ناویل الجاهلین پیش  
هر زمان عدو چند از علما هستند که ائمه علیهم السلام خبر داده اند از علالت و عام  
اینکه که نفی میکنند از دین تحریف غالبین را و پرده پرده پوشانرا میدهند و واضح میکنند  
اگر کران در لباس پیش را و اظهار میکنند ناویلات جاهلان را جاهلین را بطوریکه مکلفین  
بطلان آنها را بفهمند و چیزیکه هم مکلفین میفهمند ضرورت دین اسلام و اینها  
است پس آن عدو خلاف اهل باطل را واضح میکنند از برای هم مکلفین که مخالف  
است با ضروریات دین و مذهبنا حجت الهی برایشان تمام باشد و مغرور نشوند باینکه  
غالبین و مبطلین و مأولین مردم ما هستند صاحب عصا و عبا و کتاب خطاب از این  
قبل احادیثی لایست میکنند که در هر زمان چنانکه عدول نافین در میان مردمند غالب  
و منحلین و مأولین هم در هر زمان هستند چنانکه از آیات و احادیث معلوم میشود  
و خلاصه در آن نیست مسئله کسانی که ادعائندین میکنند در هر ملتی هم صاحب عصا  
عبا و کتاب خطابند مثل آنکه علی ایهود در میان یهود بر سبک اجبا و علی ایحور فنا میکنند  
علی انصار در میان ایشان بر سبک رهبانان حرکت میکنند و علی ایحور در میان ایشان بر

تو بنک  
حرف  
عکس  
و  
نور  
باز  
نظر  
و  
صوت



سبب مؤبدان و همدان راه میروند و علمای غایت در میان ایشان بر سبب سلام رفت  
 میکنند و همه ایشان کتابها دارند و موعظ و نصایح دارند و اسمی خدا و رسولش را میگویند  
 و بدین خودشان را عفو میکنند پس عوام الناس نباید مغرور شوند که ایشان را علمای هستند و ما  
 عوام و جهال هستیم و جاهل را با عالم بخوبی نیست پس باید عوام الناس متذکر باشند که حجج  
 بر همه مکلفین تلمست خداوند عالم جل شانہ تکلیف کرده عوام الناس را که خود را از باطل  
 بترسند و پیر و حق و اهل حق را بکنند و پیر و باطل و اهل باطل را نکنند و باید متذکر  
 باشند امری را که خدا تکلیف ایشان قرار داده ان امر را بایشان رسانیده و امر او بالاعتقاد  
 میتوانند ان امر را بطور یقین بپذیرند پس باید متذکر باشند که نباید تقلید کنند شخصی را  
 که تکفیر شخصی را بدون دلیل چنانکه نباید که تقلید کنند شخص دوم را و تکفیر شخص اول  
 بدون دلیل که بعضی را بطلبی که عرض شد محل لغزش است پس از عوام الناس است و  
 غافلند که نباید بدون دلیل تقلید کنند شخصی را و تکفیر شخصی دیگر و گمان میکنند که چنانکه  
 در مسئله شک و سهو و حلال و حرام تقلید میکنند شخصی را و دلیل و برهان مسئله را  
 نمیدانند و همین طور چون دیدیم شخص مجتهد را که تکفیر کرده عالمی از علماء را تقلید او را  
 میکنند و دلیل و برهان او را نمیدانند و نمی فهمند و غافلند که در چنین موضعی نمیتوان تقلید  
 کرد بدون تحقیق چرا که شخص مقابل هم تکفیر میکند شخص اول را پس اگر تقلید کردن  
 دو جایز است بدون تحقیق باید تقلید از هیچ یک نکرد چرا که هر یک منع میکنند عوام الناس را  
 از تقلید دیگر پس باید شخص ثالث را پیدا کرد که تقلید از او کنیم پس چون بر سر شخص ثالث آمدیم

باز همان ماجری برپاست چرا که شخص ثالث یا صدیق هر دو را دارد پس باید تکذیب هر  
 دو را بکنند یا صدیق از یکی دارد و تکذیب از دیگری میکند پس اگر صدیق و تکذیب  
 از رو هوای نفس سقوط است و عوام الناس راه صدیق و تکذیب را نمیتوانند فهمند  
 پس مثل آنکه در رو شخص اول متخیر بود ندانند الحال در میان سه شخص متخیر میمانند و همچنین  
 هرگاه شخص چهارم بدست آورد و در میان مابقی برپا خواهد بود و همچنین شخص پنجم و بیشتر  
 و این رشتہ سر دراز دارد پس عوام الناس باید متذکر باشند که حجت الهی تمام است و ایشان را  
 رسیده و آن حجتی که بایشان رسیده ضرورتاً بران دین و مذهب است که در آنها احیاناً <sup>تقلید</sup>  
 کسی ندارند مثل حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله از برای ایشان و همچنین  
 سایر ضروریات دین و مذهب که بعوام الناس سپرده که بانه حجت الهی ایشان تمام شده  
 که احتیاجاً بقلید کردن کسی ندارند مثل آنکه میدانند که مال کسی بر دیگری حرامست مگر آن  
 او زن کسی بر دیگری حرامست و خمر حرامست و گوشت حرامست و گوشت سگ و  
 خنزیر حرام است و همین طور عوام الناس سایر ضروریات دین و مذهب میدانند چنانکه  
 میدانند دروغ گفتن حرامست و دروغ بستن و افتراف بستن حرامست پس باید متذکر  
 باشند که ضرورتاً بران دین و مذهب حجت الهی است که جمیع مکلفین باید موافق آنها رفت  
 کنند از حکم و علم و فقه و صلح و عوام الناس از مرد و زن پس باید متذکر باشند که ندانند  
 که نکاح مادر و خواهر و دختر و امثال آنها همان بر عوام الناس حرامست لکن اگر کسی متذکر  
 باشد و گمانی نباشد بخواند یا بنویسد نکاح مادر و خواهر از برای او جایز است و باید متذکر



باشند که جمیع ضرورتهاست بر مذهب طهارت پس چنانکه در رفع کفایت بر  
عوام الناس حرام است بر حکام و علمای مرامت چنانکه همت یکس زدن و افتراف یکسین  
بر عوام الناس حرامست بر حکام و علمای مرامت بلکه عذاب علیا اگر معصیت کنند  
شد بدتر است از عذاب عوام الناس و کند بدن علمای که در جهنم معتدل اند و معتدل  
که اهل جهنم از عوام الناس از استقامت آن منادی میشوند بطوریکه عذاب خودشان  
سهل تر است از برای ایشان از توبیدن کند عالم نازک علم خود و در این طلب هیچ خلافت  
در میان نیست پس عوام الناس باید متمسک شوند بضرورتهاست بر مذهب که بایشان  
رسیده و بپیچند بان ترازی عدل و میزان مستقیم معصوم مطهر اهل حق و اهل باطل را  
پس هر کس با آن قسط است مستقیم موافق و مطابق باید بداند که او بر حقست هر کس مخالف  
شد با آن موافق بنامد باید بداند که او بر باطل است باید بداند که او باطل است که حق و اهل حق  
در روی زمین بوده اند و خواهند بود و اسماء زمین را لیل شوند و حق و اهل حق با  
خواهند بود و همیشه حق و اهل حق موافق و مطابق بوده اند با ضرورتهاست بر مذهب که  
از جانب خداوند عالم جلشاند در روی زمین قرار داده و همیشه موافق و مطابق آنها خواهند  
بود و باید بداند که همیشه اهل باطل مخالف یکدیگر بوده و یا بیشتر از ضرورتهاست بر مذهب  
که از جانب خداوند عالم جلشاند در روی زمین برقرار شده بوده اند همیشه مخالف خواهند  
بود و همیشه حق الهی بر جمیع مکلفین از مرد و زن و عالم و عامی تمام بوده و تمام خواهند بود  
و بنا بر این خلق خدا باطلا و باید بداند که چنانکه اگر موازین نواز و هافسط و عدل ضرورتهاست

دین و مذهب را از دست بدهند و اعتنا بانها نکنند تر کرده اند چنانکه اگر از ناراحتی  
اکبر بدتر است از ناراحتی جهاد اصغر و خلافت در آن نیست باید بداند که چنانکه حدیث است  
دلیل حقیقت نیست چنانکه مال و منال نبوی دلیل حقیقت نیست و لا یغفرک تغلب  
الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ما و لهم جهنم و بیش از این باید بداند که چنانکه  
که در مذهب اسلام هفتاد و سه فرقه موجودند و هفتاد و سه فرقه از اهل باطلند و یک  
فرقه فرقه ناجیه است چه گاسا بر فرقهها که خارج از اسلامند و در میان همه ایشان اسلام  
حکام و اغنیاء و ثروتهایا یافت میشود و در میان همه ایشان مؤبدان و هب و اولاد  
و رهبانان و گشتا و صاحبان کتاب و خطاب یافت میشود و باید بداند که چنانکه علمای  
عامه در میان اهل اسلام بیشتر بوده و بیشتر نواز علمای خاصه و در فقه و اصول و تفسیر  
سایر علوم از نحو و صرف و معانی بیان و سایر علوم انفرادی تصنیف و تالیف دارند که  
میان علمای خاصه ان کتابها متداولست پس اگر عدد زیاد دلیل حقیقت باشد روزیکه  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جمیع مسلمانان اجتماع کردند بر آنروای حضرت عباس  
المؤمنین علیه السلام صلوات الله علیه و مساجد و منابر و احکام شرع و عرف جمیع ائمه را  
غیر اهل حق بود و اهل حق تابع ایشان بودند و تقیة بود حکم ایشان واجب بر ایشان  
که تقیة کنند چنانکه بسیار جمعیت ایشان و یکی عدد اهل حق تقیة داشت و بطوریکه  
عدد اهل حق کم بود که حضرت امیر صلوات الله علیه بقیة نفر را خدایا که ضرورت و کنند  
یا فاشند و حق را بر مدار خود انجاء ان قلیله که بقیة نفر رسیده بودند بود و خلافت در آن







میکند و معاشرت نمیکند با کسی که وصل کرده خود را با ایشان پیروی کرده ایشان را یا  
 در خانه میکند با کسی که با ایشان دشمنی میکند یا دشمنی میکند با کسی که با ایشان دوستی  
 کند پس کافر است با کسی که نازل کرده سبع مکار و قرآن عظیم را چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که با اهل تشنه ربیب پیشیند خود او هم  
 از جمله ایشانست چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسی که از رفاخت نظر کند با امر منکر و دوست داشته که معصیت کند خدا را و کسی که  
 دوست دارد که معصیت کند خدا را پس بختی که با خدا دشمنی کرده و کسی که دوست  
 دارد که ظالمین در روز زمین با او باشند پس دوست داشته باشد که معصیت کند  
 خدا را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه در بلاد  
 که بدعتی در دین و مذاهب پیدا شد پس باید که اظهار برائت و بیزاری کند از اهل آن  
 باید بسیار است کند و دشنام دهد با اهل آن و باید عیسا ایشان را اظهار کند و بد  
 ایشان بگوید و با دلیل و برهان طعن کند بر ایشان بطوریکه نتوانند اثبات بدعت  
 خود را بکنند و نیز سب و اظهار کنند از آن قطع طمع کنند از رفتن در اسلام و با  
 نرسایند عز را از پیرو ایشان و باید که فتنه از ایشان و باین عمل نوشته میشود از برای  
 حجت و بلند میشود در رجایان و اسطر در آخرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله چون ظاهر شد در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعتی پس باید  
 اظهار کند عالم علم خود را و اظهار کند بدعت اهل بدعت را و کسی که بتواند اظهار بدعت

بدعت ایشان را بکند و اظهار نکند بر او است لعنت خدا چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله کسی که برود نزد صاحب بدعتی و تعظیم کند او را و ایشان  
 که سعی کرده در خرابی اسلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 هر بدعتی ضلالت است هر ضلالتی راه ان بسوی آتش جهنم است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر چیزیکه از دین است خارج از دین بکند  
 هر چیزیکه از دین نیست داخل دین بکند بدعت است چنانکه در احادیث معلوم میشود  
 و خلافت در آن نیست مسئله ادعای نبوت علاوه با خدا و رسول و ائمه طاهرين  
 علیه السلام اینست که کسی چیز تازه اخراج کند در دین و دوستی کند با کسی که موافق با  
 او است دشمنی کند با کسی که مخالف با او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست خاتم در فعل معروف و امر معروف و نفی از منکر است در آن چند  
 مسئله است مسئله علامت ایمان مؤمن سه چیز است اول آنکه بشناسد خدا  
 خود را و دوم آنکه بشناسد کسیرا که دوستی با او کند در راه خداستیم آنکه بشناسد  
 کسیرا که دشمنی کند با او در راه خدا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله رسول خدا صلی الله علیه و آله شخص فرمودند که دوستی کن با الله و  
 دشمنی کن با الله پس بدوستی که دوستی با خدا نمیکند نه دوستی با او و نخواهد  
 که طعم ایمان را اگر چه بسیار باشد نماز و روزه و انکه چنین باشد ان شخص عرض کرد پس  
 چگونه بدانم که دوستی با الله کرده ام پس انشا فرمودند بسوی حضرت امیر مصلوات الله

خاتم در فعل  
 معروف و امر معروف  
 و نفی از منکر است

دشمنی با الله کرده ام



علیه و آله پس فرمودند و سنان بن دوست خدا است پس و سنی کن با او دشمن این دشمن خداست  
پس دشمنی کن با او دوست کن با دوستی اگر چه کشنده پدر و اولاد تو باشد و دشمنی کن  
با دشمن این اگر چه این دشمن پدر و اولاد تو باشد و دوستی با شیعیان امری ظاهرین  
علیه السلام و دوستی با ایشانست دشمنی با شیعیان این دشمنی با ائمه علیهم السلام است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله عجیبترین مردم در نزد خدا کسی  
که دوست دارد معروف را و دوست دارد عمل کردن با آنرا چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله اول گفته که داخل جهنم میشوند که هستند که امری  
میکند و اول گفته که داخل جهنم میشوند که هستند که امری میکنند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله معروف را باید دانست که امری میکنند  
چنانکه منکر را باید دانست و این را که چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله مردم مخالفند در دانستن معروف منکر و هر یک بقدر دانش خود  
باید امر معروف و نهی منکر کنند پس عوام الناس هم در خانه خود امر معروف و نهی  
از منکر کنند و اهل و عیال خود را بمنزله و روز و امثال آن کنند و نهی از نکرانها  
خوردن حرام و شراب کنند این مبارکه قوا انفسکم و اهلکم نار شامل اینست هم هست  
همچنین در هر موضعی که بنویسند و از این است بشنوند باید امر معروف و نهی از منکر کنند  
چرا که احکام شرعی که بحد ضرورت رسیده اغلب اینست امید اینست چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلافت در آن نیست مسئله در امور که احکام آن بحد ضرورت رسیده

هر کس خلاف کند واجبست بر مردم که او را منع کنند پس اگر عوام الناس خلاف کنند  
باید علما ایشان را منع کنند و اگر علما خلاف کنند باید عوام الناس ایشان را منع کنند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی معصیت کند و کسی  
بنواند او را منع کند و منع نکند در عقوبت و عذاب هر دو شریکند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی معصیت کند و کسی دیگر در  
خود را خلع باشد بمصیبت او هر دو شریکند در عقوبت و عذاب بمصیبت او چنانکه  
در مشرف عالم کسرا بکشند و در مغرب عالم کسی را خلع باشد بکشتن او شریکند در  
او و حکم این شرک در همین دنیا جاری خواهد شد ان شاء الله چه جا آخرت و حضرت  
عجل الله فرجه بخون خواهد حضرت سید الانبیا علیه السلام قیام خواهد نمود و هر کس شهادت  
او را خلع است خواهد کشت بلکه هر مؤمنی که کشته باشند هر کس را خلع بقتل او است  
انوقت خواهد کشت و از اینجهت در زیارت عاشورا نیک فقره میفرماید فاستل الله  
الذی اکرم مقامک و اکرم من بل ان برزقنی طلبت رک مع امام منصوم من اهل بیت  
محمد صلی الله علیه و آله و در فقره دیگر میفرماید و استل ان یبلغنی المقام المحمّد الذی لکم  
عند الله و ان برزقنی طلبت ثاری مع امام محمد ظاهرنا طوف منکره پس هر مؤمنی را که از  
اباء و اجداد زیارت کنند کشته اند هر کس را خلع است خواهند کشت و بسا آنکه هزار  
کس بیشتر را خلع باشند و همه را بقتل رسانند چنانکه در احادیث وارد شده و  
در آن نیست مگر از تو غفلت مسئله امر معروف و نهی از منکر باید کرد باد



و زبان و دل پس اگر یادست فشد بازبان و اگر بازبان هم نشد و نخواهند شنید در دل  
 باید انکار داشت از معصیت حتی آنکه اگر کسی انکار معصیت خود را در دل خود نداشته  
 باشد مثل کسی است که اصرار بر معصیت دارد و تکرار میکند اگر چه با جوارح خود نکند  
 بازبان نویسد که فو ثبوا هم است نه اینست که فاما نه اینست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلاصه در آن نیست مگر از رو غفک مسئله شرط امر معروف و نهی معروف و نهی  
 شرط نهی از منکر و استنکاح است پس هر امری که معروف بودن و منکر بودن آن بر کسی  
 معلوم نباشد نمیتواند امر معروف و نهی از منکر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
 در آن نیست مسئله شرط دیگر شنیدیم آنست که اگر قبول نکند و تسلطی هم نباشد  
 نباید خود را بزعمی فایده انداخت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست  
 مسئله شرط دیگر تسلط است که اگر تسلطی نباشد که بداند مرد را بر او تسلط باشد  
 فصولی که چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله شرط دیگر در  
 صورت تسلط بالفعل عدم فتا بعد است که اگر احوال فحشای برود نباید خود را بیهوده  
 انداخت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله مؤمنی که  
 پند پذیر است جاهلی که نمیداند باید آنها را امر معروف و نهی از منکر کرد اما کسی  
 که صاحب تسلط است پند پذیر نیست و دانسته معصیت میکند باید او را اگر از  
 باخلای آنها چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله کسی که  
 که دانسته و فهمیده معصیت میکند و پند پذیر نیستند حرام است معاشرت با آنها

با آنها مکر از روی ترس و تقیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
 کسی که راضی بظلم ظالم باشد یا معبر او باشد و ظلم شرک است در عذاب چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله حرام است از حج دادن رضا مخلوق را بر رضا  
 خالق چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله کسی که راضی کند کس را  
 بکاریکه غضب خدا در آنست بیرون میرود ازین خدای چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلاصه در آن نیست مسئله نیست نهی بزرگ کسی که اطاعت میکند معصیت را برادر عصب  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله رضا مخلوق را باید از حج  
 داد بر رضا مخلوق در هر حال حتی در حال تقیه چرا که رضا خدا در تقیه است نه تقیه  
 حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله سر عطف بعد از  
 ایمان ملایم ای یا خلق و احسان بایشان است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه  
 در آن نیست مسئله اگر بخوای بدانی که مال خالی کسی بخریش یا بشیر نظر کن که اگر  
 معروف خود را در دنیا مؤمنین بکار میبرد بداند که مال خالی و بخریش است و اگر در دنیا  
 غیر این بکار میبرد بداند که در آخرت نصیب از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلاصه در آن نیست مسئله سرور کردن مؤمن بجهت بر اعمال است  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله کسی که سرور  
 کند مؤمن را سرور کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کسی که سرور  
 کند پیغمبر صلی الله علیه و آله را سرور کرده خدا را چنانکه در احادیث وارد شده



و خلافت در اینست مسئله بهترین خلوه بعد از آنکه طاهرین علیهم السلام استند  
که احکام این را میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
امریات صفا مخصوصا بایشان فضایل ایشان علیهم السلام که احکام بالایشان است و اینست  
از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله عالمیکه منفع شوند علم او در  
مجان خود بهتر است از هفتاد هزار غایب در نزد خدا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله کسی که رفع کند حاجت را از برادر مؤمن خود خلافت عالم جلالت  
رفع کند صد هزار حاجت او را در آخرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله قضا حاجت مؤمن بهتر است از ازاد کردن هزار بنده و هزار است از سوار کردن هزار  
مجاهد بر اسبها در راه خدا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
قضا حاجت مؤمن محبوب تر است از رزق خدا از هزار حج مقبول چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله کسی که رفع کند کرب و همی را از برادر مؤمن خود رفع کند  
خدا حاجت او را و آخرت او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
واجب بر مؤمن که بپوشاند معصیتها مؤمن را اگر چه هفتاد گاه کیسه باشد مادام که  
مجاهد فاسق نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی  
منع کند از مؤمن چیزی را که بان محتاج است و او بتواند رفع احتیاج او را بکند بجزی که در  
نزد او است یا در نزد غیر او است خلافت عالم جلالت او را در روز قیامت با رزق  
سپاه و جهنمها از رزق و ستمهای بسته بگردن نشوید پس گفته میشود اینست خیر آنکه خدا

کریم بخلاوت رسول و صلی الله علیه و آله و سلم میشود که او را با ائمه جنت اندازند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که مجلس کند حق و مؤمن را بیا  
مبارک او را خلافت در روز قیامت بر تاج چهل روز مردم او را سز نشوید پس امر میشود  
که او را با ائمه جنت اندازند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
کسی که اکرام کند مؤمن را اگر چه کرده خدا را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله کسی که کفایت کند امر بنمیراد در نفقه و کسوه و مستغنی کند او را واجب میشود  
او بهشت البت و کسی که از رزق مردم دست خود را بر سر یتیمی بکشد عطا کند خدا با و هر مؤمن  
نور چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چنانکه نفرین کند بغير  
شفیع آنها است در روز قیامت اگر چه گناه ایشان بقدر کما جمیع ساکنین زمین باشد کسی  
که معین با و راهل بیت او باشد و کسی که رفع حاجات ایشان را کرده باشد و کسی که از رزق  
صدق دل ایشان را دوست داشته باشد و باز بان اظهار کند کسی که مکر و مکره را از ایشان  
رفع کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که صحیح  
کند و اهتمام در اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که داخل بهشت  
شد بنده بجهت آنکه خاور از سر راه مسلمانان بدو را ندانند بود چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام گذشت بر قری که صاحب  
ان معذبت بود پس در سال بعد باز گذشت بران قبر و حنات ان معذبت بود پس سبب رسید



و حشده با و که ولدی داشت که بسن تکلیف سپید پس اصلاح کرد راه عبور بر او پنا  
 داد بیتی را پس از بدم پدر او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 تمام شد کتاب جهاد بن جعون الله در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر  
 ذی قعدة از سنه هزار و سیصد و هفت خاتمه صلوات  
 مستغفرا

بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله خاتم النبیین ائمه الله علی اعدائهم  
 اجمعین کتاب المسائل جوفیه مقدمه و مطالب مفصله در فروع امور  
 مکاسب و در آن چند مسئله است مسئله واجبست تحصیل رزق حلال اگر شخص  
 مالی نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجب  
 تحصیل رزق حلال از برای نفقه و کسوه عیال اگر شخص مالی نداشته باشد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله آنچه واجبست تحصیل رزق  
 همین است که شخص خود را محتاجان را از برای کار بکند اگر چه بجا و بکاردن  
 محل کسب آب باشد و بجا انداختن و کشودن در بستان و کاردن ترابری خود  
 امثال آن باشد هر چه در کار خودش و تقدر بر آن مورد است مقدور است بکند

کتاب المسائل  
 مقدمه و فروع  
 امور مکاسب

خلو چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجبست که شخص  
 و تاجر مسائل حلال و حرام کار خود را تحصیل کند و بعد مشغول بکار خود شود چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجبست اجتناب کردن و دور کردن اشغال  
 حرام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست ترک تحصیل  
 رزق حلال بجهت آخرت و مشغول بعبادت شدن چرا که عیان است که رزق حلال نمیشود بجا  
 آورد چنانکه جایز نیست ترک عبادت و تحصیل آخرت بجهت مشغله یا مورد نبیره یا بدعا  
 در اوقات معینه بجا آورد و بعد مشغول بکار شود همان کار هم عبادت خواهد بود نه  
 قسیمی بکار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست جدا شدن عبادت از عبادت  
 محض اصطلاح است بملاحظه چند مسئله جایز نیست مشغول شدن بکارهای حرام مثل زنده  
 و نوکری در دها و ظالمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز  
 نیست خوردن و آشامیدن و پوشیدن و مسکن کردن مال غیر بدون رضایت او چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست انفاق کردن و خرج کردن مال  
 حرام اگر چه بجهت کسب و مسجد ساختن باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله حرامست سرف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جایز نیست انفاق کردن بجهت خود شخص محتاج ب سوال شود چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست تلف ضایع فاسد کردن مال چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله عبادت هفتاد و هفت مسئله و هفتاد و هفت مسئله



در فحلا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است  
 تحصیل کردن مال حلال که ابرو خود را با حفظ کند و دین خود را ادا کند و صلح  
 کند در راه خلاصه و کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله  
 سزاوار است اقتضا و نیاز و در تحصیل رزق که مانند حرم و چنانکه جمع دنیا نباشد و نیت  
 بی کاران بپایان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله  
 سزاوار است که تحصیل را بسفر و غربت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان  
 نیست مسئله سزاوار است که در صبح روزها از پی تحصیل رزق برونزد و بعت برونزد  
 بمحل کسب خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله حفظ کردن  
 مال و اصلاح کردن آن از عقل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
 مسئله قوت سائل را محبتا کردن از عمل بزرگان دین است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بعضی بان قوی داده اند مسئله سزاوار است خردمند نبرد و نان چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است که محقر به کنند کارها را پس در هر  
 کاری که نفی در آن حاصل شد از پی کار برونزد چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و بعضی بان قوی داده اند مسئله سزاوار است نوشتن و شاهد گرفتن در معاملات  
 که دست بدست نیست و مدتی و شرطی و با فاضل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در ان نیست مسئله سزاوار است اظهار غنی کردن اگر چه بقرض کردن باشد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است پوشانیدن امر معیشت

اگر مال بسیار نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است  
 که طلب حوائج را در روز کند چرا که خدا حیا را در چشمها قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در ان نیست مسئله رفتن بجائی از راهی و برگشتن از راهی دیگر مانند ترست  
 بجای چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است که مرد  
 هر دو خدمت کنند در امر خانه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله  
 کتاک خوش صورت و خوش خلق و در انجام مبد هندکارها را چنانکه در احادیث وارد  
 وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سزاوار است عا کردن از برای طلب رزق و  
 ان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله مکروه است طلب  
 کردن رزق حلال و کسالت کردن و زیاده خواستن و بیکار گشتن و ملول شدن از کار  
 کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله مکروه است زیاده  
 دل بستن و اشرف غنی تر از زوهار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان  
 نیست مسئله مکروه است برای مرد مسلم صاحب حسد دین اینکه مشغول شود بکار  
 پس مثل برداشتن سبزه و ماهی و کوچک و بزرگ و بخانه بردن چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در ان نیست مسئله مکروه است شمریدن نان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در ان نیست مسئله برکته نیست معامله کسی که دنیا با او پشت کرد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله مکروه است معامله کردن با کسی که در دولت  
 نشده اند و فوکیسه اند و با کسی که بنا خوشی باید گرفتار نماند و با اگر چنانکه در احادیث وارد شده

مسئله خردمند در روز  
 غیبت نکند و خردمند  
 نان فقر است و خردمند  
 کندی برکت است چنانکه  
 در احادیث وارد شده  
 و خلافت در ان نیست



وخلایه در آن نیست مسئله مکروه معاشرت کردن با مردمانی که بکفر و کفران  
از بدگفتن و بدگفتن و با کسی که از احکام اسلام و نمیشوند و از قول نمیشوند و با کسی که  
سازنده و قاصد چنانکه در احکام و احادیث و در آن نیست مسئله مکروه است  
استحاجتن بچوس اگر چه بکفرین دست و پای گویند باشد برای بیچ چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلایه در آن نیست مسئله مکروه است که شوم و زنی که چرا که موجب  
محرم شدن از بیامیشود و مکروه است کایت کردن از منفعت در معاملات چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلایه در آن نیست مسئله چیزها باشد که باعث غنی میشود جمع کردن  
در میان و نماز است و تعقیب خواندن بخلاف نماز صبح و نماز عصر یک ساعت و مکروه و  
کردن در خانه و اطراف آن و موافقت کردن با برادران مؤمن و صبر و در بطایع و رفتن و  
استغنا کردن و امانت بکار کردن و قول حق گفتن و حکایت دان کردن و در بیت الحلال  
سخن گفتن و ترکه حرم کردن و شکر نعم بجا آوردن و قسم دروغ نخوردن و در شستن  
پیش از غذا خوردن و خوردن و خوردن غذا که از خوان و مغز و چینه و بقیع کردن در هر  
روز سه مرتبه و تمهانی کردن و میانه رو کردن در خرج کردن و چراغ پیش از غروب  
روشن کردن و خانه و اطراف آن را زدن و ظرف غذا را شستن و سلام کردن با اهل  
خانه در وقت داخل شدن و اگر کسی در خانه نباشد بگوید اللهم علینا من ربنا یا بکون السلام  
علیکم یا اهل بیت النبوة و قل هو الله احد خواندن در وقت دخول بمنزل و برگشتن از غیر  
راه رفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلایه در آن نیست مسئله چیزها باشد که باعث

میشود تا رعنکوتی با آن گذاردن در خانه و اطراف و بول کردن در حمام و غذا خوردن در  
جانب و خلایه کردن با خلایه چوبی که وایستاده نشانه کردن و و خال رویه را در خانه و اطراف  
با آن گذاردن و قسم دروغ یاد کردن و زنا کردن و اظهار حرص کردن و خواب کردن در  
نماز مغرب و نماز عشا و خوابیدن پیش از طلوع افق و بعد از طلوع فجر و عادت کردن به  
دروغ گفتن و کوشش رساندن و رد کردن مرد مسائل در شب و میانه رو نکردن در خرج  
و قطع صلح رحم کردن و محنت دادن ببرد و مسلم و زیاد خوابیدن و کسالت کردن و از بی  
کسب زرفتن و اسراف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلایه در آن نیست مسئله  
اول راداب تجارت است و در آن چند مسئله است مسئله واجبست بر شخصی که میهد  
تجارت کند که مسائل حلال و حرام تجارت را پیش از مشغول شدن بداند و الا در باب  
سایر محرمات خواهد افتاد چنانکه در احادیث وارد شده و خلایه در آن نیست مسئله  
واجبست معاملات راست گفتن و حرامست دروغ گفتن چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلایه در آن نیست مسئله واجبست تمام دادن و تمام گرفتن و حرامست کم  
کشیدن و کم دادن و زیاد کشیدن و زیاد گرفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلایه  
در آن نیست مسئله واجبست قصه تمام دادن و تمام گرفتن و حرامست قصه کم دادن  
زیاد گرفتن و کسیکه قصه تمام دادن و تمام گرفتن است بحسب اتفاق و اشتباه که داد و زیاده  
گرفت و فکر کرده با آنچه او واجب بوده و خلاف نکرده و کسیکه قصه کم دادن و زیاد  
بوده و با اشتباه کم نداده و زیاد نکرده و فکر کرده با آنچه او واجب بوده و فعل حرامی بجا

کتاب النکاح



آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست بطوری که  
خواهد آمد ان شاء الله و آن بدتر و شد بدتر است از هفتائزای با محارم در بیت الله الحرام چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست دروغ گفتن خصوص در  
معاملات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست خدعه  
کردن و حيله کردن در معاملات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
حرامست ضرر رسانیدن بمسلمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله حرامست قسم دروغ یاد کردن خصوص در معاملات چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست مغشوش کردن منافع و ممانعتها و مثنها مثل  
اب ریختن در شهر و مخلوط کردن جنس بد بجنس خوب و خوب بخوبی دادن و کهنه بجای نو  
تخویل دادن و پنبه و کهنه و در میان لباسها گذاردن و نو تخویل دادن و آب زدن بخرما  
و سایر موهجات از برای اینکه مردم خیال کنند تازه است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله حرامست خجالت کردن در اموال مسلمین چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسب که امر کند غیره را که چیزی از برای او بخرد  
و در نزدان غیران چیزی بابت شود اگر چه بخر باشد از چیزی که در بازار است یا از چیزی  
بخرد و از متاع خود بآورد و بدهد چنانکه محل فحشست مگر آنکه بداند که او را متهم نخواهند کرد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسب که امر کند غیره را که چیزی  
از برای او بفرود شد باین نیست که آن غیر از برای خود بخرد و باید انرا بچیزی بفرود شد

خصوصاً با مسلمی که  
اعتماد داشته که او را  
خایه نمیکند و حرام  
است مقبول کردن او

مسئله حرامست  
دروغ گفتن تمام گفتن  
و دادن که دادن چنانکه  
در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست

اگر چه بقیه کثیر بخرد چرا که محل فحشست مگر آنکه این از فحش باشد چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بعضی از فضیلتها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی وعده احسان  
بکسی کند حرامست بر او که منفعت او را بکس دیگر بدهد مگر آنکه معلوم باشد که وعده احسان منفعت  
نکرت نیست نهایت کمترین منفعت گرفتن است پس باید وفا کند بوعده خود چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و بسبب فتوی بان داده اند مسئله حرامست که بعد از معامله  
بطور کراهت و نزاع چیزی که بکند یا چیزی زیاد کند چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه با بیع و مشتری راضی شد بمعامله حرام است داخل  
شد در رسوم ایشان و بگویند فی المثل که من بقیه زیاد تر میخرم مگر آنکه با بیع راضی نشده  
باشد و بگوید هر کس پیشتر خرید با و میدهم پس جایز است که کسی دیگر بگوید من پیشتر  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست که کسی بگوید  
که بقیه زیاد تر میخرم و مقصودش خریدن نباشد بلکه مقصودش اینست که غیر بقیه  
زیاد بخرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست که  
عیب عرا پوشانند و تدلیس کنند و فریب دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله حرامست وعده کردن که فردا و پس فردا ۲ المثل چنین خواهد کرد  
و وفا بوعده خود نکند مگر آنکه بگوید اگر خدا خواست چنین خواهد کرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسبب فتوی بان داده اند مسئله نه عشر ز قمار و تجارت است و بیع عشر  
اخذ در کوفه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله





مستحب است دعا کردن و استخاره کردن پیش از معامله از برای معامله چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله برکت در تجارت بسیار است و بلامتن  
گرفتن و بلامتن دادن نه در مخفی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله سزاوارست و تجارت حسن خلق و حلم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله سزاوارست که شاهد بگیرند در معاملات و تمسک بنویسند مگر  
در معاملات دستبرد است که پول دهند و نان بخرند فی المثل چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله سزاوارست صدقه دادن از برای حفظ مال التجاره و تلف  
شدن آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوارست که  
هر یک از یاب و مشتری که بعد از معامله نادم شدند آن دیگری هم اقاله کند و منع کند چنانکه  
در احادیث وارد شده که خدا هم در قیامت از عذاب کردن اهل اقاله میگرداند و خلافت  
آن نیست مسئله سزاوارست این برای اهل تجارت که بزرگ نسق معامله کنند با هم  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوارست ماکسری کردن  
در دزدان خریدن و کتان فروختن مگر در خریدن اخچه و قهرانی و کفن و کراپه سفره  
و استبا انفسر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در قضا اهل  
در خرید و فروش است و سزاوار نیست که در وقتیکه چیزی گرانست بخرند و در وقتیکه  
چیزی ارزانست بفروشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
سزاوارست که متاعها خوب بخرند و بفروشند متاعها بد چنانکه در احادیث وارد شده

افعال  
تاکیدن

مماکسه  
نقد کردن  
اخچه  
جوان فروخته

و خلافت در آن نیست مسئله بزرگ تجارت نباید کرد اگر چه باجر محتاج به تجارت باشد  
و بزرگ تجارت نافض میکند عفلر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله سزاوار نیست خورده در معاملات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله مکره است مدح کردن متاع در وقت فروختن ممانعت کردن  
در وقت خریدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکره  
که در سایه و جاهای تاریک روشن کند که است تجارت کند که عیب متاع معلوم نشود اگر احتمال  
عیب پوشیده برود اما اگر بطور بظن عیب آن پوشیده شود پس خرامست چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکره است که اهل شهر از بزرگ  
غریب معامله کنند و باید واکذار که مردم بعضی از بعضی منفع شوند مگر آنکه غریب  
مشور نکند و اعانه طلب کند پس خیانت نباید کرد چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله مکره است مشغول معامله شدن در میان طالع صبح تا طلوع  
افتاب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکره است که از شهر بیرون  
روند از برای اینکه بفافله برسند و متاع آنها را بخرند که خود بیاورند و بفروشند مگر سزاوار  
از برای اهل شهر که از اینجا غنی چیزی بخرند و بخورند و حد کراهت که از چهار فرسخ است  
پس اگر بعد از چهار فرسخ و پیشتر بروند کراهت ندارد و جالبی کیده اند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست شخصی پیشتر از همه مردم داخل  
بازار شود و بعد از همه بیرون آید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست



مسئله نزل و نیست که از برای تجارت بر وند بجا بیکه نقص از برای نماز و بهرستند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله مکر و هفت ستر در بازار  
تجارت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله خدا با کرده است  
که مکه معظمه محل تجارت باشد از برای مؤمنین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
دران نیست مسئله مکر و هفت که تجارت هم عهد شوند که نفروشد مکر و منفعتی  
مقابل سرمایه و لکن اگر بحسب اتفاق ده مقابل یا زیاده تر هم فروختند که اهره ندارد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله مکانها بیکه مملوک نیست  
مانند مسجد است هر کس پیشتر جا گرفت اولی است بانجا چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت دران نیست مسئله از ساعات شخص است که محل تجارت او در شهر خود  
باشد و با صاحبین معاشرت و معامله کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران  
نیست **مطلب** قیام در چیزها نیست که معامله بانها جایز است یا جایز نیست  
و دران یک مقدمه و فصل است مقدمه در نوع معامله است و دران چند  
مسئله است مسئله هر چه را که شارع اذن داده از چیزها بشکند بندگان بان  
بخانجند و قوام و نظام امرشان بانها است از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مساکن و  
مزارع و مناجح و هر چه بیک صلاح ایشان درانست از جهت از جهات پس جمیع  
حالات خیر باندانها و فروش آنها و امساك آنها و استعمال آنها و هدیه آنها و عاقبت آنها  
و هر چه را که هنی کرده اند از ان و فساد و خرابی عبادان بوده از جهت خوردن و آشامیدن

مطلب قیام در چیزها نیست که معامله بانها جایز است یا جایز نیست

مقدمه در نوع معامله است

یا کسب کردن ان یا نکاح ان یا مالک ان یا امسال ان یا عاریت ان یا راه فتای ران بود  
مثل معامله و با و استماله و ولع و بازها از چیزها بیکه تقرب بسو خدا دران نیست و  
میکنند کفر و شرک و نفاق را یا استحقاق و اهل حق درانست پس جمیع آنها حرامست چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله ولی مال محمد نیست کسیکه مال  
مؤمن را بدو ندادن و رضای او بخورد و اثر کسب حرام در او داده او ظاهر میشود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله مکر از وی غفلت مسئله بازار و مسایر  
بازار و سببی است الحمد لله و متاعها ان پاک و حلال و طیب است اگر چه از کفار خورده  
شود و اگر چه معلوم باشد که عامل ان متاعها کفار بوده اند مانند قند و نبات و شکر  
و مانند ملبوسات که از بلاد کفر میاورند و عامل آنها معلوم است که کفارند و اجتناب  
از آنها بجز و سواس چیزی دیگر نیست و و سواس از عمل خناس است و حرام است اگر چه  
غافلین اسم انرا احتیاط میکنند مگر آنکه بایع بحمت و نجاست آنها خبر دهد چنانکه  
سیرت مسلمین بر این بوده از صدر اسلام بعد از آنکه عمل محصومین علیه السلام و فعل  
ایشان بر این نیست بر این بوده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت دران نیست  
مسئله هر متاعی که از مسلم اخذ کنی حلال و پاک و طیب است اگر چه در بازار  
مسلمین نباشد و اگر چنان مسلم مسائل حلال و حرام و پاک و نجس را نداند مانند  
اهل بادیه و بیابان نشینان که مسائل خود را نمیدانند و عاملین باست و پیشتر و  
روغن و کشل و قار هستند مگر آنکه بایع خبر دهد از حرمت نجاست آنها چنانکه

باجنابان

صلی الله علیه و آله

قائم

مسلمین



مسلمین حتی معصومین علیهم السلام بر این بوده و از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن  
نیست مسئله از دست هر غافل میتوان چیزی خرید اگر چه کافر باشد و نجس از حیث  
و حرمت آن لازم نیست بلکه از وسواس خناس است چنانکه از سیر مسلمین حتی معصومین  
علیهم السلام معلوم میشود و احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بازار  
کفار در شهرهای ایشان بازار تنگیست از برای مسلم مندرج در آن بازارها بغير جوب  
و چیزهایی که بر طوبی ملاقاة نکرده اند نمیتوان خرید و وجود مسلم عاصی از برای تنه  
غنیته ایست که بروند و بخزند و حمل شهر که مسلمین کنند و وسع از برای مندرجین  
حاصل شود و ورزش بگردن بخار باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
آن نیست مسئله هرگاه بعد از مال حرام بر اجوز آن بدهند آن حرام حلال است و لکن  
خریده شود بر ذمه و بعد از مال حرام بر اجوز آن بدهند آن حرام حلال است و لکن  
برائت ذمه حاصل نشود مگر عوض حلال چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
عمل اعنا باشد و از نیست فضائل از چیزهاییست که کسب یا نه حرام است مگر  
بعضی صورت در این مسئله است مسئله جایز نیست فروختن هر چیزی که مایع و روان باشد  
مانند زیت و روغن و شیره و روان که نجاست به آن رسیده باشد مثل آنکه موش در آن مرده  
باشد یا سگی یا مرغ زده باشد و مشرک مسلم باشد و نداند نجاست آنرا مگر آنکه بداند نجاست  
آنرا و بخرد آنرا از برای کاری غیر از خوردن مثل آنکه روغن را از برای سوزاندن بخرد  
نه از برای خوردن چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان دارند

فصل فی  
کسب یا نه  
حرام است  
مگر آنکه  
بداند نجاست

مسئله جایز نیست فروختن مین و جواهری که ذبح نشده مرده  
باشد و مشرک مسلم باشد و نداند که آن مردار است مگر آنکه  
بداند که آن مردار است و بخرد از برای آنکه به سک خود بدهد  
یا آنکه مشرک مسلم نباشد و مین را حلال دانند پس جایز  
است با و فروختن چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء  
فتوی بان داده اند مسئله خبری که به آب نجس خور شده  
باشد جایز نیست فروختن آن به مسلمی که نداند نجاست آنرا مگر  
آنکه بداند نجاست آن را و بخرد از برای سک یا سایر حیوانات خود  
نه از برای خوردن خود و عیال خود یا آنکه مشرک مسلم نباشد و  
مین را حلال دانند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از  
فقهاء فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست خرید و فروش خمر  
از برای مسلمین مگر از برای این بخزند که آن را اصلاح کنند تا سرکه  
شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقهاء فتوی بان  
داده اند مسئله جایز نیست فروختن فئاع به مسلم چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست  
فروختن هیچ مستکنده به مسلم از برای خوردن چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست



خرید و فروش سکهای بی فایده اما سکهای شکاری و سکهای  
پاسبان خانه و بوستان و کله جایز است خرید و فروش آنها چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز  
است فروختن خنزیر به نصاری چنانکه در بعضی احادیث وارد  
شده و بعضی از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه نصرانی  
فروختن خمری یا خنزیری را تا موعده معینی و بعد از آن مسلمان  
شد حلال است بر او که سر موعده ثمن را از مشتری بکشد چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بآن داده اند  
مسئله هرگاه مسلمانی از نصرانی طلب داشته باشد و نصرانی  
خمری یا خنزیری را بفروشد حلال است بر مسلم که از ثمن آنها  
طلب خود را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز  
نیست خرید و فروش بوزینه و میمون بر مسلم از برای باز  
مکران که منافعتی در بعضی اعضا بآن یافت شود که  
داخلی به اکل و شرب نداشته باشد چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بآن داده اند

مسئله

مسئله  
مطلوب  
بافها  
جایز نیست

مسئله جایز نیست بر مسلم خرید و فروش مار ماهی و هر ماهی که مکران از برای  
کرفتن روغن بآن باشد از برای کشتیها و امثال آن نه از برای خوردن چنانکه از اتحاد  
معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله جایز نیست بر مسلم خرید  
فروتن کبیران مغنیه از برای خواندن غنا مکران که از برای محض تجارت خدایت باشد نه از برای غنا  
خواندن چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
جایز نیست فروختن استیاجنک بدشمنان این در هنگام حرب و جنگ ایست با اهل  
حرب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست فروختن  
چوب امثال آن از برای ساختن استیابازها اما فروش آنها نه از برای استیابازها  
جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز  
است فروختن آنکور یکسپکه مبدل آن برای خمر میخورد و گناه او بر خود او است و  
داخلی بیابج ندارد مکران که از برای همین بفروشد که خمر از آن بعمل آید چنانکه در اتحاد  
وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله جایز نیست خرید و فروش  
مصنوع مکران بدو فروش کاغذ آن و سایر چیزها بلکه داخلی باصل آن ندارد چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئله  
جایز نیست خرید و فروش تربسید الشهداء علیه السلام چنانکه در احادیث وارد  
شده و از روایتی و خلافت در آن نیست مسئله حرام است حکار بخرید و فروختن  
روغن و زیت و خرمو و مویر را حبس کنند و بفروشد از برای آنکه قیمت آنها بالا



رود یا ضرر بمسئلی برسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله حد احتکار حرام در وقت تنگی ناسه روز است در غیر تنگی  
 تا چهل روز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله فروخته نیست در حرمت احتکار که جنسها مذکوره از اراعت خود شخص باشد  
 یا آنکه بخرد و حبس کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله  
 محنکر را مبادارند بر اینکه جنس خود را بفروشد اما قیمت را نباید معین کرد از برای جنس  
 او و بخر قهنتی که میخواهد بفروشد مگر آنکه اجاف کند در قیمت پس او را از اجاف با  
 منع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله احتکار حرام  
 در صورتیست که مردم محتاج باشند اما در صورتیکه اجناس در جائی دیگر باشد  
 که مردم آنرا بخزند هر قدر در حبس اجناس نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر چه را که مؤمن باشد غیر از  
 اجناس مذکوره و خود شخص محتاج بان چنین نباشد حرام است حبس آن بجهت ضرر بمسئلی  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داد ماند فضل  
 مکر و هات ببع است و در آن چند مسئله است مسئله جایز است فروختن آب  
 انکور بنقد و مکر و هست که آنرا بفروشند تا موعده معینه تا آنکه آن در نزد مشتری  
 خمر شود و اگر باین قصد فروخته که خمر بجل او زند حرام است اگر چه محض فروختن  
 این قصد جایز باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داد

محنکر  
 کسی که کند و چو شال  
 آنها را حبس کند و نفوذ

احتکار  
 حبس کردن و چو شال  
 آنهاست

فقهیات  
 مسائل

مسئله

مسئله مکر و هست فروختن غلام و کنیز حرام زاده و عتق آنها اگر آن نیست چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله جایز است فروختن کمر و سبک  
 شکاری و مرغ شکاری با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست  
 مسئله جایز است فروختن پوستها حیوانات درنده و پوستها مردار و پوستها  
 خر و قاطر و اسب با کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان  
 داده اند مسئله جایز است فروختن استخوان فیل بلکه سایر استخوان حیوانات  
 از برای فوایدی که در آنها هست با کراهت چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مطلب سوم در کسان نیست که خرید و فروش  
 ایشان جایز است یا جایز نیست و کیفیت خرید و فروش آن در دو فصل است فصل  
 اول در کس است که خرید و فروش ایشان جایز است یا جایز نیست و در آن چند  
 مسئله است مسئله جایز است خرید و فروش هر بالغ عاقلی چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله جایز نیست خرید و فروش اطفال بجهت  
 و مجانبین و سفیهان چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله  
 جایز است خرید و فروش اطفال و سفیهان بادن ولی ایشان و بادن و بادن و بادن و بادن  
 شرع و بادن عدول مؤمنین چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافیکه محل اعتنا  
 باشد در بعضی این صورت در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش ولی و و  
 و حاکم شرع و قیم شرعی و عدول مؤمنین از برای اطفال و مجانبین و سفیهان چنانکه

مسئله است که چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله حد احتکار حرام در وقت تنگی ناسه روز است در غیر تنگی  
 تا چهل روز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله فروخته نیست در حرمت احتکار که جنسها مذکوره از اراعت خود شخص باشد  
 یا آنکه بخرد و حبس کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله  
 محنکر را مبادارند بر اینکه جنس خود را بفروشد اما قیمت را نباید معین کرد از برای جنس  
 او و بخر قهنتی که میخواهد بفروشد مگر آنکه اجاف کند در قیمت پس او را از اجاف با  
 منع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در آن نیست مسئله احتکار حرام  
 در صورتیست که مردم محتاج باشند اما در صورتیکه اجناس در جائی دیگر باشد  
 که مردم آنرا بخزند هر قدر در حبس اجناس نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 خلافیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر چه را که مؤمن باشد غیر از  
 اجناس مذکوره و خود شخص محتاج بان چنین نباشد حرام است حبس آن بجهت ضرر بمسئلی  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داد ماند فضل  
 مکر و هات ببع است و در آن چند مسئله است مسئله جایز است فروختن آب  
 انکور بنقد و مکر و هست که آنرا بفروشند تا موعده معینه تا آنکه آن در نزد مشتری  
 خمر شود و اگر باین قصد فروخته که خمر بجل او زند حرام است اگر چه محض فروختن  
 این قصد جایز باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داد

در احادیث



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ولی مقدم است و خرید و  
 فروش از برای اطفال و مجانین و سفیهان و بعد از آن وجه مقدم است بعد از آن  
 حاکم شرع و قبیله از جانب او و بعد از این اعدا و له و مبین چنانکه از احادیث معلوم  
 و خلافت در آن نیست مسئله ولی اطفال و مجانین و سفیهان پدر ائمه و جد پدری  
 ائمه و پدر جد ائمه است و همچنین اجناد پدر هر فرد بالا برونده و اهل هستند  
 و هر بالائی مقدم است لایه و نابرسد پس چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت که محل اعنا باشد در آن نیست مسئله جایز است از برای حاکم شرع که  
 بفروشد مال مدیون را که بماطله و محاسبه کند و ادای آن بر خود و بطلبکارها او بدهد  
 اگر چه او را خصم نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه یکی از اولیای مذکور خرید و فروخته کرد و بعد اطفال بالغ شدند و مجانین و سفیهان  
 عاقل شدند نمیتوانند نقض کنند امر را که آنها کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله جایز نیست خرید و فروش از برای کسی مگر باذن او یا رضای او  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی چیزی خرید  
 از غیر مالک پس اگر مالک امضا آنرا کرده صحیح است اگر امضا نکرد و از خود فاسد است  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی چیزی را فروخت که بعضی  
 آن چیز مال غیر بود پس فروش و در مال خود او صحیح است پس آن چیز اگر اجازه کرد در مال  
 خود تمام آن چیز را که مشترک خریدار مال او است اگر آن چیز اجازه نکرد مال خود را میبرد و مشترک

در این صورت مجرب است در فتح معامله با کفای با بخر مال با بخر بوده چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست و قضای قبیله در کیفیت خرید و فروش است و در آن  
 مسئله است مسئله شرط صحیح بودن خرید و فروش رضای فروشنده و خریدار  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یکی از فروشنده  
 یا خریدار را غصب نباشد معامله ایشان فاسد و باطلست چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله شرط صحیح بودن خرید و فروش تعیین کردن ثمن و ثمن  
 بحسب کیل و وزن و عدد و ذرع و مساحت هر یک در محل خود بطوریکه جاهای  
 میانمانند مگر جاهای تنبکه مغفر باشد چنانکه خواهد آمد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه خانه یا باغی یا لباس درخت و امثال آنها را  
 بفروشد و بخرند و ذرع و مساحت آنها را ندانند معامله صحیح کفایت میکند  
 که حدود آنها را بدینند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 جایز است که معین کنند آنچه را که بعد از متعاضت بفروشد مثل کپه و تخم مرغ  
 بکشیدن چنانکه جایز است که معین کنند چیزهایی را که متعارفت کشیدند از آنها بکیل  
 کردن و چیزیکه متعارفت بکیل کردن آنها بکشیدند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کیل و ذرع مجهول کفایت نمیکند بلکه باید معین باشد  
 که فی المثل کیل چند من است و مرچند مثقال است و مثقال چند نخود است و ذرع  
 بچه بلند است بطوریکه متعارفت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

فصل در  
 کیفیت خرید و فروش

است و هیئت



یکم شود

مسئله تفاوت های جزئی که متعارفست که قدر کمی زیاد شود موجب بطلان بیع و شرع نیست و لکن اگر غلطی در شماره گیاهها و ذرعها حاصل شده باید تدارک شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه فروشنده بگوید من سیچیدام یا ذرع کرده ام جنس خود را جایز است از برای مشتری تصدیق او و لکن اگر مشتری بخواهد بفروشد متاع خود را باید بسنجد و ذرع کند از برای مشتری دوم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی حاضر باشد که توجیبی بکشد و خریدی و بخواهد از توجیب خود آن جنس را لازم نکشد او و یاره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخرد جنس را و پیش از آنکه بکشد و تحویل بگیرد بفروشد بخریدار غیر بفروشد و کل خود را از برای تحویل گرفتن آن جنس و در حضور او مشتری اول جنس را بکشد و تحویل بگیرد لازم نیست که دوباره آن جنس را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بخرد جنس را و بکشد از باظر آن مثل روغن و شیره را با خیار و بعد برضای طرفین قدری بکشد جایز است اگر چه آن ظرف را نکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال است باشد در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش آب مشک و سبوی لازم نیست کشیدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش گاه پیش از آنکه خورد کنند از مقدار آن مثل آنکه هزار من کنند و بخرد بدون آنکه

خود گاه را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال است باشد در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش تخم کشته شده بوزنیکه مالک میگوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال است باشد در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش موی خنجر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است خرید و فروش بونجه و شبدر و حنا و امثال آنها و برک درخت یک چنین و دو چنین بدو کشند و همچنین سایر علفها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بفروشد زمینی را و حد و اندازه تعیین کند پس هر چه در آن زمین واقع شده از درخت و زراعت و عمارت تمام داخل در بیع است مگر آنکه چیزی را استثنا کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بخرد چیزی را بپولی پس اگر معین کرده آن پول را که همانرا باید بدهد و اگر معین نکرده آنرا پس هر پولی که در میان داد و ستد میکنند باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که معامله کنند بنوعی که در حد پولی که متداولست لازم نیست کشیدن آنها مگر آنکه آن پول از طلا باشد که تفاوت سبک سنگین آنها فاحش است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که بگویند فروخته ام این چنین را بدیناری مگر ثلث آنرا و جزئی را استثنا کنند و جایز نیست که استثنا را از جنس دیگری غیر از جنس بنابر قرار دهند مثل آنکه بگویند فروخته ام این را الا بدرهمی چرا که بسا آنکه آن جنس بقیه جنس بنابر برسد چنانکه در احادیث وارد شده



و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز نیست فروختن فداعت بکندم همان دراعت <sup>بکند</sup>  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز نیست خرید و فروش شهر  
 در پستان انعام و لکن اگر بدوشند قدر معینه را و بفروشد انرا بانضمام آنچه در پستان  
 انهاست تا یکماه و دو ماه و بیشتر و کمتر جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست **مسئله** جایز است که انعام را بدهند بکسی تا یکسال یا بیشتر و کمتر بفرم  
 معینه از برای هر کس بکند و کاو پس شهر و چشم و کورک و موافق مال انکس است و در آن  
 مدت معینه و نیاید ثمن را و غن و شهر همان انعام قرار داد اگر چه جایز است بفرم غن  
 و شهر سایر انعام باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند  
**مسئله** جایز است خرید و فروش چشم و کورک انعام بانضمام آنچه در شکم انهاست و لکن  
 بدون انضمام چهره بانها جایز نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** هرگاه کسی مالک باشد مکانی را که اب در آن است و ماهی دارد جایز است که  
 قدر از ماهیها را بگیرد و بفروشد انها را بانضمام آنچه ماهی در آن مکان است و لکن جایز نیست  
 خرید و فروش ماهی در اب بدون آنکه چهره بانها منضم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست **مسئله** جایز است خرید و فروش غلام و کنیز که اگر بچند اند بانضمام چهره  
 معین و لکن بدون چهره چهره بانها جایز نیست خرید و فروش انها چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز نیست خرید و فروش خاک و سنگ معدنها  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز است خرید و فروش

انعام  
کادوگر سفید و سبز

یکماه و بیشتر اگر کسی مالک آن باشد و لکن چراگاهها تا یکماه که مالک زمین انها نیست خرید  
 و فروش انها جایز نیست و همه مسلمین در انها شریکند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست **مسئله** کسیکه از انبار معینه مقدار معینه را بخرید و <sup>بش</sup>  
 در آن انبار افتد و بسوزاند آنچه در آنست مگر <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> معینه که خرید بود پس همان مقدار  
 مال مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز است  
 چیدن چیز را و دیدن کنیز را که میخواهد بخری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست **مطلب چهارم** در صیغه بیع و شراست و در آن چند مسئله است  
**مسئله** صیغه بیع شریک بخر و بانی جایز است و لازم نیست که بزبان عربی جاری شود  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و سبب تا ثمة علیه السلام بر این بود که تقریر بمعرفه  
 خرید و فروش جمیع طوائف را و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**  
 صیغه فروش اینست که فروشنده بگوید فروخته ام این چیز معین را باین قیمت و صیغه  
 خرید اینست که خریدار بگوید خریدم این چیز معین را باین قیمت چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** چهره را که بصیغه  
 خرید و فروش معامله کردند نمیتوان فسخ کرد مگر برضا طرفین یا سایر اخبار است  
 که خواهد آمد انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
 خرید و فروش شگها متعارفه که چیزی میدهد و چیزی میخرد بدون اجرای صیغه <sup>حلال</sup>  
 چرا که طرفین راضی اند و لکن هر یک از طرفین میتوانند بکنند چیزی را که گرفته اند <sup>مال</sup>

کتاب المتاجر



مطلبی که در این کتاب است

خود را بکند مادام که فاسد نشده باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف  
 در آن نیست **مسئله** چنانچه در اخبار منع است و در آن چند مسئله است **مسئله**  
 در صورتیکه صبیغه بیع و شرع جاری شده باشد و لکن فروشنده و خریدار متفرق  
 نشده اند هر یک میتوانند که فسخ کنند معامله را چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف  
 در آن نیست **مسئله** هرگاه یکی از طرفین از مجلس حرکت کند و چند قدر برود و  
 کرد و اخبار مجلس بر طرف شود هیچکس نمیتواند فسخ معامله را بکند مگر بر رضا  
 دیگری چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در آن نیست  
**مسئله** سه روز از اخبار فسخ از برای هر یک از فروشنده و خریدار هست بیع  
 حیوان مادام که تصریح که در احادیث وارد شده در آن نشده باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در اختصاص اخبار از برای مشتری نیست  
 که حیوان میشود که من باشد یا مثنی یا هر دو حیوان باشند **مسئله** هرگاه کنیز  
 خریدند و خیار بدار بوسید او را یا با او جماع کرد یا نگاه کرد بفرج او یا دستمال بد  
 با آنجا اخبار فسخ رفع میشود اگر چه سه روز نگذشته باشد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در آن نیست **مسئله** هرگاه خریدار حیوان را بفعل  
 کرد یا ستم آنرا تراشید یا سوار شد بر آن یا بار کرد بر آن و چند فرسخی برد آنرا اخبار فسخ  
 میشود اگر چه سه روز نگذشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل  
 اعنا باشد در آن نیست **مسئله** هرگاه حیوان دو بین سه روز مرد یا معیوس شد

که مشتری

که مشتری سه سبب آن نبوده ضرر راست بفروشنده رسیده و باید ثمن را بیشتر زد کند  
 هرگاه احتمال این باشد که مشتری آنرا تلف کرده یا معیوب کرده قسم یاد کند که او تفریط  
 نکرده و ثمن را بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در آن نیست  
**مسئله** هرگاه کسی تدلیس کند و شیر حیوان را ندوشت و از برای اینکه مشتری پسند  
 شود و بعد از فروش تدلیس او معلوم شود میتواند مشتری فسخ کند بیع را و ثمن را بکند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرید  
 که اگر آن چیز بماند تا شب ضایع و فاسد شود مثل سبزه ها و میوه ها و مثل خر بوز و  
 پس هرگاه تا شب ثمن را آورد آن چیز مال او است و هرگاه بیاورد فروشنده اخبار فسخ دارد  
 که فسخ کند و مال خود را بگیرد و بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن  
 نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرید و ثمن آن را ندهد و آن چیز را نزد فروشنده  
 بگذارد پس هرگاه تا سه روز ثمن را نیاورد فروشنده اخبار فسخ دارد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بخرید و فروشنده آن  
 چیز را بنصف او ندهد پس آنچه را بیدزدند ضرر بفروشنده رسیده و هرگاه فروشنده  
 آنچه را بنصف خریدار داد و دزد بدزد ضرر بخریدار رسیده و ثمن باید بدهد **مسئله**  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی چیزی را بفروشد  
 و ثمن را بکند بشرط آنکه اگر تا مدت معینه ثمن را نداد کند آنچه را مال خودش باشد جایز است  
 پس اگر ثمن را تا آن مدت معینه نگذرد چیزی را که فروخته مال خود او است و هرگاه ثمن را ن

م



مدت معین در نگران مال مال مشتری میشود چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** منافع چیزی را که بیع شرط خرید  
 در مدت معین مال مشتری است و هرگاه آن چیز تلف شد ضرر مشتری نیست چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست **مسئله** هر شرطی که مخالف کتاب خدا  
 نباشد جایز است که فروخته و یا خریدار هر یک از برای هر یک از طرفین  
 و هر شرطی که مخالف کتاب خدا باشد آن شرط جایز نیست پس هرگاه کسی که بیع یا اجاره  
 فروشد که اگر مشتری فوت شد آن را ورثه یا ورثه بیع یا اجاره شرط جایز نیست  
 در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** کسی که در  
 یا خانه یا باغی امثال اینها را ندیده بخرد پس بعد از آنکه خریدار بیند اینها را اختیار  
 از برای او هست پس اگر بخواست آنها را میتواند فسخ کند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافتی در آن نیست **مسئله** کسی که خریدی میساع را که باید با قریه معین شود  
 پس بعد از قریه انداختن و معین شدن آنهم اخبار فسخ از برای او هست چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست **مسئله** کسی که خریدی از زمین محدود  
 که حدود آن معین بود و مشتری نمیدانست چند جر بپشت و فروشنده گفت چند جر  
 پس چون جر بپشت کردند کمتر بود از آن جر بی که فروشنده گفته بود مشتری بخاطر آنست  
 که فسخ کند آن معامله را و تمام نمایی که داده پس بگوید یا آنکه بقدر که جر بپشت کرده  
 تمنا بماند از آن پس بگوید و معامله را فسخ نکند و هرگاه از برای فروشنده زمین باشد

در حدیث آمده است که اگر مشتری فوت شد و ورثه او بیع یا اجاره شرط کرده باشد بیع یا اجاره باطل است

در حدیث آن زمینی که فروخته کسر از آن زمین میدهد و از برای مشتری اختیار  
 فسخی باقی میماند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست  
**مسئله** کسی که خریدی را و بعد از آن عیب در آن چیز ظاهر شد با عیب در بعضی  
 چیز ظاهر شد مشتری مختار است که آن معامله را فسخ کند و نمایی را که داده پس بگوید  
 یا آنکه بماند از آن عیب تمنا پس بگوید و معامله را فسخ نکند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافتی در آن نیست **مسئله** کسی که خریدی را و در آن تصرف کرد و بگوید  
 در آن پیدا شد و بعد معلوم شد که آن چیز معیوب بوده بماند از آن عیب چیزی میگوید  
 و معامله را نمیتواند فسخ کند مگر در بعضی صورتها چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست **مسئله** کسی که خریدی را که بعد  
 یاس نرسیده و بعد معلوم شد که او حایض نمیشود مختار است که معامله را فسخ کند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست **مسئله** هر چیزی که در اصل خلقت  
 زیاد شد یا کمتر شد عیب است مثل آنکه اصل حلقه انسان پهن است که پنج انگشت باشند  
 پس اگر کمتر و غلام شش انگشت یا چهار انگشت باشند معیوبند و اگر مشتری نداند  
 خریدار مختار است که معامله را فسخ کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن  
 نیست **مسئله** کسی که خریدی را یا غلام یا و تمام مدت یکسال حادث شد در  
 آنها جثه یا جثای یا بر صیه یا قریه مختار است که فسخ کند معامله را چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** کسی که خریدی را یا

چون جدام بر ص  
 در برای الله پیر  
 و  
 کشت سحر است که در هر  
 که پیدا شود مانع از جماع  
 گزیند



کنیز را و بعد معلوم شد که آنها گریز یا بوده اند مختار است که فسخ کند معامله را  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه  
 خرید کنیز را و بعد از آنکه با او وطی کرد معلوم شد که معيوب بوده باندازه عیب  
 چیزی میگیرد و فسخ نمیتواند کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست  
 مسئله کسیکه خرید کنیز را و بعد از آنکه با او وطی کرد معلوم شد که حامله بود  
 مختار است که فسخ کند پس اگر آن کنیز ثبته بوده باید نصف عسرت را و با او بیاید  
 و اگر کنیز باکره بوده عسرت را و با او باید رد کند و عسرت نصف عسرت در هر صورت  
 عوض جضع است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله کسیکه خرید کنیز را بنا بر آنکه باکره باشد پس بعد از آن معلوم شد که ثبته  
 است پس اگر معلوم شود که روزیکه خرید ثبته بوده مختار است در فسخ او و اگر معلوم  
 نشد که در آن روز ثبته بود نمیتواند فسخ کند چرا که ممکن است که بعد از خرید از آن  
 بکارتا و شده باشد بسبب حرکت و جستن یا مرض یا غیر آن چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافتی در آن نیست مسئله کسیکه خرید جلد از خر یا روعن یا زب و  
 امثال آنها را و بعد معلوم شد که نه جلد خرمای بد بوده و نه روعن زب و نه زب و نه  
 از حد متعارف بود پس اگر مشتری علم بانها نداشته و در وقت خرید مختار است در  
 فسخ کردن یا گرفتن تفاوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
 هرگاه فروشنده فروخت متاع خود را بکل عیب یا عیب بیان کرد و مشتری باین طور خرید

بضع  
متاع زن است

اختیار

اختیار فسخی از برای مشتری باینکه نخواهد ماند اگر چه عیب مخفی باشد و بعد ظاهر  
 شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه خیار فسخ  
 در وقت معامله ساقط کنند جایز است و بعد از اسقاط آنها اختیار در فسخ معامله  
 باینکه نخواهد ماند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی در آن نیست مطلب  
 ششم در بیع مرابحه و مساوم و احکام آنها است و در آن چند مسئله  
 مسئله بیع مرابحه آنست که فروشنده بگوید که این چیزی را که خریدم باینکه  
 معینه مثل ده یل و ده دو و مشتری قبول کند و بیع مساوم آنست که فروشنده  
 خریدار را گفتگو کنند تا بقیه بیع معینه را بخرند و هر دو قسم جایز است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله بیع مساوم افضل و بهتر است از بیع مرابحه  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله کسی که کنیز را بفهمت  
 معینه خرید و بعد با او جماع کرد جایز است که او را بیع مرابحه بفروشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که چیزی را بقیه بیع  
 ناموعد معینه خرید و میخواهد آن را بیع مرابحه بفروشد باید موعد معین را ذکر کند  
 و اگر در آن موعد را نکرده و مشتری فهمید همان موعد از برای فروشنده خواهد بود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 کسی که خرید چیزی را بپولی که صرف داشتند و از صرف او هم چیزی را زیاده خرید و  
 میخواهد بمرابحه آن چیزی را بفروشد باید اخبار کند بمشتری صرف آن پول و چیزی که

مطلب بیع مجامع و مسائل

مقابل



مقابل صورتان بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل  
 کسیکه خرید چیزی را باشد و جایز است که شرط کند بعبوض هر شری چند را بخواهد داد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل کسیکه میخواهد چیزی را  
 بفروشد که آنچه را ندارد و میخواهد از آن بخرد و بدهد تا بخری بایع مساوی بدهد  
 و جایز نیست که بایع را آنچه بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئل جایز نیست خرید و فروش بدو شرط یا بطوریکه صیغه را باین طور جاری کنند  
 که فروخته ام این چیز را باین قدر بفلان قیمت و باموعد بقیمتی زیاده چنانکه در احادیث وارد  
 وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئل جایز نیست که بفروشد  
 جنس را بوی برایش طانکه بخرند از مشتری بقیمتی کمتر از آنکه خریده چرا که با می شود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئل  
 هرگاه بفروشد چیزی را بقیمتی بدون شرط و بخرند همان چیز را بقیمتی کمتر جایز است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل هرگاه کسی طلبی از کسی داشته  
 باشد و مدیون چیزی را از طلبکار بخرد تا موعد بقیمتی بیشتر از آنچه باید بدهد و بعد  
 از آن همان چیزی را بفروشد بطلبکار بقیمتی که معادل طلب او است جایز است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل کسیکه جنسی را از کسی طلب  
 داشته باشد مگر و هست که آن جنس را با و بفروشد تا موعدی که اگر شبیه است بآن  
 بدین و میتواند آنرا بفروشد بدو و اگر آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

جنس هر دو  
 فتنه در طعوم  
 یا بکسر و موزون

که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئل خرید و فروش بدین بدین جایز نیست مثل  
 آنکه کسی از زید طلبی دارد و کسی دیگر از عمر و طلبی دارد پس بدین و بدین بدین و بدین بدین  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل بدین را بفروشد می توان  
 فروخت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل لازم نیست که  
 چیزی را بفروشد و بشود موجود باشد در نزد فروشنده بلکه میتواند بفروشد جنسی معینی  
 بمقدار معینی بقیمتی معین و بعد از آن خود برود و بخرد آن جنس را و تسلیم کند چنانکه در  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل جنسی را که میخواهند بفروشد در حال  
 باید موجود باشد پس اگر موجود نباشد باید سلف بفروشد و بپاکند که در فصل  
 آن تسلیم کنند نه در حال چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 هرگاه کسی بکسی بگوید چیزی را از برای من بخر باین قدر و من زیاده از آنچه خریده بگویم  
 بعد از مدت معینه جایز نیست که زیاده از آنچه خریده از او بکشد چرا که آن زیاده  
 لکن اگر خریدار آنچه را از برای خود بخرد و بفروشد آنرا باین بقیمتی بیشتر از آن  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل هر که هست فروخته  
 چیزی را که فروشنده خریده و بخوبی نگرفته بخصوص که آن چیزی از جنسی مکمل و موزون  
 باشد مثل کندی و کراهت و موزون شدید تر است و کم میشود کراهت بکلی  
 کردن خود مشتری یا وکیل کردن مشتری غیر برادر داشتن حق خود را مال فروشنده  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل هرگاه بفروشد چیزی را



که مکمل و موزون نباشد مثل لباس و نم از آن گرفته باشند و مشترک از آن فروشد  
 بقیمتی پیش از آنچه خریده و نم از آن در مدت سه روز بفروشد اول بدهد نصف  
 مال مشترک است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه بخزند و نفر را با شرف یا اشرف بر بال و یکی بد دیگری بگوید که نم از آنجا  
 من تحویل کن و بعد از آن یکی از ایشان بخرد سهم دیگر بر بقیمتی زیاده از آنچه خریده اند  
 جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخرد  
 اجناس مختلفه را بقیمتی معین در یک معامله و یک صیغه و بعد از آن خود او هر یک را  
 قیمت کند تا تمام قیمت او مساوی شود با قیمتی که تمام آنها را خریده جایز نیست از برای  
 او که بعضی از آن اجناس را بفروشد بجمع مگر آنکه بیان کند که خود قیمت کرده ام  
 هر یک از اجناس را یا آنکه بجمع مساوی و بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه دو نفر معامله بکنند در اجناس ربوی و بعد از معامله  
 اقاله کنند یعنی بر صاف و معامله را فسخ کنند نباید که از اجناس ربوی که کنند یا زیاده  
 کنند چرا که با خواهد شد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه کسی بکس بگوید که چیزی از برای من بخرد بقیمتی معین و او خریده بگوید  
 قیمت و نم از آن خود داد نمیتواند که پیش از نم که داده مطالبه کند و لکن اگر از برای  
 خود بخرد آن چیز را جایز است که بقیمتی که بخواید از آن شخص بفروشد و لکن مگر  
 که زیاده از آنچه خریده با و بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

مسئله

مسئله مگر و هست از برای مشترک که شرط کند با فرو شده که چیز که کمتر از نم بعد  
 از معامله بد دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 پیش از موعد معامله طلب را بد دهند جایز است که چیز که از نم کمتر بد دهند چرا که  
 در مقابل با مانده مدت خواهد بود و بالا از نم نباید چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که چیز را با ضعف قیمت عادلانه آن که از  
 بفروشد بر ضایع مشترک و دانستن او که قیمت آن از قیمت عادلانه زیاده تر است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که قرصی بکس بد دهند  
 و بعد از آن متاع را با و بفروشد بقیمتی علی بشرط آنکه در ضمن قرص شرط نکنند  
 که این قرص را میدهم بشرط آنکه متاع را بقیمتی علی بخرد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که بدل آن چیزی بد دهند و بگویند بقیمتی  
 معین بفروش و هر قدر زیاده بر این قیمت فروخته مال تو باشد و لکن دلال نباید  
 از این بجمع مگر آنکه بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 جایز است از برای دلال که حق السعی قرار دهد از برای خود چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله مگر و هست از برای دلال که ضامن شود از  
 برای صاحبان اموال چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه دلال چیزهای مختلفه را از اشخاص عید بخواید بفروشد و بعضی از اجناس  
 بهتر باشد و بعضی بدتر جایز نیست که آنها را بیک صیغه بیک نفر بفروشد بلکه

باید



بلکه باید جنس خوب را بقیمت اعلی و جنس بد را بقیمت ادنی جدا جدا بفروشد چرا که هر  
 با هم فروختن سبب ضرر بعضی از صاحب اموالست چرا که جنس اعلی را بقیتهای بدتر میزند  
 و باضمایم آن بجنس ادنی بسا آنکه خوب آن منجر گردد بد بجنس ادنی و چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مطلب هفتم** در بیع نسبه و  
 بیع سلف است و در آن چند مسئله است مسئله مدت بیع نسبه و سلف باید  
 معین باشد مثل بکاه و یکسال و امثال آن غیر معین مثل آمدن حاج و وقت درو چرا  
 که آمدن حاج و وقت حصا پیش و پس میباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله مکر و هست که مدتی را پیش از سه سال قرار دهند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چیز را که بلسف بفروشد باید وصف  
 کرد که جهالت با آن مانده مثل طول و عرض اجناس و سن حیوان و وزن و کپل چیزها بشک  
 سنجیده میشود و صفات آنها بطوریکه در عرف متعارف معلوم باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله لازم نیست که فروشنده مال باشد  
 چیز را که بفروشد بلکه در وقت تحویل دادن میتواند بخرد و تحویل کند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی مدیون کسی باشد  
 جایز است که چیز را بلسف باو بفروشد و ما فی الذمه خود را بمن قرار دهد چرا که  
 اگر دین سابق را بدین سابقه فروخته بلکه بدین سابقه دین لاحق را بدین سابقه فروخته  
 آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله

بیع نسبه و سلف  
 بیع سلف  
 بیع مدت

هرگاه در اس موعده جنس را که فروخته اند بحسب اتفاق یافت نشود مشتری مختار است  
 که مال خود را پس بگیرد یا آنکه مهلت بدهد تا وقتی که آن جنس یافت شود و هرگاه ممکن  
 باشد که بعضی از جنس را تحویل کنند با آن مانده ثمن را بگیرند و مکر و هست که قیمت آن جنس را  
 بقیمت روز موعده بگیرند مکر و رضای طرفین چنانکه از احادیث معلوم میشود و در آن  
 از فقهای اقوی بان داده اند مسئله هرگاه در اس موعده سایر اجناس یافت شود غیر  
 از جنسی که فروخته شده و نایاب است آن جنس جایز است که با بقیه آنها را بفروشد بشرطی  
 بعوض جنس نایاب رضای طرفین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله کسیکه بنسبه فروخت چیزی را و خرنده در اس موعده نخواست پول آن را بدهد  
 میتواند همان چیز را بفروشد بفروشنده اول در عوض ثمنی که باید بدهد بطوریکه  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقهای اقوی بان داده اند مسئله کسیکه  
 فروخت چیزی را تا موعده و آنجنس را تسلیم مشتری نکرد و باو بگوید بفروشن من چیزی را که از من  
 خریدی بقیمتی کمتر از آنچه خریدی و من از آن بعوض طلب خود محسوب میدارم و طرفین راضی  
 شوند جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه  
 فروخت چیزی را ببیع سلف و در اس موعده پول را فرستاد نزد مشتری و گفت این پول  
 بخیر چیزی را که من بنویفم و خندام و حق خود را در باب جایز است و لکن مکر و هست که خود  
 مشتری مباشر خرید شود و رفع کراهت باین میشود که بگوید که از برای آنجنس  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه از کسی طلبی دارد







وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** کسی که بجز مملوک یا بشر یا نکر باشد  
 و یکی نباشد باید وفا کند بشرط خود اما اگر بشرط شده که آنرا بارت نبرد بعد از موت یا  
 آن بشرط باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند  
 کسی که شراکت کند با کسی دیگر یا غیر آن که اگر نفعی در فروش او پیدا شود و شریک  
 باشد در منفعت و اگر ضرر رسد دخلی با او نداشته باشد چنانکه معامله صحیح است  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** کسی که بجز غلام یا کسی که  
 پول او را بدهد و زرد آنکس و نفع غلام باشد و مشتری بگوید که این دو را بر من  
 گذار که خواسته بردارد و بگوید که پس چون مشتری اظهار بردگی از آنها کرد بخت  
 پیش از آنکه مشتری یکی از آنها را اختیار کند پس باید آن غلام را که نکر بخند بر گرداند و بگوید  
 با بیع و نصف ثمنی را که داده پس بگوید پس اگر غلام کر بخند پیداشد مشتری هر کدام را که  
 خواست اختیار کند و اگر پیداشد همان کر بخند مشتری است و بیع با بیع و مشتری  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه  
 دو نفر غلام مافون در تجارت از دو مالک نزاعی کنند پس هر یک بر وزن دو مالک  
 دیگر و مملوک او را بجز و بعد از آن هر یک متد شوند که آن دیگری مال او است پس از  
 آن موضعی که در اول نزاع کرده اند باید نزاع کرد تا نزد دو مالک پس مساحت هر یک  
 که کمتر است معامله صحیح و معاملتان دیگری باطلست چرا که در آن حال عبد مالکی دیگر  
 بوده نه عبد مالک اول که او را اذن داده بود در تجارت و هرگاه مشاهده مستلک باشد

باید

باید بقدر معلوم شود که کدام سابق بوده اند در معامله و بعضی از فقهاء در صورت تساوی حجت  
 معامله هر دو را باطل دانسته اند و لکن چون در صورت تساوی حجت احتمال می رود که یکی  
 از آنها بسرعت رفته باشد و پیشتر از دیگری او را خلیه باشد پس مقام مقام فرجه خواهد  
 بود چنانکه در احادیث وارد شده و معامله صحیح است چنانکه بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند  
**مسئله** هرگاه مملوکی بمالك خود بگوید که مرا بفروش و من مال معینه را بنویسم پس  
 مالك او را بفروشد پس هرگاه چیزی در دست مملوک هست باید بدهد و هرگاه چیزی  
 در دست او نیست بیع او صحیح است و چیزی بر مملوک و مالك در قیام نیست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه مشتری یا سایر حیوانات  
 ماکول اللحم را بفروشد بغير از پوست و سر آنها پس هرگاه مشتری آنها را کشت که سر  
 و پوست را میدهد و هرگاه نکشت باید قیمت آنها را بدهد و نباید او را اجبار کرد در کشتن  
 حیوان چرا که شاید ضرری با او برسد و همچنین است حکم شراکت غیر با بیع در حیوان ماکول  
 اللحم در سر و پوست آن که نباید ضرر بشیراک رسانند و قیمت آنها را باید بدهد و هرگاه  
 یکی از شرکاء قیمت خود را فروخت بغيری شرکاء در قیمت خود شریکان غیر خواهند بود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مطلب** بخرید و فروش  
 زراعتها و میوهجات و در آن چند مسئله است **مسئله** جایز است خرید و فروش  
 زراعتها و درختها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
 جایز نیست خرید و فروش جویب پیش از آنکه دانهها بسته شود مگر آنکه جویب را باغها

مملوک یا بشر یا نکر  
 یا غیر آن  
 یا غیر آن  
 یا غیر آن

جایز



گاه آنها بفروشد پس پیش از انعقاد میبوان خرید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** کسیکه خرید را عین بپزد از برای چنانندن جایز نیست که آنرا  
باقی بگذارد تا خوشه کند مگر برضا مالک مبن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** جایز است خرید و فروش بشمار و بوزن و خا و امثال آنها و  
برک درختان یا چمن و دوجین و پیشتر بشرط آنکه چمن اول موجود باشد در حین معامله  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** کسیکه خرید درختی را  
از برای انداختن و رفت و نیامد تا وقتیکه درخت ثمر گردان ثمر مال مشتری است و اگر  
کسی بگذارد آن درخت را بادن مالک اجرت خود را میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست **مسئله** کسیکه ثمر درختی را بخرد یا بضم خود درخت معامله او  
صحیح است اگر چه در وقت خریدن ثمری در درخت موجود نباشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** کسیکه ثمری را بفروخت که خود گردیده  
خرمای اندرخت مال فروشنده است مگر آنکه شرط کند که مال مشتری باشد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز نیست خرید و فروش ثمرها  
درختان پیش از آنکه موجود شده باشند مگر با انضمام چیزی و چون بانهامثل برک  
یا بونجه و علفی دیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
چون ثمرهای درختان از گل بیرون آمد و درست شد جایز است خرید و فروش  
انها در یکسال و سالهای آینده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

**مسئله** مکر و هست خرید و فروش ثمرها درختان پیش از آنکه مجد خورده برسد  
در یکسال اما اگر پیشتر از یکسال معامله کنند گراهی ندارند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت آنکه محل عتبه باشد در آن نیست **مسئله** هرگاه درختهای مختلف باشد که  
بعضی ثمرها در آنها ظاهر شده و بعضی ثمرها در آنها ظاهر نشده همه ثمرها را باهم میتوان فروخت  
چرا که ضمیم موجود است و لکن ثمرها درختان که ظاهر نشده بدون انضمام ثمرها  
موجوده نمیتوان فروخت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
کسیکه خرید ثمری را و ثمن آنرا نداده و ثمر را ببصرت خود نکرده نمیتواند که آن ثمر را بفروشد  
بفروشد بمنفعت معین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
کسیکه خرید ثمری را که افشانه اند ثمن آنرا باید از غیر جنس قرار دهد یا بوزن جنس  
قرار دهد نه کم و نه بیشتر اگر ثمن از جنس افشانه میدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست **مسئله** هرگاه در عتبه را بفروشد جایز نیست که ثمن آنرا از  
زرع فروخته قرار دهد چرا که ثمن و مثن باید دو چیز باشند نه یک چیز و اینست بیع قلم  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هرگاه بفروشد خرما  
یا سایر ثمرها درختان را بر درختان نباید ثمن آنها را از عین ثمرها بکند و درختان قرار  
دهد چرا که ثمن و مثن باید دو چیز باشند نه یک چیز و اینست بیع غرابنه و خلافت در  
خرمان نیست و در غیر خرما خلافت و اینچرا از احتیاط معلوم میشود ثمن و مثن باید  
دو چیز باشد و این مطلب را خصما بخبرمانند **مسئله** جایز است فروختن درخت را عتبه



بجندی مانند جنس منروع و فروختن ثمره بجنسه مانند جنس که بر درخت بطور  
 کراهت و غیر است که ثمر از غیر جنس منروع قرار دهند و بعضی از فقها چنان دانسته اند  
 چرا که احتمال زیاد و کمی که در میان ثمن و مثنی می رود موجب با دانسته و لکن چون خرید  
 و فروش زراعات و ثمرهای درختان بر درخت بطور خرص و تخمین است نه بکیل و وزن  
 ربائی لازم نیاید اگر چه ثمن بکیل و وزن داشته باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ کسی مدیون باشد بمقدار معین از جنس  
 منروع یا از ثمرات اشجار جایز است که بخرص و تخمین از زراعتها و درختان باشد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ جایز نیست  
 که رطب را بخرما و انکور را بمویز بفروشند چرا که رطب و انکور چون خشک شد کمینند  
 و کم میشود و باید لازم مهاید و همچنین است سایر مویجات و خشک که بکیل و وزن  
 میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مطلبی هم  
 در خرید و فروش طلا و نقره و احکام مخصوص و غیر مخصوص بانها است و در آن چند مسئلہ  
 مسئلہ شرط است در خرید و فروش طلا و نقره بطلا و نقره که فروخته و خریدار  
 صیغه خواندند مفارقت نکنند تا آنکه آنچه باید بدهند و بگیرند بدهند و بگیرند هرگاه  
 مفارقت کردند پیش از دادن و گرفتن بیع ایشان باطلست چنانکه در احادیث وارد شد  
 و خلاصه بغیر از صدوق علیه الرحمہ نقل شد مسئلہ طلا را بطلا و نقره را بنقره  
 خرید و فروخت بدن زیاد و کم در وزن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست

مطالبی است  
 در جنس و نفع  
 طلا و نقره

مسئلہ طلا را بنقره و نقره را بطلا میتوان فروخت اگر چه زیاد و کم باشند مثل کشتن  
 طلا را بده مثقال نقره بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست  
 مسئلہ هرگاه بخواهند ربال خوب را با ربال بد عوض کنند و زیاده ربال خوب را  
 بگیرند چیزی از جنس نقره مثل پول سپاهیه امضی کنند بر ربال خوب و آن دور افتد  
 بر ربال بد مثل آنکه در ربال خوب را با پول سپاهیه بفروشند بیازده ربال بد پس در  
 اینصورت یا در ربال بد مقابل پول سپاهیه واقع شده و ربال لازم نیامد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئلہ هرگاه ربالهای خوب را بفروشند باشند  
 و اشرف را بفروشند بر ربالهای بد که عدد و وزن آنها زیاد تر باشد از وزن ربالهای  
 خوب ربال لازم نیاید چرا که دو معامله واقع شده و طلا در مقابل ربالهای بد واقع  
 شده نه نقره چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئلہ هرگاه  
 چیزی را بفروشند که طلا یا نقره بان متصل باشد پس اگر از آن جنس طلا و نقره  
 بخرند بدون اشکال جایز است و هرگاه چیزی بیک طلا بان متصلست باشد بخرند باید  
 که وزن اشرفیها کمتر باشد از طلا بان متصل بان چنین معامله را میشود و حرام و باطل است  
 و همچنین هرگاه چیزی بیک نقره بان متصلست اگر بر ربال فروخته شود باید وزن نقره ربال  
 از وزن نقره متصل زیاد تر باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست  
 مسئلہ هرگاه چیزی بیک طلا بان متصلست بخواهند بفروشند باید ثمن آن جنس طلا و نقره  
 قرار دهند و اگر بخواهند ثمن طلا و نقره باشد باید بقدر بیک طلا و نقره بان چنین متصل

پیش از طلا باشد که بان  
 چیزی متصلست تا قدری از آنها  
 مقابل طلا متصل باشد  
 و قدر مقابل آن چیزی را  
 وزن اشرفیها



اگر از آنکه بدهند و غیر آنچیز را نسبه قرار دهند چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و خلافت در آن نیست **مسئله** چیزی که مطلقا و مفضل باشد جایز نیست که از آن  
بخزند بطلا و نفقه که در آن چیز است و هرگاه از آن غیر طلا و نفقه بخزند یا مطلقا و نفقه  
بخزند و مفضل را باشد بخزند جایز است چنانکه از احادیث معلوم میشود **مسئله**  
در آن نیست **مسئله** خاک معدن و سنگ معدن را بغير جنس معدن باید خرید  
پس معدن طلا را بغير طلا و نفقه و معدن مس را بغير مس باید خرید همچنین  
تمام معانی را که زیاد و کمی غنم و مثنی را است چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست **مسئله** خاک دکان زکری که سحاله طلا و نفقه و آهن و  
غیرها در آنست آنرا بفروشد بطعام و تصدق کند آنرا که ثواب آن عاید صاحب آن  
انها شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** بخری که در  
آن نفقه باشد و سرب غالب باشد چنانکه از ابرایال بفروشد و هرگاه بخری  
دیگر بفروشد بخری است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسپا از فقهاء فتوی  
بان داده اند **مسئله** هرگاه بریال و اشرف مغشوش باشند و مشتری نداند که آن  
جنس از غیر طلا و نفقه داخل دارند جایز است که آنها را بخری بریال و اشرف بی غش بخرد  
که هر قدر از طلا و نفقه که در آن زیاد است در مقابل آن جنس خواهد بود و با آن خواهد  
شد چنانکه در احادیث وارد شد و خلافت در آن نیست **مسئله** هرگاه چیزی بافت  
شود که از طلا و نفقه آنرا ساختند جایز است که بوزن آن بریال و اشرف بخزند

کتاب المسائل  
طلا و نفقه  
بخری بخزند

چرا که طلا و نفقه در مقابل نفقه و نفقه آن در مقابل طلا واقع خواهد شد و با آن میشود  
و جایز است که از ابرایال یا اشرف بخزند چرا که زیاد و کمی هر یک در مقابل غیر جنس خود  
شود و با آن شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله**  
جایز است که مدیون دین خود را از بریال و اشرف بخرد یا بخری که بدهد اگر چه  
و عدد آنها بیشتر باشد از وزن و عدد آنچه را که گرفته چرا که بسپا آنکه قبیله طلا و نفقه  
تغیر کند و لکن در ضمن معامله جایز نیست که شرط کنند که در وقت ادای دین بیشتر  
و بخری بدهند چنانکه در احادیث و بسپا از فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله** هرگاه  
کسی مدیون باشد بریال جایز است که با اشرف دین خود را بدهد و هرگاه مدیون باشد  
با اشرف جایز است که بریال بخواهد چرا که ادای دین ببيع و شری نیست چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی از صراف بریال بچند  
طلب اشتری باشد و با و بگوید که عوض کن آنها را با اشرف بقیمت معینه یا اشرف بچند  
طلب اشتری باشد و با و بگوید که عوض کن آنها را با بریال بقیمت معینه و بنویس آنها  
که از من نزد تو است و صراف چنین کند جایز است چرا که معامله دست بدست بجل  
آمده و دست صراف در وکالت دست اشخاص است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست **مسئله** هرگاه کسی بفروشد بریالی چند را با اشرف بچند و  
مشتری کسی که اشرف بسپا دارد با و بگوید که اشرف تو را این کیسه است پس  
فروشنده بخری آن کیسه را و رد کند بمشتری و بگوید بنویس که از مال من چند اشرف



نزد تر است معامله صحیح است و اگر بعد از آن فروشنده بخواد که اشرفه را ثانیا  
برای چند بفروشد جایز است اگر چه در آن اشرفه را نگرفته باشد و معامله دست برد  
بعل امده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
هرگاه کسی بفروشد برای چند را با شرطی چند و یا الهه را بدهد و اشرفه را بگیرد  
و بعد از آن معلوم شود که برای چند یا شرطی چند بدست و مغشوش است عوض  
کنند آنها را در همان روز و روز بعد و پیش از روز طول نکشد معامله صحیح است  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
کسی را با اشرفه چند بفروشد با شرطی چند در وقت سنجیدن آنها یکی از آنها را زیاده از  
قدریکه باید داد و گرفت کشیده باشند و عوض آن زیاده را بگیرند معامله صحیح است  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه را با اشرفه  
بسیار و اشرفه بسیار در کیسه باشد و هر یک از فروشنده و خریدار کیسه خود را بان  
دیگری دهد و در مثل بفروشد یکصد از آن را باطله را بدهد اشرفه که در کیسه است  
معامله صحیح است پس بعد از آن میماند و میباید و میباید چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله جایز است که چیزی را بفروشد با شرطی  
و شرط کنند که بعضی هر شرطی مثلاً ده ریال بدهند یا بفروشد بر مال و شرط کنند  
که بعضی هر ده ریالی یک اشرفه بدهند خواه قیمت مطابق بازار باشد یا مطابق  
ولکن با علم با بع و مستحق قیمت یا از چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء

فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مدیون باشد بر مالهای معین را اشرفه  
معین را یا سایر اجناس معین و قیمت آنها بشکند یا زیاد شود در زمان بعد همان جنبه  
که مدیون است باید بدهد بدون کم و زیاد با قیمت آنرا بدهد بقیه آن و زیاده بدهد  
از غیر جنس آنچه چیز چرا که زیاد و کمی در خود جنس موزون را می شود چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه کسی مدیون باشد  
با شرطی و طلبکار بتدریج از او بگیرد و یا الهه چند را و قیمت ریال کم و زیاد شود  
پس در وقت محاسبه باید روزی را که گرفته ملاحظه کرد که در آن روز قیمت آن چیزی  
نه قیمت و زیاده حساب میکنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن  
نیست مسئله جایز است که بقرض بدهند طلا و نقره را و بعد از مدتی یادریک  
دیگر طلبه نمایند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
هرگاه دو نفر شریک باشند در خریدن طلا و نقره و یکی بدیگری بگوید که من از  
جانب من بده بفروشنده و بدهد و بعد یکی از آن دو شریک بخواد که سهم  
خود را بفروشد ببيع مرا بخر و زیاده از آنچه خرید بفروشد جایز است چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مطلبی از فقه المکاتیب و احکام  
بانست و در آن چند مسئله است مسئله حرام است را بخرمشد یکدیگر حتی آنکه  
هر دو همی از آن شد بدتر است و نزد خدا عزر و جلال هفتاد و ناکه کل آنها باطل  
شخص باشد بخود یا الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله

کتاب المکاتیب  
در بیان مسائل فقهیه  
مطلبی از فقه المکاتیب



لعن کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را و خوردن بار او و فروشنده و خریدار و  
نویسنده و دو شاهد از او هر دو غلبه مساوی هستند چنانکه در احادیث آمده  
خلافه در آن نیست مسئله کسی که از دو عفتان بانی گرفت و بعد متذکر شد  
و توبه کرد واجبست بر او که عین ربا را یا مثل آن را یا قیمت آن را بپردازد و اگر  
آنرا نشناسد یا بداند تراشید کند و هرگاه مخلوط شده باشد اموال او و عین نقد  
آنرا باید خمس اموال خود را بدهد و مابقی اموال او را حلال شود چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله در میثاق پدر و فرزند و زن  
شوهر و مالک و ملوک اگر خریداری بانی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه  
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله شخص مسلم از کفار حری و عیال و  
و مجوس و نواصب میتواند که ببا یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست  
مسئله در احکام آن مخصوص است بچیزهایی که آنها را بیکل و وزن معا میکنند  
مثل گندم و جو و سایر اجناس میکله و موزون چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه  
در آن نیست مسئله بانی نیست بچیزهایی که آنها را بحد و ذرع معامله  
میکند مثل کرد و تخم مرغ و کرباس و امثال آنها چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافه در آن نیست مسئله چیزی را که بیکل و وزن معامله میکنند  
مثل گندم و جو و برنج و امثال آنها خوب بدانها را مثل مثل میتوان معامله کرد  
و زیاده از مثل ربا و حرامست مثل آنکه بیکم کند و بخواهد فروخت بیکم کند و بیکم

برنج میتوان فروخت بیکم برنج اما اگر بیکم بفروشد بیکم و نیم ربا میشود و اگر  
اگر چه گندم و برنج خوب قیمت آنها یک بر او و نیم گندم و برنج بد باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله گندم و جو و حکم ربا بجنس خوب  
میشوند و در زکوة دو جنسند پس هرگاه بیکم کند و بفروشد بیکم و نیم جو ربا  
میشود و حرامست اگر چه قیمت گندم یک برابر و نیم قیمت جو باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله گندم وارد کند بیکم و نیم جو  
هر دانه از آن یک جنسند پس هرگاه بیکم و نیم دانه را معاوضه کند بیکم و نیم  
از آن ربا میشود و حرامست اگر چه قیمت آن یک برابر و نیم قیمت آن باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله روغن بکند و بکند  
یک جنسند و همچنین هر دانه روغن آن یک جنسند و آنکور و شیره آنکور  
از جنسند پس هرگاه بیکم روغن دانه را معاوضه کند باده من آنکور و شیره آنکور  
میشود و حرامست اگر چه قیمت روغن هر دانه ده برابر قیمت آن دانه باشد و قیمت  
من شیره مقابل قیمت ده من آنکور باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه چیزی را که بیکل و وزن معامله میکنند  
از دو جنس باشند مثل گندم و برنج زیاده در آنها را بیکم میتوان دو من  
کند و بیکم برنج معامله و همچنین است حکم در سایر اجناس مختلفه میکله و  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله چیزی را که در

از دانه ربا میشود  
هرگاه بیکم شیره آنکور را  
معاوضه کند باده من  
۳



معاوضه کرد به بیعت کرد و همچنین یک تخم خرغری بدو تخم مرغ و زیادتى در آنها  
 و باینست اگر چه در بعضی از بلاد کرد و تخم مرغ را بکشند و بفروشد چنانچه اصل  
 معامله کرد و تخم مرغ بر شماره است پس چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 در آن نیست مسئله نانی که بقض میدهند جایز است که بزرگتر یا کوچکتر پس  
 بکند چنانکه متعارف شماره نداشت در قرض کردن آن چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلا در آن نیست مسئله هرگاه نان را بوزن بقض دهند جایز نیست که  
 بیشتر یا کمتر پس بکند و زیادتى که آن را با است و حرامست مگر آنکه نانها از جنسها  
 مختلف باشند مثل نان کدو و نان ازرن و ذره چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلا در آن نیست مسئله سیراپول سپاهمپوان خرید چنانکه وزن پول سیاه  
 از مس کتر است و بر فرضی که مساوی باشد وزن پول سیاه با مس جایز است و هم چنین  
 است حکم سایر معان و فلان چرا که هر آنها را بوزن معامله میکنند و زیادتى  
 هر جنس از آنها با جنس خود را و حرام میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 در آن نیست مسئله چنانچه حلال گوشت با گوشت میشود معامله کرد و زیادتى  
 و کمی به نمیشود چرا که حیوان را بوزن نمیشود و بشد اگر چه گاو را بکشند چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله پنبه و گان و ابریشم را با بافته  
 آنها میتوان معاوضه کرد چرا که بافته آنها را بزرع میفروشند و بوزن و هم چنین  
 حکم ابریشم و مو و کور و ریشها ناسیده از آنها چرا که بافته آنها بزرع میفروشند

در بانی در زیادتى و کمی آنها نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود مسئله  
 هر جنس مکمل و موزون را بغیر جنس خود معامله کنند خلاصه از آن با حاصل شود  
 و زیادتى و کمی موجب با نمیشود مثل آنکه طلا را بقره بفروشد و همچنین سایر اجناس  
 مکمل و موزون را بغیر جنس خود بفروشد مگر کدو و جو که در حکم را با از با جنسند  
 و در بعضی از بلاد جو را از راعه میکنند و کدو میفروشند و بزرگتر یا کوچکتر نیست  
**کتاب النکاح**  
 و احکام و فیه مسائل مسلم درین بار که اینست که در روزی است که رمین  
 خلق و در شب هت است غمی از برای مدیون و ادای آنرا باید بکند چه در دنیا باشد و چه  
 در آخرت چنانکه هر کس بظلم کشند شود جمیع گناهان امرزیده شود مگر گناه دینی  
 که بر ذمه او است که در آخرت از او مطالب میکنند پس تا ممکن باشد نباید قرض کرد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله قرض نباید کرد  
 مگر آنکه از برای ادای آن راه باشد اگر چه باید کدو کرد و لقمه لقمه نان و دانه دانه  
 خرما جمع کنند و ادای آن کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست  
 واجبست که مدیون نیست ادای آن خود را داشته باشد و کسیکه فضل ادای آن  
 خود را ندارد در زیادتى از دینها چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست  
 مسئله کسیکه بتواند باین خود را ادا کند و محساکند در ادای آن در هر روز یک  
 محساکه نگاه عشر برابر او میشود و عشر کسی است که از جانب ظالم عشر مال

و خلا در آن نیست

و مثل طلا و نقره  
بفروشد

کتاب النکاح



مرد مرابط از مردم میگوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 جایز است قرض گرفتن در وقت حاجت و خاصیت آن نیست که طعم آن کند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله قرض گرفتن بابت از ابواب رزق و کسیکه  
 راه چاره بخیر قرض کردن نداشته باشد قرض کند بامید خدا و رسول و صلی الله علیه  
 و آله که ایشان ادای آن را میبکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جایز است قرض گرفتن از برای حج رفتن و از برای تصد کردن چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است قرض گرفتن از برای  
 نوره کشیدن اگر پیش از گذشتن که نوره نکشیده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله قرض دادن بمؤمن افضل است از تصد کردن چرا که توان تصد  
 ده برابر است و ثواب قرض دادن هجده برابر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسیکه دین دارد و چیزی هم دارد که بان بگذران میکند  
 از برای او که ادای آن خود را بان کند و از برای بگذران خود صد و زکوة بکشد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مدیون که ندارد چیزی بکشد  
 خود را ادا کند مگر بقتل گذران خود واجبست که طلبکار او را بقتل هدیه و آنکه  
 بتواند بدهد و هرگاه او را بر حق الزمه کند و بر او تصد کند بهتر است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله خانه که محل سکای مدیونست و بنده  
 که خادم او است و لباسی که در او نماز میکند و در میان مردم بان لباس و مهر و...

و از برای آن که...

کسانی که

کسانی که واجبات نفقه او هستند نباید در آن دین آورد مگر آنکه زباده از احتیاج خود  
 داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بنده را از آن  
 که مدیون طلبکار را از خود راضی کند بگذران چیزی از طلب او یا بزیان محذرت و ملائمت  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مگر و هست آنکه  
 طلبکار سخت گرفتن بر مدیون و طریق مطالبه اینست که بروند در نزد مدیون و بگویند  
 و نشستن را طول دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسیکه فوت شد یا بچه طلبکار است اگر چه مرگ داشته باشد طلبکارها او میتوانند از  
 وراثت او مطالبه کنند و نباید انتظار بکشند که موعده بزرگ برسد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسیکه فوت شد کفن  
 او را اول از مال او باید داد و بعد از آن دین او را باید داد و بعد از ادای دین او وراثت  
 او را باید جاری کرد و بعد از اجرای وصیت و وراثت او هر یک سهم خود را میگیرند  
 و پیش از ادای دین او نمیتوانند چیزی بزنند مگر آنکه ضامن شوند که ادای دین او را  
 بکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدیون  
 فوت شود و کسی ضامن شود از برای صاحب طلب که من ادای دین او را میبکنم و  
 ایشان قبول کنند میت بر حق الزمه شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه کسی چیزی از کسی طلب داشته باشد و او  
 جنس بخری از جانی که طلب دارد باو بدهد یا جنس بیست نرخی باو بدهد و...

از برای

و از برای آنکه... مدیون است که...

و



اورا بدهد یا بستاند در صورتیکه شرط نکرده باشند در وقت قرض دادن که  
 چنانچه بستاند یا بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
 مسئله هرگاه کسی ناله چند یا کرده یا تخم مرغی چند و همچنین هر چیزی را که بشما  
 قرض میکنند قرض کند و کوچکتر یا بزرگتر رد کند جایز است در صورت تراضی  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی از کسی طلبی داشته  
 باشد و موعده از برای طلب باشد و بگوید که فلان قدر از طلب مرا بده و باقی آنرا  
 وام بگذارم یا بگوید بعضی از طلب را حالا بده و از برای بانی مانده طلب مدت زیاد  
 میکند جایز است مادام که چیزی بر طلب خود نفرماید چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که مدیون است شخصی که غایب  
 شده و احبست بر او که قصداً ای از او داشته باشد و شخص کند از او و طلب او را  
 بدهد و هرگاه شخص کرد و او را نیافت و مایوس شدن باقی او باید وصیت کند که  
 هر وقت یافت شد طلب او را بدهند و هرگاه چنین اتفاق افتاد که او را نداشتند  
 و کسی یافت شد که مطالبه کرد میتوان باو داد و هرگاه کسی یافت نشد که مطالبه کند  
 میتوان که تصدق کند آن مال را از برای محتاجان و میتوان که آن مال را داخل مال  
 خود کند و در آن تصرف کند و خورده خورده بدفعه چند از برای محتاجان آن مال که تمام  
 آنچه مدیون است تصدق شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا  
 باشد در آن نیست مسئله هرگاه مدیون را بکشند که چیزی نداشته باشد از

قدر

قتل او باید بدین او را داد اگر در هرگاه و در اثر او سر خون او بکشد و کشته او را  
 کند یا بکشد او را بخواهند بکشند و بپای قبول نکند باید ضامن شوند و در طلب  
 کارها او که درین او را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه پدر مدیون باشد میتواند که از مال او را بخورد و بدین خود را داد کند  
 و اگر مدیون بمهر و ترکه نداشته باشد مستحبست که ولد او بدین او را از مال خود ادا  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهائین باین داده اند مسئله  
 مستحبست حلال کردن میتی که مدیون باشد و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدیون  
 دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست مطالبه  
 طلب در حرم هرگاه در خارج قرض داده باشند و هرگاه در حرم قرض کرده باشند  
 جایز است مطالبه آن در حرم چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهائین  
 فتوی باین داده اند مسئله هرگاه مدیونی زیاده از آنچه باید بدهد چیزی داشته باشد  
 واجب است بر او که بدین خود را بدهد اگر چه مطالبه نکنند و هرگاه بنا بر این انداخت  
 باید برضا و اذن طلبکار باشد و هرگاه کمتر از بدین خود یا مساوی آن چیزی داشته باشد  
 جایز است که برضا طلبکار و اذن او چیزی باو بدهد و بانی را بنا بر این ندانند و خلافت  
 بر او که بعد از معیشت خود از مال خود بخورد و خرج کند و مقصود از مفلس کسی است  
 که امر معیشت بر او نرسد باشد نه آنکه هیچ نداشته باشد و خانه و خادمی نداشته باشد  
 و مسائل بکف باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست

و وارد شد  
داد



دادن بشرط زباده از آنچه داده بگیرد و آن زباده ریاست و حرامست گرفتن و دادن آن  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی طلب از کسی  
داشته باشد و نتواند طلب خود را بگیرد و مالی از مدیون بدست آورد نمیتواند که  
تقصص کند و از بابت طلب خود محسوب دارد اگر چه مدیون انکار طلب او را داشته  
باشد و قسم یاد کند در نزد او که مدیون نیست اما اگر بموافقه رفتند در نزد حاکم  
شرع و بعد از انکار او را قسم داد نمیتواند از او تقصص کند اگر چه در آخر طلبکار  
است و اگر نخواهد مطالبه کند میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله هرگاه کسی طلب داشته باشد از نصرانی و شراب یا خمر و غیره  
بنصارت و ثمن آنرا بگیرد جایز است که آن ثمن را ب عوض طلب بگیرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه هست که طلبکار وارد بر مدیون  
خود شود و هرگاه وارد شد بر او مکر و هست که همان او شود و هرگاه همان شد  
مکر و هست که پیش از سه روز همان باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه هست که طلبکار هدیه مدیون خود را قبول کند و  
هرگاه قبول کرده باشد او را مستحبست که از بابت طلب خود حساب کند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که طلبکار از نزد  
خود منافع شود بر خصم مدیون و مدیون احسا ب طلبکار خود کند بشرط آنکه در  
معامله شرط نکند انفعاع او هرگاه شرط انفعاع کند جایز نیست چنانکه در احادیث

مسئله جایز است که بعضی  
طلبکار از مدیون تقصص کند  
بشرط آنکه مدیون را خبر دهد  
و بعد از آنکه انکار نکند  
و هرگاه تقصص نماید  
باشد جایز نیست معامله  
با آن چنانکه در احادیث  
وارد شده است

وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله فرض عقد از میست و جایز است که  
مدتی از برای ادای آن قرار دهند و پیش از موعد نباید مطالبه کرد چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله کسی که چیزی بقرض میکند مالک  
آن چیز میشود و انواع تصرفات در آن میتواند کرد مثل سایر اموال او چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه چند نفر شریک طلب  
داشته باشند از چند نفری و قسم کنند طلبی را که دارند و بعضی قسم خود را  
وصول کنند و قسم بعضی وصول نشود بجهت افلاس و امثال آن سایر شرکای باید  
از آنچه وصول کرده اند سهمی بانگس که نتوانستند وصول کنند بدهند تا آنکه همه شرکاء  
در نفع و ضرر شریک باشند بطوریکه در شرکت قرار داده اند چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله بیع در بیع سابق بدو بیع  
جایز نیست و معنی این طلب در کتاب بیع گذشت مسئله هرگاه کسی از کسی طلب داشته  
باشد و شخص دیگر از طلبکار طلب و را بمتاعی قبیل غیر از جنس طلب بطوریکه  
ربای لازم نباشد و بیع صحیح باشد پس برود نزد مدیون و از او مطالبه کند طلبکار  
باید مناع او را یا قیمت متاع او را بآورد و بای طلب بر او حلال است چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند اگر چه بعضی جایز دانسته  
اند مطالبه تمام طلب مسئله هرگاه مدیون رهنه و کفوی دارد در نزد طلبکار  
میتواند که بدهد طلب او را تا که خود را از او بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده



و خلافت در آن نیست مسئله هر گاه کسی منع کند از قرض دادن نان و خمر و  
نمل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر گاه مؤمن  
ناچار باشد از قرض کردن و کسی بتواند بقرض او بدهد بطوریکه ضرر را بوزن سبب  
بر او که بقرض بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر گاه  
کسی چیزی خرید و کسی دیگر ضامن بشناسد و خریدار بخریدار بدهد و ضامن  
مختار است که همانرا بفرستد بدهد یا چیزی دیگر بپا و بدهد و از ضمانت بیرون  
آید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست که در  
دین و سایر معاملات شهود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله مملوک و بنده زر خرید بدون اذن افا و مالک خود نمیتواند  
هیچ معامله بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هر گاه بنده بدون اذن مالک خود قرض کرده یا معامله کرده و چیزی طلبکار شد  
نمی تواند اذن مالک او مطالبه کند و نه از خود او پس هر گاه مالک او اذن دهد میتواند از خود  
او مطالبه کند و هر گاه مالک او او را از اذن نکرده و اذن داده که طلبکار او را بکاری بدارد  
نا آنکه اجرت او بقد ر طلب او شود نمیتواند او را بکاری بدارد چنانکه در احادیث معلوم  
میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر گاه مالک اذن داد  
بنده خود را در تجارت کردن و معامله کردن درین اورد و بفرستد او است هر نفعی که حاصل  
شد مال مالک او است و هر ضرری که وارد آید ضرر مالکست خواه او را بفرستد یا از اذن

کند یا نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

## کتاب الرهن

و فی احکام و مسائل مسئله جایز است که از مدیون رهن و گریه بکند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط نیست که قیمت چیزی را که  
بگرم میکنند باندازه دین باشد بلکه هر گاه قیمت آن کمتر از دین باشد پیش پامست  
باشد جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله سزاوار نیست که از مؤمن رهن بگیرد اگر چه جایز باشد حتی آنکه از خسر  
صا و علیهم السلام گرو خواستند و یک موی از ریش مبارک را بگرم دادند و در وقت ای  
دین پس گرفتند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
باید در دست طلبکار باشد و جایز است که مدیون عاریه کند از طلبکار و بر گرداند  
بسوا و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
مال غیر را نمیتوان برهن کرد مگر باذن او و هر گاه مال کسی غیر را بدهد اذن او برهن کرد  
صاحبش نمیتواند که از او پس بگیرد و واجبست که اگر از او پس بدهند چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست که طلبکار رهن را بفرستد به  
اذن مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که رهن  
کند و غایب شد جایز نیست که از او بفرستد تا آنکه بیاید و هر گاه از آمدن او مانع  
شدند جایز است که طلبکار از او بفرستد پس اگر قیمت آن مساوی طلب او یا کمتر باشد



اخذ میکنند از او هرگاه بیشتر از طلب او باشد آن را باید نگاه دارد تا آنکه صاحبش  
 بیاید و یا ورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه  
 فوت شود و گروها را چند در میان آنکه او باشد و معلوم نباشد که گروها از کپش و بچند  
 گرو بوده آن گروها مانند سایر ترکها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه چیزی که گزیده اند تلف شود بدو  
 تفریط مرهق خس نیست که مدیون رسیده و طلبکار طلب خود را میگیرد مگر آنکه <sup>تفصیر</sup>  
 و تفریطی در حفظ آن کرده باشد پس قیمت آن را از بابت طلب خود باید حساب کند پس  
 اگر قیمت آن کمتر از طلب او است باید طلب مطالبه میکنند و اگر قیمت آن بیشتر از طلب  
 او است زیاد را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه بعضی از چیزیکه بگرفته اند تلف شود همان باید مانند گرو است از <sup>جمله</sup>  
 طلب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدیون  
 گرو خود را از مرهق عاری کند و در نزد او تلف شود خس نیست که بخود او رسیده و در  
 خود را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 چیزی را که بگرفته اند از زمین ذراعتی باشد و محصور باشند یا در محصورند  
 است پس اگر طلبکار از اضبط کردن باید از بابت طلب خود حساب کند پس اگر قیمت آن مساوی  
 طلب او است مرهون را باید واگذارد بصاحبش و اگر قیمت محصول زیاده از طلب او است  
 آن زیاد را با اصل مرهون باید بدهد و بگرفته اند و اگر کمتر از طلب او است اصل مرهون

برهن باقیست تا تمام طلب را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله کسیکه کسب کند بکسر یا بکسر داده باشد میتواند که با او مقایسه کند و بجامع او  
 منافات با گرو بودن ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله هرگاه جوانی را بگرفته اند و داده باشند اگر مخارج آن جوان از مرهق  
 میدهد میتواند که منفع شود بسواری آن و خوردن شیر آن و اخلاف این مخارج  
 جوان و انتفاع از آن باید ملا خطه شود و هرگاه مخارج آنرا مدیون میدهد اجرت سوار  
 و قیمت شیر آن از بابت طلب باید محسوب شود مگر آنکه مرهق تصریح در سوار و شیر  
 نکند و خود را مرهق بخرید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مرهق میتواند که بخرد از مرهق مرهون چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه مدیون طلبکارهای متعدد داشته باشد و در نزد بعضی گرو  
 داشته باشد و مفلس شود و فوت شود و ترک او و فاسد بجمع دیون او باید کرد و با  
 با سایر اموال او در میان طلبکاران او قسمت کرد هر یک باندازه طلب او و گرو مخصوص  
 مرهق نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله هرگاه گرویی در نزد کسی باشد و مدیون فوت شود و ورثه او ندانند که گرو  
 در نزد او است و خوف این دارد که اگر اقرار کند که گرو در نزد او است و ورثه آنکار طلب  
 او را بکنند و گرو را بگیرند میتواند که طلب خود را از آن گرو وصول کند و اگر قیمت  
 زیاده از طلب او است آن زیاده را بدهد و هرگاه اقرار کرد و ورثه آنکار طلب او را



کردند مهر و نایب بپوشید و کند پس هرگاه شهودی دارد و در نزد حاکم شرع ثابت میکند  
و بعد از اثبات فتنه مخور طلب خود را از ورثه میگیرد و هرگاه شاهد ندارد و ورثه  
طلب و اراد از تسلط قسمی دارد که ورثه قسم یاد کنند بر نفی علم خود که مانند اینیم  
او طلب را پس اگر قسم یاد نکند باید طلب را بدهد و اگر قسم یاد کرد ندم مطالبه طلب  
او بقیامت خواهد افتاد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت دران نیست مسئله  
هرگاه مرهون در ضمن عقد و کمال در جوه و وضع در مال خود کند که هرگاه در راس عقد  
طلب او نرسید مهر و نایب فروشد و استیفاء حق خود کند و هرگاه قیمت آن زیاده ازین  
باشد رد کند و هرگاه کمتر باشد مطالبه باقی بکند جایز است از برای مرهون که بکالت  
وصایت خود عمل کند و راهن نمیتواند او را عزل کند یا منع از فروش کند چرا که عقد  
رهن از جانب راهن عقد لازمست و شرط در ضمن عقد لازمست چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله هرگاه مرهون در  
نزد مرهون تلف شود بقضیه و تفریط از جانب اعلی قیمت مرهونست چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه در قیمت  
مرهون تلف شده بتفریط مرهون اختلاف شود قول راهن را باید گرفت با قسمی که یاد کند  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند و از عااجاع کرده اند  
مسئله هرگاه در مطالبه کار و مدیون اختلاف شود در چیزی که از مال مدیون  
در طلبکار است پس طلبکار مدعی باشد که این چیز مرهونست و نزد من و مدیون مدعی

مدعی باشد که این چیز و بعه امانت است در نزد تو و شاهد هم در میان نیست قول  
مدیون را باید گرفت با قسمی که یاد کند بر مدعی خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه در میان راهن و مرهون اختلاف شود در تفریط  
مرهون و شاهدی هم در میان نباشد پس قول مرهون را باید گرفت با قسمی که  
یاد کند که تفریط نکرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست

کتاب النکاح

و فی مسائل مسئله منع باید کرد طفل غیر بالغ از تصرف کردن در مال خود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله حدیث که پسر بلوغ سپرد  
داخل شدن او است در سال پانزدهم و هرگاه پیش از رسیدن بان رشد از برای او  
باشد که مال خود را ضایع نکند و مانند سایر عقلای روزگار معامله کند در سن  
ده سالگی او را نباید منع کرد از تصرف در مال خود و حد بلوغ دخترانست که نه سال  
تمام داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد دران  
نیست مسئله منع باید کرد سفیر از تصرف کردن در مال خود و سفیر کسیست  
که ضایع کند مال خود را و فرقی نیست در ضایع کردن مال در اینکه لایعن شود  
مال خود را بکس دهد یا در معاوضه و هبه و عیون خرج کند یا در صدقات و طاعات  
خرج کند بطوریکه خود و عیال خود را محتاج کند پس ولی او باید او را منع کند از تصرف  
در مال خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله منع باید

کتاب النکاح

منع کردن طفل غیر بالغ از تصرف در مال خود

نکاح



کرد و توان از تصرف کردن در مال خود ناوقتیکه صحت یا بد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند پیش از ثلث مال خود بثلث  
 مال او وصیت او مجری است و زیاده از ثلث ممنوعست مگر با مضکوره او چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مملوک ممنوعست در تصرف  
 کردن در چیزی که جسد و پیدا کرده مگر بادن مالک و مولای خود چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مملوک که مولای او با او قرار داده کسب  
 کند عین را بمولای خود بدهد که آزاد شود و شرط کند با او هرگاه تمام اموال او را  
 ندارد اگر چه قدری را داد باز مملوک باشد ممنوعست در تصرف کردن در فاضل  
 خسر بیه خود و چیزی که بدست او آید مگر بادن مولای خود چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله مدبونه که روگردانست از طلبکاران خود  
 ادای دیون خود را نمیکند و احبس میکنند و اموال او را جمع میکنند پس هرگاه اموال  
 زیادتر است از دیونه که دارد ادای دیون او را میکنند و زیاده را بخود او میدهند و هرگاه  
 اموال او مساوی دیون او است قسم میکنند در میان طلبکاران او و چیزی بخود او  
 نمیدهند و هرگاه اموال او کمتر است از دیون او آنها را قسم میکنند بر سر طلبکاران  
 او هر یک باندازه سهم خود مثل آنکه طلبکار می که دو مقابل طلبکاری دیگر طلب دارد  
 دو برابر کمتر میدهند از طلبکاری که نصف او طلب دارد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله مدبونه ممنوع نیست که بطور اقساط و مبالغه

از مال خود بخورد و خرج امر معاش خود کند و لکن هرگاه طلبکاران او از او مطالبه  
 کردند و او معشای او را طلب کرد و ادای دیون خود را نکرد تا آنکه طلبکاران او بجا آمد  
 شرع عرض کردند و او را امر افه بردند حاکم شرع او را ممنوع خواهد کرد از  
 تصرف کردن در مال خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه مال مدبونه را قسمت کردند بر سر طلبکاران بطوریکه چیزی از برای وی باقی نماند  
 و بحسب انصاف طلبکاری حاضر نبود که قسمت خود را ببرد و بعد حاضر شد و مطالبه  
 میکند از مدبونه و مدبونه رجوع کند بسایر طلبکاران که مال او را بقیه است بدهد  
 و سهمی این شخصه که حاضر نبوده از سایر طلبکاران میگیرد و با او میدهند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدبونه فوت شد و ترک او بقدر  
 دیون او نباشد آن ترک را قسم میکنند در میان طلبکاران او هر یک بقدر سهمی خود  
 از ترک او میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 مال مدبونه را قسمت کردند بر سر طلبکاران او و در میان اموال او عین مال طلبکار  
 یافت شود پس هرگاه آن عین را بنقد با و فروخته عین مال خود را میبرد و هرگاه  
 فروخته او سهمی خود را میبرد مثل سایر طلبکاران چنانکه در احادیث وارد شده و  
 از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی مطلقاً فتوی داده اند که عین مال خود را میبرد  
 خواه نقد خریده باشد خواه نسبه مسئله مدبونه که از طلبکاران خود روگردانست  
 او را حبس میکنند و تفحص و تجسس از حال و مال او میکنند پس هرگاه چیزی دارد بر سر



طلبکاران او قسم میکنند و هرگاه چیزی ندارد و میتواند کاری و خدمتی بکند که اجری داشته باشد یا بدین بوقت خود و عیال خود و کسوم آنها او را بدین طلبکاران میدهد که او را بکاری بدارند که از اجرت آن کار چیزی ببرند و هرگاه اجرت کار او بیش از امر معاش او نیست یا کاری را او بر نمیدارد نباید از او مطالبه کنند او را مأخذ و مطالبه از او حرام است

**باب الشفعة**

و فی احکام و مسائل مسئل شفعه در هر چیز نیست که مشترک باشد بطور متعادل و میان دو شریک که یکی از ایشان سهمی خود را بفروشد بغير شریک خود بی زن و اطلاع او بشی از طلا و نقره و مخصوص بر زمین و خانه نیست بلکه در زمین و خانه و مملوک و سایر متاعها جاریست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء قویان دانند

مسئل شفعه نیست در مال مشترکی که قسم شده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئل شفعه نیست در مال مشترکی که شریک باشد در آن بیش از دو نفر چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء قویان دانند

مسئل شفعه نیست در مال مشترکی که فروخته شده باشد بغير ثمنی از طلا و نقره چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء قویان دانند مسئل شفعه نیست در مال مشترکی که منتقل بغير شده باشد بغير صیغه بیع و شرع مثل هبه و صلح و صدق و امثال آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئل شفعه هرگاه دو خانه باشد از دو نفر که راه عبور باینها مشترک باشد در میان آن دو نفر یکی

از ایشان بفرود شد خانه خود را پس هرگاه آن راه عبور راست کنند و از طرف دیگر راه عبور بان خانه فروخته شده قرار دهند شفعه از برای صاحب خانه دیگر نیست هرگاه راه عبور بان دو خانه منحصر باشد بجهان راه مشترک و ممکن نباشد که راه عبور غیر از آن قرار دهند از برای صاحب خانه دیگر حق الشفعه خواهد بود در راه عبور اصاله و در خانه فروخته شده بالبع چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء قویان دانند مسئل حق شفعه نیست از برای بیهود و مضانی و سایر مخالفین دین چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئل شفعه نیست از برای جار و همسایه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست

مسئل هرگاه شریکی که حق الشفعه دارد فوت شود حق الشفعه او منتقل بود او نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعنا باشد در آن نیست مسئل حق الشفعه از برای شریک مسلمی که قسم نکرده باشد مال مشترک در میان خود و شریک مسلم خود را ثابت آنچه حاضر باشد در وقت فروش و چه غایب باشد در سفر باشد پس هر وقت که بخواهد مطالبه حق خود را میتواند کرد اگر چه مدت طولانی از وقت فروش گذشته باشد و حق شفعه او اینست که بجز قیمتی که مال مشترک را فروخته اند همان قیمت را بپردازد و سهم فروخته شده را تصرف میکند و عقد جدید بگوید و صیغه نازیه نباید بخواند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئل حق شفعه صغیر و بزرگ را که پدر او است یا جد او و مطالبه



میواند کرد اگر مصلحتی بخیر و یتیم آید و بداند چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شریک غایب شد و خانه را که شریک او فروخته  
 خرابی بهم رساند بسبب آمدن سبیل یا باریدن باران یا غیر اینها مثل همان نمیکنی  
 خانه بان فروخته شده باید بدهد و چیزی از برای خرابی خانه نباید کند مگر  
 آنکه بدستی خانه را خراب کرده باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسپای از  
 فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شفعه مطالبه شفعه کرده و رفت که ثمن را  
 بیاورد پس هرگاه ناسه روز ثمن را آورد و داد سهم فروخته را تصرف میکند اگر  
 سه روز گذشت و بیاورد حق شفعه او باطل میشود و بعد از آن نمیتواند مطالبه  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شفعه  
 مطالبه حق الشفعه خود را کرد و محلی خواست از برای آنکه برود یا بفرستد بیک  
 دیگر که ثمن را بیاورد پس محلی باید داد و باو بعد رفتن و برگشتن از آن بلد با سه  
 روز علاوه پس هرگاه در آن مدت معین ثمن را آورد و داد حق خود را تصرف میکند و اگر  
 در آن مدت معین نیاورد و داد حق الشفعه او باطل میشود و بعد از آن مدت نمیتواند  
 مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 شریک به شریک خود اعلام کرد که سهمی خود را میفروشم اگر میخواهی بخر و او کار کرد  
 و گفت مباد کند خدا فروش تو را یا گفت قیمت کن مال مشترک حق الشفعه او  
 باطل میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه

در این مسئله اگر شریک  
 اعلام کند که سهمی خود را  
 میفروشم اگر میخواهی بخر  
 و او کار کرد و گفت مباد  
 کند خدا فروش تو را یا  
 گفت قیمت کن مال مشترک  
 حق الشفعه او باطل میشود  
 چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست

شریک محض ضرر رسانیدن بمشتر ادعای شفعه کند و محض ضرر دادن نمیکند  
 بیهانه آنکه ثمن در بزرگ بعد است شفعه او باطلست چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله شفعه باید قادر باشد بدادن ثمن پس هرگاه غایب  
 است و نمیتواند بدهد حق الشفعه از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله در کسب و حرام و سنک سبب و غیرها و راهها  
 سنک و امثال اینها از چیزها بیکه قابل قیاس نیست حق الشفعه از برای شریک نیست  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسپای از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه  
 چیزی را که شریک فروخته بنقد فروخته شفعه باید ثمن نقد بدهد و هرگاه بکسبه  
 فروخته شفعه هم باید بکسبه بدهد ثمن همان موعده که قرار داده اند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شفعه باید همان مثل ثمن را بدهد  
 و سایر غراماتی که بمشتر وارد آمده دخلی بشفعه ندارد چنانکه از احادیث معلوم

میشود و خلافت در آن نیست

### کتاب الشریک

و فی احکام و مسائل مسئله شریک یا قهر حاصل میشود مثل شریک و شریک  
 در ارت یا با اختیار قرار میدهند مثل شرکت در تجارت چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت در آن نیست مسئله شرکت در تجارت حاصل میشود بعهده و بیع  
 کردن مال الشریک بطوریکه مجموع مال الشریک مشاع باشد در میان شریک و بعهده

کتاب الشریک



محض بدون مزج شرک حاصل نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
 این نیست مسئله عقد شرک عقد جابر است و لازم نیست که شرکاء هر یک  
 نتوانند از آن تخلف کنند بلکه هر یک از شرکاء هر وقت که خواهند شرک کنند میکنند  
 و مال الشراکه را قسم میکنند مگر در صورتیکه ضرر یکسایر شرکاء وارد آید پس  
 بمؤمن جابر نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 شرک حاصل میشود در عین مال مثل ارث و مال الشراکه و در منفعت مثل  
 شرک در اجاره چیزی و در حقوق مثل حق الشفعه از برای شفعه چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله شرک در حیوان ماکول اللحم  
 جابر است بطور اشاعه و بطوریکه بعضی معتبران حیوان مال شریکی باشد مثل  
 سر و پوست آن حیوان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله هرگاه کسی شریک شود در سر و پوست حیوانی و منفعتی  
 حاصل شد باید قیمت کردن آنها را و آن قیمت را نسبت داد به تمام شریکان حیوان که چند  
 باشد ثمن شریک را نسبت دهند و او باید در چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی  
 از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی شریک شود در سر و پوست حیوان  
 و بخواد از آن مزج و بخرد از برای اخذ حق خود و در مزج و بخرد ضرر از برای شریک  
 وارد آید باید سر و پوست را قیمت کرد و قیمت آنها را با و داد که ضرر شریک را وارد  
 نباید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله

هرگاه مال الشراکه بمزج نشود که متعاش شود و لکن چیز را بخزند بان شرک در  
 آن چیز حاصل شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 جابر نیست تصرف کردن در مال مشترک از برای شرکاء مگر باذن همه چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بعضی از شرکاء تصرف  
 کردند در مال مشترک بدون اذن بعضی و آنچه را تلف شد متصرف برضا منند و  
 باید مثل باقیمت را بپردازد سهم سایر شرکاء بایشان بدهند چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بمال مشترک تجارت کرد  
 و نفعی حاصل شد یا ضرر وارد آمد هر یک از شرکاء در نفع و ضرر بپردازد سهم خود  
 شریکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جابر است  
 که در شرک شرط کنند که بعضی بدین از سهم خود منفعت ببرند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی چیزی را  
 بخرد و بکسی بگوید که من این چیز را قویه و هر قدر منفعت حاصل شد در میان  
 من و تو باشد و او داد ثمن شرکاء حاصل میشود در میان آن دو نفر پس نفع  
 و ضرر در میان ایشانست و هرگاه گفت من این چیز را بده و نگفت که منفعت آن  
 در میان است و او داد ثمن شرکاء حاصل نشده و بر آن مزج یا راست ثمن و نفع  
 و ضرر مخصوص خود است چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی  
 بان داده اند مسئله هرگاه کسی شرک کند با کسی در چیزی در منفعت آن چیز



ند و ضرر آن بر یک طرفین جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء  
 فتویٰ بان داده اند مسئله کثیریکه مشرک باشد در میان شرکاء جایز نیست از  
 برای احکام از ایشان و طحا و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این مسئله  
 هرگاه احکام از شرکاء چنانکه در و سایرین خیانت و راهبند سزاوار نیست که ایشان  
 خیانت کنند و خائن شوند مثل و چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتویٰ  
 بان داده اند مسئله مسلمانان شریکند در اب و اقص و غلبه بیا بان بلام  
 که احکام از مسلمین جایز است نکرده باشند آنها را از برای خود چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که شرکاء کنند با کسی که اقبلا  
 کرده با و زنی و تنگی در کار و نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله سزاوار نیست شرکت کردن با یهود و نصاری و مجوس بلکه  
 جمیع اهل ادیان باطله مکر و چهریکه شخص مسلم از آن غائب نشود چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هر یک از شرکاء که بخواند  
 قسم نکند مال الشریکه را واجبست بر سایرین که تمکین کنند و تقسیم کنند مگر  
 در صورتیکه ضرر از برای ایشان حاصل شود در تقسیم و جایز نیست از برای  
 احکام از شرکاء ضرر رسانیدن بشرکاء خود چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله واجبست بطور قسمی نکند که هر یک از شرکاء  
 بخون خود برسد اگر ممکن باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن

جایز است  
جمع اور است

نیست

نیست مسئله هرگاه تقسیم کردند و هر یک از شرکاء را حصه بقسمت خود شدند  
 اگر چه بطور عادل قسم نشده باشد همان رضای ایشان کفایت میکند و احتیجا  
 بقرعه نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه تقسیم کردند و اختلاف و نزاع شد در میان شرکاء باید قرعه انداخت از برای تعیین  
 سهم هر یک و طور فرعه اینست که هر یک از اسمهای شرکاء را بر روی کاغذ مینویسند  
 و ورقه ها را مبدهند بکسی که بخواند و نالد که اسم کدام بر روی کدام ورقه نوشته شده  
 پس هر ورقه را بر روی کف دست می گذارند و قسمت مال صاحبان اسمیت که در دست  
 نوشته شده و امر قرعه انداختن امر معروفست در میان مردم و بطورهای مختلف  
 اندازند و همه جایز است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه از برای شرکاء اموالی باشد مشرک و بعضی از آنها عین باشد و بعضی دین  
 قسم کنند آنها را و بعضی از شرکاء وصول کنند دین و بقیه که قسم ایشان شده و بعضی  
 وصول نکنند بجهت افلاس مدیونین و امثال آن پس اگر در وقت تقسیم شرط کرده اند  
 که هر کس ضرر کرد بر خود او باشد و در میان نباشد ضرر یک به بعضی رسیده مخصوص  
 خود او است و هرگاه در وقت تقسیم شرط نکرده اند پس ضرر یک به رسیده در میان شرکاء  
 و مخصوص بان شریکی که نتوانسته وصول کند نیست چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیاری از فقهاء فتویٰ بان داده اند مسئله هرگاه از برای شرکاء اموالی مشرک  
 باشد بعضی عین و بعضی دین پس عین را تقسیم کنند و دین را هر یک از شرکاء سهمی



خود را حواله کند بعضی دیگر وصول کنند و بعضی وصول نکنند پس آنچه  
وصول شده در میان ایشان بپای خنجر و سپرد و میثاق است و هر شخص از شرک است  
که نتوانسته وصول کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب ای زفتها فتوی بان داده اند  
مسئله هرگاه از برای شرکا اموالی باشد که بنسب داده باشند جایز است که تقسیم  
کنند آنها را پیش از گرفتن پس هرگاه بعضی وصول کردند و بعضی وصول نکردند و شرط  
کرده اند در وقت تقسیم که هر کس وصول نکرد ضرر را بر خود او است و هر شخص او  
میشود و در میان نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسبب ای زفتها فتوی بان  
داده اند مسئله جایز است از برای بعضی از شرکا که اسامی مال خود را بر دارد و بر اثر  
کند و نفع و ضرر را و اگر در بسا بر شرکا از روی رضاه چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه جمعی شریک باشند در چیزی و همگی  
هر یک بطور تحقیق نتوان معین کرد و بخواهند قسم کنند از راهی بغير از مصالح  
کردن و راضی شدن از یکدیگر از برای ایشان نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه مدیون باشد که روگردان شود از طلبکاران  
خود و محاسب کند در ادای دیون خود و اموالی داشته باشد بغير خانه و خادم و  
امثال آنها اموال او مشرک میشود در میان طلبکاران او و میتوانند که از تقسیم  
کنند در میان خود و هر یک بعد از طلب که دارد بپس هرگاه چیزی زیاد امداد طلب  
ایشان مال مدیون است و هرگاه مساوی شد که مدیون بپس نصیبی ندارد و هرگاه کمتر  
شد

شد از طلب ایشان هر یک از طلبکاران بالنسب بطلب که دارند باید که کنند از طلب خود  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسبب ای زفتها فتوی بان داده اند

کتاب المضاربین

و فی احکام و مسائل مسئله مضارب عقدیست جایز و هر وقت مالک بخود  
مال خود را از مضارب بکشد میگوید چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل  
باشد در آن نیست مسئله مقصود از مضارب اینست که شخصی چیزی بیکدیگر بدهد که آن  
کس معامله کند با آن مال و منفعت تجارت مشترک باشد در میان مالک و مضارب بطوری که  
قرار داده اند و هرگاه از مال مالک چیزی تلف شد و ضرر حاصل شد مخصوص مالک  
باشد و دخلی مضارب نداشته باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن  
نیست مسئله جایز است از برای مالک که شرط کند با مضارب که معامله خاصه را بکند  
یا در وقت مخصوص یا در مکان و بلد مخصوص تجارت کند پس هرگاه مضارب تخلف کرد  
و چیزی از مال مالک تلف شد و ضامن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
نیست مسئله هرگاه قرار تجارت مضارب در سفر کردن ببلد دیگر شده خارج سفر  
او در رفتن و برگشتن از میان است و چون ببلد خود رسید مخارج او از سهم خود او است  
مگر آنکه قرار معینه در میان گذارده باشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن  
نیست مسئله هرگاه مضارب فوت شود مال مالک را باید با و داد و هرگاه وصیتی در  
این باب نکرده باشد و وراثت و غیر ایشان نداشته باشد که مال مضارب از مالک در دست

کتاب المضاربین



مال مثل سایر طلبکاران و او را چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این  
مسئله جایز است که مال المضاربه نقد باشد یا سایر اجناس و متعه چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بعضی از فقهاء قویان داده اند مسئله را باینجه مشهور شده است که در  
ابتداء مضاربه باید طلا و نقره و مسکوک رواج باشد و جایز نیست انداختن غیر از اینها  
مناعهها و اجناس حتی طلا و نقره غیر مسکوک غیر رواج و در احادیث منع از سایر اجناس  
و متعه نرسیده مسئله هر ضرر یکبار و آمد مخصوص بالکسب و خلی مضارب نباید  
و منفعتی که حاصل شد مشترک میان مالک مضارب بطوری که قرار داده باشند  
بالمناصفه یا ثلث یا ربع یا غیر اینها چنانکه در احتجاج وارد شده و خلافت در این نیست  
مسئله هرگاه مضارب در اجناس و متعه مختلفه تجارت کرد و در بعضی منفعتی  
حاصل شد و در بعضی ضرر حاصل شد آن ضرر از مال که نباید کرد چه اگر  
منفعت آن بعضی و قایم بر اصل مال است چنانکه در احادیث وارد شده و باینجه از فقهاء  
فقو بان داده اند مسئله هرگاه مضارب پدر خود را بخرد و نداند که او پدر او است  
و بعد معلوم شود که پدر او بوده باید او را قیمت کرد پس اگر قیمت و مساوی قیمت  
که خریده ملوک مالک میشود و هرگاه قیمت او بیش از آنکه خریده اگر چه بقدر  
درهمی باشد پس بقدر سهمی از منفعت پدر او زاد میشود و مال مال المضارب و او  
بکاری مبدلر نابا به قیمت او مساوی اجرت او شود پس مثل زاد شود چنانکه در  
احادیث وارد شده و باینجه از فقهاء قویان داده اند مسئله جایز است که مالک

و قایم  
نگاه دارند

مالی را بقرض مضارب دهد و مال المضارب هم باورد و شرط کند که در منفعت مال مضارب  
و مال المضارب هر دو شریک باشند و این صورت هرگاه ضرر حاصل شد و از اصل مال  
چیزی کم شد آن نقصان باید بر تمام مال قرض و مال المضارب و او را باید بالنسبه بخرید اگر  
فی المثل مال قرض بیست تومان و مال المضارب ده تومان است و ثلث از نقصان  
از قرض که باید کرد و یک ثلث را از مال المضارب چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
در این نیست مسئله جایز است که مضارب بیش از سهمی که قرار داده اند از برای مال  
بمالک دهد از برای آنکه مال مال خود را از دست او نکند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در این نیست مسئله جایز نیست از برای مضارب که مال المضارب را بخری  
بمضارب دهد که از آنچه با مالک قرار داده مثل آنکه قرار داده که نصف منفعت را باو  
دهد و قرار دهد با آن غیر که ربع منفعت را او باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مضارب با مین باشد و قرض بی و نقصی در  
حفظ مال المضارب نکند و آن مال تلف شود یا در آن زیاده و ضامن نیست و هرگاه  
تقریط کند ضامن است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
جایز است که مالک قرار دهد با کسی که بمال او تجارت کند و تمام منفعت مال آنکس باشد  
و اسم این عمل بضاعت است پس هرگاه آن مال تلف شد یا در زیاده بدون تقریط و نقصی  
در حفظ مال البضاعت آنکس ضامن نیست و هرگاه تقریط در حفظ آن کرد ضامن است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه اخلافت در میان



مال و مضارب و مستبضع واقعتا در قرض کردن و نکردن پس هرگاه شهودی در مباحثه باشد آنها باید عمل کنند و هرگاه شهود در میان نیست مضارب مستبضع باید قسم یاد کنند که قرض و تحلیف آنکه در آنجا از احادیث معلوم میشود و خلاف آن نیست مسئله هرگاه مالک با مضارب قرار دهد که ضامن باشد در تلف مال او یا منفعت او انشخص خواهد شد و از برای مالک معنی نیست چرا که در چنین صورت مال خود را بقرض او داده و زیاده و کمتری را از احادیث معلوم میشود و خلاف آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند بوجه خود که مال صنعا اولاد او را بمضارب دهد جایز است در صورت تلف مال صنعا وجه ضامن نیست هرگاه غیر وصی یا یتیم را بمضارب داد پس هرگاه منفعت حاصل شد مال یتیم است هرگاه مال یتیم تلف شد آن کسی که مال یتیم را بمضارب داده ضامنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست

کتاب المزارعة و المساقاة و ما یناسبهما

و فی احکام و مسائل مسئله مزارعه و مساقات عقدیست لازم که منفعه نشود مگر بتقابل از طرفین چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن در آن نیست مسئله مقصود از مزارعه اینست که مالک مین زمین خود را بمیل شخصی که او را عینکند نام مدت که حاصل مزرعه مشترک باشد در میان مالک مین و شخص مزارع بالانصاف یا ثلث یا ربع یا غیر اینها بطوریکه قرار داده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله جایز است که شرط کنند که هر مری که زود تر عمل اید مالک از او برود

کتاب المزارعة و المساقاة

و هر مری که در مری عمل اید عامل برود چنانکه جایز است بعکس این شرط کنند که هر مری که زود تر عمل اید عامل از او برود و آنچه بعد بعمل آمد مالک برود و در هر صورت از قرار یک کد انداز نصف یا ثلث یا ربع یا غیر اینها نباید تخلف کنند و لکن چنین شرط نیز عینست و ضارب که جایز است که در خلی مزارعه ندارد چنانکه جایز است که شرط کند که جمیع محصول مالک باشد پس عامل عمل خود را بترجیح کرده از برای مالک چنانکه جایز است که شرط کنند که جمیع محصول مال عامل باشد پس مالک ترجیح کرده زمین خود را از برای مزارع چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فضیله افوی بان داده اند مسئله جایز نیست مزارعه که قرار دهند مقدار معینی از محصول را بدهند و لکن بالانصاف یا ثلث یا ربع و امثال اینها باید قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله جایز نیست مزارعه که قرار دهند ثلثی یا نصفی از برای مری که کشته شده و ثلثی از برای اجرت کلوی که در مزارع ترا بکار می داشتند و ثلثی از برای اجرت زمین چرا که شایسته زیاده و کمتری تخم مری و چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فضیله افوی بان داده اند مسئله جایز است که قرار دهند در مزارعه که خراج ساطان از او بپردازند و ما بقیر اقسیم کنند و در بعضی از مزارع بطوریکه قرار داده اند از نصف یا ثلث یا ربع و امثال اینها چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله جایز است مزارعه که مدت آنرا معین کنند پس مزارع و در و کردن و چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فضیله افوی بان داده اند مسئله جایز است که مزارعه را در یک سال قرار دهند یا در سالها بعد یا چنانکه



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر که در آن برای مسلم که باشد  
 مزارعه کند چنانکه در احادیث وارد شده و اگر شده و خلافت در آن نیست مسئله چنانکه  
 که زارع زارع بکر را شریک خود قرار دهد اگر مالک راضی باشد چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلافت در آن نیست مسئله چنانکه زمین را اجاره کند و مستاجر شخصی  
 بکام مزارعه گذارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله خراج  
 سلطان بر مالک است بر مزارع مگر آنکه شرط کرده باشند که زارع بدو چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شرط نکرده باشند که زارع خراج بدهد  
 و کاشنکان سلطان اجازت کرد و خراجی بدارد زارع گرفتند غرامت باید مالک بکشد  
 و بر مزارع چنانکه در احادیث وارد شده و مسئله از فقهاء اقویان داده اند  
 هرگاه زمین از برای کسی باشد که در آن انواع درخت باشد و قرار دهد با شخصی که  
 آنها را آب دهد تا زمانیکه میوه آنها برسد و ثمرها آنها بعلال بدهد سهم معینه از آن ثمرها  
 مثل نصف یا ثلث یا ربع و امثال اینها مال او باشد چنانکه این کار مستحبی است  
 احکام آن احکام مزارعه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه سهم هر یک از مالک و زارع و متحابان نصیب برسد هر یک سهم خود  
 باید زکوة آنرا بدهند و هرگاه سهم هر یک بحد نصیب رسد اگر مجموع سهمها بحد نصیب  
 باشد زکوة در آن نیست و بنا آنکه سهم بعضی بحد نصیب رسد و زکوة بان تعلق گیرد  
 و سهم بعضی بحد نصیب نرسد و زکوة بان تعلق نگردد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

در آن نیست مسئله هرگاه معین کند که تخم معینه زراعت شود و زارع نخواهد کند  
 تخم بکر زراعت کند و بان سبب خبرش بمالک برسد یا زمین را که بکر زراعت داده اند  
 پیدا کند با پدرش و عوض آن زمین را زارع بمالک بدهد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و مسئله از فقهاء اقویان داده اند مسئله هرگاه مالک زمین مزارعه داد و بشر  
 آنکه مزارع اصلاح کند از این اقسا کرد و خراب و ضعیف کرد از این اقسا کرد و بدو  
 چنانکه در احادیث وارد شده و مسئله از فقهاء اقویان داده اند مسئله مزارعه و مساقا  
 باطل نمیشود بصورتی که زمین از مالک مضایق متناهی است چرا که بعد از آن برای هر یک سهم  
 برد بکر و حق هر یک منتقل میشود و بر او چنانکه از احادیث معلوم میشود و مسئله از فقهاء  
 اقویان داده اند مسئله چنانکه مالک زمین را واگذارد بکسی که اصلاح کند آنرا و  
 خراج آنرا بدهد و چیزی معین بمالک بدهد در مدت معینه بکسال یا در وسال یا  
 کمتر یا بیشتر بطوری که قرار دهند در میان مالک و عامل و این کار از اقسا قبل از اقسا  
 مزارعه اگر چه شبهه باشد چرا که در مزارعه سهم هر یک باید باین نسبت نصف ثلث ربع  
 و امثال اینها باشد نه بمقدار معینه چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیاری از  
 فقهاء اقویان داده اند مسئله هرگاه زارع قبول کند از مالک زمین که قدر معینه از  
 جنس معلوم از غیر چیزی که از زمین او بعلال بدهد پس اگر نفع کرد مال او باشد و اگر  
 ضرر کرد بر خود او باشد چنانکه این کار از اقسا قبل از اقسا نه مزارعه و احادیث وارد شده  
 و مسئله از فقهاء اقویان داده اند مسئله چنانکه زارع متقبل شود که کند

امرش  
خرامت است



یا چندی دیگر که از خود زمین بجلاید بدهد چرا که شاید بجلاید و جایز است که منقول  
 شود بجنس معتبر در فقه خود چنانکه در احادیث وارد شده و نسبتاً از فقهها قویان دارند  
 مسئله جایز است که عامل منقول از مالک زمین که در سالها متعدد معتبر زراعت  
 کند و خراج آن زمین را سلطان دهد و مابقی مال خود او باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله جایز است که عامل منقول شود از حاکم شرع  
 که زمین جزیره را در سالها عید معتبر زراعت کند و خراج آنرا بدهد و چیزی معتبر  
 بدهد یا چیزی ندهد و تعمیر و اصلاح آن زمین بکند چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلاصه در آن نیست مسئله جایز است که شریک یا مزارع و متاع منقول شوند که قدر  
 معتبر از زمین منقسم میگردند بخرایه معتبر شده بعد از بلوغ ثمر و سندان مالک دهند  
 و این بجلاید از شرکت و مزارع و مسافالت و دخلی باصل و عاملان سابقه ندارند چنانکه  
 از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه کسی منقول شد از مالک  
 مزارع که در آن زراعت کند و در آن مزارع ساکن باشند جمعی از محوسب یا غیر ایشان غیر  
 مسلمین نمیتوانند که از ایشان سهم بگیرند یعنی عملی مفت به اجرت مگر آنکه شرط کرده  
 باشد در ضمن قبض بر صاحبان آن عمل به اجرت از برای او بکنند و لکن اگر ساکن در  
 آن مزارع مستکلاً باشند یا بعضی مستکلاً باشند جایز نیست که از مستکلاً عمل به اجرت  
 قرار داد بلکه احکاماً و اعانتاً باید کرد مستکلاً چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست

کتاب الاجاره

و فی احکام و مسائل مسئله اجاره تمليك منفعة است معین بعوض معتبر چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله اجاره عقلاً است لازم که منفعه  
 نشود مگر با قائل موجر و مستاجر مگر در بعضی صور چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی  
 چنانکه از احادیث معلوم و خلاصه در آن نیست مسئله در بطلان اجاره بموت  
 موجر و مستاجر سه قول است اول آنکه باطل میشود بموت هر یک از ایشان نظر بآنکه هر  
 یک بکسر فوت شدند تر که او منقول میشود بورتی او پس اگر موجر فوت شد عین از برای  
 او باقی نماند که بمنفعه آن معامله شود و اگر مستاجر فوت شد چیزی از برای او  
 باقی نماند که اجرت را از آن بدهند و قول دیگر اینست که بموت مستاجر باطل شود  
 نه بموت موجر چرا که در موت موجر عین مسلوب المنفعه منقول بورتی او شده است  
 موت مستاجر ترکیه او با منافع منقول شده پس بموت او اجاره باطلست قول سیم این است  
 که اجاره بموت هیچیک باطل نیست چرا که اگر موجر فوت شد ملک مسلوب المنفعه  
 نامد و اجاره منقول بورتی شده چنانکه در مضارب و مزارع و مساقا و در قتی از  
 عمر هرگاه مال فوت شود ملک مسلوب المنفعه در مدت تمام منقول بورتی او میشود  
 بالاتفاق و هرگاه مستاجر فوت شود در پیش از حقوق و رتبه باید داده شود بالاتفاق  
 و اجرت اجاره هم در پیش است اول پس موجر بطلان اجاره از موت هیچیک رتبه نیست  
 این قول سیم رتبه است پس در قضا و عموم متأخرین از فقها داده اند و استحکام این  
 قول ظاهر تر از آنست که بر فقهی مخفی باشد مسئله هرگاه مستاجر از برای اجاره باشد



و در ضمن العقد شرط شده باشد که مال الاجاره را بنده بدهند در ظرف مدت اجاره  
پس هرگاه موجر فوت شود ورثه او استحقاق اجرت را میکنند و هرگاه مستاجر فوت شد  
ورثه او منفعت عین را میبرد نام مدت اجاره منقضی شود چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلافت میا صاحبان قول بیوم نیست مسئله اجاره را باطل نمیکند بجز  
سایر اقلان از صلح و هبه و صدق و امثال آنها نهایتا نکند نام مدت اجاره ملاصقت  
مسئله منفعت است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه مشتری مهلت دهد که ملک را اجاره است و میخرد آنرا باید صبر کند نام مدت اجاره  
منقضی شود و هرگاه نمیداند که ملک را اجاره است و میخرد بعد از آن میفهمد مختار است  
که فسخ کند بجز را یا صبر کند تا اجاره منقضی شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه چیزی را که اجاره کرده اند تلف شود یا خراب شود بطوریکه  
بروگد قابل تعمیر نباشد اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
آن نیست مسئله هرگاه اجرت کننده شخصی را از برای پرستش یا بعضی هر یک از اجرت یا رض  
که فوت شوند اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه زن شهید همراهِ اجرت کننده را برای شهید دادن طفلی همراهِ اجرت و طفل  
که فوت شوند اجاره باطل میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
هرگاه بجز از موجر کسی نباشد که اجرت را بدهد فوت موجر هم اجاره باطل  
شود و محمول بر اینست و اینکه دلالت بطلان اجاره میکند بحدیث هر یک از آن مسئله

جایز است که کرایه کند حوالی را تا جای معینه و اجرت معینه و شرط کند که هرگاه از آن  
جای معین تجاوز کرد بجاای معینه دیگر رفت اجرت معینه زیاده از اجرت اولی بدهد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکرر هست که اجرت را بکاری و  
دارند پیش از آنکه اجرت او را معین کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی جایز ندانند  
که پیش از تعیین او را بکاری از آن مسئله جایز نیست بجز مسأله یعنی او را بکاری بکارند  
لما جرت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ضامن اجرت  
اجرت است مگر آنکه قرار داده باشند که اجرت را بکار یا بکس دیگری بپردازند لطیف الطاهر  
پس اجرت از آن غیر باید مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله اجرت اجرت را باید داد و قبل از آنکه فارغ میشود پیش از آنکه عرفا و مجتهد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرام است که منع کنند از  
اجرت اجرت او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه  
اجرت را با اجرت معینه گرفت و طعام و پنبه و امثال اینها با و داد و بعد بقیه را نهاتین  
کرد باید بقیه را روزی که داده است آن چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله مکرر هست که شخص جمیع خود را اجرت قرار دهد که در  
هیچ وقت نتواند که از برای خود کاری بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله جایز است که اجرت شوند با جرت معینه از برای بدر قرض بجز قافله  
از برای حفظ کردن اهل قافله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



جائز نیست اجرت گرفتن از برای اذان گرفتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
ان نیست مسئله جائز نیست اجرت گرفتن از برای نماز جماعت بجا آوردن چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جائز نیست اجرت گرفتن از برای تعلیم کردن  
مسائل شرعیه و جاری کردن احکام شرعیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کرده که روزه بگیرد و عاجز شود از روزه  
گرفتن میدهد بقیه از هر روز دو مد طعام یا بگذرد بیکه آن غیر از آنست که او از عوض  
او روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فضلاء متوکلان داده اند مسئله  
جائز است اجرت گرفتن از برای رفتن حج از جانب غیر بنیاب از او و از برای رفتن برباط  
قبور مقدسه ائمه طاهیرین علیهم السلام بنیاب غیر چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله جائز است اجرت گرفتن از برای نماز کردن و روزه گرفتن  
حج رفتن و سایر عبادات بجا آوردن از برای میت مؤمن چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله جائز است اجرت گرفتن از برای تعلیم قرآن و سایر کتب  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و احتیاط منع محمول بر کراهت است بسبب از فضلاء متوکل  
بان داده اند مسئله جائز است اجرت گرفتن از برای نوشتن قرآن و سایر کتب احادیث  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله جائز است اجرت  
گرفتن بیهوشی از برای آنکه روزی روز بخوابد کند یا بفرود شد از برای غیر چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه اجبر شد از برای شخصی یا جری معینه

و کسی دیگر نخواهد داد و اگر کند با جرت زیاد تر می تواند فسخ کند اجاره اولی را و باید  
 کند از برای شخص اول چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسیکه اجیر کند از فرزند خود را نزد شخصی با جرت معتنه و کسی دیگر خواست اجیر کند و  
 با جرت زیاد تر نمی تواند فسخ اجاره اولی را بکند و باید وفا کند از برای شخص اول چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه مملوک خود را با جاره داد  
 بشخصی مملوک از وی نفیض و تقصیر ضایع کرد چه زن مال مستاجر را مولای او باشد  
 و لکن باید از عمل مملوک از عهده برآید یعنی از اجرت عمل مملوک و اگر مملوک عاجز شد  
 از عمل کردن نه بر او چیزی نیست نه بر مولای او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری  
 از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه مولی مملوک خود را با جاره داد و اجرت او را  
 از مستاجر گرفت و مملوک فرار کرد باید اجرت بقدر بانی مانده از مدت اجاره پس بد  
 مستاجر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مملوک  
 خود را با جاره کسی داد بان مولای خود جایز نیست که چیزی از برای خود قرار دهد  
 در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء قوی بان داده اند مسئله کسیکه اجیر شود  
 برای آنکه اصلاح کند چیزی را پس ضایع کند از ارضامنت باید از عهده ان برای چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه مالک شرط  
 کرد با ضایع و عامل کاره مثل خیاط که در روز معینی باید بپاورد آنچه را باید در آن  
 عمل کند پس ضایع آن خلاف کرد و در آن روز معین نپاورد پس آنچه تلف شد ضایع است



و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقهاء فتویان داده اند  
 هرگاه صیغ یا مکاری یا حال امین باشند و چیزی در نزد ایشان تلف شود ضامن نیستند  
 و هرگاه امین نباشند و متهم باشند و ادعا کنند که چیزی تلف شده باید شاهد بیاورند  
 که آنچه تلف شده بدون تفریط و تفصیح از ایشان یا قسم یاد کنند که خیانت و تفریط و تفصیح  
 نکرده اند پس هرگاه اقامه شکی نکرده اند و قسم هم یاد نکرده اند ضامنند و باید از عهده  
 چیزی که تلف شده برآیند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
 صاحب تمام ضامن نیست هرگاه چیزی در تمام گم شود مگر آنکه با و بسیارند چیزی را و گویند  
 پس در این صورت هرگاه امین نباشد باید اقامه بینه بکنند یا قسم یاد کنند که بیجا و تفریط  
 و تفصیح از او صادر نشده و هرگاه اقامه بینه نکرده و قسم هم یاد نکرده ضامنند و باید از عهده  
 برآید چنانکه از احادیث معلوم میشود و بیجا از فقهاء فتویان داده اند مسئله قابل  
 و دایره امینند و لکن اگر با طفل را بدهد بزرگ دیگر و طفل ضقت شود باید دایره اولی دایره  
 ان طفل را بدهد یا او را بیاورد چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقهاء فتویان  
 داده اند مسئله کسی که حیوان را بدهد تا جائی معینه و جواد و بین راه بماند و عین  
 شود از رفتن اجرت ندارد مگر اگر رفتن باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا  
 از فقهاء فتویان داده اند مسئله هرگاه حیوان را بدهد که گریه کرده اند در بین راه معین  
 شود با تلف شود بر مشتاعرا معنی وارد نباید هرگاه امین باشد و تفریط و تفصیح نکرده باشد  
 و هرگاه مشتاعرا امین نباشد باید شاهد بیاورد و اگر شاهد ندارد باید قسم یاد کند که

خیانت و تفریط و تفصیح از او صادر نشده پس هرگاه اقامه بینه نکرده و تفریط و تفصیح  
 ضامنند و باید از عهده برآید چنانکه از احادیث معلوم میشود و بیجا از فقهاء فتویان  
 بان داده اند مسئله کسی که اجاره شود که چاهی حفر کند که ده قامت فی المثل عنوان  
 چاه باشد با جرت معینه و قدر حفر کند و قدر نکند بماند پس باید آن اجرت را قسم کند  
 به پنجاه و پنج سهم و بعد از یک کندن قسمت آنرا باید داد و بیجا این مطلب را صورت مذکور  
 که فی المثل اجرت پنجم و بیست و پنج هزار دینار باشد و اجرت بیست و پنج قامت چاه را کند باشد و  
 بیست و پنج قامت نکند با بیست و پنج اجرت اجرت بیست و پنج و بیست و پنج هزار دینار میشود و  
 چاه او متاد و مقابل بیست و پنج قامت نکند با بیست و پنج اجرت که قامت و بیست و پنج و بیست و پنج  
 و قامت بیست و پنج برابر است آنکه قامت هم ده برابر است پس اجرت هر قامت بیست و پنج  
 نسبت باید زیاد شود پس اجرت قامت اول یک هزار دینار خواهد بود تا آنکه اجرت تمام  
 ده قامت پنجاه و پنج هزار دینار خواهد بود پس اجرت ده و قامت سه هزار دینار میشود  
 چرا که یک هزار دینار اجرت قامت اول است و دو هزار دینار اجرت قامت و بیست و پنج چرا که  
 دو برابر قامت اول است که مجموع سه هزار دینار میشود و قامت بیست و پنج سه برابر اول است  
 پس اجرت بیست و پنج سه برابر اجرت اول است که مجموع آن شش هزار دینار میشود و قامت چهار  
 چهار برابر اول است پس اجرت بیست و پنج چهار برابر است که باشد شش هزار و بیست و پنج و بیست و پنج  
 و قامت بیست و پنج بیست و پنج برابر اول است پس اجرت بیست و پنج بیست و پنج برابر است  
 و این را خط در کتب خال و فرو فرستان دلوشده اند و اصل حفر کنند چاه را کنند



هر قاعده جدر قاعده بکرات نقاشی در خانه است چنانکه در احادیث وارد شده باشد  
 از فقهاء قویان داده اند مسئله کسیکه اجاره شد از برای شخصی جائز نیست که کار از  
 برای غیر آن بکند مگر باذن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسیکه اجاره کرده باشد خانه یا استیلا یا چیز دیگر را با جرت معینه نمیتواند از آن کسی دیگر  
 اجاره دهد با جرت زبانی از اجرتیکه خود قرض داده مگر آنکه چیزی در اصلاح آن خرج  
 کرده باشد و کاری کرده باشد که مستحق اجرت زبانی نشده باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بعضی از فقهاء قویان داده اند مسئله کسیکه اجاره کرده خانه را در  
 المثل با جرت معینه در هم و در ثلث از خود و اهل او ساکن شد و یک ثلث ثلث  
 اجاره داد بدیگری بدو در هم بامضا مالخانه جائز است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در این صورت نیست لکن بعضی گفته اند که این یک ثلث از اجرت کل  
 خانه نمیتواند اجاره دهد و در احتیاطی بهتر بطله هست محمول بر کراهت مسئله  
 جائز است که مستأجر غیر بر اشراک خود کرده اند باذن مالچنانکه از احتیاط معلوم میشود  
 خلافت در آن نیست مسئله آنچه از احادیث معلوم میشود چیزی را که در عرف منفعت  
 میگویند اگر چه چندین باشند باشند بطلان اصل از اجاره داد مثل اجاره دادن  
 باغ از برای میوه آن و اجاره دادن حیوان از برای شیر آن و اجاره دادن مرغها از برای  
 شیر دادن طفل چنانکه بعضی از فقهاء جائز دانسته اند مسئله جائز نیست اجیر کردن  
 موضع بدون اذن شوهر و چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله

کسیکه در زمینیکه اجاره کرده عمارتی کرد پس اگر باذن مالک عمارت کرده بخارج  
 از مالک میگرد و عمارت را با او وامیگذارد و اگر عمارت را بدون اذن مالک کرده بعد از  
 انقضای مدت اجاره میتواند که عمارت خود را خراب کند و مال خود را ضبط کند و بپزند  
 مثل وقتی که اجاره کرده مالک را گذارد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسیکه در زمینیکه اجاره کرده درخت غریز کند پس اگر باذن  
 مالک درخت غریز کرده حق الشجر خود را از مالک میگیرد و درخت مالک است اگر  
 بدون اذن مالک درخت غریز کرده کل آن زمین را ببرد و یک درخت غریز کرده علاوه  
 علاوه بر اجرت اصل اجاره باید مالک بدهد و درخت مال مستأجر است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

کتاب الوکالت

و فی احکام و مسائل مسئله و کالات امر است جائز و موکل میتواند عزل کند  
 خود را چنانکه وکیل میتواند عزل کند خود را هر وقت که بخواهد مگر در بعضی از خصوص  
 که خواهد آمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 کسی بکسی گفت که بفرش مال مرا بجز از برای من چیزی را باز نه از برای من بجز کرب  
 زن مرا طلاق بگو و او هم مشغول بان کار باشد و کالات بعمل آمده و لفظ خاص لازم نیست  
 که در میان باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند  
 مسئله جائز است کابل کردن شخص غایب بواسطه پیغام یا نوشتن یا و کفایت میکند

کتاب المسائل



در قبول او مشغول شدن بان کار بکرموکل قرار داده یا بر خود قرار دادن آنکه انکار را  
خواهم کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
عمل وکیل بمضی و مجریست دام که موکل او را اعلام نکند که از وکالت من معزول چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه موکل در غیاب وکیل  
عزل کند او را در حضور و شاهد او را اعلام نکند که معزول و وکیل عمل نکند  
بوکالت خود عمل او مجرب است چنانکه در احتیاط وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه موکل از عاقلان و وکیل از وکالت خود عزل کرده و با او اعلام کرده که معزول وکیل  
انکار کند اعلام او را پس هرگاه موکل اقامه شهود کرد بر عزل و اعلام خود عمل وکیل  
باطل میشود و هرگاه شهود نداد بر عزل و اعلام عمل وکیل مضی و مجریست اگر چه موکل  
راضی نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند  
مسئله کفایت میکند در اعلام عزل وکیل آنکه امین باو برساند که موکل او را عزل  
کرده چنانکه از احتیاط معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
هرگاه موکلی وکیل کند شخص را که زنی از برای او عقد کند و وکیل بمقتضا وکالت  
خود عمل کند و زن را بچند از برای او عقد کند و شهود در میان وکیل و موکل نباشد  
پس موکل انکار کند وکالت وکیل را باید نصف <sup>وکیل</sup> از زن را بدهد و زن میتواند که شهود  
کند و لکن موکل در میان خود و خدا باید از اطلاع بگوید و اگر طلاق نکند معاقب خواهد  
بود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه

زنی وکیل کند شخص را که او را عقد کند از برای کسی پس وکیل عقد کند و از برای خود  
عقد و باطلست و خیانت کرده در وکالت خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از  
فقهاء فتوی بان داده اند مسئله وکیل هرگاه خیانت تفریط و تفصیر در وکالت خود  
نکرد و ضرر بر موکل وارد آمد وکیل ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
در آن نیست مسئله لازم نیست بر وکیل که شهود بیاورد از برای وکالت خود در  
معارضه در مقابل نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست

کتاب الجحاله

و فی احکام و مسائل مسائل جعاله امر است جایز و مقصود اینست که شخص عاقل  
مکلف اجرت قرار دهد از برای شخصی که کار حلالی از برای او بکند مثل آنکه بگوید  
هر کس مولد کر بچند یا جوان کر بچند مرا بیاورد نصف از او میدهم یا بگوید چیزی میخواهم  
میدهم پس هر کس عمل کرد بمقتضا قول او باید وفا کند و بدهد و اگر چیزی بگوید که میدهم  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله آنکس که قرار میدهد  
جعل را باید شخص مکلف عاقل باشد اما آنکس که کار میکند که اجرت را بگیرد شرط  
نست که بالغ عاقل باشد پس هرگاه جاعل بگوید هر کس فلان کار را کرد فلان اجرت را  
باو میدهم هر کس انکار را کرد مستحق ان اجرت میشود اگر چه طفل باشد یا سفیه باشد  
و هرگاه بشخصی بگوید گفت همان شخص مستحق میشود اگر چه طفل باشد یا سفیه باشد چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه جاعل جعلی قرار داد و مینویسد

کتاب الجحاله



منع کند بعد از آن که تصرف در مال او نکنند پس هرگاه منع کند پیش از مشغول شدن  
 بان کار بکه گفته مستحق چنین نمی شود و هرگاه مشغول بان کار شده اند و هنوز با بکار  
 نرسیده اند منع کرد حق السعی را باید بدهد بان اندازه که سعی کرده اند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله عامل در هر حال می تواند که  
 ضعیف غریب کند و لازم نیست بر او که کار را با انجام رساند نه اینکه مشغول شد  
 بعد ضعیف غریب کند مستحق اجرت نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه عامل را منع کند کار را با انجام رساندند در اجرت مجبوره  
 شریکند و هرگاه جاعل از برای هر یک چیز محصور قرار داده و با این حال همه بامداد یکدیگر  
 کار را با انجام رسانیده اند اجرت مثلث را مستحق میشوند مگر آنکه جاعل چنین قرار داده  
 باشد که بامداد یکدیگر با انجام رسانند پس در این صورت هر چه را که هر یک کس گفته باشد  
 بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه جاعل  
 اجرت قرار داد از برای کسی که برود بجای دور و کار بکند بیکان آنکه فی المثل که  
 شده او در آن جاد و راست بحسب اتفاق گفته او در جاد و راست یک بدست عمل می دهد این  
 صورت مستحق اجرت مثلث میشود نه آنکه جاعل قرار داده و هرگاه عامل رفت با آنجا  
 دور که جاعل گفته بود برود و بحسب اتفاق گفته او در جاد و راست رفت پس عامل رفت  
 بان جاد و راست و کار را با انجام رساند همان اجرت مجبوره را مستحق است نه زیاد چنانکه  
 از احادیث معلوم میشود و خلافت آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جابر نیست

جابر نیست که اجرت مجبوره قرار دهند از برای خواندن غناء و هر کار حرامی چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جابر نیست اجرت قرار دادن از برای  
 خوردن مثل آنکه بگویند هر کس فلان قدر با فلان چیز از غذا را خورد از برای آن  
 فلان چنین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جابر است  
 اجرت قرار دادن از برای قصد کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله جابر است اجرت قرار دادن از برای حجامت کردن و مکر و  
 که حجامت کن شرط کند اجرت را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جابر است اجرت قرار دادن از برای دال که خرید و فروش کند از برای کسی  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جابر است اجرت قرار  
 دادن از برای آنکه تعلیم کند عملی یا تعلیم کند علم را غیر علم فقه چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جابر است اجرت قرار دادن از برای کتب  
 که می کند و از برای بیطار چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
 مسئله جابر است که چیزی بدهند بکسی که از محل سکون خود منتقل شود که  
 شخص دیگر را بخاسا کن شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جابر است اجرت دادن از برای سابقه بطوریکه خواهد آمد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه جاعل اجرت قرار داد  
 از برای کاری و عامل از برای آن کار رفت و چیزی در دست او تلف شد پس هرگاه

که محل اعتنا باشد

که محل اعتنا باشد



خباغه و تفریط نکرده ضامن نیست هرگاه تفریط کرده ضامنست هرگاه جاعل  
عامل اختلاف کنند در اینکه عامل قصص کرده یا نکرده پس اگر عامل شخص است  
مصدق و باید اقرار نمود که هرگاه متهم است و امین نیست باید شهود اقامه کند  
که قصص نکرده و اگر شاهد ندارد باید قسم یاد کند که خائن قصص نکرده پس اگر  
شاهد آورد یا قسم یاد کرد که قصص نکرده ضامن نیست و هرگاه شاهد بیاد و نکل  
کرد قسم ضامنست باید از عهده ببرد چنانکه در احادیث وارد شده خلاصه اینست

کتاب الشیخ والزمین

وفیه احکام و مسائل مستمل مستحب مشو کردن در سوار و ناخن و تیر انداختن  
از بگوشا شدن و کامل شدن از برجه او دفاع کرد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در آن نیست مسئله جایز است که چیزی را قرار دهند از بر سوار که زور  
برسد بمکان معینه که قرار داده اند یا از بر کسی که تیری بکش از چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله جایز است که مسافر را بفرستد سوار است و شتر و  
دواندن آنها که بمکان معین برسند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
نیست مسئله جایز است که اجرتها بخلافه در زیاده و کمی قرار دهند از بر سوار  
و لاحق و جایز است که مسافر را قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
نیست مسئله جایز نیست چیزی را قرار دهند برای کسی در سایر مغالبات و بارها  
و ان چیز قمار است و قمار حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله

کتاب الشیخ والزمین

جایز است ضامن در کشتی گرفتن و خط نوشتن و دیدن چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه هست سایر مغالبات اگر چیزی را اقرار نکرده  
باشند و در صورت قرار دادن چیزی قمار است حرام چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقهافوی بان داده اند

کتاب الضمان والکفایه

وفیه ثلثه فصول الفصل الاول في الضمان وفیه مسائل مستمل  
شخصی ضامن شود که دین مدیون برون تهر او باشد طلبکار را راضی شود مدیون بری  
الذمه میشود و ضامن مدیون طلبکار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
در آن نیست مسئله هرگاه شخصی ضامن شود که دین مدیون برون تهر او باشد میت  
الذمه میشود و ضامن مدیون طلبکار است اگر راضی بضمانت او شده چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه شخصی بر عا ضامن دین مدیون  
شد مدیون مدیون ضامن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست  
مسئله هرگاه مدیون خواهش کرد از شخصی که ضامن دین او شود مدیون مدیون  
ضامن میشود و هر قدر که ضامن کرده از او مطالبه میکنند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه طلبکار بمیدانند که شخصی ضامن مدیون  
او میشود چیزی ندارد و با ابطال راضی بضمانت او میشود مدیون بری الذمه میشود  
ضمائن ضامن صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهافوی بان داده اند

کتاب الشیخ والزمین

کتاب الشیخ والزمین



مسئله هرگاه طلبکار بدهد که ضامن چیزی ندارد و ضامن او باطلست و از خود مدیون مطالبه میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اجناس باشد در آن نیست مسئله جابر است که ضامن آنست که بعد از مدت معین از عهده آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله هرگاه میتی از کسی طلب داشته باشد و بعضی از ورثه او مدیون بگوید که من بقدر سهم خود تو را حلال کردم و ضمانت کردم از جانب سایر ورثه که تو بری الذمه باشی مدیون در میتا خود و خدا بر حق الذمه است اگر چه سایر ورثه یا بعضی از ایشان بجهت ظاهر شرع بگویند از او مطالبه کنند سهم خود را چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی مدیون طفل صغیر باشد و از آن طفل بر الذمه کند مدیون را پس هرگاه مادر چیزی دارد که بطفل بدهد و او را راضی کند بعد از بلوغ مدیون بری الذمه میشود و هرگاه مادر چیزی ندارد مدیون مدیون طفل خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله پدر طفل میتواند که مدیون طفل خود را بری الذمه کند و اگر پدر طفل فوت شد بعد از بلوغ یا ورثه طفل نتوانند چیزی از مدیون مطالبه کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که ضامن شد و با طلبکار مصالحه کرد بین مدیون و بچهره کمزاردین پس بیشتر از آنچه بطلب کرده نمیتواند مطالبه کند از مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء

فتوی بان داده اند مسئله طفل غیر مکلف سفید و مجنون نمیتواند ضامن شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست الفصل فی الکفاله و فيه مسائل مسئله معنی کفالت اینست که شخص عاقل متعهد شود که خود را کسی که کفالت او را کرده بیاورد مثل اینکه هرگاه کفیل مدیون شده خود مدیون را حاضر کند و کار به بدین او نداشته باشد برخلاف ضامن که باید بین مدیون و بدهنده و نباید مدیون را حاضر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله هرگاه کفیل مکفول را حاضر نکرد در سر و عهد که قرار داده او را حبس میکنند تا وقتی که مکفول را حاضر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله هرگاه کفیل بگوید که اگر مکفول را حاضر نکردم بر ذمه منست فلان مبلغ همان مکفول را باید حاضر کند و چیزی نباید بدهد و هرگاه بگوید فلان مبلغ بر ذمه منست اگر مکفول را حاضر نکند همان مبلغ را باید بدهد نه آنکه آن شخص حاضر کند چرا که در این صورت ضامن میشود نه کفیل چنانکه در صورت اول کفیل بود نه ضامن چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که عدا کسی را بکشد و او را بکشد و بجا عذر او را از دست او بچاقم قبول بکشد و بگوید که این عذر احسن میکند تا آنکه قاتل را حاضر کند و اگر قاتل فوت شود باید بجا عذر دهنده آن مقول را با و لیا یابد و بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله کسی که حد شرعی بر او وارد آمده باشد کفیل را از قبول نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست الفصل الثالث فی الحواله و فيه مسائل مسئله طفل غیر

مسئله جابر است که ضامن آنست که بعد از مدت معین از عهده آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله هرگاه میتی از کسی طلب داشته باشد و بعضی از ورثه او مدیون بگوید که من بقدر سهم خود تو را حلال کردم و ضمانت کردم از جانب سایر ورثه که تو بری الذمه باشی مدیون در میتا خود و خدا بر حق الذمه است اگر چه سایر ورثه یا بعضی از ایشان بجهت ظاهر شرع بگویند از او مطالبه کنند سهم خود را چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله پدر طفل میتواند که مدیون طفل خود را بری الذمه کند و اگر پدر طفل فوت شد بعد از بلوغ یا ورثه طفل نتوانند چیزی از مدیون مطالبه کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که ضامن شد و با طلبکار مصالحه کرد بین مدیون و بچهره کمزاردین پس بیشتر از آنچه بطلب کرده نمیتواند مطالبه کند از مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء

مسئله جابر است که ضامن آنست که بعد از مدت معین از عهده آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله هرگاه میتی از کسی طلب داشته باشد و بعضی از ورثه او مدیون بگوید که من بقدر سهم خود تو را حلال کردم و ضمانت کردم از جانب سایر ورثه که تو بری الذمه باشی مدیون در میتا خود و خدا بر حق الذمه است اگر چه سایر ورثه یا بعضی از ایشان بجهت ظاهر شرع بگویند از او مطالبه کنند سهم خود را چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله پدر طفل میتواند که مدیون طفل خود را بری الذمه کند و اگر پدر طفل فوت شد بعد از بلوغ یا ورثه طفل نتوانند چیزی از مدیون مطالبه کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء



بالغ و سفیه و مجنون و مملوک حواله اینک به اعتبار است چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله شرط است در حواله رضا که حواله میکند و رضا  
 کسیکه او را حواله میدهند که از کسی بگریز یا از کسی که باید از او گرفت شرط نیست  
 در خصوص کسی که از حواله دهنده بگریزد و در خصوص کسی که از حواله گیرنده بگریزد  
 رضا او هم شرط است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 حواله شد با شرایط آن هیچکس از حواله و محال و محال علیه نمیتواند برگردد و از حواله  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله شرط نیست در حواله که چیزی  
 از حواله گیرنده باشد که حواله با او میدهند بلکه همین که قبول کرد حواله را باید بداند  
 نهایت آنکه او از حواله میگریزد و آنچه را که داده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه آن کسی که حواله با او میدهند در حال حواله دار باشد و بعد از آن  
 ندارد شود آن کسی که حواله داده اند نمیتواند برگردد از حواله و رجوع کند به حواله گیرنده  
 از حواله مطالبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه حواله دادند و بعد معلوم شد که محال علیه در وقت حواله ندارد بود و آن حواله به  
 اعتبار است و رجوع میکند محال بحال و از خود او مطالبه میکند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله لازم نیست که آنچه را که حواله داده اند همانرا مطالبه کنند  
 بلکه میتوانند که عوض آن را بگیری و بگریزی چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست

کتاب التوابع

و فیه مسائل مسئله و در بعضی عهده لازم نیست پس هر کس چیزی را بکسی سپرد و هر وقت  
 بخواهد بگیرد و همچنین کسی که در نزد او سپرده شده هر وقت بخواهد پس بگیرد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجب است برای آنکه  
 بسوختن آن هر وقت طلب کرد از آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله حرام است خیانت کردن در امانت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله واجب است که خط کشد امانت و تفریط و تقصیر نکند که آن  
 تلف شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که امانت  
 با او میباشد نمیتواند امانت و هرگاه آنچه تلف شد او را متهم نباید کرد و اوصاف آن نیست مگر  
 آنکه خیانت او ظاهر شود پس اوصاف امانت و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی که امانت را با او میسپارند اوصاف آن شود  
 که اگر تلف شد از عهده برآید پس هرگاه تلف شد اوصاف امانت و باید از عهده برآید  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله محال است که امانت باشد در آن نیست مسئله  
 که خیانت کسی که امانت را با او سپرده اند ظاهر نشود باید تصدیق کرد قول او را اگر گفت  
 تلف شد و قسمی بر او وارد نباید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 باشد در آن نیست مسئله کسی که متهم باشد و ادعا کند تلف امانت را باید اقامه  
 کند شهود بر ادعای خود یا قسم یاد کند که خیانت و تفریط و تقصیر از او صاف  
 نشده چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسبب از فقهای افقوی بان داده اند مسئله

کتاب التوابع



[illegible]

خود برسانند و عوض از ابد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل اعثا  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه امانت شرعی در دست کسی باشد مثل آنکه حیوان  
که بچنه را گرفت و ائز است که بصاحبش برساند و آن تلف شد یا شخص ضامن نیست چرا که  
مقتضی حفظ مال مسلم بوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
هرگاه امانت تلف شود بدون تقصیر و تفسیر از جانب آنکس که در دست است و استضامن  
نیست نباید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
هر امانت که تلف شود بتقصیر و تفسیر از جانب آنکه در دست است و ضامنست باید  
از عهده برآید چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه  
دزد یا سارقین را در نزد کسی و او بداند که اینچیز را دزدیده باید از مالک آن برساند اگر  
میتواند و هرگاه حتما ائز نشاند حکم اینچیز حکم لقمه است که تا یکسال باید تفحص کند  
از مالک آن و هرگاه صاحب آن معلوم نشد اینچیز را باید تصدق کند پس هرگاه حتما  
آن معلوم شود را اینچیز میبکند در اخبار کردن ثواب تصدق یا گرفتن عوض آن چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعثا باشد در آن نیست مسئله حفظ کردن  
امانت بتدکرو واجبست که آنکس که در دست است و اوست منعهد شده که حفظ کند تا آکشت  
آن و نیک کردن آن و جایجا کردن آن بر او واجب نیست مگر آنکه منعهد شده باشد و در  
امر بیکه تعهد نکرده واجب نیست بر او کردن آن پس هرگاه در امر بیکه تعهد نکرده خود  
حالا امانت آن کار را نکرده و امانت تلف شد بسبب آن مستودع ضامن نیست و نباید از



از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست

کتاب العاریه

و چند مسائل مسئله عاریه از امور جایزه است و کسی که چیزی را بجا عاریه بکشد داده هر وقت بخواهد میگرداند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله سزاوار نیست منع کردن ماعون و ماعون اثاث الیه است که در خانه حاضر و سزاوار است مثل اوغنی کل شرب و امثال آنها پس هرگاه کسی که حاجی بانهاشد نیایش منع از آن کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه چیزی را که عاریه کرد مانند تلف شدن و تفریط و تفصیص از جانب کسی که عاریه کرده چیزی بر او نیست و نباید از عهده برآید و هرگاه تفریط کرد تا آنکه تلف شد چنانکه و باید از عهده برآید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که چیزی را عاریه میکند و از عادت او است که مجبور میکند از اجازت است که منع کند از او و چیزی را عاریه بآورد و نداند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که چیزی را عاریه میکند چنانکه اگر تلف شد از عهده برآید اگر چه تفریط هم نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که چیزی را عاریه میکند و عروفت بچنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که چیزی را عاریه میکند و او را قسم دهند که چنانچه نکرده مگر آنکه منهم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی محل اعتنا

اولی  
ظرف

پس اگر تلف شد  
از عهده برآید

در آن نیست مسئله هرگاه چیزی را از طلا و نقره است عاریه کنند و تلف شود که بگوید آنها را عاریه بکردم مضامینت باید از عهده برآید اگر چه بخصوص ضامن نشده باشد مگر آنکه بخصوص شرط کند که اگر تلف شد ضامن نباشد پس اگر تلف شد ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه چیزی را عاریه کند از غیر صاحبان چیز و آنچه تلف شود آن کسی که عاریه کرده ضامنست و باید از عهده برآید اگر چه تفریط نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی که چیزی را عاریه کرده و در هر یک گذارد از آن بدو و صاحبان مطلع شود که مال او را گرفته و گذارد پس هرگاه خواست مال خود را بگرداند و خود را نداند و هر چه از آن گذارد و از آن نیست

کتاب الصلح

و مایعقوب و فی احکام و مسائل صلح عقد لازمست و بعد از وقوع هیچیک از طرفین نمیتواند فسخ کند مگر بر رضایت دیگری یا شرط اختیار فسخی چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه دینی و حقی از کسی بر ذمه کسی باشد معلوم نباشد مقدار آن جایز است که آن را مضامین کند بچیز معینی چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه دینی و حقی معلومی از کسی بر ذمه کسی باشد جایز است که آن را مضامین کند بچیز معینی کمتر از آن دین معین چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه مدیون بداند که دین معین

کتاب الصلح



بر مدواست و طلبکار نداند قدر را و مصالحه کند از این بچیزی که نرزد پس معین مصالحه  
 لبر الفقه نیست از این درین مکرانکه بگوید طلبکار مقدار دین را و بعد مصالحه کند  
 بچیزی که نرزد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه طلبکار  
 کان قدر معین از مدیون طلب دارد و مدیون نداند قدر را و مصالحه کند بچیزی  
 که نرزد پس جایز است و هرگاه مصالحه کند بچیزی بیشتر از دین از این زیاد بر قدر طلبکار  
 است که یاد در نهایت را خرب باید داد ای از این که چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه  
 در این نیست مسئله هرگاه مدیون بپایانده مقدار دین خود را و مصالحه کند با  
 ورثه از میت بچیزی که نرزد پس این بچیزها را و در ثلث از باری پس را خود میت در  
 آخرت مطالبه خواهد کرد مگر آنکه مدیون اخبار کند و ورثه را بمقتلای دین و بعد از آن  
 مصالحه کند بچیزی که نرزد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله  
 هرگاه مدیونی با طلبکاری بموافقه بر وند اما که شرع حکم کند که مدیون مدیون نیست  
 و بعد مصالحه کند بچیزی که نرزد پس مصالحه بچیزی که نرزد نیست از این مکرانکه بگوید  
 مقدار دین خود را و بعد مصالحه کند بچیزی که نرزد چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلاصه در این نیست مسئله هرگاه کسی ضامن شود از جانب شخصی دین معین را و  
 بعد از آن مصالحه کند با طلبکار بچیزی که نرزد پس بیشتر از آنچه با و داده نباید  
 کند از مدیون چنانکه در احادیث وارد شده و بیک از فقهاء فتوی بان داده اند  
 مسئله جایز است که شریک با شریک خود مصالحه کند حق الشراکه خود را بر این

المالی که داده و نفع و ضرر باین مال الشراکه یا آن دیگر باشد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بیک از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مدیون باشد بدینی که موعده  
 دارد پس طلبکار بگوید چیزی معین از دین خود را الحال بدو باقی دین را بنویسم و بپردازم یا  
 بگوید چیزی معین را الحال بدو و موعده باین مانده را بپردازم و مدیون هم قبول کند چنانکه  
 است چنانکه در احادیث وارد شده و بیک از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه  
 دو نفر هر یک ادعا کنند شریک با حیوانی دیگر یا چیزی دیگر را و هر یک شهود اقامه  
 در اثبات ادعای خود مصالحه میشود در میان ایشان که آنچه بالنصف مال هر یک باشد  
 چنانکه از احادیث معلوم و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه دو نفر هر یک ادعا کنند که  
 دیگر در دست و نفر باشد پس یکی ادعا کند که هر دو مال او است و یکی ادعا کند که ما  
 هر دو شریکیم در این دو چیز مصالحه میشود در میان ایشان که یک و نیم مال مدعی  
 کل باشد و نیم در هر مال مدعی شراکت باشد چنانکه از احادیث معلوم و خلاصه در  
 که محل اعنا باشد در این نیست مسئله هرگاه بخند لباس یا چیزی دیگر از این  
 شخصی بپوشیده در هر دو المثل و لباس یا چیزی دیگر از برای کسی بپوشیده بپوشیده در هر  
 پس آن دو مشتبه شوند بیکدیگر پس آن دو لباس یا آن دو چیز را بفروشد و ثمن  
 هر دو را بچشمه میکنند و سه قسم از صاحب سه در هر میدهد و دو قسم را  
 بصاحب بپوشیده در هر چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله  
 آن نیست مسئله هرگاه شخصی بپوشیده در دو بنار را المثل و کسی بپوشیده



دینار با و بیست پاسب یک از آنها تلف شود بدون تفریط از امین معلوم نشود که آن تلف شده  
از کدام بوده پس یک دینار و نصف را صاحب و دینار باید از و نصف دینار را صاحب  
دینار چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
هرگاه کسی سه قرص نان داشته باشد و یکی در قرص و شخصی وارد شود بایشان  
هر سه نفر با هم بخورند پنج قرص نان را و آن شخص پنج درهم و المثل بان دو نفر بدهند چهار  
درهم مال صاحب سه قرص است یک درهم مال صاحب و قرص چرا که هر یک یک  
پنج قرص را خورده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئله حقوقی را که خداوند جلش را قرار داده از برای عیال و احتیاج از آن  
حقوق را بجا و آنکاره محض آن حقوق را عیال نمیتوانند بکنند مثل ابوت بنوت  
و زوجین حق الرجوع و امثال آنها و معنی ندارد در شرع انور زوال آنها و انتفاء  
بغیر چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست

## کتاب الصید الذبکی

وفیه مطلب المطلب الاول فی الصید فی فصول الفصول  
فی مواقع جواز و عدم جواز و فی مسائل مسائل جواز نیست صید حرم و تفصیل  
ان در کتاب حج گذشت مسئله جواز نیست صید کردن محض لهو و لعب چرا که شایسته  
قلب و تفرات احداث میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله  
جواز است صید کردن از برای قوت خود و عیال خود یا از برای احتیاج مسلمانی یا از برای

در او غذا یا از برای کسب که از آن بفروشند و منفعت برند چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلاف آنکه در آن نیست مسئله هرگاه کسی محض لهو و لعب صید کرد صید  
حرام نیست اگر چه عمل او حرام بوده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه در آن نیست  
و ضایق نیست و حیوانی که با آن صید میتوان کرد و امور متعلقه بان و در آن چند  
مسئله است مسئله با هیچ حیوان نمیتوان صید کرد مگر با کلب معلوم و آن سگ است  
که بان آموخته اند صید کردن چنانکه در ایات و احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن  
نیست مسئله هر حیوانی که صید کند و آنرا نکشد و مسلمان برسد و آن صید  
ذبح کند از صید حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست  
مسئله هرگاه مسلمان رو قتل رها کردن سگ از برای شکار بسم الله بگوید و چون  
بشکار رسد سگ آنرا بکشد یا بشکاران صید حلال است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله هرگاه سگ گرفتن شکار را و چون رسیدند  
بان شکار زنده است با بدان شکار را ذبح کرد مگر آنکه محلت ذبح کردن نباشد و  
زود بمهر پس حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله  
هرگاه سگ شکاری شکاری کرد و چون رسید شکار زنده است لکن کاردی و الحی  
که بان ذبح کنند ندارند باید صبر کرد تا سگ شکار را بکشد پس حلال شود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله هرگاه و قبیله رسید بشکار  
و شکار زنده است و آنرا از سگ گرفتند باید ذبح کنند تا حلال شود و اگر بعد از گرفتن



از سگ شکار بدون ذبح بمهر حرام شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه وقتیکه رسیده بشکار سگ شکاری قدکار شکار را  
خورده آنچه باقی مانده حلال است اگر چه قدر کمی باشد چنانکه در احتیاط وارد شده و  
خلافتیکه محل اعنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه سگهای شکاری متعدد شکار  
کنند حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
همه سگهای شکاری سگی بکس باشد که شکاری نیست شکاری کرده باشند و معلو  
نشود که با سگ شکاری شکار کرده یا سگ غیر معلوم انشکار حرام است مگر آنکه زنده  
باشد و انرا ذبح کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط  
حلال بودن شکاری که سگ شکاری انرا کشته اینست که مسلمی که ان سگ را کرده  
از برای شکار بسم الله گفته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه در وقت ها که درین سگ از برای شکار کسی دیگر غیر از رها کننده  
بسم الله بگوید یا شکار حلال شود چنانکه در احتیاط وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه رها کننده سگ شکار فراموش کند بسم الله گفتن یا اندک که باید  
بسم الله گفت تا شکار حلال شود شکار حلال است لکن اگر بعد کند و بسم الله نگوید  
شکار حرام است مگر آنکه زنده باشد و انرا ذبح کنند یا بسم الله گفتن چنانکه در احتیاط  
وارد شده و خلافتیکه محل اعنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه رها کننده سگ شکاری  
باید مسکین باشد و اگر یهود و نصاری و سایر کفار رها کنند سگ شکار یا شکار حلال

کفایت نمیکند باید  
خودرها کنند نسیم  
الله بگوید

اگر چه آنها بسم الله گفتند باشند مگر آنکه شکار زنده باشد و مسلمان از با تسمیه بزد کند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اغنا باشد در آن نیست مسئله  
بسم شکاری کفلامسلمان میتواند شکار کند با تسمیه چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافتی در آن نیست مسئله شرط حلال بودن شکار بسم شکاری آنست که در حضور  
مسلم شکار کند و اگر از دیده پنهان شده و شکار کرده شکار آن حرامست مگر آنکه زنده  
باشد و از افیج کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
در شکارها نیست که با اسلحه شکار شوند و در آن چند مسئله است مسئله چهارم  
شکار کردن با هر سلاحی مثل تبر کمان و شمشیر و نیزه و امثال آنها چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه در وقت تیر انداختن بسم شکار بسم الله  
بگویند و تبر بشکار رسد و آنرا بکشند اشکار حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده  
شده و خلافتی در آن نیست مسئله حکم جمیع اسلحه حکم تبر و کمانست پس اگر در وقت  
وقت شمشیر زدن بشکار و امثال آن بسم الله بگویند و شکار کشته شود آن شکار حلال  
است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه در وقت تبر  
انداختن و شمشیر زدن و امثال آن از مرقع بسم الله بگویند و شکار کشته شود  
حرامست لکن اگر شکار زنده بماند و از افیج کشته حلال شود چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلافتی در آن نیست مسئله حلال نیست شکار اگر کشته شود و هم چنین  
است هرگاه بفلاخن و کلوه کشته شود و لکن اگر بعد از سنان دین و فلاخن انداختن

التميمه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
كفنت

کتابخانه

طاشان



وامثال آنها شکار زنده بماند و از آنج کسند حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بعد از سلاح بکار بردن شکار از بد پنهان  
 شود و چون از آبیا بند مرده باشد پس اگر پیدانند که ضرب سلاح کشته شده حلال  
 و اگر پیدانند که اباب ضرب سلاح کشته شده یا بسبب دیگر حرامست چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از شکار متعدد بسم الله بگو  
 و تیر پند از بند یا سلاحی دیگر بکار برند و شکار برسد و کشته شود آن شکار حلال است  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه سلاحی را بشکار  
 زدند و شکار بدو نیم شده و نیم حلال است اگر یک نیم برتر کشیدند آن نیم که بیشتر  
 شکار است حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جایز است صد کردن با تیر کمان که سر تیر آهنی نداشته باشد اگر تیر آهن  
 نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسی  
 که شکاری کند و بعد شک کند که آیا در وقت سلاح بکار بردن بسم الله گفته بانه  
 شکار او حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقها فتوی بان داده اند  
 مسئله کسی که بگوید شکار تیر که خود را در وقت مرده و خود او تیر را نینداخته حلال  
 نیست از برای او خوردن شکار چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقها فتوی  
 بان داده اند مسئله هرگاه شکار را بنهر بریزند و شکار از کوهی جدا بلند  
 بپفتند و بمیرد پس اگر تیر کار کرده که از آن کشته حلالست اگر از صد فاندن

مرده حلال نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا از فقها فتوی بان داده اند  
 هرگاه شکار بعد از تیر خوردن در آب افتد اگر سران بر آب رود و بمیرد حرامست و اگر سران  
 از آب بیرون رفت حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه شکار بر بادام بگیرند پس اگر زنده است باید از آنج کسند تا حلال شود و اگر در دام  
 مرده حرامست و همچنین عضو شکار که بواسطه دام از آن جدا شده حرامست و باقی  
 آن اگر زنده ماند باید از آنج شود تا حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله حلال شدن ماه و ملح اینست که ماهی پخته از آب بیرون  
 او زنده و ملح را زنده بگیرند پس آنها حلالند اگر چه بسم الله نکرده باشند و لکن اگر ماهی  
 در آب بمیرد و ملح در هوا مرده باشد حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست فضیلتها در بعضی از احکام شکار است و در بعضی مسئله است  
 مسئله کسی که شکار کرد مالکان میشود چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله کسی که در بادی پرند را صید کند و صاحب  
 پرند معلوم باشد یا کسی که مال او است و مهم بدو غنیمت نباشد یا  
 انصبت بصاحبان داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه یکی از حیوانات اهلی اطاعت نکند و فراری شود میتوان از او شکار  
 حیوانات وحشه شکار کرد و اگر بعد از آن شکار مرده حلالست مثل شکار  
 وحشه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه

فقهی است  
 در احکام شکار



کسی که بخواهد بخت با شکار مرغی از مرغ و جوهرها از او کشت آن مرغ حلال است  
 جوهرها کشته شده حرامند چرا که جوهرها شکار نیستند و احکام شکار بر آنها  
 جاری نیست تا ذبح نشوند حلال نشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
 محل اغنا باشد در آن نیست فصل پنجم در حیواناتی که امر بکشتن آنها رسیده  
 یا نه از کشتن آنها رسیده و در آن چند مسئله است مسئله هر حیوانی که او را  
 از بیت انسا کنند یا بدانرا کشتن پیش از آنکه از بیت کنند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلاف آن در آن نیست مسئله مار و عقرب بلکه هر حیوان کزنده را تا  
 کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن در آن نیست مسئله مکره  
 است کشتن مارهای خانه کی پیش از آنکه چهار مرتبه خود را بشویند و در  
 چهار مرتبه باید کشتن آنها را چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست  
 مسئله سگ کزنده را باید کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در  
 آن نیست مسئله سگ شکاری و سگ کله و سگ سب و بازهای شکار را  
 نباید کشت و کسی که آنها را کشت باید از غرامت آنها بپردازد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله یک سگ پیش و پیش را میتوان کشت  
 اگر چه در حال احرام باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست  
 مسئله مکره است کشتن مورچه مگر آنکه از بیت کنند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله مکره است کشتن خطاف و همد

کتاب فی المسائل  
 در احکام شکار  
 و در احکام صید  
 و در احکام ذبح

خطاف  
 و همد

و صرد و ضفدع و زنبور عسل و مورچه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن  
 در آن نیست مسئله کرب را نباید کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن  
 در آن نیست مسئله جاز است کشتن کلاغ چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آن در آن نیست مسئله چلباسه از سوخت است و هر کس آنرا  
 کشت مجاز است که عسل کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست  
 مسئله مارها تنگ در میان راهها و بیابان یافت شوند باید کشت مگر مارهای  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله و می در ذیابج  
 و امور متعلقه باشت و در آن چند فضیلت و ضلالت و آن رکان است که  
 ذیابج ایشان حلال میشود و امور متعلقه بان و در آن چند مسئله است  
 مسئله ذیابج کننده و شکر کننده باید مسلمان باشند تا حلال شود ذیابج و  
 حرام است ذیابج کفار و نصایب چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل  
 اغنا باشد در آن نیست مسئله مکره است قصاص چنانکه قسارت میاورد  
 و در حر از دل میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله  
 قصاصها مسلمان میبندند در کار خود و نباید بقتل کسی که ایات شریعه گفته اند یا  
 یار و یقین بر سر برده اند یا نه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست  
 مسئله زلفهای مسلمانان و اطفال غیر بالغ از ایشان اگر بتوانند ذیابج کنند  
 و نسیمه بگویند و یقین ذیابج کنند بدانند که چه موضع را بزنند حلال است ذیابج

صفحه  
 قریبه

کتاب فی المسائل  
 در احکام شکار  
 و در احکام صید  
 و در احکام ذبح

کتاب فی المسائل  
 در احکام شکار  
 و در احکام صید  
 و در احکام ذبح



ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حلال است  
 ذبحه جنب و ذبحه خواجکان و ذبحه غلف که خنثه نگردد باشد و ذبحه کوریکه قبله  
 بداند و رو بقبله ذبح کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله حلال نیست بچه غلو کنندگان و جربان و کتبی که هر  
 چیز را حلال بدانند یا یک از مخلوقات را خدا میدانند یا یک از ضروریات اسلام یا ضرورت  
 ایمان را انکار کنند چنانکه هم اینها داخل گفتمان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست قضای حق برادران امور است که سبب حلیت حیوانات حلال  
 گوشت میشود و در آن چند مسئله است مسئله اقسام امور که سبب حلیت  
 میشود ذبح و غیره و احکامات ذبح از برای کاه و کوسفند است و مرغ اما مخصوص  
 شتر است بر اما اخذ از برای ماهی و مرغ است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه حلقوم که راه نفس است مرده که ممر غذا است و در  
 بزرگ که در و طرف حلقوم بریده شد یا شتر یا یک که دارد حیوان مذبح حلال  
 میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کاه  
 یا بزرگ را در کودی سینه شتر فرو کنند و بکشند بطوریکه خون شتر از بزرگ بیرون  
 آید یا شتر طی که دارد شتر مخور حلال میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه کاه و کوسفند و امثال آنها را بخرند و در کودی  
 سینه آنها سلاخی را فرو کنند تا کشته شوند یا حلقوم شتر را با سر که مانند کاه

فی حق  
 است  
 از

مرده  
 ع لکه غذا از آن داخل  
 در بشود

و کوسفند

و کوسفند بزرگ تا کشته شود حرام میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه حیوان اهلی هزاره شود از امثال حیوان و حقه میتوان  
 کشت خواه کاه و کوسفند باشند خواه شتر پس هرگاه شتمیه کشفند و بزرگانی باند  
 و بزرگانی کشت حلال است و هرگاه بان رسیده و هنوز زنده است باید از ذبح کشتار کرد  
 و کوسفند و امثال آنها باشد و اگر شتر است باید از ذبح کشتار کرد پس اگر ذبح را بخرند و بزرگانی  
 مرد حرام میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 حیوان مذبح و مخور حامله باشند و بچه آنها نام الحلقه باشد و مویشیم و کوریکه بیرون  
 آورده نام الحلقه است پس اگر بکشته شدن مادر و کشته شده حلال است اگر هنوز زنده  
 است باید از ذبح کرد اگر از کاه و کوسفند و امثال آنها است و اگر کوه شتر است باید از ذبح  
 بزرگ کرد و اگر بزرگ زنده بودن مرد و مذبح و مخور نشد حرام است بلکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حلال شدن ماهی است که از زنده از  
 آب بیرون آورند که در خشکی بپزد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 مسئله حلال شدن مرغ کرفتن است در زنده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه ماهی یا مرغی مرده و در مکانی باشد حلال نیست خوردن  
 آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ماهی یا مرغی مرده  
 و مخور متعلقه بآنها است در آن چند مسئله است مسئله حیوانی که میخواهند  
 ذبح یا بخر کنند باید رو بقبله باشد و بسم الله بگوید و ذبح یا بخر کنند چنانکه در احادیث

فی حق  
 است  
 از

وارد



وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مسلم جاهل باشد و نداند که رو قبله  
باید گفت یا فراموش کند یا گمان کند قبله را بسمتی و بعد خطای خود را بفهمد و نجس کند یا نجس  
کند مذبح و مخور و حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتویٰ بآن داده اند  
مسئله هرگاه مسلم جاهل باشد و نداند که در وقت سجده و تحمید بسم الله باید گفت یا فراموش  
کند و بسم الله نکند سجده و تحمید مذبح و مخور و حلال است چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیاری از فقهاء فتویٰ بآن داده اند مسئله کسی که فراموش کند سجده یا سجده را بگوید  
بسم الله من اوله الى اخره چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتویٰ بآن داده اند  
مسئله کسی که نداند که رو قبله گشتن بسم الله گفتن واجب است و حلال شدن مذبح و مخور  
و تعد کند و رو قبله نکند آنها را یا تعد کند و بسم الله نگوید مذبح و مخور او حرام است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که سبحان الله یا  
الله یا الله اکبر بگوید در وقت سجده و تحمید می کند در حلیت مذبح و مخور و حلال است  
برعد و لا و هم ذکر خدایت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتویٰ بآن داده اند  
مسئله جایز نیست ذبح کردن و تحمید کردن با غیر الشاهد در حال اختیار و بافت شدن  
اھے چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در وقت ضرورت مثل  
آنکه تار و بند و اھے بدست و زدن حیوان بمهر یا بحسب تقاضای مکانی الله اھے بافت شود  
باھلای باشد میتوان ذبح کرد اگر چه با استخوان یا سنگی نیز باشد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله از قنایا باید سر برید و نباید الترا

فرو بردن بر کلوی حیوان و سر بالا بردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
مسئله نیکو و نیکو است که سر حیوان را از بدن جدا کنند پیش از آنکه بمهر و سر او را بکشد  
که مغز را قطع کنند پیش از آنکه بمهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیکو است مسئله چون مرغ را ذبح کنند باید از راهی که نمیرد و چون کوفته را ذبح  
کنند باید موی چشم آنرا بدست گرفت تا نگیرد و دست پا و او را باید رها کرد و  
چون کاه را ذبح کنند باید دست و پا و آنرا بدست چون شتر را بخواهند بکشد  
که دست چپ آنرا عقال کنند و شخص بطرف راست آن بایستد و شتر به بگوید و آنرا  
ایستنا بکشد و رو قبله و میشود که آنرا رو قبله بخواهند و دست آن را عقال کنند  
و پاها آنرا بکشد و آنرا بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
حیوانی که ذبح و تحمید میکنند باید زنده باشد و بواسطه ذبح و تحمید و علامت آن اینست  
که خون معتاد می زان بیرون آید و دست و پا بچینانند و گوش و چشم بیرون آید  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه حیوان را ذبح و  
تحمید و حرکت کند و از مکان مرتفعی خود را بپندارد یا خود را در کوچه و چاهی  
اندازد یا در آتش اندازد و بمهر حلال است که بطور متعاف ذبح و تحمید شده باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چنانکه در آن نیست  
که مذبح و مخور را پیش از مردن پوست بکنند و اگر پیش از مردن پوست آنرا بکنند  
حرام است خوردن آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



نیست مسئله مکرر هست که در روز جمع پیش از نماز ظهر نجس کند و شب پیش از  
صبح مکرر نجس باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
کوفته بر آیه در خانه پرور کرده اند مکرر هست نجس چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله مکرر هست که کوفته را بر آب کوفته و شستن بر  
برای شستن نجس و نجس چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
جائز است که ماه و ملحق از آب هوا بکشد بدون شستن چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ماه و ملحق کافر بکشد و بدست مسلمی دهد  
در نزد مسلم بهر حال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه مسلم ماه را از آب بکشد و ماه مضطر شده خود را از دست او  
رها کرده در آب افتد بهر حال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه در مکان آب از دو ماه برود ماه بهر حال است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ماه که در آب افتد  
و مرده و شکم آن بالا است حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه دام ماه را بیندازد و ماه در دام بهر حال است چنانکه  
در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه در  
شکم ماه صید شده ماه دیگر باشد و فلس داشته باشد حلال است اگر اهت  
چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قوی بان داده اند مسئله حیوان

حرام گوشت که بخور العین نباشند مثل سباع غیر از سگ و خوک هرگاه نجس کنند  
انهارا پوست گوشت آنها پال شود اگر چه حرام باشد خوردن آنها چنانکه در احادیث

وارد شده و بسبب از فقهاء قوی بان داده اند

## کتاب المطاعم و المشاکب

وفیه مطلبان مطلب اول مطاعم و امور متعلقه بانشاء در آن چند فصل  
فصل اول در مینه و حیوانات حرام گوشت امور متعلقه بانشاء در آن چند  
مسئله است مسئله حرام است خوردن گوشت حیوانیکه بدون نجس و نجس و نجس  
شرعی مرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
از جمله مرده ها منخفه و موقوفه و مترید و نظیره و ما اکل السبع است منخفه  
حیوانیست که از اخفه کرده باشند و موقوفه حیوانیست که بنا خوش مرده باشد  
مترید حیوانیست که از بلندی بپند بچاه یا جانی و بهر و نظیره حیوانیست که حیوان  
دیگر بان شاخ زده نامرده و ما اکل السبع حیوانیست که در نده از او بدو مرده  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حیوانیکه کفار  
ذبح میکنند حرام است خصوص اگر از برای بیگانه خود ذبح کرده باشند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرام است حیوانیکه منخ  
شده اند که سگ و خوک و میمون و موش و سوسمار و روباه و ببر و ورن و جگر  
وزمهر و مار ماه و قبل و خیرس و کرک و عقرب و عنکبوت و دغ و غوص و طوطا

مسئله حرام است خوردن گوشت  
حیوانیکه در آن نجس است  
مسئله حرام است خوردن گوشت  
حیوانیکه در آن نجس است

مسئله حرام است خوردن گوشت  
حیوانیکه در آن نجس است  
مسئله حرام است خوردن گوشت  
حیوانیکه در آن نجس است



و در هر سهیل و قنفذ و طاوس و زرع و شبیره و زنبور و پشه و کنه و عفا باشند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هر حیوان درنده  
که شکار چنگال باشند از وحش و طيور حرامند که از جمله آنها که بر وحش است  
که در بیابان میچرود و آب ساکن میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** حرام است سحاب و قنک و سمور و حواصیل چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** حرام است تیر و کمان و  
دارند حرام است خوردن آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** حرام است هر مرغی که چینه دان و سنگدان و سیخ پشت پاند و بخی  
یکی از اینها را ندارد و حلال است هر مرغی که هم اینها را یا یکی از اینها را داشته باشد  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** تخم هر مرغی تابع آن مرغ است  
در حلال بودن و حرام بودن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** هر ماهی که فلوس دارد حلال است و هر کدام که فلوس ندارد مثل ماهی  
ماهی حرامند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
هر تخم مرغی که سر و تیران مخالف است سران باریک تر از کلفت معلوم میشود  
که از مرغ حلال گوشت است و هر تخم که سر و تیران مثل هم است معلوم میشود  
که از مرغ حرام گوشت است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فوی  
بان داده اند **مسئله** هر ماهی که سران کلفت و دم آن باریک است حلال است

اگرچه فلوس نداشته باشد چرا که خود را بچینه مالیده و فلوس آن را بخند و هر ماهی که سر  
و تیران مساوی است حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
هر حیوانی که در خشکی حلال است در بای آن هم حلال است و هر حیوانی که در بحرام است  
در بحر هم حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
هر حیوان حلال گوشتی که جلاله باشد و خوراک آن را اثماً نجاست باشد حرام میشود  
گوشت آن و شیر آن و تخم آن مگر آنکه استبرک کنند از آب شتر جلاله را چون چهل  
شبانه روز متصل علف پاک بخوراند حلال میشود و کاه جلاله را چون سه روز  
علف پاک بخوراند حلال شود و گوشت سفید جلاله را چون ده روز علف پاک بخورند  
حلال شود و اگر جلاله را چون هفت روز آن پاک دهند و مرغ خانگی جلاله را  
چون سه روز آن پاک دهند حلال شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** ماهی اگر در آب بمیرد حرام شود چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست **مسئله** عضو از حیوان حلال گوشت را اگر در حال زندگی  
از آن جدا کنند مینه و حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** هرگاه حیوان حلال گوشتی بوی بسیار بد و او را بچ کنند چون بوسه  
جوف و اندرون آن را پاک و حلال شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست **مسئله** هرگاه حیوان حلال گوشتی شراب بخورد و مست شود و آنرا  
ذبح کنند نباید خورد اینچنین در اندرون و استراحت او و اما چنانکه در احادیث وارد



شده و خلاف که محل اغنا باشد دران نیست مسئلہ هر حیوان حلال گوشت را که  
 افشاد خول و نکاح کند بان حرام شود و باید از آن بچ کرد و سوزاند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آن در حرام بودن انجوان نیست مسئلہ هر که حیوان منکوح ادی  
 مشبه شود باید که در مراء و نصف کرد و قرعه انداخت و همچنین آن نصف که قرعه  
 باسم آن بیرون آمد باز و نصف باید کرد و قرعه انداخت و بر همین نسق باید قرعه انداخت  
 تا آنکه قرعه باسم یکی بیرون آید پس از آن بچ باید کرد و سوزانند و باقی رمة حلالند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف که محل اغنا باشد دران نیست مسئلہ از حیوان  
 حلال گوشت حرام است خون و طحال و ذکر و خایه و روث یعنی فضلات آنها چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف که محل اغنا باشد دران نیست مسئلہ از حیوان  
 حلال گوشت حرام است بول دان و زهره و مشبه یعنی چه دان چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیاری از فقهاء قوی بان داده اند مسئلہ از حیوان حلال گوشت حرام  
 است فرج و مغز حرام که در میان فقرات استخوانها است و دوپ زرد رنگ که از  
 پشت سر و شپه و دنباله آن تابش از دو طرف فقرات گرفته و چیزهایی که متصل  
 بدست و پای آنها است که در اندرون سم آنها داخل شده و غده بکه غالباً مانند  
 کلوله گردیست که در آنها پیدا میشود و میوه که مانند نصف نخود است که در مغز  
 سر آنها است و دندان قدر که در رت دارد و حدقه چشم آنها چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیاری از فقهاء قوی بان داده اند مسئلہ مکر و هست و گوشت که در

دو طرف قلب آنها است پوست آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف که محل  
 اغنا باشد دران نیست مسئلہ مکر و هست قلوب آنها چرا که ممر بول است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آن دران نیست مسئلہ هر که بره و بزغاله شیر از  
 خن بر بخورد چند روز باید هفت روز چیزی را که بانها خوراند پس حلال میشود  
 و هر که مستمرا از خن بر شیر خورد تا بزرگ شدند یا بدجناب کرد از خوردن خن  
 آنها و از خوردن بره و بزغاله که از نطفه آنها بعمل بد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف که محل اغنا باشد دران نیست فصل در حیوانات حلال گوشت و  
 امور متعلقه بافت و دران چند مسئله است مسئلہ کوفندگان اهلی و  
 از پیشینه و بزیند و کاهها اهلی و حن و شترهای عرب و جال از نر و ماده هر دو  
 حلالست چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و حلیت آنها بحد ضرورت و سبب  
 مسئلہ مکر و هست خیل و بغال و حمیر اهلی یعنی اسبها و قاطرها و الاغها  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف که محل اغنا باشد دران نیست مسئله  
 هر یک از خیل و بغال و حمیر و حن را بعضی از فقهاء مکروه دانسته اند و بعضی  
 دانسته اند بدون کراهت و در اینکه کراهت آنها بحد کراهت اهلی نیست شک نیست  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن دران نیست مسئلہ هر غنچه یکی  
 از سنگدان و چینه دان و سیخ پشت پا را دارد یا هم اینها را دارد حلالند و قوت آنها  
 پیش از صفا آنها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن دران نیست مسئله

مضاف  
 به کتاب  
 احکام  
 عظام  
 الحلت



مسئله خوردن کل  
از حیوانات  
در احادیث وارد شده  
و حال آنکه محال است  
در آن نیست

همراه که قشور و فلس و ارد حلال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هر جوانبکه در خشکی حلال است هم جنسان از دریا و از هم حلال  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست فصل بیستم در چیزهای حرام  
است و امور متعلقه بان و در آن چند مسئله است مسئله حرامت خوردن کل  
و خاک و کلوخ مانند حرمت گوشت خنزیر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله حرامت خوردن هر چیز نجسه چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله حرام است خوردن هر زهری و سمی بقدریکه ضرر  
بدن برساند و لکن اگر ترکیب کنند از ایسایر چیزها که رفع ضرر آن بشود و نافع شود  
حلال میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
تربیت حضرت سید الشهدا علیه السلام شفا است از هر دردی ایمن است از هر خونی و  
ترس و حفظ کننده است از هر شو و بید و خوردن یک خوردن از برای شفا جایز است  
و کسی که پیش از بل خورد بخورد مثل کسی است که گوشت و خون ایشان را خورده باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر چیزی که حرام کرده  
اند در وقت ضرورت حلال کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست فصل چهل و نهم در سایر چیزهای متفرقه است و در  
چند مسئله است مسئله حرامت خوردن طعم و غذاهای کفار و اهل ذمه  
که باز طوبت بان ملاقات کرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که

مسئله خوردن کل  
از حیوانات  
در احادیث وارد شده  
و حال آنکه محال است  
در آن نیست

مسئله خوردن کل  
از حیوانات  
در احادیث وارد شده  
و حال آنکه محال است  
در آن نیست

محل

محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز نیست غذا خوردن با کفار از یک ظرف که با  
رطوبت ملاقات کنندان غذا را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله جایز است که حیوان و فواکه و میوه را از کفار اخذ کنند  
که باز طوبت با آنها ملاقات نکرده باشند و اگر ملاقات کرده اند باید شستن آنها را چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله چیزهایی که در بازار سلیقه  
معامله میکنند مثل شکر و قند و نبات و سایر چیزها جایز است خوردن و استعمال  
انها اگر چه معلوم باشد که کفار در بلاد خود باز طوبت ملاقات میکنند با آنها چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ما جعل  
من بحیره ولا سائبه ولا وصیله ولا حام و بحیره شتر نیست که پنج شکم زائده باشد پس  
اگر شکر یا بخراماده زائده اهل جاهلیت گوش افشند یا میبلند و حرام میگردند بخور  
گوشت و شیر آن شتر را و سائبه شتر نیست که ده شکم زائده باشد و وصیله شتر  
که در لب شکم و بخر زائده باشد و حام شتر نیست که آنرا از برای حامله کردن  
شترها نگاه میدارند و میبندد بکمر از برای این چهار شده که اهل جاهلیت از آنها  
حرام میکردند و همه آنها حلالند چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله شیر و اغوز و پیله بایه و تخم مرغی که پوست آن سخته شده هرگاه  
از مینه حیوان حلال گوشت باشد پاک و حلال است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز نیست غذا خوردن از خون

طعام



طعام و سفره که بران شراب مست کنند نمی آشامند و لکن اگر مست گردان نیست و در  
 بین غذا خوردن حاضر میکنند و بنحویند جایز است از آن غذا خوردن چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله جایز نیست خوردن و آشامیدن از طرف طلا و  
 نقره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه فضله  
 موش یا سایر نجاسات در میان خوب وارد آنها یافت شدن فضله را با آنچه بان چسبیده  
 باید برداشت و بله حلال و پاکست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه در میان خیر فضله موش یافت شد آن فضله را باقی ماندن آن خیر که در اطراف  
 آنست باید برداشت و باقی خیر پاک و حلالست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 که محل اخصا باشد در این نیست مسئله هرگاه موش در میان روغن و امثال آن  
 بیفتد و بمید چسبیده و امثال آن بسته است بموش را باقی ماندن آن چنانکه در  
 اطراف آنست باید برداشت و باقی پاک و حلالست و اگر روغن و امثال آن روان و شاف  
 است میتوان آنرا از روغن بکسایتکه میشد از برای خود حلال میدانند و از روغن  
 میتوان در چراغ سوزانید و جایز نیست از برای مسلم خوردن آن چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کدیم یا سایر نجس شود پس اگر ممکن  
 است آنرا بشویند میشوند و هرگاه نجاست نفوذ کرده در آن مثل آنکه روغن خنزیر در آن  
 فروخته پس اگر جت را میتوان از راعت کرد تا بر وی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه موش در روغن و امثال آن افتد و زنده بماند و روپاک

و خلالت خونزدن آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه موش بخورد از نان یا از اجائی که خورده است قدری جدا کند و باقی را بخورد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه سگی یا خنثی  
 دیگر بخورد جایز است از آن جدا کند و باقی پاک و حلالست چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است غذا خوردن در خانه پدرها و مادرها  
 و برادران و خواهران و عموها و عموها و خالوها و خاله‌ها یا از خانه غیره که کلید  
 خانه خود را یکسے داده و اذن داده که آن برود بخانه او یا از خانه رفیق و دوست خود  
 در غیاب حضور ایشان اگر چه اذن نچایند نداده باشند و لکن نباید فاسد کرد  
 چیزی از ایشانرا و نباید برد چیزی از خانه ایشان چنانکه در آیات و احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه باغی و بوستانی رود و بار بار باغی  
 از برای اخل شدن داشته باشد و مرد مرگند که از کاران جایز است که از میوه‌ها  
 بخورد بدون اذن و لکن چنانچه فاسد و ضایع نکند و چیزی را بخورد و اگر در  
 دیوار دارد بآدن نباید اخل شود و میوه بخورد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله در امور بیکه متعلق بخورد نیست و در آن چند  
 مسئله است مسئله سزاوار است که غذا را با اندازه بخورند و اندازه آن آنست  
 که ثلث شکم از برای غذا باشد و ثلث آن از برای آب و ثلث آن از برای نفس کشیدن  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که در راه

از نان یا چیزی

مسئله  
 باقی نیست بخورد  
 و باقی ماندن آن پاکست  
 خوردن آن چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن  
 نیست

مسئله  
 در نجس  
 در احادیث  
 وارد شده



سیر غذا نخورند و غذا خوردن در حال سیر مورت برص و پیسه و سایر امراض پیشو  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است  
 که چون باروغ بنزند بگویند الحمد لله و مکر و هست که سر بالا را و با سنان اروج  
 بنزند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مؤمن  
 بمیل عیال خود غذا میخورد و ملاحظه حال ایشانرا میکند و منافق بمیل  
 خود غذا میخورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحب است که چون خدا وسعت داد وسعت بعیال خود دهند و چون  
 گرفت تنگ بکینند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 سزاوارست که صبح و شام غذا بخورند و در میان ایند و غذا بخورند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که صبح و  
 غذا بخورند و در اول شب غذا بخورند چرا که غذای پیمبران در اول شب بود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست که  
 ترک کنند عشا و غذا خوردن در شب چرا که بدن را خراب میکند و روز پیر میآید  
 اگر چه لقمه نانی باشد باید خورد خصوص در شب شبیه و در شب یکشنبه چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که در حال  
 باشکم گرسنه نخوابند در شب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله سزاوار است از برای مؤمن که باشکم گرسنه از خانه بیرون نرود بخصوص

اگر از برای عکار به بیرون میرود و اگر چه لقمه نانی با نمل باشد باید بخورد چرا که با  
 عزت او خواهد بود و بکار خود بهتر میسرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله سزاوار است تواضع از برای طعام یعنی هر چه حاضر است  
 بخورند و ترک آنرا نکنند از برای آنکه غذای لذیذ تر بر آنها میآید چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست خوردن گوشت خام چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله خوردن در حال جنابت  
 فحش و پیسه دارد مگر آنکه دست رو را بشویند و وضوء کند و دهان را بشویند و  
 بعد از آن چیزی بخورند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مذمت هیچ غذا نیست باید پس اگر شخص میل بخدائی دارد میخورد و اگر میل ندارد  
 نخورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کفران نعمت  
 الهیست که بگویند فلان غذا را خوردیم و ضرر بمن رسانید چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که در وقت نماز  
 مقدم بدارند بر غذا خوردن مگر آنکه گرسنگی مانع باشد از توجه بخدا یا جمیع  
 منظر باشند که با او غذا بخورند پس خوردن را بر نماز مقدم دارند مگر در تنگی  
 وقت نماز که در حال باید نماز را مقدم داشت چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله ششم در اداب غذا خوردن است و در آن چند  
 مسئله است مسئله چهارم از برای مؤمن است در غذا خوردن یکی دانستن اینکه

فصل ششم در اداب غذا خوردن  
 در آن چند مسئله است



انچه را که منجورند خلافت از هر جنبه و حرام نیست از هیچ راه و یکی از اینهاست که حاکم  
 و یکی بسم الله گفتن از برای شروع کردن در غذا خوردن و یکی شکر و حمد خدا کردن در احوال  
 چنانکه در احادیث آمده و خلافت در آن نیست مسئله چهارم چنانکه پیش مسئله یکی آنکه پیش  
 از شروع کردن در خوردن دست بشویند و یکی آنکه بر روی پای چپ بنشینند و یکی آنکه  
 با سه انگشت لقمه را بردارند و با دو انگشت و یکی آنکه انگشتان را بلبسند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چهارم چنانکه در احادیث وارد شده خوردن یکی آنکه لقمه را  
 از پیش خود بردارند و یکی آنکه لقمه را کوچک بردارند و یکی آنکه لقمه را خوب در دهان بچوبند  
 و فرو دهند و یکی آنکه در بین غذا خوردن نگاه نکنند بر و گشتی که با شخص غذا بخورند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله پنجم چنانکه پیش مسئله  
 از غذا خوردن قضا را از اهل می کند و بعد از غذا خوردن هم و غم را از اهل می کند و هر دو با هم  
 دست شستن پیش از غذا و دست شستن بعد از غذا عمر طولانی میکند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ششم چنانکه از برای شروع کردن در غذا دست  
 شویند نباید دستل بدستمال پاک کرد و چون بعد از خوردن دست بشویند باید با دستمال  
 پاک کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هفتم چنانکه بعد از  
 غذا دسترا شستند مستحبست که پیش از آنکه دست را بدستمال پاک کنند سه دفعه به  
 ابروها بکشند و بگویند *الحمد لله الحسین الفضیل الخیر* چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هشتم چنانکه در وقت خوردن غذا دستمال را بر روی دهن بیندازند

چرا که این عمل عیال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 نهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دهم چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله یازدهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 کند چرا که آن دور میکند شیطان را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله دهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 الله والحمد لله رب العالمین و چون فارغ شوند از خوردن بگویند *اللهم ان هذا*  
*منک و من محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله* چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله یازدهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 بلند گفتن آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحبست که از برای هر لقمه بسم الله بگویند و از برای هر نعل غذا بسم الله بگویند  
 چرا که منع میکند نخوردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحبست عاده کردن بسم الله در بین غذا خوردن تکلم کند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هجدهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 وقت متذکر شوند بگویند بسم الله علی اولی و اخره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله بیستم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 اختتام بسم الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بیست و یکم  
 سفر راه رفتن کف از بخت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

نخوردن



مسئله مکر و هست روق غذا خوردن تکبیر کند بچیز و مربع بشینند و  
 پاهار بروی یکدیگر اندازند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 جابر است که در حال غذا خوردن دست چپ را بر زمین گذارند و اعتماد بار کنند  
 و بادست راست غذا خورند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضیلت آن  
 داده اند مسئله مکر و هست غذا خوردن بادست چپ مکر در حال ضرورت و  
 مکر و هست غذا خوردن باهر دو دست مکر در خوردن انگور و انار که بادست چپ  
 نگاه دارند خویش انگور و انار را و بادست راست آنها را بخورند و خوردن انگور و انار  
 دو دست یکدانه یکدانه گوارتر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله مکر و هست خوردن در حال رفتن مکر در حال ضرورت چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکر و هست خوردن بادو  
 و باید باسه انگشت یا بیشتر لقمه را برداشت و خورد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که شروع کند بخوردن نان به ادا  
 ابتدا و بعد از آن با ادا بخورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله سزاوار است که نان را سر بالا بشکند نه رو بپایین چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکر و هست که نان را با کار و بیز مکر  
 ادا می یابان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مکر و هست بوشیدن نان چای که این حال حیوانات و شیاع است چنانکه در احادیث

ادام نان خوردن است

وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکر و هست پایمال کردن کف دست چپ  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که نانها را  
 کوچک بیزند که برکت در آنست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله سزاوار نیست که نان را بیز ظروف طعام گذارند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست بر سر خان طعام گوشه را با  
 کار و بیز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار  
 است که صبر کنند تا غذای داغ و بسیار گرم از شدت گرمی بیفتند و در غذای  
 گرم که شدت در گرمی ندارد برکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله جابر است میباید لقمه را از شدت گرمی بیفتاند برای  
 اطفال و سزاوار است که در طعام و آب نهند تا آنکه خود از شدت گرمی بیفتند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که از پیش خود  
 غذا را بردارند و بخورند و از سر بریزند و میباید اطراف و اطراف که بسمت دیگر است  
 نذرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است  
 که مدت خوردن غذا طولانی نباشد و بیایند غذا بخورند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست که استخوانی که در میان  
 غذا است آنچه بان چسبیده بخورند و باید چیزی بر آن باقی گذارد که آن قسمت  
 جن است و اگر تمام آنچه بان چسبیده بخورد ضرر خواهد رسید چنانکه در

مسئله جابر است که پایمال کند  
 کف دست و نان را پایمال کند  
 چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست



احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست که بموه را پیش از آنکه تمام آنرا بخورند بدو راندازند یا چیزی از آن که بجهت آن چسبیده باشد دست را در آن اندازند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله موهها زین رنگ که از برای جمیع حاضر کرده اند سزاوار نیست که باین غرض همه آنها بخورند مگر باذن بانی جمیع چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که در آخر غذا انگشت و ظرف طعام را بلیسند اگر چیزی در آن باقی مانده و اگر چیزی معتد به بانی مانده باید که از آن برای غیره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در منزل خود غذا میخورد انچه از غذا در ظرف میخورد باید بخورد که آنها مهور حواله عین است و اگر در صحرا و بیابان غذا میخورد انچه میبرد نباید بر چند تا از برای طهور و سجا بانی بماند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه تکه نانی در جایی افتاده باشد سزاوار است که بردارند و بخورند حتی آنکه اگر در مکان نجس افتاده باشد از ایشان بخورند و بخورند که از برای قوم و سبب خول بهشت خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بعد از غذا خوردن دست را باید بآب بشویند که بوی غذا در آن نماند و دست در آن اطفال را باید بشویند که بوی غذا در آن نماند شیاطین بویها را متعلق میکنند و ازین میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چیزی از طعام که بدست چسبیده باید بلیسند و بعد بشویند و بدستمال

بمالند و مکر و هست که چیزی از طعام بان چسبیده باشد و بدستمال بمالند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که بعد از غذا خلل کنند و انچه از میان دندانها بیرون آید بدو راندازند و انچه در گوش و اطراف دهان باقی مانده فرو برند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که بعد از غذا خوردن به پشت بخوابند و پاهای راست را بر روی پای چپ بگذارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در شب اگر کسی که دست بان پال کرده اند در منزل خود نباید انداخت چرا که شیاطین بان متعلق میکنند و ازین میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مسخ مؤکد است همای کردن و مؤمن را سیر کردن و ان بهتر است ان بنده ازاد کردن اگر چنان مؤمن فقیر و محتاج نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مؤمن رزق خود را و برکت را از برای صاحبخانه بجز خود مباد و بدو بلاهای اهل خانه را بجز خود از خانه بیرون مبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ثواب همان کردن مؤمن بیشتر است از ثواب بنده ازاد کردن از اولاد اسماعیل و از ثواب هزار بنده ازاد کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مؤمنی که سزاوار است و چیزی ندانسته باشد که خود را سیر کند واجبست سیر کردن او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست سیر کردن کافر و منافق که



که سر کنند آنها را بعوض آن شکم او را پرازان جهنم میکنند مگر در حال تقیه ضرر  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 هرگاه سکی و خوکی و سبعی و بکری و یهودی تشنه باشند جایز است با احتیاط دادن  
 و جایز نیست حرامستاب دادن بنا صلب هلاکت اگر چه از تشنگی بمیرد و بدین  
 اسفل وارد شود و ناصب کسی است که دشمنی میکند با شیعیان اهل بیت علیهم السلام  
 بجهت تشیع این چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر در میان صاحب  
 مطلب و غیره در اثر بیست امور متعلقه بان و در آن چند مسئله است مسئله  
 حلیت و حرمت غلبه کولات و مشروبات بحد ضرورت رسیده بجهت کثرت عموم  
 البتة در آنها الحمد لله مسئله آب جمیع میوهها پاک و حلالست خواه بجوشانند آنها  
 یا بجوشانند مگر آب انکور بطوریکه خواهد آمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست بلکه بحد ضرورت رسیده مسئله آب انکور مادام که نجو شده  
 اقس بان رسیده حلالست مانند سایر آبها میوهها چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافت در آن نیست مسئله آب انکور چون با تشنج جوش آمد حرام میشود تا آنکه  
 دو ثلث آن بجوشند برود و باقی ثلث آن باقی بماند فوق حلال میشود چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله آب انکور چون بجوش آمد و در  
 ثلث آن تمام نشد اگر چه حرامست لکن نجس نیست چنانکه دلیلی بر نجاست آن در  
 احادیث نیست و بسبب از فقها فتوی بان داده اند مسئله آب انکور و آب سایر چنان

کتاب المثل  
 در احادیث و مسائل  
 منقول

عموم البلوی  
 امری است که هر کس  
 متوجه می باشد در آن

مثل خرما و موبر و کندم و جو و ذره و خربزه چنانکه شراب میکنند حرام است بحد  
 اختلاف و نجس چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقها فتوی بان داده اند مسئله  
 آب سایر چیزها غیر از انکور مثل موبر و خرما که آب بر روی آنها بریزند نا طعم آنها در  
 آب شود و آن برای نجس شدن آب حرام نشود اگر چه دو ثلث آن نرود چنانکه دلیلی  
 بر حرمت آب نهادن در احادیث نیست و احادیثی که در بعضی اشرف حلال وارد شده  
 که باید دو ثلث آن برود محمول بر اینست که مادام که آن شرابها بقوام نیامده و در  
 ثلث آن نجو شده و نرفته اگر قدری بماند خوف است که فاسد شود و مسکر گردد  
 پس از اینجهت فرموده اند که باید بقوام آورد تا ضایع و مسکر نشود چنانکه در همان  
 احادیث این علت را ذکر فرموده اند و بسبب از فقها فتوی بان داده اند مسئله  
 خرما و موبر و کدوش و الو و امثال آنها که منعارفند و میاطبها میکنند دلیلی  
 از احادیث حرمت نجاست آنها بجهت جوشیدن نیست چنانکه بدون نجاست  
 احادیث بان دلالت بر حرمت موبر جوشیده دارد مگر دو ثلث آن بجوشند  
 برود محمول بر همان علتی است که در مسئله سابق ذکر شد و بسبب از فقها فتوی  
 بان داده اند مسئله هرگاه شراب مسکر منقلب شود و سرکه شد یا نه و حلال  
 شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شراب  
 مسکر بر آب عسلی تغیر دهند و سرکه کنند که سکران زایل شود مثال آنکه سرکه از  
 خارج یا انکور یا چیزی دیگر در آن بریزند و تبدیل کنند تا سرکه شود یا نه و حلال



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ابی با سرکه یا  
غیر اینها از سایر چیزها انفرد و داخل شراب مسکر کنند که سکران زایل شود نجات  
و حرمتان باقی خواهد بود و این امر غیر آنست که مغلوب شود و سرکه کرد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر چه بکزد یا در آن مسکرو  
سکر آورد کم آن و قطره از آن هم نجس است اگر چه آن قطره سکر و مسکه نباشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه مسکر بر احلال  
داند و بخورد یا بخورد کافراست بخورد را نشویند و کسیکه از احرام داند و بخورد  
معذب نیست را نشویند و کسیکه بخورد از آن اگر چه بیجهت حفظ ابرو و اعتیاد خود باشد  
نه بجهت خوف الهی خداوند با و نباشد اما ندانند از حیث نجس و نجس است بشرط  
آنکه کافر نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه  
مسکر بر بخورد یا چهل روز دعا او و نماز او مقبول نیست چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست مد و اکام مسکر اگر چه طبع جان در  
حکم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله آب جمیع میوه ها و سایر آبها متنجس است چنانچه بانه رسیده مخلوط با آب باشد  
اگر چه کم باشد و اگر چه آب متنجس باشد نجس و حرام میشود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله روغن و سایر چیزهای روان هرگاه  
نجاسته بانه رسیده و مصر از برای آنها باشد اگر چه حرام باشد خوردن آن مثل آنکه

روغن را میتوان در چرخ سوخت میتوان آنها را بان مصرف رسانید چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر چه در احلال کوشنی  
حلال است اگر چه حیوان آن مرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله بول هر حیوان حلال کوشنی پاک و حلال است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر  
حیوان حرام کوشنی حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله بول هر حیوان حرام کوشنی نجس حرام است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله آب قنوت و سایر عبادی اب حلال است شرب و وضوء  
و غسل و شستن چیزها در آنها اگر چه غیر مالک مجاری آنها باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی آب میا بخورد در ظرف یا  
حوضه و امثال آن حرام است و حبس کرد مالک آن میشود و بدون اذن او نمیشود استعمال  
کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

## کتاب الغصب

وفیه مسائل مسئله حلال نیست مال غیر مکر باذن خداوند جل شاننه بزبان  
جنهای او علیه السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
حلال نیست مال مسلم مکر باذن و رضای او چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله حلال نیست مال کافر مکر باذن و رضای



ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست تصرف در مال غیر مکر یا بدین و رضا او یا از باب ولایتی که خداوند جلشانه قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله قبول نمیشود بزرگ که در لباس غصب یا مکان غصب بجا آورند و قبول نمیشود حتی و نه تصدیق طاعتی دیگر که بمال حرام بجا آورده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مالیر که صاحب از آن عارض کرده مثل حیوانی که خسته و ضعیف باشد شده از او در بیابان و اگر از او و خود رفته پس کسی دیگر از او یافته و متوجه شده تا او شد مال مال کسی است که از او یافته و صاحب و لیس نمیتواند از او بگیرد مگر در حکم او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز نیست خریدن مال دزدی و مال غصبی اگر بعینه معلوم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است خریدن چیزی از دزد و از ظالم و ظالم اگر بعینه معلوم نباشد که مال دزدی و مال غصبی است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مال دزدی مال غصبی صاحب آن میتواند بگیرد بدست هر کس یا بدین اگر آن کس شاهد آورد که انما از آن کسی خریده از فروشنده میگیرد چنین را که باو داده و اگر شاهد ندارد که از او خریده منع نمیتواند انما از آن مالکش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مال دزدی و مال غصبی تلف شود مثل از او یافته یا مالکش میتواند بگیرد از کسی

که انما مال دزد و مال غصب شده یا از خود دزد و ظالم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست خوردن مال یتیم و غیر یتیم از روی ظلم و خیانت و واجبست رد آن یا عوض آن بصاحبش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بخلاف نیست از برای کسی که متولی امور بلاد و عباد است آنکه خوف هرزی چنین را باو برساند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله باید حبس کرد غاصب کسی که مال یتیم را خریده و کسی که مال خیانت کرده تا آنکه مال مرد مراد کند و اگر چنینی دارند میتوان از او عوض برداشت چه خود ایشان حاضر باشند یا غائب باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که کنیز را از شخص غصب کند و با او وطی کند و ولادی از او بوجود یابد باید خود کنیز و ولاد او را بصاحبش برگرداند و علاوه اجرت بخانه کنیز و منافعی که از او برده بصاحب کنیز بدهد و کنیز و ولادش مملوک صاحب کنیز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که غصب کند حیوانی را از شخصی باید آن حیوان و انتفاعها که از آن برده بان شخص بدهد و آنچه را که صرف و خرج آن حیوان کرده نباید از آن شخص بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که گرابه کند حیوانی را نامکان میتی و تجاوز کند از آن مکان اجرت آن قلمر یکبار زباده برده علاوه بر گرابه باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که گرابه کند حیوانی را نامکان



مکان معینه و تجاوز کند از آن مکان و حیوان تلف شود باید قیمت آن حیوان را با آن قیمتی  
 در وقت مخالفتی شده بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا  
 باشد در این نیست مسئله کسیکه گزاید حیوان را و آن مکان معینه و تجاوز کند از آن  
 مکان و عیبی در آن حیوان ببرد و زخم شود یا تنگ گردد باید قیمت آن حیوان را  
 در حال صحت و در حال عیب تفاوت دو قیمت باید بدهد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه صاحب  
 حیوان و کسیکه گزاید آن را از اختلاف کنند در قیمت حال صحت آن حیوان صاحب حیوان  
 باید شهود اقامه کند و ادعای خود یا قسم یاد کند بر ادعای خود پس هر یک را بجز آورد  
 ادعای او ثابت میشود و میتوان که قسم وارد کند بر مستاجر پس اگر قسم یاد کرد ادعای  
 او ثابت میشود و اگر نکول کرد ثابت نمیشود ادعای او و در این مسئله قتل و قال در میان  
 و بجز از هر احوال قول بمصالح است چنانکه در هر موضع اشکالی حکم و محاجرات  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در این نیست مسئله کسی که بحکم ناحق  
 را غصب بمصالح آن مصالح باطل است و اگر از روی علم بحد و رضا بمصالح صلی و اعتد  
 خلاف آنرا نباید کرد و مصالح صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
 محل اعتنا باشد در این نیست مسئله کسی که در ملک غیر زراعت کند یا درختی  
 غرس کند یا عمارتی بنیاد مالک میتواند که زایل کند از مال خود آنچه را که در ملک خود  
 کرده اند و میتواند اجاره ملک خود را بگیرد و آنها را باقی گذارد و میتواند بجز آنچه را

ملک او است و قیمت آنرا بدهد یا آنچه خرج شده بدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف در این نیست مسئله جایز نیست که مسلمانی بقتل بلا اجرت بکشد  
 داشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در این نیست مسئله هر چه مسلم  
 نباید ضایع شود و باید بحد خود برسد و اگر در دنیا تصدیع شد در آخرت احق  
 خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در این نیست

کتاب النکاح

وفیه مطالب المطلب الاول فيما يتعلق به و فيه مسائل مسئلة نکاح  
 سنه پیمبر است صلی الله علیه و آله و در اینست نسبا امتی و که مباهات میکنند بائین  
 در روز قیامت و سبب نیکبختی زمین است بوجود گویند کان لا اله الا الله و محبت خدا  
 و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و باعث وسعت رزق و حفظ نصف بن جوی  
 ز یاد فی ثواب نماز و عبادات است بفضاد برابر و اقتدای بندها و مرسلین و اوصیای مقربین  
 و اولیای مکرمین سلام الله علیهم اجمعین است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف  
 در این نیست مسئله عزوبت و زانی و صفت کفر اهل القبر است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف در این نیست مسئله حجت نشانی از اخلاق انبیاء علیهم السلام است  
 و اسرار در زیارت آنها نیست و سلیمان علیه نبینا و آله و علیهم هزار زن داشت  
 زن صد دار و هفتصد حلیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در این نیست مسئله  
 جایز نیست که اسلام رها باندی ترک نکند از برای مرد و زن چنانکه در احادیث وارد

کتاب النکاح

مطلب اول  
در امور متعلقه  
بنکاح امر



شده و خلافت در آن نیست مسئله واجبست تالک از برای مرد و زن هرگاه باشند  
 که در حرامی واقع شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کثرت طریقه از اخلاق انبیا علیهم السلام است اگر چه قلت از طوالت میکند و چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه ندارد چیزی که زن بکشد  
 پس و زنه بکشد و موها بدن خود را از آن بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسیکه ترک تزوج کند که مبادا عیال یار و محتاج شود سو  
 ظن بخلاف کار ساز دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحبست که بچه را بکند در تزویج دختران و سزاوارست که دختران در خانه شوهر  
 بمانند بر سندی که خائض شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحبست که واسطه شوند در میان مرد و زن تا آنکه آنها را هم برسانند در تزویج چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست تفریق کردن در میان  
 زن و شوهر بجز وجوهی که بافت کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله واجبست خود را حفظ کردن از زنا و بخیال آن نبودن چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شیوع زنا بسبب موت فجاءه  
 و زنا مورث نفرو کونا همی و ذلک خواری نزد خالق و غضب خالق و خلود در آتش جهنم  
 اگر توبه نکنند از آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 زنا در جمیع ادیان حرام بوده چنانکه در اسلام حرام است بجز آنکه در بعضی ادیان با

یهود و نصاری و مجوس یا سایر اهل ادیان باشد حتی آنکه نکاح با حیوانات بجا آید  
 نیست حتی بجز خضه و استمناء هم حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله شدید میشود عقاب نا اگر با غصه و زور باشد و زور و غصه  
 هم بکشد زن غاصب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 و شدت عقاب غالب الهی در زنا با محارمست نفوذ بالله چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله و شدت ترغیب الهی در زنا با محصنات و  
 شوهر دارانست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 از برای هر عضو زن و پائین پس زنا به چشم نظر کردن بنا بر حرم است شهوت زنا  
 لب دهن بوسیدن است و زنا به دست و پا و سایر بشره لمس کردن نامحرم است  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اجتناب از زنان نامحرم  
 محرم اندک لازم است که اگر در مکانی که فحشته اند تا آن مکان که مستحرم  
 نباید در آن مکان بنشینند تا آن مکان سرخ شود و از پشت چادر نگاه بدینست سرانها  
 نباید بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حضرت  
 امیر المؤمنین علیه و آله صلوات المصلین سلام نمیکردند بر نهائ جوان تا آنها جواب  
 سلام ندهند که صدکا آنها را نشنوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله جایز نیست زنا بکارت کردن با آنکشت و غیر آن چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بجا نیست جماع در خال حض و نفاس چنانکه



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست جماع در حال زنا  
و در حال احرام و در حال اعتکاف چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله حرامت یا ثبوت و بی ثبوت کسی است که زن او زنا می کند و او می داند که تمکین  
دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامت قیادت  
و قواد کسی است که زن آنها زانیه را از برای مردان زانی می آورد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرام است لواط بر فاعل و مفعول چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامت خوابیدن مرد و پسر  
در زیر لحاف بلکه حرامست خوابیدن مرد و عورت در زیر یک لحاف مگر آنکه هر یک در  
جامه خود بپوشد باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
حرامست بوسیدن پسران بشهوة بلکه حرامست نظر کردن باین اشیاء چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله تجانست خوابیدن زن با زن در  
زیر یک لحاف مگر آنکه هر یک لباس خود بپوشد باشند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست حشا و راکبه و مرکوبه و آن زنیکه  
زیر است و آن زنیکه بر روی او است هر دو ملعونند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مطلبی دیگر** در کتب النکاح آنها جایز نیست و در آن چند مسئله  
است مسئله از جمله زنا بیکه نکاح آنها جایز نیست هرگز مادران و دختران و خواهران  
و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهرند چنانکه در احادیث وارد شده و

مکاتیب  
در کتب النکاح  
از جایز نیست

خلافت در آن نیست مسئله هرگز از مادران که نکاح آنها جایز نیست مادر متصل  
بشخص که او را زایشده و مادر مادر و مادر پدر و مادر پدر پدر و  
مادر مادر مادر و همچنین سرایا تا بهر جا برسد و مقصود از دختران دختران متصلند  
و هر دختریکه از شخص بوجود آید مثل دختر دختر و دختر پسر و همچنین سرایا تا بهر جا  
برسد و مقصود از خواهران خواهران پدر و خواهران مادر و خواهران پدر مادر  
هستند نه خواهر خواهر و مقصود از عمه ها هر یک است که خواهر یکی از پدران باشد  
خواه خواهر پدر خواه خواهر پدر پدر خواه خواهر پدر مادر و همچنین هر قدر سرایا  
برود و مقصود از خاله ها هر یک است که خواهر یکی از مادرها باشد مثل خواهر مادر  
متصل و خواهر مادر مادر و خواهر مادر پدر و هم چنین هر قدر سرایا برود و  
مقصود از دختران برادر و دختران متصل به برادر و دختران او و دختران  
پسران او و همچنین هر قدر سرایا برود و مقصود از خواهر دختران متصل  
بخواهرند و دختران او و دختران پسران او و همچنین هر قدر سرایا برود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله از جمله زنا بیکه  
نکاح آنها جایز نیست زنی که یکی از پدران است خواه زنی که پدر متصل یا از نیا  
پدر پدر یا از نیا پدر مادر و هم چنین هر قدر که پدران سرایا بروند و نیاها  
حرامند پس زنی که اجداد و اجداد اجداد هم از محارمند اگر چه از جمله مادرها و جد  
شخص نباشند چنانکه در آیات و احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



حرام میشود بر شخص بسبب ضایع زینها چند مثل آنکه حرام بودند در نسب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه طفلی شیر خورد از پستان شخص یا شیرانی که ذکر خواهد شد پس این طفل فرزندی رضاعی ایشان میشود و این پدر و مادر رضاعی این طفل میشوند و اولاد ایشان برادران و خواهران رضاعی این طفل هستند خواه آن اولاد پیش از شیر خوردن این طفل بوجود آمده باشند یا بعد از شیر خوردن او بوجود آیند و خواه آن اولاد در نسب آن مرد و زن باشند و خواه اولاد رضاعی ایشان باشند و خواه آن اولاد خود ایشان باشند یا اولاد اولاد ایشان باشند یا اولاد اولاد اولاد بزرگد که سر از پریشود و حرام میشود مناکحه در میان این طفل و جمیع ایشان از پدر و مادر گرفته تا آن فرزندی که باین ترار کمال است چنانکه در نسب حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه اولاد رضاعی آن زن شیر دهند از شوهر دیگر غیر از شوهریکه این طفل شیر او را خورده شیر خورده باشند پس این اولاد رضاعی بجهت تعدد و اختلاف محول مناکحه در میان ایشان و آن طفل جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله و همچنین پدر و مادر این زن و شوهر و پدر و مادر ایشان و مادر و مادر ایشان هر قدر که سر بالا بروند اجداد و جدان این طفل شیر خوار میشوند و مناکحه در میان ایشان و این طفل و اولاد این طفل هر چه سر از پریشود حرام میشود چنانکه در نسب حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله و همچنین برادران این طفل و این

فصل  
جمع فرائض  
که شوهر باشد

فصل  
فرائض و در این موارد  
مراد شوهر است

شوهر و همسر و این طفل میشوند و خواهران و عمه ها این طفل میشوند و برادران این زن شیر دهند و خواهران او خالوها این طفل و خاله ها این طفل میشوند و مناکحه در میان ایشان و این طفل شیر خوار و اولاد او هر چه سر از پریشود حرام میشود چنانکه در نسب حرام است و همچنین برادران پدرها و ابا و اجداد این طفل و زن شیر دهند او و خواهران ایشان هر قدر که بالا بروند و نوه ها و عمه ها این طفل شیر خوار میشوند و برادران مادرها و جدات این مرد و زن و خواهرها و مادران ایشان هر قدر که بالا بروند خالوها و خاله ها این طفل شیر خوار و اولاد او هر قدر که سر از پریشود و مناکحه در میان ایشان حرام است چنانکه در نسب حرام است چنانکه در احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله و همچنین اولاد اولاد این زن و شوهر هر قدر که سر از پریشود و کور ایشان پس از برادر و پسران خواهر و انان ایشان دختران برادر و دختران خواهر این طفل شیر خوار میشوند و این طفل اگر کسی است عمومی بعضی و خالو بعضی از ایشان میشود و اگر دختر است عمه بعضی و خاله بعضی از ایشان میشود و مناکحه در میان این طفل و جمیع این اولاد حرام میشود چنانکه در نسب حرام است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مگر در بعضی از صور که محال واحد نباشد چنانکه اشاره شد و بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی مسئله هرگاه زن شیر دهد طفل را از قومی و طفل دیگر از قومی دیگر از شیر یک شوهر پس اگر آن شوهر پسندد و برادر رضاعی میشوند و اگر دو دخترند و

فصل  
فرائض و در این موارد  
مراد شوهر است



خواهر رضاعی میشوند و هرگاه یکی پسر است و یکی دختر برادر و خواهر رضاعی میشوند  
و حکم مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حکم مناکحه مابین دو فرزند پسر است  
مناکحه در میان ایشان و اولاد ایشان حرامست چرا که بنات الاخ و بنات الاخت در  
نسب حرامست و در صورتیکه یکی خرد باشد و یکی پسر مناکحه مابین خود ایشان  
هم حرامست چرا که نکاح اخوات در نسب حرام است در صورتیکه هر دو دختر باشند  
علاوه بر آنچه گذشت جمع میان زن و از برای یک شوهر حرام است چرا که حکم اخین  
رضاعی حکم اخین نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله  
هرگاه یک مرد زن داشته باشد مثل و هر یک از زنهای او طفلی از قومی شیر  
دهند جمیع آن اولاد شیر خوار و اولاد رضاعی آن مرد و زنهای او میشوند و مناکحه  
در میان خود ایشان حرامست چرا که مناکحه در میان برادران و خواهران در نسب  
حرامست و همچنین مناکحه در میان هر یک و اولاد دیگری حرامست چرا که مناکحه  
بنات الاخ و بنات الاخت در نسب حرامست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در این نیست و تمام احکامیکه در مسئله سابقه بر این مسئله گذشت در همین  
نیز جاریست مسئله هرگاه از برای شیر خواران منع دهد که بسبب شیر خوردن برادر  
و خواهران رضاعی شوند برادران و خواهران نسبی باشند که از مادر رضاعی شیر  
خوارگان شیر نخورده باشند مناکحه در میان ایشان جایز است اگرمانعی نسبی در میان  
ایشان نباشد اگرچه برادران و خواهران شیر خوارگان باشند چنانکه در احادیث

معلوم میشود و خلافت در اینست مگر در نزد کسانی که برادر برادر را برادر و خواهر  
خواهر را خواهر میدانند و عموم منکره قائل شده اند مسئله هرگاه یک زن شوهر  
متعدد کرده باشد بنده بریح و از برای هر شوهری طفلی زاده باشد از شیر هر  
طفلی از هر شوهری طفلی دیگر را از قومی شیر داده باشد پس آن طفلی که از اقوا  
متعدد شیر این زن را خورده اند برادران و خواهران رضاعی میشوند و مناکحه در  
میان ایشان حرام نمیشود اگرمانعی از نسب در میان نباشد اگرچه هر یک از آن طفلی  
فرزند رضاعی آن زن شیر داده هستند و مناکحه در میان ایشان و از زن و اولاد  
نسب آن زن و اباء او و سایر منسوبان با او که مناکحه ایشان با آن فرزند رضاعی حرام  
نمیشود حرام باشد و اگرچه هر یک از آن اطفال شیر خوار نسبت بان شوهر یک زن  
از شیر او و اطفال شیر داده فرزند رضاعی آن شوهر مخصوص باشند و مناکحه در  
میان هر یک نسبت با شوهر مخصوص و اباء و ابناء و سایر اقارب آن شوهر مخصوص حرام  
باشد چرا که اتحاد محل در حصول اخوت و برادری و خواهری و رضاع شرطست  
در صورتیکه هر طفلی از شیر محلی مخصوص خورده باشد احکام رضاعی  
مخصوص خواهد شد و اطفال شیر خوار را اثر بطفل شیر خوار دیگر نمیکند و  
تا اثر شیر خوار در شیر خوار دیگر در صورت اتحاد محل و شوهر زن شیر  
ده است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر در نزد کسانی  
بعوم منکره قائل شده اند مسئله هرگاه زن شیر دهد طفلی از قومی و طفلی



دیگر را از نوعی دیگر و از برای ان طفل دیگر برادری باشد از پدر و مادر او و دختر داشته باشد جایز است برای طفل اول که بزرگتر از آن دختر باشد در نسب هم چنین حکم جاریست که هرگاه کسی برادری داشته باشد و خواهری داشته باشد از مادر و جایز است از برای پدر او که خواهر مادر او را بکشد و نكاح در میان آن دو نفر جایز است چنانکه این دو مطلب در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی از کس که بگویند منزله قائل شده اند در رضع جایز ندانند که شخص خرد برادر برادر رضع خود را بکشد بچنانکه برادر برادر و بمنزله برادر است پس خرد و برادر حرام است بیه و واضح است که این اجتهاد است در مقابل بعضی از احادیث معلوم میشود اصل منزله موجب حرمت نیست چنانچه عامیون ان که بخیر فیا سچین دیگر نیست اما اصل موجب حرمت نیست چرا که اگر دختر برادر برادر رضع خود را برادر بود جایز نبود نکاح با او و موافق حدیث جایز است پس معلوم شود از این نص که برادر برادر و برادر نیست و دختر و دختر برادر نیست و از این جهت جایز است نکاح با او پس اگر برادر برادر را بمنزله برادر بگوئیم منزله موجب حرمت نیست بلای نص بر جواز نکاح با او اما در صورتیکه منزله را از برای پدر طفل شیر خواره فرموده باشند ان منزله را در مادر طفل و برادر و خواهر و عمه و خاله و امثال ایشان جایز کردن و حکم با ایجاد حرمت در همه اینها کردن قیاسی است واضح و چون در مسئله رضع و منزله عموم ان گفتگوها بسیار است که قدر در این باب هم ناموجب فسخ خبر از ایشان کرد پس عرض میکنم که در اینکه منزله در نسب موجب منکاح نیست و هیچ موضع

و دختر برادر  
در حقیقت قسود  
گفته اند و منکر

چنانکه اگر کسی برادری داشته باشد پدر و خواهری داشته باشد و نكاح در میان این دو نفر جایز است چنانکه در اینجا از کس نام که منزله و عموم از او رضع موجب حرمت منکاح دانسته اند در نسب موجب حرمت ندانند اگر چه پدر و شخص بمنزله برادر خواهر مادری اشخص باشد و خواهر مادر او بمنزله خواهر برادر پدر او باشد پس بالاتفاق و اجماع الحق منزله در نسب موجب حرمت منکاح نشد پس در حکم احکام ان تابع احکام نسب منکر موجب حرمت منکاح خصوص در صورتیکه نص عام در عدم ایجاد منزله حرمت در رضع رسیده باشد بمضمون ان اغلب غلبه اعلام فتوی داده باشند پس از این ادعای اجاب کرده باشند و از اینست که جایز دانستن منکاح را در میان برادران و خواهران طفل شیر خوار و میان اولاد صاحب لبن و اولاد زن او که شیر داده ان طفل را و جمیع بغیر اینکس که بمنزله و عموم ان قائل شده اند جایز دانسته اند منکاح در میان ایشان چرا که رضع موجب حرمت منکاح است و واضح است که اختصاص ببعض عوام دون بعض ندارد چنانکه واضح است که حرام میکند منکاح را در میان طفل شیر خوار و پدر و مادر و اولاد و برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر و عمه و خاله و خاله رضع و امثال ایشان و بیه و واضح است که اختصاص ببعض عوام دون بعض ندارد و منکر که قائلین بان موجب حرمت منکاح گمان کرده اند خود ایشان توانسته اند که انرا در هر جا جاری کنند و بخیال نکه ملتزم شده اند که نتوانسته اند جاری کنند پس عرض میکنم



که از جمله مواضع که عموم منزل را بعضی از ایشان اجاز کرده اند اینست که زنیکه طفلی را شیر داد بمنزل  
 زن یا بپدر طفل است چرا که مادر طفل است مادر طفل شخص بمنزل زن است پس مادر این بمنزل زن  
 او است نکاح مادر زن در نسب مستحب است پس مادر در رضعه پدر طفل شیر خوار است پس منزل را در  
 مرضه موجب است نکاح او دانسته و نتوانسته اند که منزل را در خود مرضه موجب است نکاح او دانست  
 نسبت به خود مرضه نمیتواند بجا آید از این باب هندی که اگر مرضه بمنزل زن یا بپدر طفل شیر خوار است و منزل  
 موجب است نکاح حتماً بمنزل است پس چه شده که مرضه که بمنزل زن غیر است شوهر خود را حرام نشد  
 و مادر او که بمنزل مادر زن یا بپدر طفل است و حرام شد و چه شده که منزل نسبت به زن موجب حرام شد  
 و نسبت به خود زن موجب است نکاح غیر شد پس معلوم شد که منزل زن نمیشود و منزل مادر زن  
 نمیشود پس بپدر طفل نمیتواند کسیر بگوید که بمنزل مادر زن او است شوهر زن میتواند نکاح کند از خود  
 بمنزل زن یا بپدر طفل شیر خوار است پس هر کس که بمنزل برادر یا برادر زن کسی بمنزل خواهر است  
 نیست در نسب در رضع اینچنانکه رضع در هر دو وارد شد و جمع فقهاء بان فتوی داده اند و او  
 معتد که غافل شده اند که معنی ندارد که رضع ایجاب مثل نسب محرم کند پس واضح است که منزل  
 ایجاب مثل نکاح در نسب از مواضع که فائده این با آنجا انهم نتوانسته اند که از موجب است نکاح این  
 مطلب عرض میکنم که اگر لفظ منزل در بعضی از احادیث هم ذکر شده و مقتضای اینست که منزل علت است چنانکه  
 فائده بمنزل از علت است نه حکم از اجاز کرده اند چرا که اگر منزل علت است مگر در هر جا که علایق است  
 حکم از هم بر او جاری نمیشود چنانکه منصوص العله در جمیع مواضع و جوع علیها است و معنی ندارد که علی موا  
 معتد باقی در بعضی از مواضع حکم از اجاز نباشد چنانکه معلوم شد که حکم بمنزل را در رضع جاری کرده اند

باشد در بعضی از  
 مواضع جاری

و در خود مرضه نتوانسته اند اجاز کنند پس معلوم شد که منزل علت نیست چرا که رضع در نسب  
 هر دو وارد شد در جواز نکاح حتماً بمنزل پس مقتضای اینست که در بعضی از احادیث وارد شده است چنانکه نکاح مادر  
 چنانکه نکاح فائده هم بپدر است چرا که فائده بمنزل مادر است این عبارت را چه مفاکر است در مقام حاکم عمل کنند  
 بپدر که علت موجب است بلکه اگر در مقام فائده باشد مقتضای اینست که نکاح فائده و اگر در مقام فائده  
 مقتضای اینست که چنانکه اخیر از امر مسلمی از من است اخیر از این امر هم لا فائده است نکاح این تضرع و اولاد حتماً البت  
 که چنانکه نکاح او در اولاد خوش است اما چنانکه در اولاد حتماً البت چنانکه مقتضای اینست که هر کس بمنزل  
 نکاح او چنانکه نکاح در مقام مادر مرضه و اولاد او و غیر از خود تضرع و مینا اولاد حتماً البت مثل نکاح  
 مینا حتماً البت زن او که شیر داده و او را این شیر از مرضه میناید و مادر طفل شیر خوار و سایر زن او خواهان  
 طفل شیر خوار که آنها شیر نخورند از مرضه که منزل را موجب است نکاح دانسته اند و محل مرضه و اولاد ایشان  
 و میناید و مادر طفل شیر خوار و سایر برادران خواهان او را بطریق اولی چنانکه دانسته و نسبت این شباهت است  
 که منزل را محرم حکم کرده اند و بعد از این سؤالی در مرضه ایسان با و کرده اند در بعضی مواضع قبلاً بطریق اولی  
 جای کرده اند از رضع که وارد شد در نسب در رضع غافل شده اند که منزل علت است چنانکه نیست در نسب  
 رضع و علت است مگر هر دو موضع نسبت حقیقتاً است مثل پدر و مادر و برادر و خواهر و امثال اینها که در نسب  
 واضح است که با اغلب عوام هم نمیفهمند پس اینک ساینکه در نسب نکاح در میان آنها جای نیست رضع هم ها که نکاح است  
 چنانکه نیست بپدر و منزل واقع شده اند در نسب در رضع مگر بپدر رضع که رضع را حاکم کرده پس کسی که بمنزل  
 پدر است نخواهد بود در نسب در رضع مگر بپدر رضع یا بر رضع او را و صاحب این چنین کسی که بمنزل  
 و برادر و خواهر نیست در نسب در رضع او کسی که بمنزل عموم و عمه و خال و خاله است عموم و عمه

مادر است و در نسب است و در نسب  
 رضع و نسبت در رضع و نسبت  
 در رضع و نسبت در رضع و نسبت  
 در رضع و نسبت در رضع و نسبت  
 در رضع و نسبت در رضع و نسبت



و خالو و خاله نیست در زینت در رضع او کسیکه بمنزله شوهر است شوهر نیست  
 در زینت نه در رضع او کسیکه بمنزله زن است زن نیست نه در زینت نه در رضع  
 و کسیکه بمنزله مادر زن است مادر زن نیست در زینت نه در رضع او همچنین  
 سایر منازل خیالیست به صورتی بلکه پدر حقیقی پدر است هم در زینت هم در رضع  
 و همچنین ایشانیست که محرم و چون محرم در زینت معلوم باشند در رضع هم که تابع  
 نسب است معلوم خواهد شد با شرایطی که در رضع قرار داده اند مسئله  
 جایز نیست نکاح پدر طفل شیر خوار را و اولاد نسب و رضع صاحب شیر و اولاد زن  
 او که شیر داده طفل را چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهای فویان داده  
 اند و نکاح او را در اولاد رضع عرضه جایز دانسته اند بجهت اختلاف محل مسئله  
 هرگاه شیر دهد جد مادر طفل دختر خود را یا طفلی بکلی از اولاد امانت  
 اگرچه طفل از دختر او نباشد یا شیر دهد یکی از اولاد امانت یکی از نهاده مادر  
 اگرچه آن زن مادر زن امانت نباشد زن این امانت که دختر جد مادر طفل اوست  
 بر او حرام میشود چرا که لا ینکح اب الموضع و اولاد صاحب اللبن چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بیشتر از فقهای فویان داده اند مسئله هرگاه یکی از نهاده  
 جد مادری طفل شیر دهد طفل را از شیر جد مادر طفل سایر اولاد نسب از زن  
 هم بر پدر طفل حرام میشوند اگرچه آن اولاد از جد مادر نباشند و از شوهری دیگر  
 باشند غیر از جد مادری طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اغنا

و مادر حقیقی مادر است  
 هم در زینت هم در رضع

باشد در آن نیست مسئله جایز است نکاح در میان مادر طفل شیر خوار و اولاد صاحب  
 و اولاد زن او که شیر داده طفل را و مادر طفل را قیاس بپدر او نباید کرد چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و بیشتر از فقهای فویان داده اند مسئله جایز است نکاح  
 در میان ایشانیست اولاد پدر طفل شیر خوار یعنی از خود طفل شیر خوار و میان اولاد صاحب  
 لبن و اولاد زن او و قیاس نباید کرد اولاد را بپدر ایشان در جایز نبودن نکاح اگرچه  
 اولاد صاحب لبن بمنزله اولاد پدر طفل شیر خوار باشند مثل آنکه ریاست شخص بمنزله  
 دختران هستند و بمنزله خواهران اولاد او هستند و اولاد آن شخص جایز است نکاح با  
 ایشان پس بمنزله موجب حرم است نکاح ایشان نیست چنانکه از احادیث معلوم  
 و بیشتر از فقهای فویان داده اند مسئله هرگاه شخصی عقد کند از برای خود دختر  
 شیر خوار بر ایشانیست پدر هدا یا دختر را مادر شوهر او پس این دختر خواهر رضاعی این  
 شخص میشود و فاسد میشود عقد او و چنانکه خواهر نسب او بر او حرامست خواهر  
 رضاعی او هم بر او حرام میشود و همچنین هرگاه شیر دهد او را زن پدر آن شخص  
 این دختر خواهر رضاعی پدر او میشود و همچنین هرگاه شیر دهد آن دختر را  
 جد پدری یا جد مادریش این شخص پس این دختر عمه و خاله رضاعی این شخص میشود  
 و هرگاه شیر دهد آن دختر را خواهر این شخص پس این دختر خواهر رضاعی این شخص  
 این شخص میشود و هرگاه شیر دهد آن دختر را زن این شخص پس این دختر خواهر رضاعی  
 خود این شخص میشود و هرگاه شیر دهد آن دختر را دختر این شخص پس این دختر خواهر رضاعی

و هرگاه شیر دهد آن دختر را  
 زن برادر این شخص پس این  
 دختر خواهر رضاعی برادر این  
 شخص میشود



دختر این شخص میشود و هرگاه شیر دهد این دختر را زن پسر این شخص از دختر و دختر  
پسر این شخص میشود و هرگاه شیر دهد این دختر را زن برادر این شخص از دختر و دختر  
رضاع برادر این شخص میشود و همچنین هر زن که شیر دهد این دختر را که نکاح دختر  
ان زن بر این شخص حرام است این دختر نیز که زن او بوده بر او حرام میشود چنانکه  
در نسب حرام است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در این نیست مسئله  
هرگاه از برای شیر خواهری از زن عقد کند پس شیر دهد آن پسر را مادر  
زن او پس این پسر برادر رضاعی آن زن خواهد شد همچنین هرگاه شیر دهد او را  
زن پدر آن زن پس این پسر برادر رضاعی پدر او میشود و هرگاه شیر دهد او را جد پدر  
یا جد مادر آن زن آن پسر عم یا خاله آن زن میشود و هرگاه شیر دهد این پسر را  
خواهر زن او این پسر پسر رضاعی خواهر آن زن میشود و آن زن خاله این پسر میشود  
و هرگاه شیر دهد این پسر را زن برادر آن زن پس این پسر برادر رضاعی برادر آن زن  
میشود و این زن عم این پسر میشود و در جمیع این صورت نکاح فاسد شود و حرام میشود  
تناح دومین این پسر و آن زن چنانکه در نسب حرام است همچنین آن زن که شیر  
دهد این پسر را که پسر آن زن شیر دهد یکی از محارم این زن معفو باشد چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه شخصی دخترش را  
خواهر را بعد خود را و در زن این شخص این دختر را شیر دهد نکاح آن زن و نکاح  
آن دختر هر دو باطل شود چرا که دخترش را خواهر رضاعی این شخص میشود و آن زن

و اگر از برای شیر  
خواهری از زن عقد کند  
پس شیر دهد آن پسر را  
مادر زن او پس این پسر  
برادر رضاعی آن زن  
خواهد شد

مادر زن او میشود و هر دو بر او حرام میشوند چنانکه در نسب حرامند چنانکه در اتحاد  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه شخصی زنهای متعدد داشته باشد  
زن شیر خوار او را یکی از زنهای او شیر داد بعد بیکه نکاح هر دو فاسد شد و بعد از  
آن یکی بیک از زنهای او این دختر را شیر دهد آن زن حرام نمیشود بر شوهرش چرا که آن  
زن دختر رضاعی او را شیر داده نه زن او را چرا که در اینجا حال زن او نیست دختر رضاعی  
او است چنانکه در احادیث وارد شده و بیست و نهم از فقهای فقهی بان داده اند و بعضی  
کرده اند که زن دویم او هم حرام میشود و این اجتهاد نیست و مقابل نص مسئله هرگاه  
شیر دهد زن مملوک خود را با مملوک شوهر خود را خواه آن مملوک پسر باشد یا دختر  
پس آن مملوک آزاد خواهد شد و نمیتوان او را فرزند خود چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در آن نیست مسئله مکروه است تناح دومین اولاد پدر طفل شیر  
خوار و مینا اولاد صبی لبن و اولاد زن او که شیر داده ان طفل را و اما خود ان طفل پس  
تناح در میان او و مینا اولاد صاحب لبن اولاد مرضعه چنانکه از احادیث معلوم  
و بیست و نهم از فقهای فقهی بان داده اند مسئله شرط است رضاع و احکام رضاع اینکه  
شیر زن از زائیدن بوجود آمده باشد نه آنکه بدون حمل زائیده در دین است از جهت  
شود پس شیر بیکه بدون حمل زائیده در دین است از جهت جاری شده و طفلی بخورد از آن  
شیر آن شیر اثری ندارد و آن طفل فرزند رضاعی آن زن نمیشود و آن زن مادر رضاعی  
آن طفل نمیشود و هم چنین نسبت بسایر کسانی که رضاع سبب حرم است تناح دومین

و اگر از برای شیر  
خواهری از زن عقد کند  
پس شیر دهد آن پسر را  
مادر زن او پس این پسر  
برادر رضاعی آن زن  
خواهد شد



اینست امشب چنانچه پیش از آنکه بدو در حال و از این درین زمان جاری شده موجب حرمت  
 نكاح در میان طفل شیرخوار و مینا اینست نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
 در اینست مسئله شرط است و احکام رضع اینست که طفل شیرخوار شیر را از پستان  
 بمکد پس اگر زن شیر خود را بدو سده و در هر طفل بر نزد احکام رضع ابران مترتب نشود  
 و موجب حرمت نكاح نگردد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد  
 از اینست مسئله شرط است و احکام رضع که طفل شیرخوار یکشنبه روز منقطع  
 از پستان یا یک نوبت بعد در تمام یکشنبه روز و هر وقت که شیر از پستان یا یک نوبت  
 یا پانزده مرتبه متصل هر وقت که شیر از پستان یا یک نوبت بعد که خود طفل در هر  
 مرتبه سیر شود و از پستان منقطع شود و آنکه پستان از دهان او بکشد پس هرگاه در ظرف  
 مدت یکشنبه روز یا در ظرف مدت پانزده مرتبه که هر زن شیر داد و گاه زن دیگر احکام  
 رضع بعمل نیاید و رضع ناقص خواهد بود و موجب حرمت نكاح نگردد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء افوی بان داده اند مسئله در نكاح پدر رضع  
 اختلاف بسیار است بجهت اختلاف احادیث و آمده است که بعضی از فقهاء بکثره شیر خوردن  
 موجب حرمت نكاح دانسته اند بعضی بکمتره میگویند و موجب حرمت نكاح دانسته اند  
 ده مرتبه و موجب حرمت دانسته اند و لکن بیشتر از فقهاء بطوری که در مسئله مذکور شد  
 یکشنبه روز یا پانزده مرتبه را موجب حرمت نكاح دانسته اند و باید از احادیث وارد راجع  
 بر کراهت کرده اند نه حرمت و در احادیث آمده است بقول مشهور است و من به قطع بر قول

مشهور و در احادیث پانزده رضع یکشنبه روز است که اگر کمتر از این موجب حرمت  
 نكاح نمیشود و در این احادیث بی فائده بود مسئله شرط است و احکام رضع  
 و ايجاب حرمت نكاح اینست که طفل از پستان وضع او نادر سال شیر از پستان بمکد پس اگر بعد  
 دو سال شیر بمکدن شیر موجب حرمت نكاح نخواهد بود چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در اینست مسئله شرط است و احکام رضع و  
 ايجاب حرمت نكاح اتحاد محل پس هرگاه زن شیر دهد طفل را از شوهر و بعد از طلا  
 یا موت شوهر شوهر دیگر کند از شیر شوهر دوم شیر دهد طفل را بکراهت از فوی  
 دیگر در میان او و طفل رضع که موجب حرمت نكاح باشد حاصل نشود پس آن دو طفل  
 اگر یکی پس باشد و یکی خنثی میتوانند نكاح کنند و از اینجهت خواهد بود که هرگاه  
 و خاله مادری رضاعی چونکه شوهرها زن شیر دهد در اینها معتدله موجب حرمت نكاح  
 نخواهد بود پس برادر مادر رضع چون شیر خورده از شوهری و خواهر مادر رضع  
 او شیر خورده از شوهری بکراهت هم چنین عمه مادر رضع که شیر خورده باید از نكاح  
 مادر رضع از شوهر و همچنین خاله مادر رضع که شیر خورده با مادر از نكاح  
 رضع از شوهر پس چنین رضع که از شوهرها معتدله موجب حرمت نكاح نخواهد  
 بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در اینست مسئله  
 شرط است و احکام رضع و ايجاب حرمت نكاح که شیر از نكاح حلال و حلال نزد  
 همسر باشد پس هرگاه حلی از زن با همسر باشد و شیر در پستان زن به سبب حمل پیدا







اورا بکبر بعد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در آن  
 نیست مسئله زنیکه در عده است حرام است و او خواستکاری کردن خواه در عطل  
 باشد یا در عده و فانی یا غیر آن بطور صریح و لکن جایز است بطور کلیه با و بر آنکه بعد از انقضای  
 عده او را بکبر نه چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله کسیکه  
 عقد کند از برای خود زنی که در عده غیر است بدانند که از زن در عده است بر او حرام است  
 از زن حرام مؤبد میشود بر او چه با او جماع کند یا نکند و عقد او باطل و فاسد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئله کسیکه عقد کند از برای خود زنی که در عده  
 غیر است نداند که از زن در عده است بر او حرام است پس اگر با او جماع کند از زن حرام مؤبد  
 میشود بر او و عقد او باطل و فاسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست  
 مسئله کسیکه عقد کند از برای خود زنی که در عده غیر است نداند که او در عده است  
 و بر او حرام است دخول نکند با و تا وقتی که بفهمد که از زن در عده است بر او حرام است عقد  
 او باطل و فاسد و لکن بعد از انقضای عده از زن میتوان که او را بعد از آنکه زنی که چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه زن را کند  
 بزن شوهر داری از زن حرام مؤبد میشود بر او که اگر شوهر او را طلاق داد با فو شد  
 عده او هم منقضی شد شخصاً فی نفسه و از آن زوج کند هر گز چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آنکه در آن نیست مسئله کسیکه زن را کند باز نیکه در عده رجعه است از زن حرام  
 مؤبد شود بر زن چنانکه در جماع بر این مطلب شده و آنچه مقتضای ادله است بینا

١٠

کرده اند این حکم در جمیع عده ها جاریست و چندان اختصا بعد رجبه ندارد چرا که محل  
اتفاق است که کسی که بداند که زن بکدر عده است حرامست تزویج او و دانسته او را تزویج میکند  
عقد او باطل و فاسد است پس هرگاه دخول کند باو زنا کرده با او و او حرام مؤبد شد  
و در صورتیکه ندانسته هم تزویج کند و باو دخول کند باز عقد فاسد است و نیز چنان  
مؤبد پس بدون تزویج فاسد هم هرگاه با او زنا کند از نما واجب حرام است بکدر و اگر  
کمان رود که شاید نفس تزویج فاسد موجب حرام است بدی کرد نه دخول بدون آن  
چنانکه در صورت علم و وقوع تزویج بدون دخول موجب حرام است بدی کرد <sup>مستقصر</sup>  
کردد باینکه در صورت عدم علم نفس تزویج بدون دخول موجب حرام است بدی <sup>نیست</sup>  
و با دخول موجب کرد پس دخول بدون تزویج موجب نیست تزویج بدون دخول  
موجب نیست و صورت عدم علم پس تزویج نکردن او با اقرار با خطا و طریق نجس  
خواهد بود اگر بت بر حرام بدی نشود و واجبست خطا کردن حرامست خطا  
واقحام در وقوع حرام و هلاک چنانکه بعضی از فقها فتوی باین داده اند مسئله  
شهر زن مفسود شد و خبر مرگ او بن او رسید و شوهر کرد پس بعد از آن شوهر  
اول آمد عقد شوهر دوم باطل است و آن زن شوهر اول است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله زن بکوفتی بامادر که هر روز بکمر می <sup>بند</sup>  
بغیر از پدر آنکس مکروهست که آنکس او را بکمر چنانکه در احتیاط وارد شده و خلافت <sup>در</sup>  
او نیست مسئله کسی که زن خود را طلاق گوید و آن زن شوهری بکمر کند و از او

قطعه  
 اقصا  
 از رفیق و ز کبریا  
 مسلمانان و غیره  
 هرگاه در میان آن  
 با شما از یک خود  
 بیاید و در یک  
 شو که ایشان  
 زن بایند و بداند  
 آنها که آن زن  
 شود پس بعد از آن  
 بروند و شوهر خود  
 بدانند







هر دو طوطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 شخصه دو کنیز ملوک را مالک باشد که خواهر باشند و با یکی از آنها طوطی کند با آن دیگر  
 حرامست طوطی کردن و اگر از زوجه نهد و دانستن اینکه حرامست طوطی و یاد دیگری و با  
 دیگری طوطی کرد و طوطی هر دو حرام میشود بر او پس اگر دو پسر از مالک خود خارج کرد  
 نه بقصد اینکه اولی بر او حلال شود یا اینکه دومی فوت شد طوطی با اولی بر او حلال  
 میشود و اگر دومی بقصد اینکه طوطی با اولی بر او حلال شود از مالک خود خارج کند  
 و طوطی با اولی بر او حلال نشود چنانکه در احادیث وارد شده و پیش از آنکه فاقوی بان  
 داده اند مسئله هرگاه شخصی که دو خواهر کنیز و ملوک او بیند با یکی از آنها طوطی کرد  
 و از دیگری نادانی که نمیدانست طوطی و یکی بر او حرام است یا نمیدانست که دومی خواهر  
 است با دومی طوطی کرد پس اگر دومی از مالک خود خارج کرد و طوطی با اولی بر او حلال  
 شود اگر چه بقصد اینکه اولی دومی از مالک خود خارج کرده باشد و هرگاه اولی بر او  
 مالک خود خارج کند و طوطی با دومی بر او حلال شود چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و پیش از آنکه فاقوی بان داده اند مسئله جایز نیست تزویج کردن دختر برادر زن  
 بر سر عتق آن دختر مگر باذن عتق او و همچنین جایز نیست تزویج دختر خواهر زن بر  
 خاله او مگر باذن خاله او پس هرگاه بدون اذن عتق و خاله عقد شد آن عقد باطل  
 است مگر اگر امر بر عکس باشد که عتق زن یا خاله زن بر سر زن بدون اذن زن عقد  
 کند از عقد صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و پیش از آنکه فاقوی بان داده

و عتق رضاعه و خاله رضاعه مثل عتق و خاله نسبه اند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقهاء فاقوی بان داده اند مسئله مکر و هست جمع کردن دو دختر  
 از اولاد فاطمه علیها السلام در نکاح چنانکه در احادیث وارد شده و پیش از آنکه فاقوی  
 بان داده اند و بعضی جایز ندانند مسئله هرگاه کسی زن ازادی داشته باشد  
 جایز نیست از یکرا او نکاح کند با کنیز ملوک مگر باذن زن ازاد و هرگاه نکاح کنیز  
 پیش از گرفتن زن ازاد باشد و آن زن نداند و ندانسته عقد شود و بعد از آن بجهت  
 که شوهر او کنیز برادر نکاح خود داشته مخبر است که همانند با آن کنیز یا شوهر خود یا  
 برود از بی کار خود و احتیاطا بطلاق ندارد پس اگر شوهر یا او دخول نکرده شوهر میکند  
 هر وقت بخواهد و اگر دخول کرده بعد از آنقضای عده سه ماه یا سه طهر شوهر میکند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعنا باشد در آن نیست مسئله  
 هرگاه کسی زن ازاد را با کنیز ملوک در عقد واحد جمع کند عقد زن ازاد صحیح است  
 و عقد کنیز باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعنا باشد  
 در آن نیست مسئله جایز است که شخص کنیز زن خود را طوطی کند اگر زن باطل  
 کند او را از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
 جایز است از برای شخص که اتم ولد پدر زن خود را بیکدیگر یا برادران زن چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله جایز نیست که شخص مسلم  
 زن یهودیه یا نصرانی یا مجوسیه را بر سر زن مسلم خود بکند و عقد و ام و انقطاع







مطلقه  
از  
مهر  
و  
نکاح  
مطلقه  
از  
مهر  
و  
نکاح

از احادیث معلوم میشود و خلاصه در اینست مطلب شریف در عذر ازواج و امور متعلقه بانست و در آن چند مسئله است مسئله جایز است از برای مرد ازاد که چهار زن ازاد بعقد دوام بکشد و بیشتر از چهار زن بعقد دوام حرام است از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در اینست مسئله جایز است از برای مرد ازاد که دو زن مملوک را تزویج کند بعقد دوام و جایز نیست از برای او که پیش از دو زن مملوک دوام از برای خود بکشد و لکن میتواند که دو زن ازاد را بعقد دوام از برای خود تزویج کند که با دو زن مملوک او چهار زن دائمی میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و ادعای اجماع بر این کرده اند مسئله جایز است از برای غلام مملوک که دو زن ازاد بعقد دوام بکشد و حرام است بر او که بیشتر از دو زن ازاد بعقد دوام بکشد چنانکه جایز است بر او که چهار زن کنیز مملوک بعقد دوام بکشد و حرام است بر او که بیشتر از چهار کنیز مملوک را بعقد دوام بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در اینست مسئله است که یکسکه پنج زن را بعقد دوام واحد از برای خود عقد کند از روی جهالت باید یکی از آنها را رها کند احتیاطا بطلاق ندارد و چهار زن را نگاه دارد و پیش از آنکه از یکی از آنها اعراض کند نمیتواند که با احدی از آنها اجماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله یکسکه زن دائمی دارد و دو زن دیگر را بعقد دوام واحد از برای خود عقد کند از روی نادانی پس عقدان یکی که پیش از اسم او داده کرده صحیح است عقد دیگری باطل است پس هرگاه دخول کرد یکی از آن دو پس اگر دخول کرد

بانکه اسم او را اول ذکر کرده در جبر عقد پس از برای اسواست عیبات شوهر خود اگر وفات کرد و بر او است عده وفات و هرگاه دخول کرده بانکه اسم او را بعد از اسم اول ذکر کرده مبرا از آن مرد از برای او نیست چرا که عده باطل بوده و زن او نبوده و لکن با عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله یکسکه چهار زن دائمی داشته باشد و یکی از آنها را طلاق دهد بطلاق جمعی جایز نیست از برای او که عقد کند از برای خود زن دیگر را بعقد دوام نا آنکه منقضی شود عده آن مطلقه پس هرگاه در بین عده مطلقه زن دیگر را بعقد دوام از برای خود عقد کرد از روی نادانی عده باطل است باید تفریق شود در میان اینها پس هرگاه دخول کرد با او از تفریق باید مهر را که قرار داده بدهد چرا که مهر عوض نضع او است و بر او است نگاه داشتن عده و هرگاه دخول نکرده تفریق شد در میان اینها مهر از برای آن نیست چنانکه عده بر او نیست چرا که عده باطل بوده پس چون عده مطلقه منقضی شد اگر خواست او را بعقد جدیدی عقد میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله یکسکه چهار زن دائمی دارد و دخول یکی نکرده او را طلاق گوید میتواند زن دیگر از برای خود بدوام عقد کند چرا که غیر منقضی عده ندارد و همچنین هرگاه یکی از زنهای او وفات کند میتواند زن دیگر را بعقد دوام عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در اینست مسئله هرگاه کسی که چهار زن دائمی دارد یکی از آن چهار زن را طلاق گوید بغير طلاق رجعی احتیاطا در اینست که در عده او زن دیگر را بعقد



دوام از برای خود نزع نکند اگر چه بعضی از فقهاء جایز دانسته اند بطور کراهت  
 لکن در احادیث نصیحت بان نشده و احتیاط در امر نزع لازم است مسئله هرگاه  
 شخص مجوسه یا زنها خود مسئلها شد پس اگر پیش از چهار زن دائمی ن دارد باید چنانچه  
 نفر از زنها خود را اگر نخواهد نگاه دارد و زبده از چهار را طلاق گوید چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله جایز است که شخص  
 بصیغه انقطاع زنها بسیار اصیغه کند هر قدر بخواهد چنانکه جایز است که بوطی حلال  
 کنیزها مملوک را وطی کند بغير عقد دائمی هر قدر که بخواهد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در این نیست مسئله جایز است که غلام مملوک بوطی حلالی بآید  
 مولای خود بغير عقد دوام وطی کند با کنیزها بسیار و غیر ایشان از سایر زنها  
 ازاد بصیغه انقطاع چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء فتوی بان  
 داده اند **مطلب هفتم** در زنها آنکه سبب کفر و مثل ان حرام میشوند براهل حق  
 و امور متعلقه بان و در از چند مسئله است مسئله جایز نیست از برای شیعه  
 مناکحه با کفار بیکه غیر از اهل کتابند پس جایز نیست زن دادن زن کفری از ایشان  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله جایز است بطور کراهت  
 زن گرفتن از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند و ملحق با ایشانند مجوس و کراهت  
 مجوس شدن برادر است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند  
 و بعضی جایز دانسته اند **مسئله** در صورتی که بافت شود زن مؤمنه سزاوار

مسئله هرگاه  
 شخص مجوسه یا زنها  
 خود مسئلها شد  
 پس اگر پیش از  
 چهار زن دائمی  
 ن دارد باید  
 چنانچه نفر از  
 زنها خود را  
 اگر نخواهد  
 نگاه دارد و  
 زبده از چهار  
 را طلاق گوید  
 چنانکه در  
 احادیث وارد  
 شده و بسیار  
 از فقهاء فتوی  
 بان داده اند

مراد اینست که شخص مجوس  
 و مسلم زاده است جایز  
 ندانسته اند از او بکتاب  
 زن بگیرد و آنرا کسیکه از  
 اهل کتاب بود و مسلم شده  
 جایز دانسته اند بطور  
 کراهت

که مرد مؤمن بیهوده یا نصرا بیهوده یا مجوسه را نکاح کند و کنیز مؤمنه بیهوده یا مجوسه  
 از ایشان چه جائی ازاد مؤمنه و هرگاه تزویج کرد ایشان را باید منع کند و از شراب  
 و اکل گوشت خنزیر و باید حفظ کند و لا خود را که از آنها بوجود میآید که مغرور به  
 آنها نشوند و فریب نخورند بدین باطل آنها چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی جایز دانسته اند مسئله هرگاه مؤمنه زنی از اهل  
 کتاب را تزویج بکند باید زن که شعور مستضعف از تزویج کند نه زنیکه منعصب باشد  
 و انکار حق از روی عصبیت جاهلان کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در این مجوز نیست مسئله جایز است منع کردن زن کتابیه و وطی و بهایک  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست  
 از برای مردان ازاد که پیش از دوزن کتابیه را بعقد دوام تزویج کند چنانکه حکم آنها در  
 این باب حکم کنیزها مملوک است که جایز نیست کنیز را بعقد دوام تزویج کرد پس اگر  
 دوزن کتابیه باشند باشند بعقد دوام جایز نیست که کنیز را بعقد دوام تزویج  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه  
 احد از زن و شوهر ایمان آورد و بعد از آن دیکری هم ایمان آورد پس آنها بیکجا  
 که در حال کفر باشند باقی خواهند بود چنانکه اگر مرد ایمان آورد و زن و این  
 نیاورد نکاح آنها باقیست و باطل نمیشود و لکن اگر زن ایمان آورد و شوهر و این  
 نیاورد تا آنکه عده آن زن بگذرد نکاح آنها باطل شود و میتواند از زن بدیکری



شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای فقهی بان داده اند مسئله  
هرگاه مؤمنه زن مؤمنه دارد جایز نیست که زن گایه از برای خود عقد کند مگر  
بدن از زن مؤمنه و هرگاه بدو زن او عقد کرد عقد او باطل است مانند آنکه اگر  
کنیز را بدو زن زن مؤمنه عقد کند عقد او باطل است چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیاری از فقهای فقهی بان داده اند مسئله هرگاه مؤمنه زن کتبی  
داشته باشد و بخواهد تزویج کند زن مؤمنه را پس بدو زن زن گایه  
میتواند تزویج کند و در وقت نکاح و شب آنرا مؤمنه است بکتابت برای گایه  
ضمیمه کنیز چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای فقهی بان داده اند مسئله  
هرگاه مؤمنه زن کتبی داشته باشد و زن مؤمنه را از برای خود عقد کند  
و دخول کند با او و ندانسته که شوهر او زن کتبی دارد و بعد فهمد که او زن  
کتبی داشته پس از زن مؤمنه میتواند که تمام مهر خود را بگیرد پس اگر خواست بماند  
میتواند و اگر خواست آن منزل او میرود و از روزیکه مهر و عده خود را نگاه دارد  
بگذرد عده طلاق و بعد از انقضای عده هر کس که بخواهد شوهر میکند احتیجا  
بطلاق ندارد و هرگاه شوهر زن کتبی خود را در بین عده زن مؤمنه طلاق داد  
میتواند رجوع کند بزنی مؤمنه خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای  
فقهی بان داده اند مسئله هرگاه زن کتبی ایمان آورد پیش از شوهر خود و پیش  
از آنکه شوهر او دخول کند با او نکاح در میان او و شوهر او باطل شود و نه مهری از مهر

او است و نه عده باید نگاه دارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای فقهی  
بان داده اند مسئله جایز نیست مگر با رضایت بنیوان زن داد بانها و نمیتوان  
زن گرفتن از آنها مگر در حال تقیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله جایز است زن گرفتن از عامه اگر آن زن مستضعف باشد و عده  
با حق و اهل حق نداشته باشد و جایز نیست زن دادن بانها اگر چه مستضعف باشند  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای فقهی بان داده اند مسئله هرگاه  
کافری مسلمان شود و زنی بگیرد و زنی بگیرد و بعد از آن حرم شود و از اسلام خارج  
شود پس هرگاه دخول نکرده نکاح او باطل میشود و هرگاه دخول کرده بعد از  
انقضای عده طلاق نکاح او باطل میشود پس هرگاه در بین عده توبه کرد از آنکه خود  
و مسلمان شد نکاح او باقیست و هرگاه بعد از انقضای عده توبه کرد نکاح او باطل  
شده و بعد از آن میتواند از زن را تزویج کند برضا او چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و بسیاری از فقهای فقهی بان داده اند مسئله هرگاه کسی که در اسلام تولد  
گیرد و مادر او مسلمان بوده اند حرم شود از اسلام پس توبه او را قبول نمیکند و  
نکاح او باطل میشود و مدخوله او بعد از انقضای عده خود شوهر میکند و عده وفا  
و مال او را بپوشش او تقسیم میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست **مطلب هشتم** در سایر امور بکه مانع از نکاح میشود و آنچه  
معاون نیست و در آن چند مسئله است مسئله جایز نیست تزویج کردن در

در صورتیکه  
مهر و عده  
نکاح باطل  
گردد



حال احوال پس هرگاه بدانند که در حال احوال جایز نیست نکرختن و از روی علم و دانایی زن بیکبار عقد باطلست و از نحر حرام مؤبد میشود بر آن مرد بیکبار نکرختن که هرگز نمیتواند از نکرختن بیکبار و هرگاه ندانند که جایز نیست از روی جهل و نادانی نکرختن کرد عقد باطل است لکن از نحر حرام مؤبد نمیشود بر او پس اگر خواستند بعد از احوال بعد از یکبار نکرختن بیکبار کند جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست در حال احوال جاری کردن صبغه نکاح اگرچه از برای کسی باشد که محرم نیست و اگر کسی در حال احوال جاری کرد صبغه نکاح را از عقد باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه در میان زن و شوهری ملاعنه اتفاق افتد با شرطی که بعد از این خواهد آمد الله باید تفریق کرد در میان ایشان و از نحر حرام مؤبد میشود بر آن شوهر که هرگز نمیتواند از نکرختن بیکبار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که زن خود را نسبت بزناده و از نکرختن و لال باشد باید تفریق شود در میان ایشان و از نحر حرام مؤبد میشود بر آن مرد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قویان داده اند و بعضی از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه زنی شوهر خود را نسبت بزناده و از نکرختن باشد باید تفریق شود در میان ایشان و از نحر حرام مؤبد میشود بر آن مرد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قویان داده اند و بعضی از فقهاء قویان داده اند مسئله کسی که دخول

کند بزن خود و آن زن پس نه سال نرسیده باشد آن حرام مؤبد شود بر آن مرد چنانکه  
در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قوی بان داده اند مسئلہ کسیکه دخول کند  
بزن خود و آن زن پس نه سال کی نرسیده باشد و افضا کند او را یعنی نمی چسبند ببول  
او را یکی کند پرتۀ فاصله این دو ممر را بپاره کند آن زن حرام مؤبد میشود از برای آن مرد  
و آن مرد باید پنهان را بدهد یا او را در خانه خود نگاه دارد و نفقه و کسوه او را بدهد تا  
زنۀ استیصال که بکار مردان نباید چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء قوی  
بان داده اند مسئلہ جایز نیست تزویج کردن کنیز مملوک از برای مرد ازادی که مهر  
داشته باشد که زن ازاد بگیرد و خود نداشته باشد که بمحضیت نکاح فرماز شود و لکن  
اگر مهری ندارد که زن ازاد بگیرد و مهرسد بر نفق خود که اگر تزویج مملوکی نکند  
در دنیا واقع شود جایز است بآقا و تزویج کردن کنیز مملو که چنانکه در احادیث وارد  
شده و بعضی از فقهاء قوی بان داده اند مسئلہ جایز نیست دخول کردن بکنیزیکه  
نازه خویله اند پیش از استبراء رحم او و اگر در وقت عید آن کنیز حاضر باشد  
پس چون از حیض پاک شود استبراء بعمل آمده و هرگاه فروشنده کنیز بگوید که کنیز  
بعمل آمده میتوان بقول او عمل کرد و واجب نیست که استبراء بعمل آید و همچنین اگر  
مال کنیز زن باشد یا طفل باشد واجب نیست که استبراء بعمل آورند مگر آنکه ببلد  
که آن کنیز شوهری داشته و هم چنین هرگاه کنیز طفل باشد یا یاغ باشد که احوال  
حالی را و زود واجب نیست استبراء چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء



فوی بان داده اند مسئله کثیره را که بشراکت مال شده اند بعضی از شرکها بدون اذن  
 شش اشراک نمیشوند دخول کند اگر بدو اذن شش اشراک شرکچه دخول کرد با و حاکم  
 شدن کثیره را باید با اعلام قیمتها از برای خود بردارد و ولد و ملحق با و میشود و حاکم زاده  
 نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شش اشراک در اسلا  
 نیست یعنی جایز نیست که زن را تزویج کنند و مهر آن زن را زن فرزند دهند که بدهند  
 مثل آنکه بگویند تزویج کردم بنو خواهر خود را که مهر او نیست که نوه هم تزویج کنی  
 بمن خواهر خود را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کثیره  
 که زن زاده براسه مرتبه طلاق گفت به هر طلاق باشد نمیتواند او را تزویج کند مگر  
 آنکه آن زن شوهر کند و آن شوهر با او جماع کند و او را طلاق دهد و عده او نصف  
 کرد پس شوهر او میتواند او را تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسی که نه مرتبه زن زاده بر طلاق دهد بطلاق عدا آن زن  
 حرام مؤبد شود بر او که هرگز نتواند او را تزویج کند و صورت وقوع این حرام است  
 که شخصی زن خود را طلاق دهد در بین عده رجوع کند و با او جماع کند باز او را طلاق  
 دهد باز در بین عده با رجوع کند و با او جماع کند و باز مرتبه سوم او را طلاق دهد  
 پس آن زن بعد از انقضای طلاق شوهری دیگر کند آن شوهر با او جماع کند و او را  
 طلاق دهد بعد از انقضای طلاق شوهر اولی او را تزویج کند و با او جماع کند پس  
 او را طلاق دهد در بین عده با رجوع کند و با او جماع کند و همچنین تا آنکه سه طلاق

گوید

گوید و باز آن زن شوهری دیگر کند و آن شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق کند و بعد  
 از انقضای طلاق شوهر اولی او را تزویج کند بعد از و محلل و با او جماع کند و بعد  
 او را طلاق دهد با شرط آن و باز در بین عده با رجوع کند و با او جماع کند و بعد او را  
 طلاق دهد با شرط آن و باز در بین عده با رجوع کند و بعد او را طلاق دهد با شرط  
 آن پس نه طلاق که بعد از هر سه طلاق محلی واقع شد و وقوع باید پس آن زن بر شوهر  
 اولی حرام مؤبد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کثیره مملو که را هرگاه دو مرتبه طلاق داد شوهر او نمیتواند او را تزویج کند مگر آنکه در  
 طلاق شوهری دیگر کند و آن شوهر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد با شرط  
 آن پس بعد از انقضای طلاق شوهر اولی میتواند او را تزویج کند چه شوهر او مملو باشد  
 یا آزاد باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مطلب  
 در امور متقدمه نکاح و نظر کردن است در آن چند مسئله مؤمنان و  
 مؤمنات گفتگو یکدیگر بکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مؤمنه که خوش خلق باشد عفت داشته باشد و چهره داشته باشد که بار معیشت  
 کند خواستگار می کند از کسی زن را نباید او را رد کند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست بعضی واجب دانسته اند اجابت را مسئله کسی که تزویج کند  
 دختر خود را بشاری یا بخری قطع کرده صله رحم را چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله مکر و هستی تزویج کند بمری که بدخلو است چنانکه

و با او جماع کند

بعد از

کتاب النکاح

در احادیث



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** بهترین زنهای نیست که زانیه و ولود و دود و عقیقه و غریزه در میان قوم خود باشد و ذلیلانه از برای شوهر خود باشد و بدترین زنهای نیست که در میان قوم خود ذلیلانه باشد و نسبت بشوهر خود غریزه و سلطه و لوجه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** مستحب که زن از برای عقیقه بخت و بکر نداند نه برای حسن جمال و مال و والا احسن <sup>بیان</sup> الدنيا از اجتماع چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** نه از برای تزویج کردن زن کند کون کشاده چشم خوش خاق خوش و خوش اندام نه بربلند نه کونه صنام و کیسوا بلند و صبا عجز و ورک بزرگ چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** سزاوارست تزویج کردن دختر با کبریا که در حقش خوش بواست و رحم آنها پاک و پاکیزه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** بهترین زنهای است که در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** مکروه است نکاح زنیکان و خوزبان و سندن دهند و کرد و مجنونه و صاحب حماقت و لوح و ارزق چشم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** کسیکه بخواهد زن را تزویج کند جایز است آن برای او که نظر کند باندام او و دود و مو و بند است بدن شهوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز نیست نظر کردن بزن مؤمنه جنبه که اراده تزویج او را نداند و هرگاه بمقتضای نظری افتاد بدن قصد نباید نظر باو داشت

عجز و ورک  
سوزن  
آهوان برین

پس نظر اول کما می نماید و نظر دوم معصیت و نظرسیم هلاکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** سزاوارست نظر کردن بپشت سر زنها تا محرم در زیر لب او کسیکه راضی نیست مردان تا محرم نظر کند بپشت سر زن او باید احتراز کند از اینکه با دوزبان مردم نظر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز است آن برای شوهر که نظر کند بجمع بدن زن خود و از برای زن که نظر کند بجمع بدن شوهر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز است آن برای محرم غیر از شوهر که نظر کند بزن محرم از موضع فلاجه و کردن بندنا فرو سر و از بازو زن ناسر انگشت او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** زنیه که در زهر هست برسد کونه است که ظاهر و پنهان و انصاف و سورمه و خضاب و انگشت و کفش دست و کفش پاها است که آنها را غیر محرم هم میتوان ببینند و در نیم زینتی است که مخصوص محرم است که میتوان ببینند و آن از موضع فلاجه و کردن بندنا فرو سر و از موضع بازو و پنهان ناسر انگشت است از موضع خال است سر انگشت پایا و سبوم زینتی است که مخصوص شوهر است و آن تمام بدن زن است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** محل اغنا باشد در آن نیست **مسئله** زنهای است که از کثرت سن حائض میشوند و از نکاح باز مانده اند و خصنه که در خود را از سر پندازند در حضور مردان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** غیر از اولی الاذیه و کسی که شهوت نکاح

اولی الاذیه  
صاحبان غیر محرم



در آنها نیست مثل اطفال کوچک و پیران سالخورده و وضعفنا و حفا که عیانت  
 میکنند و همراهِ شخص مهر ندهد و بجز نکرده نمیشد و حجاب شدن از آنها  
 چنانکه در قسبرایات احادیث وارد شده و خلافت در آنها نیست مسئله حرم  
 از برای کفای نیست و جایز است نظر کردن بصورت و مو و دست پای آنها مثل حیوانات  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 اهل باده و اهل بیابانها و بعضی دهها که رو نمیکند و نجاست که شعور احتجاب ندارند  
 نظر کردن بآنها بدین شهوت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله سزاوار نیست که زن یا مؤمنه بچجب خود را بآنها بدهد  
 و رضایت و محوسن شا کما چنانکه آن زن یا مؤمنه بکشد از برای اقوام خود و اوصاف  
 آن زن مؤمنه را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله سزاوار نیست که زن اجنبیه با مرد اجنبیه در خلوت با هم باشند بدون  
 ثالثه سوای محصور علیهم السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 سزاوار نیست که مرد اجنبیه در جای خواب که صدرا کشید نفس زن اجنبیه بکوشد او  
 برسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار نیست که  
 زن اجنبیه صدرا خود را بشنود و مرد اجنبیه پیش از بیخ کلمه مکروه مقاضی و در چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست و صفی کردن زن  
 از برای مرد اجنبیه که مبادا باعث وقوع فاحشه شود در میان ایشان چنانکه در احادیث

شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست متخاکر کردن مرد اجنبیه از اجنبیه  
 مکرر زدن جامه و بجز اینست که مرد با زن مصاحبه نکند اگر چه محرم هم باشند چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافت که محل مسئله جایز نیست مزاح و شوگردن مرد اجنبیه با زن  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست بوسیدن مرد  
 دختر اجنبیه را هرگاه آن دختر شش ساله باشد یا بیشتر و جایز نیست بوسیدن زن  
 اجنبیه پس اجنبیه را هرگاه آن پسر شش ساله باشد یا بیشتر و همچنین برعکس این  
 هر دو صورت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست  
 که زن اجنبیه نظر کند بر مرد اجنبیه و بدو در نظر خود را باو اگر چه آن مرد کور باشد چنانکه  
 از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست که زن  
 حجاب قرار ندهد در میان خود و مرد خسته و خواجه کران خاجه مملوک او نباشد  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکروه است برای زن یا لکه که مو  
 خود را از مملوک و غلام خود بپوشاند و او بپند موی او را و سبای او را اگر خوف  
 فساد و فاحشه در آن نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله مکروه است ز برای مرد اجنبیه که وارد شود بر زن اجنبیه  
 مکرر زدن و لایان زن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 جایز است که معالجه کند مرد اجنبیه زن اجنبیه را و نظر کند باو و زن اجنبیه مرد اجنبیه را  
 در مقام ضرورت و یا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



مسئله در عتق  
بکسر و اتماع  
بکسر و اتماع

جائز نیست زنهار در میان راهها در میان کوچه و بازار راه روند و مرد از خود دفع کند بلکه وسط راهها از مردانست و کار راهها و بایج بوارها از زنهار است  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** هم در عتق بکسر و اتماع  
متعلقه بانست در آن چند مسئله است **مسئله** مستحبست خواندن خطبه در وقت خواستگاری زن و در وقت جاری کردن صیغه نکاح و کفایت میکند که بگوید الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و نسبت خفرا لله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** مستحبست که در وقتیکه میخواهند بزوج کنند و در رکعت نماز بجا آورند و دعا کنند که خداوند مبارک کند بر ایشان و دعا که وارد شده بخوانند چنانکه مستحبست که در شب عتق کنند و در اوقاتیکه هوا گرمست یا قدر در عفت است عتق نکنند که احرائین منجر عتق خواهد شد چنانکه مستحبست لیمه دادن و لیمه را در روز قرار دهند و در شب فاف کنند و لیمه یک و زیاد و تراست بیش از یک و زیاد و روز را و سمعه چنانکه جمیع آنها در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** الفاظیکه در کتاب سنت از برای اجرای صیغه نکاح وارد شده انکح و زوجت متعلق است و خلافت در آن نیست **مسئله** در اغلب مواضع مرد را مقدم داشته اند بر زن مثل ازید ان انکح احدکم ایفقه و زوجناکما و خلافت در آن نیست **مسئله** اگر صیغه نکاح مستند ندارد مثل اگر صیغه و خلافت در آن نیست **مسئله** خود

زن و شوهر میتوانند صیغه نکاح جاری کنند مثل انکح زن بگوید انکح انکحی علی الصدا المعلوم و مرد بگوید قبل انکاح علی الصدا و المذکور هرگاه معتبر باشد بدانند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله** زن و مرد میتوانند که وکیل کنند غیر را در اجرای صیغه نکاح و سایر عقود پس وکیل زن بگوید انکح موكلك موكلكی علی الصدا المعلوم و وکیل مرد بگوید قبل انکاح موكلكی علی الصدا المعلوم چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست **مسئله** بیشتر از فقهها جایز دانسته اند که صیغه نکاح را بغیر الفاظ عربی جاری کنند نظیر اینکه احکام و مسائل شرعی امور نیست توقیفیه و نمیتوان بغیر دل و بعضی از فقهها اجازت داشته اند که هر زبانی باشد نظیر اینکه زنی آمد خدمت حضرت امیر صلوات الله علیه و آله و عرض کرد مرا از گاه پال کن فرمود ندیده گاه کرده عرض کرد در بیابان نشسته شد و مرد را دیدم که آب داشت و گفتیم که جرعه ای بمن بده گفت بنده هم مگر آنکه بگذاری بانو جمعا کم چو نشسته بودم راضی شدم و جرعه ای گرفتم و آشامیدم و او بامن جماع کرد فرمود نکح والله یعنی بخلافیم که این کار نکاح است و زانیست یا اینکه الفاظ مخصوص نکاح و تزویج و تمتع را جاری نکرده بودند و لکن فتوی مشهوری در شبهه است و بطریق نجاش در امر فروج فتوای ایشانست **مسئله** در مقام ضرورت که بافتنشود کسیکه عری بلداند و اجرای صیغه نکاح کند جایز دانسته اند که هر زبانی باشد جاری کنند صیغه نکاح را و خلافت در آن نیست **مسئله** اگر لایموند از جانب خود بطور اشت



که بفرماند معنی نکاح را ببندد عقد خود را چنانکه میتواند که بطور اشاره از جناب  
خود طلاق دهد چرا که در احاطت زوجه که حکما باید و کلا که در غیره را در اجرای صیغه  
نکاح و حال آنکه اگر لایق خواهد و کلا که در غیره را باز توکل او هم بطور است خواهد بود  
بلکه وارد شده در طلاق دادن او که مقصود زن خود را بر سر زن اندازد و اگر خواهد  
که مقصود را از سر زن بردارد باری فرقی نیست در اینکه زن و مرد هر دو لایق باشند  
یا یکی از ایشان لایق باشد چنانکه فرقی نیست لایق در زاد باشد یا غرض شده باشد  
و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست بخت کردن و عاری دادن و حلال کردن  
آن از زن یا از چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که در  
وقت اجرای صیغه نکاح شرط کند که اگر بر سر زن خود زنی دیگر بگذرد زن او مطلقه  
باشد شرط او باطلست نکاح او صحیح است میتواند زن دیگر و طلاق واقع نمیشود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که در وقت اجرای  
صیغه نکاح شرط کند که اخبار جماع یا طلاق با زن باشد چنین شرطی باطل است  
و زن نمیتواند منع کند شوهر خود را از جماع کردن و نمیتواند که خود خود را طلاق  
دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که شرط کند باز  
خود که اگر مهر او را ناموعد عمو داد از زن زن او باشد و اگر ناموعد مهر او را نداد  
از زن زن او نباشد چنین شرطی باطل است زن زن او است اگر چه صدا او را در سر  
آن موعد ندهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن

ضمن العقد شرط کند که زن و شوهر ارت از یکدیگر بگریزند باطلست چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که در وقت عقد بستان  
شرط کند که شوهر در شب برود پیش زن یا در روز یا اینکه شرط کند باز که حق  
نداشته باشد یا نصف و کسوه معینه از برای او قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده  
خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که در وقت عقد بستان  
شرط کند که شوهر دخول در فرج زن نکند پس هرگاه چنین شرط را کردند باید وفا  
بشرط خود و هرگاه بعد از آن زن از دخول و فرج خود را اجازت دخول  
کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
کسی که شرط کند در ضمن عقد که زن از بلاد خود بیرون برود باید وفا کند بشرط خود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که بملاک خود  
که زن از او کرم بشرط آنکه دختر خود را بنویزد و بیج کم پس هرگاه زن دیگر را اختیار کردی  
صیغه باشد باید صد تومان فی المثل بمن بدهد و باین طور عقد او را بستاند پس هرگاه  
تخلف کرد و زن دیگر را اختیار کرد باید آن مبلغ را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله جایز است بستان زن چهار عقد جداگانه  
معینه مختلفه بجاری کردن صیغه واحد مثل آنکه بگوید آنکس که یثرب علی بن عبد الله بن  
نومان و هند علی بن ربه و رقیه علی بن سلام و ثلثین تومان و سکنه علی بن سلام و عشرين  
تومان و جواب گویند که قبلت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



هرگاه از برای کسی خزان بسپا باشد و یکی از آنها را عقد کند از برای شخصی لکن اسم  
معقوده را ذکر نکند پس اگر شوهر هر دو دختر را دیده و قبول کرده و تزویج و نکاح او  
صحیح است لکن پدر آن دخترها در میت خود و خدا باید همان دختر را که عقد بسته  
تخص به دهد و اگر آن شخص همه دخترها را ندیده عقد باطل است چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسپا از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه اسم زن را که میخواهند عقد کنند  
باشند با خطا کنند و اسم دیگر را ذکر کنند لکن معقوده معلوم باشد عقد او صحیح است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه اسم زن را ندانند  
در وقت عقد بسپا با اطلا و دادن باید او را معین کنند بعلامت چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هیچ اغتبیای نیست در خراج و شوخی و در  
نکاح و نه در سایر عقود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
شرط صحیح نکاح حضور شاهد نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله زن خود میتواند که خود را تزویج کند و لکن مستحبست که اگر تزویج  
خود را و اگر ببرد دانی که او را تزویج کند چرا که مردان را از این امر میترسانند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن در امر تزویج خود را و  
کذا ببردی اینهم نمیتواند که او را از برای خود تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت محال است چنانکه در آن نیست مسئله هرگاه زن در حال سستی تزویج کند  
خود را از برای کسی و چون بهوش آید امضا کند عقد خود را از عقد صحیح است و هرگاه

امضا

امضا کنند از عقد باطل است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسپا از فقها فتوی  
بان داده اند مسئله هرگاه مردی در حال ناخوشه تزویج کند و بعد از آن فوت شود  
پس اگر دخول بزوجه خود کرده نکاح او صحیح است بر زنست عا و از برای او مهر  
و مهر است و اگر دخول نکرده فوت شود نکاح او باطل است عا بر زن نیست و برای او  
مهری و مهری نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسپای از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله جایز است مالک مملو که خود را عقد کند از برای مملو خود چنانکه جایز است  
که تحلیل کند کنیز خود را از برای غلام خود چنانکه جایز است که اذن دهد بخلام خود  
که او را برای مولای خود بخرد کنیز را چند را و با آنها مجامعت مباشرت کند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت محال است چنانکه در آن نیست مسئله جایز است  
از برای مالک که کنیز خود را تحلیل کند یا تزویج کند از برای برادران مؤمن خود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلبی از هر دو روایت  
عقد است در آن چند مسئله است مسئله اولی آنست که اگر زن بمؤمنین از خود  
ایشان در جمیع امور التبیان اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجهاتهم اولوا  
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین چنانکه از آیات و احادیث  
معلوم میشود و خلافت محال است چنانکه در آن نیست مسئله حاکم شرع و ولی  
صغار و سفها و مجانین است در جمیع امور ایشان در مقامیکه پدر ایشان یا وصی  
که او تعیین کرده در امور ایشان در میت انباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

مسئله جایز است  
مملو را عقد کند  
از برای مملو خود

در محل



که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئلہ پدیدر وجود پدر هر قدر بالا رود نه جہاد از  
ولی اولاد صفا خود هستند و میتوانند تزویج کنند اولاد صفا خود را چند کور باشند  
و چه اناث و بعد از کبر شدن نمیتوانند که امضا تزویج پدر و جد پدر خود را نکنند چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئلہ پدیدر  
پدر و ولی خنیا که خود هستند و تزویج او اگر چه پدر و جد پدر باشند چنانکه در احادیث  
وارد شده و بیبای از فقہا فتویٰ بان داده اند مسئلہ پدیدر و اوست که پدر و جد پدر  
میل و رضا در کبر خود را ملاحظه کنند چرا که او در امر تزویج خود خطی و نصیب  
دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی بدون رضا  
او جایز ندانسته اند و لایق پدر و جد پدر و تزویج او مسئلہ زن ثبیت بدون اذن  
پدر و جد خود میشوند هر چند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئلہ پدر میتواند که دختر خود را از برای کسی عقد کند اگر چه پدر بکر راضی  
نباشد جد پدر میتواند دختر را از برای کسی عقد کند اگر چه پدر و جد پدر بکر باشند  
باشد پس هر یک از پدر و جد پدر که عقد بکنند عقداش صحیح است و رضا  
دیگری شرط نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه اگر  
شد که بعضی ولایت پدر و جد پدر بر او در دختر کبره با کبره ثابت ندانسته اند مسئلہ  
هرگاه پدر بخواند که دختر یا کفر خود را بکس دهد جد پدر بخواند که آن دختر را  
از برای کسی دیگر عقد کند اختلاف کنند جد پدر را ولی خواهد بود از پدر مادام که خوا

ضری بخت رساند و باید صلاح او را منظور داشته باشد پس اگر چه صحت  
دختر را منظور نداشته باشد پدر را ولی خواهد بود از چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و بیبای از فقہا فتویٰ بان داده اند مسئلہ هرگاه پدر و جد پدر بکر خود را از برای  
کسی عقد بکنند بدون اطلاع جد پدر و جد پدر بدون اطلاع پدر از دختر از  
برای شخصی عقد بکنند پس هر کدام که پیشتر عقد بکنند عقد او صحیح است و  
عقدان دیگر باطلست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئلہ هرگاه پدر و جد پدر بکر بمقتضای عقد بکنند  
از برای و نفر عقد جد پدر صحیح است هرگاه با غرضی از برای دختر باشد چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بیبای از فقہا فتویٰ بان داده اند مسئلہ پسر بالغ میتواند زن از برای  
خود عقد کند اگر چه پدر او را خد نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئلہ از برای غیر پدر و جد پدری و لایق بر اولاد ایشان نیست از  
سایر اقارب از مادر و برادر گرفته تا عم و خال و مکر و لایق مکر و لایق مکر و لایق مکر  
مطلقا و لایق حکم شرع در نبودن پدر و جد پدر و ولایت و صدمه و قیم صفا محجب  
وصایت و قیم و چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئلہ هرگاه مادر زن عقد بکنند از برای پسر خود بدون اطلاع پدر پس  
هرگاه پسر امضا عقد بکنند مادر را نکند عقدا و باطلست نصف صفا قبرا که مادر  
قرار داده باید بمقتضای طلب اخصاص مادر ندارد بلکه اختصاص بپسر ندارد

خود را که عقد او صحیح است  
و هرگاه پسر امضا عقد بکنند  
مادر را



بلکه هر کس بطور قصود عقد بست هر کس را از برای هر کس صحیح عقد او موقوف با مضاف  
معهود و معفود یا ولی ایشانست بانبودن امضا شخص فصول باید بصفه فصول  
بدهد و عقدا و باطل است مگر از برای معهود و معفود در میان ایشانست چنانکه  
عده بر معفود لازم نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل اعنا  
باشد در اینست مسئله جایز است از برای ولی و از برای هر کس که اختیار امر بزرگ  
او با خود او باشد که وکیل کند هر کس را که بخواهند که او وکیل کند یا وکیل کند  
دیگر را که او عقد کند مگر آنکه تصریح شده باشد که وکیل در وکیل غیر باشد  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل اعنا باشد در اینست مسئله  
زینکه وکیل کند برادر بزرگ خود را بلکه وکیل کند هر کس را که او را شوهر دهد وکیل  
هم او را عقد کند از برای کسی و از زن بجز خبر باشد از عقد بستن وکیل پس برادر کوچک  
از زن باشد شخصی بکسر بطور فصول از زن را عقد کند از برای شخصی بکسر و از امضا  
کند عقد بستن ایشان را و تمکیر کند که انشخص با او جماع کند خواه حامله شود یا  
نشود پس شوهر اول نابکند که وکیل از زن را عقد بستن از برای او پس از زن  
شوهر اول است اگر چه حمل برداشته باشد از شوهر دوم و ولد دوم ملحق بپس خود است  
از برای از زن دو صدا است یک صدا که وکیل او را با و صد عقد بستن یک صدا از برای آنکه  
دوم با او جماع کرده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن نیست مسئله  
هرگاه زن وکیل کند کس را که او را شوهر دهد و شخصی دیگر بطور فصول عقد کند

او را از برای کسی و او امضا کند عقد فصول او وکیل او نباشند باشد که او عقد  
فصول او امضا کرده پس او را عقد کند از برای کسی دیگر عقد او باطل است چرا که بعد  
از امضا عقد فصول افتاد و مهر هم از برای او نیست چرا که امضا عقد فصول  
کرده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن نیست مسئله هرگاه برادر بزرگ  
زین را بطور فصول عقد کند از برای کسی و برادر کوچک او هم بطور فصول عقد کند  
برای شخصی بکسر پس از زن عقد هر یک از امضا نمود عقد او صحیح است و چنانکه  
که امضا عقد برادر بزرگ را نماید چنانکه در احادیث رد شده و خلاف آن نیست مسئله  
مسئله حیه که از جنس پدید و حیه باشد هرگاه پدر امر تزویج او را در صفا خود را با  
و اگر کرده میتواند که آنها را در حال صغر تزویج نماید چنانکه در احادیث رد شده  
و بکسب از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله امر تزویج غلام و کنیز مملوک با مالک  
و مولای ایشان است پس هر یک از هر کس که میخواهد میتواند تزویج کند تحلیل نهی  
و رضا ایشان شرط نیست چنانکه در احادیث رد شده و خلاف آن نیست مسئله  
هرگاه مملوک بدو نازن مالک خود تزویج کرد و بعد مالک امضا تزویج او را نمود  
تزویج او صحیح است اگر چه بعد از دخول مالک امضا کند چنانکه در احادیث رد شده  
و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مردی از یک شخص بکسر زنی را  
سادات شهر فی المثل از برای او عقد کند آن شخص زین را از سادات شهر دیگر عقد کند  
فی المثل مخالف کرده امر او را پس اگر امضا عقد او را نکرد عقد او باطل است



ما مورا باید نصف صدقرا که قرار داده بان معفو بدهد و عده بران زن نیست چنانکه  
مهرانی از برای او نخواهد بود از ترکه آن مرد چنانکه در احادیث و شد خلافت که  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه شخصی امر کند بکسی که از برای او زن عقد  
کند و مامور بمقتضا امر او زن را از برای او عقد کرد و بعد از عقد کردن آن شخص  
انکار کرد که او را امر کرده پس اگر مامور اقامه شهود نکرد و ثابت کرد که آن شخص او را امر  
کرده پس اگر آن زن را نخواست یا بطلاق بگوید و نصف مهر که مامور قرار داده باید  
بان زن بدهد و هرگاه مامور اقامه شهود نکرد و ثابت نکرد که آن شخص او را امر کرده  
خود مامور باید نصف صدقرا که قرار داده بان زن بدهد و اگر اسمی از صدقرا ذکر نکرد  
آن زن چیزی طلبکار نیست میتواند شوهر کند بدن طلاق و لکن واجب بر آن شخص که  
او را طلاق بگوید و اگر طلاق نکفت عاصی است چنانکه در احادیث و شد خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه شخصی امر کند بکسی که از برای او زن را در بلد عقد  
پس مامور برود بان بلد و عقد پس چون از آن بلد برگردد آن شخص مرد باشد پس  
اگر عقد او بعد از مردن آن شخص انقضای افتد از عقد باطل است و از برای آن زن مهری و بیات  
نیست چنانکه عده بر او واجب نیست هرگاه بعد از آن شخص معلوم شود که عقد او پیش از مردن  
آن شخص انقضای افتاده نصف مهر او را از ترکه آن شخص باید داد و از برای او بیات و بیهر  
او واجب است عده و بیات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئله هرگاه زنی بکلی کند مردی را که او را شوهر دهد پس آن مرد را از برای خود

عقد کند عقدا و باطل است از آن هر کس بخواهد میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز نیست برای آن که وکیل  
کند مردی را که او را از برای خود عقد کند و باید کسی که وکیل کند که او را عقد کند  
چنانکه در احادیث وارد شده و بیاتی از فضیلت افروی بان داده اند مسئله جایز است که  
طفل صغیر را وکیل کند که صیغه عقد را جاری کند هرگاه بتواند صیغه را جاری کند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن  
مصدقات را از نكاح خود و همین که ادعا کرد که مانع از برای او نیست نكاح معتبر  
او را نكاح کرد و نباید از او طلب کرد شاهد و قسم چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مطلبی و از هر دو مورد صدق و امور متعارف بانست و در  
آن چند مسئل است مسئله جایز نیست که زن خود را بچند مرد بیسوازی بزوجد  
صلی الله علیه و آله و این امر خاصه است و زن مؤمنه چنانکه از آیات و احادیث معلوم  
میشود و خلافت در آن نیست مسئله خدمت مینه از برای صدق بطور و جوب لزوم نیست  
و هر قدر بیک مرد و زن را خدمت مینه لازم میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که بیعت قصد صدق داد و ترا  
نداشته باشد از آن است زن و خداوند عالم جلش اگر چه بطور ظاهر زانی نباشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که ظلم کند زن را  
در دادن صدق او را از آن است زن و خداوند عالم جلش اگر چه در ظاهر زانی نباشد

و اگر مردی را بکسی که از برای او زن عقد کند و بعد از عقد کردن آن شخص او را امر کرده پس اگر مامور اقامه شهود نکرد و ثابت نکرد که آن شخص او را امر کرده خود مامور باید نصف صدقرا که قرار داده بان زن بدهد و اگر اسمی از صدقرا ذکر نکرد آن زن چیزی طلبکار نیست میتواند شوهر کند بدن طلاق و لکن واجب بر آن شخص که او را طلاق بگوید و اگر طلاق نکفت عاصی است چنانکه در احادیث و شد خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دینی که اولی است و از  
 کردن خدایانها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 امام علی علیه السلام بدون مؤمنین را ادا میکند و اوای خدایانها است که باید خدایان  
 ادا کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبی قل  
 مهر و کم بودن آن و کم بودن مخارج و مؤنه تزویج تا است با شدن نکاح کردن چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبی تا سی و پیر و کردن  
 بر سوختن صلی الله علیه و آله در آن کفار کردن بجهل السنه که با نصد هم شرعی باشد که  
 عبادت زدن و دینیت شصت و دو و متفال نیم صبر نفقه خالص چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که مهر را تعلیم کردن چیزی از مهر  
 یا مشنه از کدوم قرار دهند و لکن مکرر هست که کمتر از ده درهم شرعی قرار دهند  
 شبیه نباشد بچیزی که زانی برانیه مسئله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که مهر را زیاد قرار دهند حتی قناری  
 چنانکه از آیات احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 کسیکه قرار دهد مهر معین را در پنهان و اظهار کند مهر را در آشکار همان مهر معین  
 پنهان را باید بدینوا بچرا که اظهار کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه تزویج کنند اهل کتاب یا مشافه یا کافر یا  
 خمری و غیره قرار دهند بعد مرد و زن هر دو مسلمان شوند نکاح اینها صحیح است

قناری  
 بر سر زنی است  
 مسکوک خانی

ولکن قیمت خمر و غیره را باید بدینوا بچرا که خمر و غیره را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسیکه صدق را خدای یا خانه و امثال اینها قرار دهد و معین  
 قیمت حدود آنها را چیزی وسطی را بحسب حال خود باید بدینوا بچرا که در احادیث وارد شده  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که صدق را اجاره  
 خود زوج یا اجاره چمن دیگر قرار دهند از برای خود زن نه از برای پدر و چنانکه  
 صدق در عوض بضع او است چنانکه در احادیث وارد شده و بکسب از فقها افوی  
 بان داده اند مسئله جایز است که بعضی مهر را بدینوا بچرا که در احادیث وارد شده  
 قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است  
 که در وقت عقد کردن ذکر از مهر نکند پس در صورتی که ذکر از صدق او نشد  
 اگر طلاق واقعه پیش از دخول مهری بر زن مؤثر بود و اگر طلاق بعد  
 از دخول واقعه مهری که متعاقبت زمان اقوام و اقارب زن بر زن مؤثر است  
 عوض بضع او چنانکه در احادیث وارد شده و بکسب از فقها افوی بان داده اند مسئله  
 کسیکه عقد کند در وقت عقد کردن گفته علی کمال الله و سینه نبی صلی الله علیه و آله  
 و ذکر از صدق او نکرده یا فراموش کرده که ذکر از صدق او نکرده یا فراموش کرده  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بکسب از فقها افوی بان داده اند مسئله کسیکه در  
 وقت عقد کردن ذکر از صدق او نکرده و قبل از دخول طلاق گفته اگر چه مهری بر زن  
 او نیست لکن باید چیزی بطلعه بدهد علی الوسع قدره و علی الفتره غنی بالله

مهر  
 مهر  
 مهر



وسع خود و متوسط و فقیر یا ندان حال خود مگر طلاق خلعی که زوج چیزی نیاید  
بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله قدس  
از برای چیزی که بمطافه غیر مدخوله بایست و نیست لکن در غنی و موسع خانه یا خادی و  
متوسط جامه و فقیر مقرر نکشتری بادر همی وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده  
مسئله جایز است که اندازه صدا را بحکم مرد یا بحکم زن قرار دهند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله کسی که زنی را عفت است  
و اندازه صدا را بحکم زن واکندارد و پیش از دخول با او فوطشند صدا از برای زنی نیست  
ولکن میراث و چیزی که از باب تنعم باید باو داد از برای او است اگر پیش از دخول باو و را  
طلاق داد بقدر مهر السنه بر ذمه او است و حکم زن از مهر السنه مجاوز نباید بکند  
مطافاهم عدم مجاوز حکم زن از مهر السنه وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان  
داده اند مسئله هرگاه زنی مقدار صدا را بحکم شوهر قرار داد کمتر از مقدار  
که در مینا افارب بن متعافت نباید حکم کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری  
از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله مستحبست که زن صدا خود را بشوهر خود  
بخشد پیش از دخول باو و این بهتر است از آنکه بعد از دخول بخشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در این نیست مطلب چیزی که در بعضی از احکام صدا  
و امور متعلق بافتد در این چند مسئله است مسئله سزاوارست از برای کسی  
که زنی را عقد کرده و میخواهد عروسه کند پیش از دخول باو چیزی بدهد اگر چه

مطلبی از حکم  
که بغض و  
صداقت  
معلق است

انہما

از باب صداقت و نباید آنچه را از او پس بگیرد هرگاه از باب صداقت نداده باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسپای از فقهاء فقوی بان داده اند مسئله قراری  
گیرد تمام صدای که فرموده اند از برای آن محض جمع کردن با او و کفایت میکند التماس  
خانین که همان در خول تمام حشوه باشد در فرج و محض خلوت کردن و پهلوی هم  
خواهند بدون جمع تمام صدای که فرموده قرار نمیگیرد از برای آن چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسی که دخول کرد و چنین از صدافرازان نداشت  
چیز از صدای که نمیشد وزن میتوانده طالب تمام آنرا بکند اگر بخواد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله زن میتواند تمکین  
شوهر خود را نکند تا صدای خود را از او بگیرد در دفعه اول و لکن هرگاه در دفعه  
اول تمکین کرد و زوج با او جماع کرد بعد از آن نمیتواند تمکین نکند از برای گرفتن  
صدای خود اگر چه مطالبه صدای خود را میتواند بکند با تمکین چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسی که طلبه او داد زن خود را پیش از  
دخول باو نصف صدای قبل که فرموده باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در این نیست مسئله کسی که فوزه پیش از دخول نصف صدای قبل که  
فرموده باید از ترکه او داد چنانکه در احادیث وارد شده و بسپای از فقهاء فقوی بان  
داده اند مسئله زن بیکه فوزه پیش از دخول باو نصف صدای را که فرموده اند  
و رتبه او مستحق چنانکه در احادیث وارد شده و بسپای از فقهاء فقوی بان داده اند

خانیان  
خنده کاه مردوزن

Wm



مسئله کسیکه زن را گرفته و عقد کرده و با او خلوت کرد و بعد از اطلاق داد پس زن را  
 کند که شوهر را او جماع کرده و شوهر نکاح کند باید زن نکاح کند پس اگر باکره است نصف  
 صداق را که قرار داده اند مستحق است و اگر باکره نیست تمام صداق را مستحق است مگر آنکه زوج  
 اثبات کند که او باکره نبوده چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله  
 کسیکه زن را عقد کرده یعنی زن را که عیبه و مانعی در فرج او است نمیتوان دخول کرد با او  
 و با او خلوت کرد و بعد از آن که مرد پس از آن دعا کرد که با او دخول شد پس باید زن را  
 نظر کنند و چون نظر کنند معلوم شد که زن فاسق است دخول او نشد نصف صداق را که قرار داده  
 میبرد نه تمام آن چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتویٰ بآن داده اند و این حکم  
 در صورتی است که زن در اول امر تالیس نکرده باشد مسئله صداق را که در عقد قرار  
 میدهند بجز عقد بسان محفود مستحق میشود خواه انصاف بر زن و فرج او باشد یا تسلیم  
 کند از این جهت و زیاده و نقصان تسلیم شده دخلی بزوج ندارد پس هرگاه مانعی از  
 دخول هم رسیده مثل طلاق یا فو فی آن مانع نصف صداق را بر میگرداند بزوج چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه کسی  
 صداق را کوفسد اثبات آن قرار داد و تسلیم کرد آنها را بزن و آنها را نشد نزد او پس قبل از دخول  
 او را طلاق داد نصف کوفسد و اثبات آنها از آن زن میگیرد و هر قدر از کوفسد و امثال  
 آن تلف شده باشند جز آنکه با زن رسیده و مطلق باید بجهت عقد که کوفسد تسلیم کرده  
 نصف آن عدد را تسلیم پس بگوید اما اولاد بیکه کوفسد از او شده اند پس هرگاه کوفسد آن  
 نزد

رتقا  
 زنیکه عیبه و مانعی در فرج او است  
 که مانع از جماع است

نزد مطلق حامله بوده اند نصف از اهرام باید بگیرد چرا که اعتنا آنها موجود بوده اند در وقت  
 تسلیم و هرگاه کوفسد آن بعد از تسلیم کردن در ملک زن حامله شده اند و زایشه اند و اگر  
 کوفسد آن مال خود زوج است دخلی بزوج ندارد و نباید نصف از اهرام بگیرد چرا که نماز و  
 شد صداق مال زوج است چنانکه تلف شدن صداق در نزد زوج خبر او است و دخلی بزوج  
 ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست و این حکم در هر صدق تسلیم  
 شده جاریست و اختصاص بکوفسد ندارد پس حکم کلو و شتر و جمیع حیوانات که از باب  
 صدق تسلیم شده و قبل از دخول طلاق گفته شده معلوم شد پس هرگاه ملک را صدق  
 کرد و در ملک زن زراعت شد زراعت مال زنست و هرگاه قبل از دخول طلاق شده  
 نصف ملک را باید و اگر در اقامه هر قدر از زراعت که عاید او شده منفعتی خود او است و  
 نباید نصف از اهرام بگوید اما حدیثی که در این است صدق شده رسید که نصف زراعت را باید  
 مطلق ببرد با نصف مال محمول بر اینست که زراعتی که وقت تسلیم مال موجود بوده نه  
 آنکه در ملک مطلق زراعت شده مسئله کسیکه غلام یا کنیز را صدق کرد و تسلیم  
 نمود و بعد قبل از دخول طلاق گفت یا بدقت میگوید اگر در وقت تسلیم کرده معین کرده و نصف  
 آنرا عطا داد و زیاده و نقصان در ملک مطلقه حاصل شده دخلی بطلاق ندارد پس هرگاه  
 کنیز در وقت تسلیم حامله بود بچل میلوکی و در ملک مطلقه زایشه شد نصف قیمت آن  
 مولود مال مطلق است و هرگاه در ملک طایفه آن کنیز حامله شد بچل میلوکی مولود  
 مال طایفه است و دخلی بطلاق ندارد و نباید نصف قیمت و ولود را مطلق ببرد چنانکه از احادیث

و قبل از دخول طلاق واقع  
 شده معلوم شد بلکه حکم نشاء  
 اموال و املاک که از باب  
 صدق تسلیم شده

معلوم



معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله کسیکه صد اکنه از برای حقوق خود  
 المثل هزار تومان بعد در عوض هزار تومان بچین دیگر را تسلیم کند و المثل جامه و غلام  
 اگر چه غلام گریز یا باشد و معفو راضی شود بان عوض از هزار تومان و بعد از آن پیش از  
 دخول معفو در اطلاق دهد نصف هزار تومان را مستحق است که از مطلقه بکشد نصف  
 و غلام را و آنها مال طاهر است چنانکه در احادیثی آمده و خلاف آنکه محل اعتبار باشد  
 در این نیست مسئله کسیکه صد معفو خود را و المثل هزار تومان بچین دهد و آن  
 هزار تومان را تسلیم کند معفو خود پس معفو در المثل نصف از آن بچیند بزوج خود  
 و باو بدهد و بعد از آن زوج او را اطلاق دهد پیش از دخول باو ان پانصد تومان  
 باقی مانده در نزد مطلقه را مستحق است که از او بگیرد چرا که پانصد تومان را که بخشید  
 از مال خود بخشید و مثل آنکه اگر غیر مطلق بخشیده بود یا نافه شده بود دخول بزوج  
 مطلق نداشته و ضرر بود بخود او و ادا نموده همچنان بخود زوج هم که بخشید دخول  
 ندارد بان نصف صد که باید بزوج برگردد بجهت طلاق قبل از دخول چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه صد معفو خود را و المثل هزار  
 تومان بچیند و بعد معفو تمام هزار تومان از بزوج خود بچیند بعد از آن زوج  
 او را اطلاق دهد پیش از دخول باو پانصد تومان مستحق میشود که از طائفه بگیرد که  
 صد اوست هزار تومان را که بخشیده دخول بزوج ندارد چنانکه در مسئله نص  
 اشاره باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه

ازاد کند گریز خود را و او را از بزوج بچیند و قرار دهد ازادی او را صد او و بعد پیش از دخول  
 باو او را اطلاق دهد مستحق میشود که بعد نصف قیمت گریز او را بکار بدارد تا آنکه گریز  
 او بعد نصف قیمت شود و هرگاه نصف قیمت خود را بمقتضی خود داد ازاد میشود و هرگاه  
 نصف قیمت را نداد و کاری هم نکرد که احوان نکلی بعد نصف قیمت او باشد نصف خود او بر  
 میگردد بر قیمت مملوکت و نصف ازاد میشود پس بگریز باید بدهد مگر مملوکی خود را  
 و یک و از بزوج خود برگرداند پس اگر زن ندی داشته باشد که نصف از او مملوکی او بچیند  
 تمام او ازاد خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و بچیند از فقها فتوی بان داده اند  
 مسئله این است که برای خود معفو و از برای پدر او و از برای جد پدر او و از برای هر  
 که معفو امر بزوج خود را باو ادا کرده که او را شوهر دهد که عفو کند بچیند بزوج  
 مطلق نصف صد قبل از قرار داده اند هرگاه قبل از دخول طلاق کند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بچیند از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه عفو کند زن را از بزوج  
 غلام مملوکی خود بصدای معنی و بعد مملوکی خود را بفرشده پیش از دخول بچیند نصف  
 صد را که قرار داده باید بان زن بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
 مسئله کسیکه دختر خود را بشوهر دهد و صد اکنه او را بگیرد و بعد فوت شود پس اگر  
 دختر او را وکیل کرده در گرفتن صد اکنه نمیشود و طائفه صد اکنه از شوهر خود و اگر او را  
 وکیل در اخذ صد اکنه نکرده میتواند صد اکنه خود را از شوهر خود بگیرد پس شوهر رجوع  
 کند بورتی پدر زن خود و آنچه داده بگیرد مگر آنکه دختر را در حال صغر عقد کرده باشد



و صداق او را گرفته باشد پس دختر بعد از بزرگ شدن نمیتواند مطالبه صداق خود را  
 از شوهر بکند چنانکه در احادیث وارد شده و بیای از فقهای افقویان داده اند مسئله  
 کسیکه در حال عرس تزویج کرد پس هرگاه دخول کرد و فوط شد نکاح او صحیح و صداق و مهر  
 بر زن او میرسد و هرگاه دخول نکرده فوط شد در همان مرض نکاح او باطل است و صداق و مهر  
 از برای محفوظه نیست چنانکه عده برای او لازم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از  
 فقهای افقویان داده اند مسئله هرگاه از رجوعها نکاح داده شد عده نکاح برادر عده او حوله  
 نداشتند باشد که او در عده است خواه نداشتند باشد که در عده جایز نیست عده کردن و رجوع  
 و بعد از آنکه دخول کرد باز زن دانست که در عده بوده یا دانست که در عده حرامست عده  
 کردن پس صداق را که قرار داده باید باز زن بدهد بجهت خول که کرده و لکن نکاح او باطلا  
 و از زن حرام مؤبد میشود بر او و هرگاه دخول باو نکرده دانست نکاح او باطل است و صداق  
 از برای او نیست و اگر هم چیزی باو داده از راه نادانی از باب صداق نمیتواند پس بگیرد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زن از برای  
 خود را بعد غلام مملو که در آورد بدو زن مالک او صدق است از برای او نیست اگر چه  
 مملو دخول باو کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
 آن نیست مسئله هرگاه پدر زن بر عده نکاح از برای پدر خود بگذارد پس اگر پدر  
 مالی دارد صداق بر ذمه او است هرگاه چیزی ندارد صداق بر ذمه پدر او است خواه  
 صریحا ضامن شده باشد یا ضامن نشده باشد و هرگاه پدر ضامن شده صدق است بر او است

اگر چه پسوالدار باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن  
 نیست مسئله هرگاه مادری در غیاب پدر خود زن را عقد کند بگذارد پس اگر پدر  
 امضا عقد مادر خود نمود نکاح صحیح است و صداق بر او است و اگر امضا نکند عده  
 باطل است و نصف صداق را باید مادر او بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بیای  
 از فقهای افقویان داده اند مسئله جایز است که بعضی از برادران مؤمن تزویج کنند و صداق  
 پس او صدق است و زوج بدهد که زوج تسلیم زن خود کند چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافتی در آن نیست مسئله کسیکه دختری را عقد کند بگذارد بجهت آنکه باکره است  
 پس معلوم شود که باکره نبوده بگذرد بیکه تفاوت در میان باکره و نوبه است از صداق باید که  
 شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله کسیکه نکاح کند  
 زن معیوب را عقد کند از برای کسی بگذارد و آن کس دخول کند باو پس بفهمد که آن زن معیوب  
 بوده پس بگذارد او را بدهد بجهت خول که کرده و از شخص مدلس بگذرد آنچه را که باو داده  
 و اگر دخول باو نکرده بگذارد چنانکه در احادیث وارد شده و بیای از فقهای افقویان  
 داده اند مسئله هرگاه ولی زن تالیس نکرده و نمیدانست که زن معیوب است خود زن  
 نکاح کند بگذرد مهری از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست  
 مسئله کسیکه دانسته و فهمیده زن معیوب را عقد کند بگذارد باید صداق را بدهد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه غلام مملو که نکاح کند  
 او از اوست و زن را عقد کند و بعد از آن زن بفهمد که او مملو است پس اگر نخواهد



با او میماند و اگر نخواهد از بی کار خود میبرد پس اگر دخول با او کرده صد اقرار از او بگیرد و اگر دخول نکرده محض ندارد و هرگاه بعد از آنکه زن دانست محلو گشت تمکین کرد که دخول با او کند زن او است نمیتواند بدو طلا و از او مفارقت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه عتین باشد و مری نداشته باشد و ندانند که زن او است عقد کند باید صدا را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله کسیکه عاخر باشد از دخول زن و ندانند که زن او است باید صدا را بدهد داد نفیون کند و میباید او و معقوف نصف صد اقرار که قرار داده اند مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی که خصمین او را کشیده اند زن بر او صدق عقد کند و باو دخول کند تمام صد اقرار که قرار داده باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اجرت منع بقدر یک طرفین راضی شده بان اگر چه بمشروط باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال عتبا باشد در آن نیست مسئله که منع کند از اجرت منع بقدر یک طرفین راضی شده و بنامه در نفیون مکرر و رها حض او که نباید بجهت بام حبض او چیزی از اجرت او را که کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بصیغه انقطاع زنی را منع کرده اند بعد معلوم شد که شوهر داشته پس هر قدر از اجرت را که گرفته مال او است و عوض صح او و باقی مانده را مستحق نیست هرگاه خود از زن دانسته که شوهر دارد و ندانند که شوهر بعد ندانند او معلوم شده چیزی مستحق نیست میتواند آنچه باو داده اند پس بگیرد چنانکه در

احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه منفطه اجرت خود را بده کند به متمنع پس متمنع مدتی را بگذرد پیش از دخول باو نصف اجرت را که قرار داده اند میتواند از زن بگیرد علاوه بر آنچه باو بده شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال عتبا باشد در آن نیست مسئله جایز است که اجرت منع را متمنع قرار دهند البته باید چیزی بمنقطع بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله کسیکه غصب کند زن از او بر او و باو جماع کند و بکار او را ببرد تمام صد اقرار که در امثال و اقرا از نفیون است باید بدهد و کسیکه غصب کند چیزی را که بکار او را ببرد و بکار او را ببرد یک قیمت آن چیزی را باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال عتبا باشد در آن نیست مسئله نیست بر ذمه زانی صدق و نیست برای زن به مهری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب چهارم در کیفیت فاق امور متعلقه بانسنت در آن چند مسئله است مسئله سزاوار است که ولی عرو سه در روز باشد و فاق و شب سزاوار است که عرو سه سوار کنند و شب فاق از برای او مایه ببرد و در اطراف او و تکبیر بگویند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است که دامها در وقت ورود عرو سه در خانه خود با بپاشند از خانه گرفته تا اخرا که در حیاطها از نوع از خضر از او دور شود و سزاوار است که چیزی که در پای او است مثل موزه و جوارب پای او ببرد آورد و پاها او را بشویند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است ملاعبه زوجه باز وجه خود را هر دو مشتاقا هم شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

مطلب چهارم  
در کیفیت فاق  
امور متعلقه بانسنت



در آن نیست مسئله مکرر و مستعجل کردن مانند سرخ و خروس و بیل و مشغول شوند  
 نازن محاسب شود برای جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحب مؤکد است بسم الله و بالله گفتند پنهان بردن از نزدیانت در شب طاهر و وقت خول  
 و نطفه بسم الله شرب شطاب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله نباید و بقبله و پشت بقبله جماع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله نباید در میان راه عبور و در حضور مردم بلکه در اطاعت که کسی  
 خوابیده باشد که صکاف نفس مرد و زن را بشنود جماع کرد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله مکرر و مستعجل کردن مرد و زن و بی لباس جماع کنند  
 مستحب است که در زیر لباس و جامه جماع کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 آن نیست مسئله مکرر و مستعجل کردن در کشته و در زیر آسمان و حجاب در مقابل  
 افواج ماندن و سائر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله باید که  
 نیست جماع کردن در حمام و در آب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله جایز نیست جماع کردن با زن حائض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله کفاره جماع کردن در حیض و روزه حیض یک مثقال شرع طلا است که  
 هجده نخود باشد در وسط حیض نیم مثقال و در آخر آن ربع مثقال است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجب است منع قاهر کسی که در حیض جماع  
 کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است متعنه شدن از زن

حائض از هر موضعی بنوائ قبل او که مجرای خولنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مکرر و مستعجل کردن آن که از حیض پاک شده  
 از غسل حیض مکرر آنکه در کثرت غلبه داشته باشد پس امر کنند تا اگر فرج خود را بشوید  
 و بعد از آن جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز  
 نیست جماع کردن با زنیکه از خون نفاس پاک نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله آنکه خون استخاضه میبند هرگاه عمل استخاضه بجا آورد جایز است  
 با او جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکرر و مستعجل  
 جماع کردن در حالی که حیض را عضا است چنانکه مکرر و استخاضه حیض پاک شده چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکرر و مستعجل جماع کردن در حضور  
 زن از خود با زن دیگر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 با کثیر عیال و در حضور کثیر دیگر یا که نیست جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافت در آن نیست مسئله جایز است خواندن و میان آنها متعدد خود و در میان  
 کثیرها متعدد خود و در میان آنها و کثیرها خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسی که جماع کند در مکانیکه طفل بداری را نمک آن باشد که  
 آنها را ببیند و صد آنها را بشوید هرگز آن طفل رستگار نخواهد شد پس اگر طفل پسین  
 را بخواهد شد و اگر دختر است زنا کار خواهد شد و اگر طفل منعقد شود و هم زنا کار  
 خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که میخواهد



جماع کند باید در این وقت و پرده را بپندارد و خدشکار از این برون کند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر چه است که بدن را میبکاهد و لباس آنکه بکشد  
باشکم بر بجمام و رفتن و یا شکم بر جماع کردن و باز بر جماع کردن چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله حرامست جماع کردن در جمیع مساجد و برای غیر  
آنکه طاهرین علیهم السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر  
جماع کردن در سفر هرگاه آن نباشد که غسل کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هر چه است جماع کردن بعد از اخلاص پیش از غسل چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست وضو گرفتن از برای کسی که  
بخواهد با زن حامله جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
مسحوب است وضو ساختن از برای کسی که جماع کرده و غسل نکرده و میخواهد معاودت کند  
بجماع و از برای کسی که با جاریه خود جماع کرده و غسل نکرده و میخواهد جماع کند با جاریه  
دیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله نباید کسی جماع کند  
بازن خود بخیال زن غیر و میل با و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله کسی که جماع کرده و غسل نکرده و بپوشد زن خود خواسته نباید قرآن تلاوت کند  
که خوف است که عفت از آنست و باید وایش از این بوزانند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر چه وزن بعد از جماع نباید که بخیزد  
واحد خود را پاک کند و هر یک از برای خود باید خوف مخصوص داشته باشد چنانکه در

احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله نباید کسی جماع کند یا نزد حضرت  
حیوانات چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله خوب نیست  
کردن در آن شب که میخواهند سفر کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله خوب نیست تکلم کردن در جماع چنانکه اگر طفلی منعقد کرد و خوف  
و کنکری را و اسب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر که وضو  
بفرج زن مخصوص در وقت جماع مخصوص نظر کردن بباطن فرج که بسیار آنکه مورت کورت  
طفلی شود که از آن طفله منعقد کرد و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هر که وضو جماع کردن در اول شب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله هر که وضو جماع کردن در شب آخر ماه که بسیار با غایت سقط شد طفلی  
میشود که در آن شب منعقد کرد و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هر که وضو جماع کردن در شب اول و آخر ماه که بسیار با غایت سقط شد طفلی  
چرا که اگر طفلی منعقد کرد و خوف جنون در او میبرد مگر در شب اول و آخر ماه که مستحب  
جماع کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر که وضو  
کردن در میان طلوع صبح تا طلوع آفتاب در میان غروب آفتاب تا غروب شب چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر که وضو جماع کردن در روز  
که آفتاب بکشد و در شب که شب بکشد و در هر شب و روز که بادها سبب و سرخ و زرد  
بوزد و در هر شب و روز که زلزله شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

مسئله خوب نیست  
آنکه کسی که در آن شب  
قرآن تلاوت کند یا آنکه  
در آن شب وضو کند  
چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست



مسئله مکروهست جماع کردن بعد از ظهر مگر بعد از ظهر و زوجه چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکروهست جماع کردن در شب عید و اگر  
منعقد کرد در جلاله و قتال خواهد شد و در شب عید قرآن و اگر ولدی منعقد کرد  
زائد الخافه باناقص الخافه و دشمن اهل بیت و شیعیان اینک علیهم السلام خواهد شد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکروه است جماع کردن در روز  
درخت میوه دار و میوه ده و اگر ولدی منعقد شود فتنه آنکه و قتال خواهد شد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است جماع کردن در شب  
شنبه و در شب شنبه و در شب پنجشنبه و در شب جمعه بعد از عشاء و در روز جمعه  
بجمله و در روز پنجشنبه در نزد زوال آفتاب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله کسیکه نظر کند بر زن خوب و نه که در نظر او جلوه کند سزاوارست برای او  
که با اهل خود جماع کند تا جلوه آن زن از نظر او بپسند و بچال آن نباشد و اگر زن نیک  
پس و رکعت نماز بجا آورد و مکرر حمد کند خدا را و صلوٰه فرستد بر محمد و آل او صلی الله  
علیه و آله پس دعا کند که خداوند از فضل خود زنی باو نصیب کند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوارست که جمیع نکند زنی بسیار اگر از عهد  
جماع با هم آنها بر نیایند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
جایز نیست که تری کند جماع با زن جوان پیش از چهار ماه مگر باذن او چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است عزل کردن از کفین

یعنی من را بیرون از فرج او ازال کند و هم چنین جایز است عزل کردن از زنی که طفل خود را  
نمیدهد و از زن سلطه بدخلق و از زن یا شه و از زنی که زاننده نیست عقیم است  
مکروه است عزل کردن از زن ازاد سوا آنها که ذکر شده مگر برضا او یا بشرطیکه در عقد  
کرد باشند که از او عزل کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای ائمه  
داده اند مسئله جایز نیست جماع کردن با دختریکه نه سال کمتر داشته باشد و اگر کسی  
که در آن دختر حرام مؤیده میشود بر او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای ائمه  
بان داده اند مطلبی از هر مردی که معاشرت زن و شوهر را امور متعلقه بانست و در  
آن چند مسئله است مسئله عیال شخص سیران و هستند و محبوب ترین خلقند  
خداوند عالم جلشانه کسی است که نیکو کند با سیران خود و کسیکه در وقت وسعت  
وسعت ندهد بر عیال خود نعمت و وسعت بزند از او زیل خواهد شد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ملعون است ملعون کسی که از عیال خود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله عیال زن یا بخت  
نفسه و کسوه او را بدهند و اگر از زن و نادان کار ناگوار کنی تا محض کنند و مثل زنها  
مثل دنده کج است پس هرگاه ملای با آنها باشد منفعها از آنها برده میشود و اگر کسی خوا  
کند دنده کج را راست کند خواهد شکست ضرر خواهد رسید چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است برای مرد صبر کردن بر بد خلقی زن که خلق  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طاعت غایب باید کرد در هر حال

مطلبی از هر مردی که معاشرت زن و شوهر را امور متعلقه بانست و در آن چند مسئله است مسئله عیال شخص سیران و هستند و محبوب ترین خلقند خداوند عالم جلشانه کسی است که نیکو کند با سیران خود و کسیکه در وقت وسعت وسعت ندهد بر عیال خود نعمت و وسعت بزند از او زیل خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ملعون است ملعون کسی که از عیال خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله عیال زن یا بخت



نباید داشت در هیچ مال و نباید و اگر او را در تدبیر امور عیال چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای ن مالی باشد و حلال کند  
بر شوهر خود مال خود را پس حلال است از برای کسی که خرج کند آنرا و لکن مخربان مال  
کنیز را برای مقاربت با او مگر بر رضا خاصه از زن چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و خلافت در آن نیست مسئله زن بدون اذن شوهر خود نمیتواند که مال خود را به  
کسی ببخشد یا نذر کند یا تصد کند یا مملوک خود را آزاد کند یا فرزند دهد که مملوک او  
بعد از فوت او آزاد باشد مگر در حج و اجماع یا زکوٰه و خمس یا احکام ابدین خود یا صلّه  
رحم پرورد کند که بدون اذن شوهر میتواند کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار  
از فقهاء فتویٰ بان داده اند مسئله زن بدون اذن شوهر خود نمیتواند در مال شوهر تصرف  
کند مگر بر رضا شوهر در بعضی تصرفات معلوم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله زن را از است شور کردن باز نهاده امور و مخالفت کردن و در مخالفت  
ایشان برکت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در  
اموری که زن آنها میکنند باید خلاف کرد اگر چه امر بمعروف باشد تا طمع نکند که امر نمیکند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بپناه بخدا باید بود از شر زنها  
شروع و با حذر باید بود از خوبان ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هر کس تدبیر امور خود را زن و اگر دارد مملو است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله واجب است که امر کنند زنها را بمعروف و نهی کنند از منکر

پس اگر قبول کردند نجات خواهند یافت و اگر قبول نکردند شخص بکلیف خود عمل کرده  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بهترین زنها از نیست مردان یا  
محرمانند بده باشند و او ایشانرا ندیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله غیر مرد که راضی نمیشود که زن او را ببیند چه آنکه با او رفیق شوند  
سروکاری داشته باشند یا همبافت و غیرت زن که راضی نمیشود که شوهر او باز به دیگر سروکار  
داشته باشد کفر است حسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
خوهر بر زن اینست که او را اطاعت کند و مخالفت نکند و بدون اذن او تصد نکند و بدون  
اذن او روزه مستحبی نگیرد و نذر و عهد نکند و او را منع از خود نکند اگر چه در حال  
سواری باشد و در محلی کجاوه باشد و نمکین او را بکند در همان وقت که او میل میکند  
حتی آنکه نباید نماز خود را طول دهد بجهت طهره از نمکین او و بدون اذن او از خانه بیرون  
نرود و اگر بی اذن او از خانه بیرون رفت لعنت میکنند او را ملأ الله اسما و ملائکه زمین  
و ملائکه غضب ملأ الله رحمتی آنکه برگردد بخانه خود و باید خود را از برای شوهر خود  
معطر و عطرین کند به بهترین بویها خوش و بهترین زینتها و لباسها و شبیه بخوابد که شوهر  
از او در غضب باشد اگر چه شوهر ظلم با او کرده باشد اگر چه نباید با او ظلم کند و حق زن بر  
مرد اینست که او را بپوشاند و سپر کند و منزه از برای او میباشد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله زن بکه خود را خوشبو کند از برای غیر شوهر خود  
او قبول نخواهد شد نا آنکه توبه کند و غسل توبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت



در آن نیست مسئله مرد و زن هر یک را ظلم کند بر دیگری حشمت از این قبول نخواهد شد  
 تا آنکه هر یک که مظلوم باشد حلال کند ظالم را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مطلب از آن هم در فقه و امور متعلقه بآنست در آن چند مسئله است  
 زن از زاده معفوره بعقد و ام هر چهار شب یک شب خوشی و اجابت بر مرد که در کتاف  
 او بخوابد اگر چه با او جماع نکند پس اگر باین زن دارد سه شب بهر حال که میخواهد بخوابد  
 و شب چهارم باید که آن زن بخوابد و اگر مرد و زن دارد دو شب خوشی و زن او است دو شب  
 مختار است که بهر جا بخواهد بخوابد و اگر زن دارد سه شب خوشی و زن است یک شب  
 مختار است که بهر مکان بخواهد بخوابد و اگر چهار زن دارد از برای خود او شب بانه نخواهد  
 بود که مختار باشد که بدون زن بخوابد و باید هر شب کنار یکی از آنها بطور مختار  
 بخوابد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است برای  
 زن که خوشی کنار خود را بگذارد بخود مرد باز در دیگر او چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله مرد بیکه شب از برای خود او بانه باشد که مختار باشد که  
 بهر مکان که بخواهد بخوابد جایز است از برای او که در آن شب کنار هر زنی که بخواهد بخوابد  
 علاوه بر فتنه و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 مردی زن از زاده معفوره بعقد و امی آورد و کنیز یا کتابیه هم بعقد و ام دارد از برای  
 زن از زاده و شب خوشی کنار خوابست از برای کنیز یا کتابیه یک شب چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن بیکه نازد عقد کرده اند بعقد و ام

مطلب از آن هم در فقه و امور متعلقه بآنست

چون بنای فانی او شد هفت شب کنار خود مختار است خواه با کرم باشد یا بکینه  
 در احادیث وارد شده و بسپار از فقه و اقوی بآن داده اند و بعضی سه شب مختار است  
 گفته اند بجهت ورود احادیث دیگر مسئله معصومه منقطع است از شبها از برای او نیست  
 خواه از زاده باشد یا کنیز یا کتابیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مطلب هفتم در نفقه و امور متعلقه بآنست در آن چند مسئله است  
 نفقه و کسوم و سکای معفوره بعقد و ام واجبست بر زوج اگر چه بزوج ماله  
 باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله نفقه و کسوم و سکای  
 و پدر و مادر واجبست اگر فقیر باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله بهترین نفقات نفقه ایست که بر پدر و مادر و نفقا  
 شود که ثوابان بیشتر از سایر نفقات است بعد از آن نفقه بر خود و عیال خود بعد از  
 آن نفقه بر اقوام و اقارب بعد از آن نفقا در راه خدا و ثواب نفاق و سبیل الله کثیر است  
 از ثواب نفاقها و سابقه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در  
 آن نیست مسئله خلافت و اجاز برای زن باینست که شکم او را سیر کنند و بدن او را  
 بپوشانند و مسکنی از برای او مهیا کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله نفاق بحسب سعت شخص است پس هرگاه خلافت و جلشانه و سعت او هم  
 و سعت هدیه عیال خود و چون خلافت گرفت لوهم نیک بکرد و تجاوز نکند از نفقه  
 الهی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله و الخواست مانع

مطلب از آن هم در فقه و امور متعلقه بآنست



کسیکه جمیع همت و صرف مردم میشود و ملعون است ملعون کسیکه تعدد در تطبیع علی  
خود میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است بعد  
دادن بعال خود بطور متعارف و نه بجهت اسراف شود و اسراف حرام است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که تفاوت نکاح در میانها در خوراک  
پوشاک و جایز است که تفاوت قرار دهند و میان ازاد و کنیز ملوک چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله زن ناشزه که طاعت شوهر خود نمیکند و از او  
از خانه بیرون میرود نفقه و کسوه را از شوهر مستحق نیست تا آنکه اطاعت کند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که بطلاق رجوع طلاق داده اند  
ایام عده طلاق مستحق نفقه و کسوه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله زن حامله را که طلاق میدهد نفقه و کسوه مستحق است تا وضع حمل او  
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که بطلاق بائن  
طلاق داده اند مستحق نفقه و کسوه نیست مگر آنکه حامله باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله متعه معفوره بعد از انقطاع همان اجر که قرار داده اند  
میخواهد و مستحق کسوه و نفقه سوای اجرش خود نیست چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله نفقه و کسوه غلام و کنیز ملوک و  
واجب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلبی که در نشوز  
و شقاق و امور متعاضد با آنست و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه ترک کرد مرد

کسیکه جمیع همت و صرف مردم میشود و ملعون است ملعون کسیکه تعدد در تطبیع علی خود میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است بعد دادن بعال خود بطور متعارف و نه بجهت اسراف شود و اسراف حرام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که تفاوت نکاح در میانها در خوراک پوشاک و جایز است که تفاوت قرار دهند و میان ازاد و کنیز ملوک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن ناشزه که طاعت شوهر خود نمیکند و از او از خانه بیرون میرود نفقه و کسوه را از شوهر مستحق نیست تا آنکه اطاعت کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که بطلاق رجوع طلاق داده اند ایام عده طلاق مستحق نفقه و کسوه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن حامله را که طلاق میدهد نفقه و کسوه مستحق است تا وضع حمل او شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که بطلاق بائن طلاق داده اند مستحق نفقه و کسوه نیست مگر آنکه حامله باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله متعه معفوره بعد از انقطاع همان اجر که قرار داده اند میخواهد و مستحق کسوه و نفقه سوای اجرش خود نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله نفقه و کسوه غلام و کنیز ملوک و واجب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلبی که در نشوز و شقاق و امور متعاضد با آنست و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه ترک کرد مرد

انچه بر او واجب است و حق زن از مرد ناشزه است هرگاه ترک کرد زن انچه بر او واجب است و حق  
مرد از زن ناشزه است و هرگاه هر دو ترک کردند انچه واجب است بر ایشان در حق یکدیگر انچه  
شقاق گویند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بر سر  
از نشوز و اعراض شوهر خود و چیزی از حق خود را صلح کند بشوهر خود مثل آنکه در نفقه  
و کسوه باندک چیزی راضی شود و از قسمتی که در شبها دارد در کار خواب شبها و اگر از  
ناشوهر از او اعراض نکند و نشوز از او بروز نکند چنین صلح جایز است چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن ناشزه شد و اطاعت  
شوهر را نکرد باید او را موعظه و نصیحت کرد پس هرگاه بعد از موعظه اطاعت کرد که  
مطلوب حاصل شده و اگر اطاعت نکرد باید در کار خواب پیش کرد با او و خوابید پس اگر بنا  
هم اطاعت نکرد باید او را زبدملائت نه بسختی و در چنین نشوز نفقه و کسوه مستحق نیست  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه هیچکدام از مرد و زن  
عمل نکردند با انچه واجب بود در حق یکدیگر و کار ایشان بشقاق انجامید تا آنکه بموافقت  
نزد حاکم شرع پس حاکم شرع بیکفزی را حکم قرار میدهد از جانب مرد هر کس را که او بخواند  
و حکم دیگر قرار میدهد از جانب زن هر کس را که زن بخواند پس اند و نفر شرط میکنند با مرد  
وزن که اگر خواستند جمیع کنند این ایشان تخلف نکنند و اگر خواستند تفریق کنند در  
چنین ایشان تخلف نکنند پس حکمی که از جانب مرد است یا او خلوت میکند و مقصود  
او را مقصود و حکمی که از جانب زن است مقصود او را بدست میآورد پس ان دو نفر با هم



میکند و راستی اگر غرض و مرض از هیچ یک ریتا نباشد پس هر یک از اینها خبر  
 میدهد بیکری مفصلا که مبدل اند پس اند و نفی حکم میکنند باینچه خدا بطلب آنها مایل  
 و نیز بانها جای میکند در صلاح امران مرد و زن خواه جمع باشد خواه تفريق و حکم  
 منع است پس اگر صلح دادند باید صلح کنند و اگر تفريق کردند نکس که از جانب مرد است  
 میگوید زن و از چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست و طلبی در آن  
 در نفع منقطع امور متعارف بانست در آن چند مسئله است مسئله مستحب کردن  
 تمتع چرا که در آن جای کردن حکم خدا و رفع کردن بدعت است و اینها موقوف کامل  
 نیست اگر تمتع نشده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مدت و اجرت در تمتع باید معین باشد و باید در وقت اجرای صیغه ذکر شود مثل اینکه  
 زن بگوید متعاً کنونی و شهر بنیومان و مرد بگوید قبله کنان چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که بلفظ النکاح انقضی و زوج انقضی یا  
 نفس مؤکلی فی شهر بنیومان یا صیغه اجماع کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه مدت را معین کردند و در وقت جاری کردن صیغه فراق  
 کردند که ذکر از اینک نکاح دائمی خواهد شد اگر چه قصد غیر آن کرده باشند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است  
 که مدت را بیکدفعه جماع کردن معین کنند و المثل چنانکه در احادیث وارد شده و  
 بسبب از فقه افقوی بان داده اند مسئله تمتع مثل نکاح دائمی نیست و اینکه پیش از

مسئله مستحب کردن  
 تمتع چرا که در آن  
 جای کردن حکم خدا  
 و رفع کردن بدعت  
 است و اینها موقوف  
 کامل نیست اگر تمتع  
 نشده باشد چنانکه  
 در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست  
 مسئله جایز است که  
 بلفظ النکاح انقضی  
 و زوج انقضی یا  
 نفس مؤکلی فی شهر  
 بنیومان یا صیغه  
 اجماع کنند چنانکه  
 در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه مدت  
 را معین کردند و در  
 وقت جاری کردن  
 صیغه فراق کردند  
 که ذکر از اینک  
 نکاح دائمی خواهد  
 شد اگر چه قصد  
 غیر آن کرده  
 باشند چنانکه  
 در احادیث وارد  
 شده و خلافت  
 که مدت را بیکدفعه  
 جماع کردن معین  
 کنند و المثل  
 چنانکه در احادیث  
 وارد شده و  
 بسبب از فقه افقوی  
 بان داده اند  
 مسئله تمتع مثل  
 نکاح دائمی نیست  
 و اینکه پیش از

چهار زن جایز نباشد بلکه عدد معینه در آن نیست بهر عادی که بخواهند بنهند  
 بکبرند اگر چه چهار زن دائمی باشند و عدد ایشان در عدد دائمی محسوب نمیشود چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله سزاوار است تمتع بمؤنثان عفت  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است تمتع بمؤنثان  
 و غیرها شمی و بآزاد و مملو که و بیار که و ثبته چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله جایز است تمتع بصیغتا عامه و جهودیه و نصرانیه و مجوسیه که  
 علاوه با اهل حق ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقه افقوی بان داده  
 مسئله جایز است تمتع بصیغه که ولی او را بمنعه داده باشد و لکن جایز نیست دخول  
 در فرج او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زرع مقتضی  
 است رکنکاح و تمتع و همین که گفت مانع از برای او نیست میتوان او را منع کرد و  
 جسیق لازم نیست و نباید شاهد از برای او طلب کرد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شخص میتواند که تمتع شود بمؤنثا آزاد  
 نباید تمتع شود بآزاد و کنیزان چنانکه در روایة همچنین بود چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسبب از فقه افقوی بان داده اند مسئله کسیکه منقطع را دارد نامدت معتبه و جسیق  
 بآزاد و بضر پس مدت بآزاد مانده او را بمنعه او را بمنعه میکند بصیغه جدیده ناان  
 مدتی که میخواهد یا آنکه او را منع میکند و ابتدای مدتی که میخواهد زیاد کند از انقضای  
 مدتی و البته قرار میدهد تا مدتی که میخواهد ببلع معینه چنانکه در احادیث وارد شده

مسئله کسیکه زن آزاد را بآزاد است میتواند بجهل و کت و قتیات تمتع کند مگر از آن حرم چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسبب از فقه افقوی بان داده اند



و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله جایز است که زن واحد را بمراتب  
 منع کند و مثل نکاح دائمی نیست که چون زن سه طلاق شد محلی باید و تحلیل  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله جایز است برای  
 که منع خود را بعد از انقضای مدت او در عده او و او را مجدداً منع کند و غیر از منع نمیشود  
 او را در عده او منع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه  
 منع کسی اقرار کند که زن داده در مدت که مخصوص باینست باید با او جماع کند تا عده  
 زاینه از زن بگذرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این  
 نیست مسئله مهری در میتا متمتع و منقطع نیست هرگاه یکی از آنها در مدت  
 تمنع فوت شوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسپار از فقهای افقوی بان داده اند  
 بیست و دوم در نکاح غلام و کنیز ملوک و امور متعلقه بانست در این چند مسئله  
 مسئله خریدن کنیز و جماع با او کردن از برای طلب ولادت مستحبست چرا که برکت در  
 ارحام آنها است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کنیز  
 محرم است بمالک خود و بحضرت ملک بمالک میتواند با او جماع کند و محتاج با اجرای  
 صیغه نیست مگر مانع داشته باشد از جماع کردن با او چنانکه موانع ذکر خواهد شد  
 انشاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله مالک میتواند کنیز  
 خود را حلال کند بغير که با او جماع کند و محتاج با اجرای صیغه نیست و ای تحلیل چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله مالک میتواند که بعد از اوام

مکاتیب  
 در نکاح  
 کنیز  
 متعلقه بانست

انقطاع کنیز خود را تزویج کند از برای غیر خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 این نیست مسئله غلام و کنیز ملوک بآذن مالک نمیتوانند تزویج کنند و زن شوهر  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله رضا غلام و کنیز شرط  
 نیست و تحلیل و تزویج مالک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
 مسئله کنیز را که میخردند پیش از استبراء رحم او نباید با او جماع کرد و استبراء رحم او  
 حاصل میشود بگذشتن چهل و پنج روز یا آنکه در وقت خریدن حایض باشد پس بعد  
 از پاک شدن او از حیض استبراء حاصل شده چنانکه در احادیث وارد شده و بسپار  
 از فقهای افقوی بان داده اند مسئله هرگاه کنیز که از زن سال داشته باشد و محض  
 نرسیده باشد یا پائینه باشد یا مالک وزن باشد و او را بفروشد یا مالک او بخرد  
 امین باشد و اعلام کند که از وقتیکه با او جماع کرده اند تا حالی که او را بفروشد  
 چهل و پنج روز گذشته یا بعد از جماع حایض شده و پاک شده و بعد از پاک شدن  
 او جماع نکرده پس در این صورتها واجب نیست استبراء کردن چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله کنیز که حامله باشد از غلام  
 جایز نیست از برای مالک طمی یا و پیش از آنکه چهار ماه و ده روز از حمل او گذشته باشد  
 و بعد از آنکه چهار ماه و ده روز از حمل او گذشته باشد جایز است از برای مالک و طمی یا و بطور  
 گراه چنانکه در احادیث وارد شده و بسپار از فقهای افقوی بان داده اند و بعضی با جهتها  
 در مقابل نص گفتگوها دارند مسئله مکر و استبراء جماع کردن با کنیز بیکه نطفه او از نا



بسته شده و اگر با او جماع کردند غسل کنند بجهت نطفه خود را در فرج او اترال نکنند و اگر  
 آنست که جماع با او نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسی که کنیز حرام زاده دارد و میخواهد با او جماع کند پس اگر از مال پدر یا مادر کنیز  
 کند که زانرا حلال کند پس اگر حلال کرد و با او جماع کرد و اولادی از او بود اما مدح و  
 خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فقهاء افوی بان داده اند مسئله  
 کنیزیکه مستتر است و میتا چند نفر احدی از شرکها نمیتواند با او جماع کند مگر باذن مالک  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کنیزیکه بعضی از ملوک باشد  
 و بعضی از آزاد جان نیست که با او وطی کند بملکیت و تحلیل از برای غیر مالک چنانکه بعضی  
 از ائمه است و قسمت نمیتوان کرد او را پس اگر نصف او ملوک باشد بیک روز مشغول خدمت مالک  
 باشد و بیک روز از بی کار خود برود پس اگر مالک اصل جماع او دارد در آن روز بیک قسمت خود  
 کنیز است و را بصیغه فقط در آن روز بچهار معینه میتواند منع کند و با او جماع کند  
 آن روز اما روزیکه باید مشغول خدمت مالک باشد مالک نمیتواند با او جماع کند و منع با او روز  
 نوبه او مخصوص است و غیره نمیتواند او را در آن روز منع کند چنانکه نمیتواند در  
 روزیکه نوبه خدمت مالک است تحلیل مالک با او جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و در  
 از فقهاء افوی بان داده اند و بعضی مطلقا جایز ندانسته اند و طایفه از برای مالک  
 غیر او با جهاد ۲ چند در مقابل نفس مسئله هرگاه کنیز مستتر باشد و میتا شرکها  
 منع و پس شرکها او را تزویج کنند مردی پس شوهر متهم بعضی از شرکها را بخرد و طی

کنیز

کنیز بر امر حرام میشود چرا که بیع کنیز طلاق است و کنیز بعضی را بملکیت بعضی را نمیتوان  
 وطی کرد مگر آنکه تمام جمیع شرکها را بخرد پس و طایفه بملکیت حلال میشود از برای او  
 چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فقهاء افوی بان داده اند و بعضی با جهاد است  
 نص گفتگوها دارند مسئله کنیزیکه مستتر باشد در میتا و شرکها ان دو شرکها صحت  
 کرده باشند که بعد از فوت مالک آن کنیز آزاد باشد پس یک از آن دو شرکها تحلیل کند سهم  
 خود را از برای شرکها خود پس حلال است از برای او و طایفه آن کنیز پس اگر شرکها که تحلیل  
 کرده فوت شود نصف آن کنیز آزاد میشود پس حرام میشود برای شرکها طایفه آن کنیز مگر آنکه جمیع  
 او را آزاد کند و مجددا او را تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فقهاء افوی  
 بان داده اند مسئله کنیزیکه مالک او با او قرار داده که بشد بیع کسب کند و از کسب خود  
 چیزی بمال خود بدهد و بعد از یک مبدلها از قیمتی که قرار داده اند همان نسبت چیزی از او  
 آزاد باشد و قدر از مال الکابه خود را بمالک او باشد چیزی از او آزاد شده باشد خواه  
 مالک شرط کرده با او که هرگاه تمام مال الکابه خود را نداد بر کرد بمالکیت یا شرط نکند  
 باشد جایز نیست از برای مالک طایفه او در حال کتابت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 که محل غنا باشد و در نیست مسئله جایز است از برای مالک کنیز که با کنیز کنیز خود  
 کند چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فقهاء افوی بان داده اند مسئله جایز  
 نیست طایفه کردن بکنیز زن از برای شوهر او مگر باذن و تحلیل او چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست طایفه کردن بکنیز غیر مگر باذن و تحلیل



اوجانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه وطی کرد بکنیز  
 غیر بی اذن او یا بدین روز نزد او و طلب حلیت کند از او که اگر او را حلال نکرد ملاقات  
 کرد خلا را و حال آنکه در آن محسوب است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای ائمه  
 داده اند مسئله جایز است از برای پدر که قیم کند کنیز صغیر خود را و شاهد بگیرد که  
 آن کنیز را قیم است از برای خود پدر داشته و با او وطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 محل غنا باشد در آن نیست مسئله جایز است خوردن کافری که از اهل خانه نباشد  
 بعد از استکبار جم او با او جماع کردن چنانکه جایز است خوردن پسر و دختر و بزرگ و کوچک  
 آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخورد کنیز را  
 بقیه می خورد و نه خود و بعد مال حرام را بیایع بدهد فحرج کنیز را و حلال است و نه مغرور  
 قیم کند کنیز است و هرگاه کنیز را بچهار مال حرام بخرد جایز نیست از برای او وطی کنیز چنانکه  
 از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله کنیز را که در دیه باشند  
 از مال جایز نیست وطی او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه مال کنیز مدخوله غایب شود و کنیز بچکان کند که او فوت شده پس شوهر کند و  
 بعد از مدتی مال حاضر شود کنیز خود را از شوهرش میگیرد و اگر او لایق از او بوجود آمده  
 آن او را در مالوک مال کند پس اگر پدر ایشان را نخواهد یا باینها از مالک بخرد یا  
 مالک آنها را بپدرشان ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله مال نمیتواند کنیز خود را از برای خود عقد کند مگر آنکه فرار دهد که عتق

و از آن او صداق او باشد پس اگر لفظ تزویج را پیش و لفظ عتق را بعد گفت باین طوری که  
 گفت تزویجت و جعلت عتقک مهر کنیز زن میشود و اگر لفظ عتق را  
 مقدم داشت باین طور که گفت اعتقک جعلت عتقک مهر کنیز پس در این صورت  
 هرگاه کنیز قبول کرد و خواست زن او باشد زن او است اگر قبول نکرد و نخواست زن او باشد  
 از است و هرگز نمیخواهد شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای ائمه  
 باین داده اند و بعضی با جهاد در مقابل خصمها دارند مسئله کسیکه بخورد و از آن  
 که از برای غیر خواهد آن غیر غلام او باشد یا غلام غیر او باشد یا غلام نباشد و از آن باشد  
 جایز نیست از برای او که نظر کند بعورت آن کنیز ادا کند زن غیر است مفسد و از عتق  
 او از ناف است تا از انوی او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای ائمه  
 داده اند مسئله کنیز بیکه مانع از وطی اشده باشد نسبت به مالک خود خواه نامانع  
 باشد یا رضاع یا تزویج و تحلیل و غیر آن نمیتواند وطی کند با او مثل آنکه نمیتواند  
 کند مادر و دختر او را در وطی اگر چه هر دو کنیز او باشند و نمیتواند جماع کند در میان  
 خواهر در وطی اگر چه هر دو ملوک او باشند و نمیتواند وطی کند با کنیز که او را شوهر داده  
 باشد و با کنیز که دختر صا او باشد و با کنیز که عمه صا او باشد و با کنیز که خاله صا  
 او باشد و با کنیز که خواهر رضاعی او باشد و با کنیز که دختر رضاعی برادر مالک است  
 و با کنیز که او را تزویج و تحلیل صغیر کرده باشد و با کنیز که در عده غیر باشد و با کنیز که  
 پدر یا پسر مالک با او وطی کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

و با کنیز که دختر صا  
خواهر مالک باشد



مسئله جایز نیست برای مرد ازاد که پیش از دو کتبی را بعد دوام جمع کند و جایز نیست  
از برای غلام مملوک که پیش از چهار کتبی را بعد دوام جمع کند و جایز نیست که پیش از دو  
زن ازاد را بعد دوام جمع کند یا پیش از یک زن ازاد را با دو کتبی بعد دوام جمع کند  
اما بعد از نطفاع یا تحلیل هر یک از مرد ازاد و غلام مملوک میتواند جمع کند به شرط  
که بخواند ازاد و مملوک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
زنی که غلام مملوکی دارد حرامست بر او که تمکین کند که غلام او با او جماع کند اگر چه شوهری  
نداشته باشد و زنی که تمکین کند که غلام او با او جماع کند باید حد زانیه را بر او جاری  
کرد چنانکه بر غلام حد زانی مملوک را باید جاری کرد و باید آن غلام را از او گرفت و حرامست  
بر مسلمانی که غلام بالغی بان زن بفروشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه زن مملوکی که مملوک از مالک بخرد یا مملوک بدارت بان  
زن برسد یا بعضی از مملوک را بخرید یا بشود مالک شود بان زن بر شوهر خود حرام میشود  
پس اگر او را ازاد کند یا او را بفروشد و بعد جدا کند معقوده او کرد بر او حلال شود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هیچ یک از غلام و کتبی مملوک  
نمیتوانند که بدون مالک خود تزویج کنند خود را و هرگاه تزویج کردند خود را باید آن  
مالک مالک مختار است که امضا از آن بکند پس تزویج صحیح شود یا امضا نکند و  
تزویج اخصا باطل کرد حتی آنکه اگر دخول هم افتاد باشد یا امضا نکند که تفریق  
کند در میان آنها بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

مسئله هرگاه مالک تزویج کرد غلام خود را غلام نمیتواند طلاق زن خود را بدهد و  
مالک میتواند طلاق زن او را بگوید و هرگاه مالک از غلام خود داده که از برای خود  
زن بگیرد و زن گرفته طلاق بدست غلام است و میتواند زن خود را طلاق بگوید و مالک نمی  
تواند زن او را طلاق بگوید و نمیتواند اجبا کند غلام خود را که او را طلاق بگوید چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مالک تزویج  
کرد غلام خود را یا ازاد داد که او زن بگیرد و مهر زن را مالک باید بدهد مگر آنکه غلام  
در صورتی که مهر زادی قرار داده باشد پس بطور متعارف باید بدهد نه زیاده و هرگاه  
مالک تزویج کند کتبی خود را یا ازاد دهد که او شوهر کند مهر آن کتبی را مالک است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی بکتبی شخص  
بخازن او دخول کند یا آنکه مازون در تمنع از کتبی بوده نه مازون در دخول شهادت  
بر او علیه کرده و دخول کرده پس اگر کتبی را گرفته بوده باید یک قیمت کتبی را بمالک او  
بدهد و اگر ثبیب بوده نصف عشر قیمت آن کتبی را باید بدهد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی با جهاد و مقابل نصیحتها  
گفته اند مسئله چنینی که مالک علال میکند از برای تمنع از کتبی او بحسب جلبت او  
پس اگر بوسپند را حلال کرده نقد از آن نباید کرد و اگر بکسبی را حلال کرده نقد از آن  
نباید کرد و لکن اگر دخول با او را حلال کرده بوسپند و لیس کردن بر او حلال است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مالک کتبی خود را تزویج



کند و بعد از تزویج او را ازاد کند ان کنیز مختار است که با شوهر خود بماند یا آنکه از پی  
کار خود برود و بعد از عده خود هر کس بخواهد شوهر کند و همچنین آن کنیز بیکه بعض  
او را ازاد است شوهر داده اند و او را بعد از شوهر کردن تمام او را ازاد کند مختار است که  
با شوهر خود بماند یا از پی کار خود برود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک کنیز مدخوله خود را که طفلی از او از  
مالک بوجود آمده و فوت شده تزویج کند بگلام ملوک خود و بعد مالک فوت شود  
ان کنیز مختار نیست که با ان غلام نباشد چرا که کنیز ملوک و رثه است چنانکه در احادیث  
وارد شده و بیضا از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مالک تزویج کند زن  
ازاد را از برای غلام خود و بعد غلام خود را ازاد کند مخیر نیست ان زن ازاد که بخواهد  
خود نماند چرا که در حال ملوکیت با و راضی بود پس چگونه میتواند با او نماند در حال  
ازادی چنانکه در احادیث وارد شده و بیضا از فقها فتوی بان داده اند مسئله  
هرگاه کنیز شوهری داشته باشد خواه کل ان کنیز مالک باشد یا بعض ان مالک باشد  
و خواه شوهر او ازاد باشد یا ملوک باشد و خواه کل ان غلام ملوک باشد یا بعض ان  
ملوک باشد پس کل کنیز ازاد شود پس بعد از ازادی مختار است که با شوهر خود بماند  
یا ازاد گدازه کند و بعد از عده هر کس بخواهد شوهر کند و هرگاه بعد از ازادی  
تمکین شوهر را کرده نمیتواند ازاد گدازه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه زن ازادی شوهر کرد بگلامی بماند آنکه ازاد است پس بعد

ازان فرمود که ملوکستان زن مختار است که با او بماند یا ازاد گدازه کند و هرگاه مدخول  
کرده با و مهر را مستحق است و هرگاه مدخول نکرده مهری ندارد و اگر بعد از ازاد شدن  
تمکین او را کرده زن او باشد پس بعد از ان نمیتواند ازاد گدازه کند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست

### کتاب الازدواج و الحقوق والاولاد

و در ان چند فصل است فصول طلب کردن فرزندان و امور متعلقه بآنست و در  
ان چند مسئله است مسئله خلقت آسمان و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و جود  
العین از برای مؤمنین است که باید بنواالد و ناسل بوجود آیند چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله اولاد مسلمین  
در نزد خدا شفاعت کنند که شفاعت و قبول شده موسومند و بان علامت ختم  
میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ولاد صالح و نجس  
اینست از احادیث بهشت و کل خوشبخت است از جانب خداوند عالم جلشانه که از زیر  
بندگان خود قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
مهرات الهی که از برای مؤمن قرار شده و الاصلحی است که استغفار میکند از برای آن  
و امهات مؤمنین خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
خداوند عالم جلشانه رحم میکند بمؤمن بجهنم شده محبت او بفرزندانش چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگز فرزندان کفار و کاه و الدن

فصل اول  
در طلب کردن  
فرزندان  
و امور متعلقه  
بآنست



اوست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله غنی فقیر  
 همه باید طلب فرزند کند چرا که رزق ایشان بر خدا است و کسیکه از ترس فقر  
 و طلب فرزند نکند سوختن بخدا دارد و خدا را شناخته چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست که مؤمن در خزان خود را دوست  
 دارد و اکرام و احسان و اظهار لطف بایشان بدین کند نسبت بدین خود چرا که  
 آنها ضعیفند و رعایت ضعیفان اخلاص و شجاعت و حرمت تمنی حرکات آنها چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله پیغمبری اشک جانب خدا  
 و در مقابل نعمت شکر باید کرد و از نعمت سؤال میکنند و در آخر حسنه و ثوابی است از  
 جانب خدا که سؤالی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 کسیکه سر در خرد داشته باشد واجب میشود بر او هشت بلکه کسیکه در خرد  
 باشد بلکه کسیکه یک خرد داشته باشد واجب میشود بر او ای و هشت چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست عاگردان  
 برای طلب فرزند و کسیکه هفت مرتبه این دعا بخواند رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا  
 اَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا بِرُتْنِي جَوْنِي وَتَسْتَغْفِرْ لِي بَعْدَ مَوْتِي  
 وَاجْعَلْ خَلْقًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا اَللّهُمَّ اِنِّ اسْتَغْفِرُكَ وَقَدْ  
 الْبَيْتُ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ پس هر کس این دعا را بسا بخواند و بگوید کند خدا با او  
 هر قدر از مال و اولاد که میخواهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

بسیار بخواند و بگوید  
 که هر روز روز و هفتاد  
 مرتبه بخواند  
 مسئله

مسئله

مسئله فرزند بکه زائلا خلفه یا ناقص خلفه نباشد سؤی است و شکر باید کرد خدا  
 که مستو خلفه است خواه پسر باشد یا دختر چرا که زائلا خلفه و ناقص خلفه سؤی نیست  
 و بر صراط مستقیم خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه زن حامله در اوقات حمل به بخورد و لذت و جیل و خوشبو و خوش  
 رنگ خواهد شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه زن حامله در ایام حمل گاه که کند بخورد طفل او متین و عاقل خواهد  
 شد و اگر پسر است شجاع و خوش فهم و زیور خواهد شد و اگر دختر است عظیم  
 العجز و خوش خلق و خوش خلق خواهد شد که شوهر او از او حظ کند و او از شوهر  
 محظوظ شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 زن ناز را اگر اول چیزی بیکه بخورد رطب باشد و اگر فصل رطب نیست هفت دان  
 بخورد طفلی که شیر میدهد صالح جام خواهد شد و عجل خواهد بود چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله منرا و راست غنای طفل  
 بعد از تولد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء واجب دانسته اند مسئله  
 مستحبست طفل را در قنداق سفید بیند و مکروه است که در قنداق زرد بیند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه در وقتیکه طفل  
 منولد شد در گوش راست او اذان بگویند و در گوش چپ او اقامه بگویند این  
 بود از شرط طهارت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله

هرگاه



هرگاه بفرایید عادی جاوشیر را در جمل کند و در سوراخ بدنه راست  
یک قطره در سوراخ چپ طفل بچکاند پیش از آنکه ناف او را ببرد و بعد از آن و اما  
در کوشش او بگوید بطوریکه گذشت این خواهد بود از ام الصبنا که ناخوشی معرق  
اطفال است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب  
که کام طفل را بردارند بشرط حضرت علی الهذا علیکم چرا که طفل این میتواند  
هر اسبیه و همچنین بایزات و اباسمان و خواب و عمل هر یک که موجود باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب که از روز تولد طفل  
نام روزهای کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
امر شیر دادن طفل است در آن چند مسئله است مسئله زن چون حامله شود  
بمنزله کسی است که دایم در نماز باشد و همیشه روزه باشد و چون وضع حمل و شود  
از برای او اجر است که کسی نمیتواند بداند که آن اجر چه قدر است از بس عظیم و بزرگ  
است و چون طفل خود را شیر دهد هر مکیده ثواب ازاد کردن بنده است از او که  
اسم عیسی علی نبینا و اله و علیکم و چون فارغ شد از شیر دادن ملکی که بر دست میزد  
پهلوان و میگوید عمل از سر کبر که گاهان تو امر زیده است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله زن چون حامله شود بمنزله کسی است که دایم  
در نماز باشد و همیشه روزه باشد و چون وضع حمل و شود از برای او اجر است که  
بشرین شیرها از برای طفل شیر مادر است و مبارکترین شیرها است برای او چنانکه

شیرین شیرها  
مبارکترین شیرها  
برای او چنانکه

در احادیث

در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن ازاد را نمیتوان اجبار کرد که  
طفل خود را شیر دهد پس اگر خود بمیل خود شیر داد و او اگر ناخوش شود بخاره است  
ولکن اگر مادر طفل کنیز مالک باشد جایز است که او را اجبار کنند شیر دادن طفل  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
اجرت شیر دادن طفل بر پدر و است پس اگر پدر یا فاق زنی که از آن ترار مادر طفل  
او را شیر میدهد میتواند که طفل را از مادرش بگیرد و بآن دایه دهد اگر چه بخت اینست که  
طفل را بمادر او دهد که شیر دهد اگر چه اجرت بیشتر از دایه بگیرد چرا که شیر او را  
تراست از برای طفل خود و نرحم مادر بیشتر است از دایه چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر طفل فوت شده باشد اجرت شیر خوردن  
او را از مال خود او باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
از هر دو پیشانی باید شیر دهند طفل را و مکروه است که از باب پیشانی شیر دهند چرا که یکی  
بمنزله است از برای طفل و یکی بمنزله غذا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله مستحبست که دایه خوب روی و خوش خلق بی عیب از برای شیر دادن  
طفل اختیار کنند نه زشت و باخلاق و نه سفیه بی عقل و نه کسی که چشمها او میبوسد  
چرا که شیر زن تاثیر میکند در طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله مکروه است که دایه که شیر او از زنا بهر سبب و شیر خوار که از زنا بوجود آمده  
اختیار کنند از برای شیر دادن طفل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

مسئله  
رضاع تمام دو سال  
تمام است اما آنقدر که  
لازم است پیشگاه است  
چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست

مسئله



مسئله مکروه است که دایه یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه اخبار کند از برای شیر دادن طفل و گراشت و مجوسیه شد بدتر است مگر ناچار باشند و هرگاه اختیار کردند باید منع کنند آنها را از شرب خمر و خوردن گوشت خنزیر و نباید طفل را با نهاده او که بر بدن بخانه خودشان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دایه یهودیه و نصرانیه بهتر است از دایه ناصبیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست که زن به اذن و رضا شوهرش دایه شود و شیر دهد طفل غیر از چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دایه که مامونه است پس هرگاه طفل را برد و بعد از چند سال او را آورد و پدر و مادر طفل طفل خود را نشناسند نباید قبول نکنند او را و لکن اگر طفل را برد و بناورد او را و ادعا کرد که طفل فوت شده و کما فی برود که شاید طفل را بدایه دیگر داده و آن دایه طفل را از برای خود برده پس در این صورت دایه اولی مامونه نیست و باید دایه طفل را بداد یا طفل را بیاورد یا اقامه شهود کند که طفل بدون تعرض او فوت شده چنانکه با احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست فساد را مورد روز هفتم و آنچه متعلق باینست در ان چند مسئله است مسئله مستحبست که در روز هفتم از تولد طفل اسم بگذارند اگر در وقت حمل اسم نگذاشته باشند و همچنین مستحبست که از روز تراشیدن سر طفل بعد از آن عقیقه کردن و هفتشها اطعام کردن از آن عقیقه و دفع کوسفند و بقیه دادن و خننه کردن طفل و تشنگ کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره غیر مسکوک

مسئله  
در حق اولاد  
و متعلق باین

در عفان و خلوف بر سر طفل ما البدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست که طفل را یکی از اسمهای ائمه علیهم السلام اسم گذارند یا یکی از اسمهای پیغمبران علیهم السلام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در وقت حمل اسم طفل را محمد یا علی صلوات الله علیه بگذارد و طفل را پس خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله لطفا لیرا که محمد اسم بگذارند باید ایشانرا احترام کرد و بایشان دشنام نداد و در مجالس جای ایشان وسعت داد و ایشانرا در مسوئله داخل کرد و با ایشان بد نکرد و دختر را که فاطمه اسم بگذارند باید او را احترام کرد و نباید او را فحش داد و لعن کرد و زود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست که تغیر دهند اسم شخص اگر اسم او اسم قبیله باشد و اسم خوبی با و گذارند و بهترین اسمها اسمی است که دلالت بر محبوبت کند مثل عبدالله و عبدالرحیم و بدترین اسمها خنجر و مرمه و حوب و ظالم و حکم و حکم و خالد و مالک و حارث است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحبست که کینه خوبی از برای طفل قرار دهند مثل ابو القاسم و ابو الحسن لکن اگر اسم طفل محمد باشد نباید کینه او را ابو القاسم قرار دهند چرا که مخصوص بنی هاشم است صلی الله علیه و آله است حضرت قائم عجل الله فرجه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله بدترین کینه ها ابو الحکم و ابو مالک و ابو الحارث و ابو مرقه و مخی کرده اند که ابو عیسی را کینه قرار دهند چرا که نصاری خدا را پدر عیسی قرار دادند

خلوف  
عطر است که بوی  
منده استمال باشد



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست که مؤمن را  
 بقیه بدو کثیر بد ملقب کنند که اگر آن لقب را بشنود گمراهی شده باشد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست فضائل و عقیده و امور متعلقه بآن  
 و در این چند مسئله است مسئله نخست پسامو که است عقیده از برای طفل مولود  
 حتی آنکه بسیار از فقهاء واجب دانسته اند از چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله نیز از است از برای پدر و مادر مولود که در روز هفتم  
 مولود عقیده کنند از برای مولود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت نیست  
 در وجود استخوان مسئله هرگاه پدر میتواند در روز هفتم عقیده میکند  
 هرگاه فقیر است پس هر وقت که تواند عقیده میکند و اگر میسر نشد از برای او  
 تا آخر عمر چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه شخص نداند که آیا از برای او عقیده کرده اند یا نه باید آنکه عقیده از برای او  
 نکرده اند خود او از برای خود عقیده کند اگر چه در حال پیری باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کوفه و کار و شتر از هر نوع امتیاز  
 عقیده کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه عقیده  
 از نصف پیشینه است که شتر از شما به نیاید باشد و اگر از برینه است یک سال تمام  
 باشد و باید و سال باشد و اگر از شتر است پایش سال باشد و جزو هم از آن باشد  
 که کوزه شتر باشد و اگر از نوع کاواست در هر سینه باشد کافیت چنانکه از احادیث

معلوم میشود و بسیاری از فقهاء فوی بان داده اند مسئله مستحب است که از برای  
 مولود واحد عقیده های متعدد بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله عقیده از برای پسر و دختر هر دو است مستحب است که از برای پسر  
 ثروان برای دختر داده بکشند و مستحب است که از برای پسر دو عقیده بکشند و از برای  
 دختر یک عقیده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 مستحب است که جوان عقیده فریه باشد و لاغر نباشد و صحیح باشد و معیوب باشد  
 اگر چه جایز باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 عقیده روز هفتم است اگر در روز هفتم نشد در هر وقت بعد از آن میتواند عقیده  
 کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مولود  
 در روز هفتم پیش از ظهر فوت شد عقیده از برای او نیست اگر بعد از ظهر فوت شود  
 عقیده از برای او هست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کفایت نمیکند که قیمت عقیده واقفند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله مستحب است که قیم عقیده را که تبرع کند که عقیده بخزند  
 و بکشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که  
 در وقت کشتن عقیده بپند عار بخواند یا قوم ای بری تمام شکر کون ای خجسته و حمی  
 للذی فطر السموات و الارض چیخا مسلما و ما انا من انما من الشکر کون ای صلواتی و شکرتی  
 و بحای و مما فی ید رب العالمین لا شریک له و یدلک امرت و انا من المسلمین اللهم







نماز جماعت باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن  
 نیست مسئله کسی که خشنه کرده باشد و دوباره غلغله و پوشاک برود واجب است که  
 دوباره او را خشنه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
 مستحبی که در وقت خشنه کردن این دعا را بخواند **اللَّهُمَّ هَذِهِ شَأْنُ سَيِّدَتِي**  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَالْهَوَاجُّ مِثَالُكَ وَلَدَيْكَ بِمِثْلِكَ ارَادَ نِكَاحَ حُرٍّ وَتَقَضَّ**  
**حَقَّتْهُ وَأَمْرًا فَقَدْ نَفَذْتَهُ حُرًّا حُرًّا بِمِثْلِكَ وَحَاجَّتْهُ أَنْ تَعْرِفَ بِرَبِّكَ**  
**فَقَضَّ مِنْ لَدُنْكَ وَزِدْ فِي عَمْرِهِ وَادْفَعْ الْأَفَاتَ عَنْ بَدَنِهِ وَالْأَوْجَاعَ عَنْ جَسَدِهِ وَزِدْهُ**  
**مِنْ الْغِنَى وَادْفَعْ عَنْهُ الْفَقْرَ فَإِنَّ تَقَامُ وَلَا تَقَامُ** مسئله هرگاه مسکین یا فقیری شود که  
 طفل را خشنه کند جایز است که بگوید ای ورا خشنه کند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافتی در آن نیست مسئله مستحبی که دختر را بعد از هفت سال خضر  
 کنند و اندکی از آنرا زخم کنند و آنرا مناسصل نکنند و از پنج نبرد و این مکر می است  
 از برای زنان که صورت آنها را با طراوت میکند و شوهر پیش از آنها مخطوط می  
 شود و واجب نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
 مستحبی که سوراخ کند گوشها مولود را در روز هفتم و سوراخ کردن چشم  
 راست و چپ او را در سوراخ کردن بالای گوش چپ و چپ را در گوش راست و این  
 راست و چپ را در گوش چپ و چپ را در گوش راست و این  
 نیست فصل در حیضات و تربیت و احادیث و در آن چند مسئله

فصل فی تربیت  
 و احادیث  
 و در آن  
 چند  
 مسئله

پرستاری طفل بر پدر و مادر است پس اگر مادر بخواهد حق پرستار و شیر دادن طفل را  
 از پدر بگیرد پیش از آنکه پدر را بگوید و پدر را خشنه نشود میتواند که طفل  
 از مادر بگیرد و بداید دهد و اگر مادر را جرت را بپذیرد و کمتر میگیرد او اولی است  
 بطفل خود و پدر نمیتواند طفل را از او بگیرد و بداید دهد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه پدر طفل فوت شود مادر طفل اولی است  
 با و کسی نمیتواند طفل او را از او بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن  
 نیست مسئله بعد از شیر گرفتن طفل اگر طفل پسر است پدر او اولی است و اگر  
 دختر است مادر او اولی است با و نا هفت سال و پدر نمیتواند که مادر را منع کند از  
 پرستار و دختر مکرانکه او را طلاق گوید و او شوهر کند پس پدر او اولی است پس بنا  
 بر خود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند  
 هرگاه طفل از زن زادی و غلام ملوک بوجود آید مادر او اولی است بفرزند خود بجهت  
 حریت زادی و ملوک نمیتواند طفل خود را از او بگیرد اگر چه او را طلاق دهد و او  
 شوهر کند مگر آنکه آن غلام آزاد شود پس چون آزاد شد او اولی است بفرزند خود بجهت  
 حق پدر چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند  
 مستحبست بوسه دادن طفل و بازی کردن با او مثل بازی اطفال و او را سرور کردن  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله پرستار باید کرد  
 طفل را نا هفت سال که او بازی کند و هفت سال دیگر او را ادب باید کرد و هفت سال

و میتواند  
 از مطلقه بگیرد و مکر  
 آنکه مطلقه شوهر  
 نکند پس نا هفت سال  
 اولی است



بعد مانند روزی است از برای پدر که امر می یاف و قبول کند و از او در امور خود مشورت  
کند پس بعد از آن اگر خلیف و خواهر پسند او است که با او هست اگر پسند او نیست و از  
خود دور می کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله چون پسر به ساله شد می گویند بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس و می گذارند  
او را با ین حال تا آنکه برسد به سال و هفتاد و بیست و ز پس می گویند با و که بگو محمد  
رسول الله صلی الله علیه و آله هفت مرتبه پس و می گذارند او را ین حال تا پنج سال  
سال رسد پس می گویند با و که بگو صلی الله علیه و آله و محمد و آله هفت مرتبه پس و می گذارند  
او را ین حال تا تمام شود از برای او پنج سال پس می گویند با و که دست راست کلام است  
دست چپ و کلام است پس چون دست راست و چپ خود را تمیز داد و رکوع او را بقبله  
و می گویند با و که بعد کن پس و می گذارند او را ین حال تا تمام شود از برای او شش  
سال پس می گویند با و که نماز کن و رکوع و سجود تعلیم او می کنند و او را ین حال و  
می گذارند تا آنکه تمام شود از برای او هفت سال پس با و می گویند تسبیح و تهلیل و استعاذه  
خود را پس چون شش سال و یکونند نماز کن تا برسد به سال پس تعلیم می کنند با و وضو  
بترتیبی که باید باشد و تعلیم می کنند با و نماز را و هرگاه نرسد کند آنها را و او را می زنند  
پس چون یاد گرفت وضو گرفتن و نماز کرد برپا در و مادر او را خدا بپارزد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که اگر ام کلمات  
بتعلیم قرآن و تعلیم احادیث اهل بیت علیهم السلام پیش از آنکه بشنود اقوال اهل بیت  
علیهم السلام

چرا که لوح خاطر طفل چون ساده است حق بران نقش میبندد بطوریکه اگر بعد  
اقوال اهل باطل را شنید بطلان آنها را میفهمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله از برای نادیده بی هیچ چوبه تا شش چوبه در آن جایز است <sup>نکته</sup>  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله چون پسر محرم شد بالغ  
و چون سیزده سال تمام از عمر او گذشت تا چهارده سال احتمال میرود که محرم شود  
و هرگاه محرم نشد چون داخل سال چهاردهم شد بالغ است هرگاه نارنج تولد او  
معلوم نباشد چون مؤعانه و ظهار او با مؤ صورت و پیش او بیرون آمد بالغ است  
و چون دختر حایض شد یا نه سال تمام از عمر او گذشت بالغ است اگر چه حایض نشده  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بآن داده اند مسئله چون  
پسر و دختری سن ده سالگی رسیدند باید پهلوی هم بخوابند در باب رخت خواب  
خواه پسر و دختری باشند و خواه پسر و پسر و خواه دختری و دختری مگر آنکه  
حجای در میان خود قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله چون پسر هفت ساله شد نباید بپوشدن نامحرم را و چون دختری شش ساله  
شد نباید بپوشدن نامحرم را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله جایز است که بعضی از اولاد را تفضیل دهند بر بعضی لکن اگر در  
حضور بعضی بعضی را بپوشند سزاوارست که آن دیگر را هم بپوشند و محرم <sup>او را</sup> نکند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست برای



که از مال فرزندی خود چیزی بردارد مگر محتاج بان چیز باشد و جایز است از برای او  
 که کثیر فرزندان صغیر خود را بقتل زند از برای خود و شاهد بکشد و با او نکاح کند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است از برای مادر که چیزی از مال  
 فرزندی خود را از برای خود بردارد مگر باذن پدر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله جایز نیست از برای فرزند که چیزی از مال پدر و مادر را از برای  
 خود بردارد مگر باذن این یا در حال خطر از پس بخورد بطور معروف چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله که به طفل تا هفت سال  
 لا اله الا الله است پس چون از هفت سال گذشت که به آنها استغنا است از برای  
 پدر و مادر تا بحد بلوغ رسد پس چون بالغ شد حتماً از برای والدین او است  
 و سبب او بر خود او است و عرض و کفاره نگاه والدین ایشانست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طفل را بچه که به کردن نباید زجر  
 که به آنها تا چهار ماه شهادت ن لا اله الا الله است تا چهار ماه بعد صاوت  
 بر محمد و آل او است صلی الله علیه و آله و تا چهار ماه بعد غایت از برای والدین  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله که بچه که مرخصه دوازده بطفل  
 خود دهد و طفل به هر چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دو طفل در یک شکم بوجود آیند بر کثر  
 آنها ان یکی است که بعد وضع حمال و میشود چرا که او اول موجود شده و بعد از

او دیگر به موجود شده و جلو او را گرفته از هر جهت بیشتر بیرون آمده چنانکه  
 در احادیث وارد شده و سبب از فقهاء فتوی بان داده اند فساد و حقوق و اود  
 و امور متعلقه بان است در آن چند مسئله است مسئله جایز نیست که کسی  
 کند ولد پدر را که از زن او بوجود آمده و بگوید که از من نیست و من پدر او نیستم اگر چه  
 از زن کنیز باشد یا ذمی باشد اگر چه آن ولد سبباً و وفاقاً و با و نداشت باشد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 جایز نیست نفقه کردن و ولد اگر شخص انزال کرده باشد نفقه خود را بر زن و فرج زن خود  
 اگر چه دخول با او نکرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 جایز نیست نفقه کردن و ولد اگر چه شخص عزل کرده باشد و منی خود را در بیرون فرج زن  
 ریخته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و سبب از فقهاء فتوی بان داده اند  
 جایز نیست نفقه کردن و ولد اگر چه شخص دخول فرج زن نکرده باشد و لکن دخول  
 در او بر او کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و سبب از فقهاء فتوی بان داده اند  
 مسئله هرگاه شخصی باز از خود جماع کند و از زن فوراً با جاریه مساحقه کند و منی  
 فرج زن داخل فرج جاریه شود و حامله گردد و ولد ملحق بجنین آنست چنانکه در  
 احادیث وارد شده و سبب از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله ولد الزنا در سب  
 ملحق بپدر و مادر خود است اگر چه مبرای از ایشان نمیدانند و این امر از او نمیدانند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ولد شبهه ملحق بوالد

منه  
 الحی  
 من  
 الحی  
 من



خود است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی با  
زن خود جماع کند و در همان طهر بیک شوهر جماع کرده آن زن زناده و بعد حمل از بر او  
او ظاهر شود پس طفل ملحق بشوهر است و در حلی برای ندارد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی با کنیز خود وطی کند و او را بفروشد  
و مستتر هم با او وطی کند و اسیر نکند باشد و حلی از برای کنیز بوجود نیفتد  
ملحق بشوهر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئله هرگاه کسی مشرک باشد در میان چند نفر و همگی در طهر واحد  
وطی با او کرده باشند و حلی بوجود نیاید و غیره انداخت و میان شرکها پس هر کس  
غیره با اسم او بیرون آمد و فرزند ملحق با او است و باید قیامت کند و او سهم هر یک از شرکها  
آنکه غیره با اسم او بیرون آمد باید بدهد و همچنین باید قیامت کند کنیز را و آنکه ولد  
ملحق با او شده سهم سایر شرکها را باید بدهد چرا که کنیز مملوک و او است چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی اقرار کرد که طفلی از او  
بعد از اقرار نمیتواند که نفی کند و او را که از او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله ولد مملو را عنده بطوریکه کیفیت ملاعنه بعد از این خواهد  
آمد انشاء الله ملحق به اهل عین نیست و ملحق با در او است و او ولد الزنا نیست و هرگاه شوهر  
بعد از ملاعنه اقرار کرد که ولد از او است ملحق با او میشود چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله طفلی که از زن قهرمه بوجود  
آید

ملحق بشوهر است و شوهر نمیتواند که طفلی از خود نفی کند بحضرت تمام زن چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که زن خود را طلاق داده و زن خود را  
مطلع نگرد که او را طلاق کفنه و مدینه با هم بوده اند و طفلی در شکم زن موجود شده  
نیتواند که طفلی از خود نفی کند که از او نیست و اگر نفی کرد قول و مسهوع نیست  
او را احدی نمیزند و طفل ملحق با او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله کنیز مدتی حمل شش ماه است و اطول مدتی حمل  
نه ماه است مگر آنکه زنی در مدتی حمل خود حیض شود پس بعد از بام حیض او ممکن  
که بر نه ماه افزوده شود پس هرگاه زنی پیش از شش ماه از وقت جماع شوهر تولید کرد  
طفل او نام الحلقه و رسیده است شوهر میتواند که از خود نفی کند و آن فرزند  
فرزند او نیست و اگر از او نمیدارد چنانکه او هم از او نمیدارد و همچنین هرگاه کسی جماع  
کرد باز از خود و بعد غایب شد با جماع نکرد و بعد از گذشتن شش ماه مدتی حمل از وقت  
او زن او وضع حمل کرد طفل طفل او نیست و اگر از او نمیدارد و او را از او نمیدارد چنان  
که در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که جماع  
باز از خود نکرد و بر روی فرج او انزال منکره و طفلی در شکم زن موجود شده آن طفل  
طفل شوهر نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
کسی با کنیز شخصی زنا کند و طفلی بوجود یابد طفل مملوک مالک کنیز است اگر چیزی از آن  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه غلام مملوک



کسی بی اذن مالک خود زنی بکند و از آن زن اولادی بوجود آید اولاد مملوک مالکند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه  
مملوک کسی مملوک کسی دیگر را تزویج کند و اولادی بوجود آید آن اولاد با المناصفه  
و مشترک در میان دو مالک چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن نیست  
مسئله هرگاه مملوک کسی زنا کند با مملوک کسی دیگر و ولد بوجود آید مملوک  
و مشترک است با المناصفه در میان دو مالک چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن  
آن نیست مسئله هرگاه کنیز بی اذن مالک خود شوهر کند با زادی و ولد بوجود آید  
آن مملوک مملوک مالک کنیز است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه کنیز کسی با زادی شوهر کند بی اذن مالک خود یا در حال  
اینکه از اوست و لدی بوجود آید مملوک مالک کنیز است پدر او یا پدر او را از  
مالک کنیز بخرد و مالک با بد تمکین فرماید و کنیز را بکند چنانکه در احادیث وارد شده و  
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کنیز کسی را که دیگر غضب کند و آن کنیز  
اولادی بوجود آید آن اولاد مملوک مالک کنیز چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کنیز را که زده اند از مسلم کسی بخردند  
و با او وطی کند و ولد بوجود آید مملوک مالک کنیز است پس شتر باید و ولد خود را  
از مالک کنیز بخرد و کنیز را با مالک آورد کند و هر قدر از خدمت آن کنیز منفعه شده چنانچه  
بمالک کنیز بدهد و رجوع کند بان کسی که کنیز را با و فروخته و قیمت کنیز و قیمت مولود

و آنچه با مالک داده از بایع کنیز بکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان زادی و مملوک بی اذن  
و امضا مالک خواه شوهر مملوک باشد یا زن مملوک باشد و اولادی در میان آزاد و  
مملوک بوجود آید پس اگر مالک و آزاد در وقت عقد شرط کرده اند که هرگاه ولد  
موجود شد آن ولد آزاد باشد پس آزاد خواهد بود و ملحق بهر باب از پدر و مادر که  
آزاد باشند خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان  
داده اند مسئله هرگاه تزویجی اتفاق افتد در میان زادی و مملوک بی اذن و امضا  
مالک و در میان مالک و آزاد شرط شده در وقت عقد که هرگاه ولد در میان زن و  
شوهر بوجود آید آن ولد مملوک باشد مملوک مالک خواهد بود مگر آنکه هر باب از  
پدر و مادر او که آزاد باشند او را از مالک بخزند و منعوق گردد و آزاد شود چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه  
تزویجی اتفاق افتد در میان مملوک و زادی بی اذن و امضا مالک شرطی در میان  
مالک از اذن اتفاق نیفتد که هرگاه ولد از زن و شوهر بوجود آید آزاد باشد یا مملوک  
باشد پس در این صورت مشهور میان فقهاء اینست که ولد آزاد است آنکه در این مشهور  
ادعای اجماع هم کرده اند و راه استدلال باین مطلب خادیه است که وارد شده که هرگاه  
ولد در میان زادی و مملوک بوجود آید آن ولد آزاد است باینکه زادی بکند از پدر  
یا مادر او و این مطلب اگر چه مشهور است بطوریکه ادعای اجماع هم در آن شده و لکن



این راه استدلال در مواضع بسیار مختلف میسازد بطوریکه فناوی هم اهل شهرن هم  
در این مواضع برخلافند چنانکه هرگاه ولد موجود باشد در میان ازادی و مملوکی بطور  
زنا خواه هر دو زانی باشند یا یکی زانی باشد دیگر مغضو و مسروق و ولد مملوک  
مالکست اگر چه این مغضو محققت یک از والدین ولد ازاد است و همچنین هرگاه مالک  
و ازاد شرط کرده باشند که ولد مملوک باشد مملوکت اگر چه حدیثی و ازاد باشد  
و همچنین هرگاه مملوک بی ازاد مالک تزویج کرده باشد یا با ازادی تزویج کرده  
باشد چنانکه مواضع و مسائل آن گذشت و خواهد آمد در تمام این مواضع ولد از  
میان ازاد و مملوک بوجود آمده و ملحق با ازاد نیست مملوکت بغضای هم اهل شهرت  
پس هرگاه احادیث دیگر در میان نبود مگر همین قبل احادیث که ازاد کان احلال ابو  
خواف اولد خراف این مطلب مشهور تمام بود و لکن با وجود اخبار دیگر برخلاف این مطلب  
احادیث ازاد کان احلال ابو خراف اولد خراف محمولست باینکه هرگاه شرط شده باشد  
حراست آنکه مطلقا حراست هرگاه اگر احد والدین که حراست ولد خود را از مالک  
بخیر حراست نه آنکه مطلقا هرگاه حلال زاده باشد باذن و امضا مالک حراست <sup>حراست</sup> آنکه  
مطلقا حراست و علاوه بر اینها مملوک سبب از استیلا ازادی ازاد میشود بالاقتاد  
لکن ازاد هیچ سبب مملوک نمیشود بالاقتاد و ادعای اینکه در موضع مخصوص که شرط  
کرده باشند که ولد در میان حری و عبد باشد سبب عبودیت حری موجود شد  
لکن اینست در مقابل اقتضا که ان اقتضا از بعضی محقق شده و این در احادیث این

مطلب تصریح شده در همه مواضع تصریح تصریح شده شرط حری و ولد و نفس شرط حری  
ولد طال بر وقت او است که شرط شده که حری شود و در هیچ حدیثی تصریح بر این نیست  
که شرط عبودیت حری بشود و هرگاه کمال برود که ولد متولد در میان حری و عبدی  
نه حراست و نه عبد پس بشرط حری حری میشود و بشرط عبودیت عبد میشود و رفع  
اینکار از میکند که ولد مملوک نمای و است نمای مملوک مملوک مالکست مثل خود  
مملوک مگر آنکه سبب از برای انتقال ملکیت و زوال آن حاصل شود و علاوه بر اینها  
اهل شهرت در صورتیکه شرط در حری و عبودیت ولد شده باشد فغوی مجرب  
ولد داده اند و نمیکویند که ولد بدون شرط نه حراست نه عبد بلکه میگویند بدون  
شرط ولد حراست و هرگاه سایر احادیث مخالف این مطلب نبود و طرح آنها را لازم ندانست  
بدون دلیل مطلب تمام بود و لکن بطوریکه گفته شد و حمل که اشاره شد طرح لازم  
نیامد و اهل شهرت انکاری از آن حمل ندارند باینکه در این مختصر که بنای تفضیل نیست  
بیش از این لایق نیست حذر همین قدر هم نیست که چون بنشیند لیل محکی نکند  
فی الجمله اشاره بان شد مسئله ولد یک بوجود آید و میان کنیزیکه او را مالک و تحلیل  
کرده باشد از برای ازادی آن ولد مملوک مالکست باید بداند او را از مالک بخیرد نا  
ازاد شود یا در میان مالک و ازاد شرطی شده باشد که او ازاد باشد چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بسیار از فقها فغوی بان داده اند مسئله هر ولد یک بوجود آید و  
میان ازادی و مملوکی خواه ازاد مرده باشد و خواه زن باشد ازاد باید ولد خود را از مالک



بجز نایزاد شود و ما لا ینبغی و اندک که او را نفوذ شد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار  
 از فقهای فوی بان داند مسئله هرگاه و لکن در میان مالک کثیر او بوجود ایدان ولد  
 از اوست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه کسی زن را که در  
 کثیر کسی و بعد از آن خرید و آن کثیر پیش از شش ماه گذشتن از وقت خرید او را بیدان مولود  
 ملحق نیست مگر آنکه بداند که آن مولود از طفله او است از مایع مالک اول استحلال  
 کند و ولد خود را از او بجز یا او را ازاد کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی  
 بان داده اند مسئله هرگاه کسی باز ازادی زن را کرده و بعد از آن او را تزویج کرده و او  
 پیش از شش ماه از وقت تزویج زائید و لکن نام و رسیده آن ولد ملحق باو نیست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت دران نیست مسئله اولاد صغیر مسلم حکم اسلام برائیت اجازت  
 اگر چه بعد از تولد ایتان پدر ایتان مسلم باشد پس میکشاند ایضا را بسوی اسلام  
 در حال صغیر پس چون بالغ شد و اسلام قبول نکردند مرتدند از اسلام و قتل ایتان  
 واجبست و احکام اهل ذمه بر ایتان جاری نیست و هرگاه اولاد اهل ذمه و غیر اهل ذمه  
 مسلمان شد بمیکشاند پدر و مادر خود را بسوی اسلام و بر حال خود باقی هستند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست **فصل** در نیک فئاری و لادانست  
 پدر و مادر و امور متعلق بان و دران چند مسئله است مسئله واجب اطاعت  
 کردن پدر و مادر در هر امری که خدا الهی نکرده باشد از ان و اطاعت ایتان از جمله اعظم  
 عبادت الهی است و سبب تخریب بخوار رحمت و است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

فصل فی  
 نیک فئاری  
 و لادانست

که محل اعتنا باشد دران نیست مسئله عقوبت والدین و مخالفت کردن ایشان در امری که  
 خدا از ان نمی نکرده از جمله معصیتهای کبیره است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران  
 نیست مسئله ادای عقوبت نیست که اگر اولاد خود را بزنند اگر چه بجا بزنند و ظالم باشند  
 اولاد بکوبند و نباید بکوبند و ای بر قیاد بلکه باید استغفار کنند و بکوبند خداوند  
 بیامرزد والدین ما را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله بسیار  
 فرزند که در زمان حیات پدر و مادر عاقبتان نباشد و ایتان از او راضی باشند بجهت  
 رفتار خوب و چون بمیرند و عاقبتان بجهت آنکه بعد از مردن ایتان خبری از او برای  
 ایتان نکرده و نماز و روزه و حج و استغفار و صدقات از برای ایتان نکرده و بسیار فرزند  
 که در زمان حیات والدین خود عاقبتان باشند بجهت بد رفتاری با ایتان و در حال حزن از او  
 راضی شوند بجهت صدق و استغفار و نماز و روزه و حج و سایر خیراتی که از برای ایتان  
 بجا آورده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله نظر کردن بپدر  
 و مادر از روی مهر یا بی عبادت و سزاوار نیست نظر کردن با ایتان بغير نظر مهر یا  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله نباید صفا خود را بلند  
 تر کرد از صفا ایشان در حضور ایتان و در راه رفتن نباید جلو افتاد از ایتان و در نشستن  
 نباید پیش از ایتان نشست و در غذا خوردن نباید از سمت ایتان اقمه را برداشت چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله مهر بان نسبت بمادر بیشتر یا برابر یا  
 او را چه که او ضعف تر است نسبت بپدر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران



مسئله بجهت نیاید باین نظر کرد اگر چه حقیر باشند و اگر چه غلام و کنیز و ملوک باشند و اگر چه ممکن باشد بایدها را از مالکین خرید و از ادکرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هر چه با پدر باین اگر چه فاجر و فاسق باشند و اگر چه بر خلاف مذهب حق باشند و هرگاه مستضعف باشند دعا و استغفار و نصیحت هم از برای این امینان کرد و هرگاه مستضعف باشند و در سجن جو و اهل حق باشند مهر و انبیا و ظاهر این باید کرد اگر چه در دل نباید دوستیشان باشند لا بخل قوماً بؤمنون بالله و الیوم الاخر و او را در حق و رسول الله و اخایه شریف چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله از جمله حقوق پدر نیست که او را با اسم او و عت نکند و پیش رو او راه نرود و تکیه با او نکند و درین پدر و مادر را ادا کند اگر چه ترک نه داشته باشند و نماز و روزه و حج و فتن شده ایشان را قضا کند اگر چه ترک نه داشته باشند و نماز و روزه و حج مستحبی از برای این اجماعاً و ازین خواه ایند باشند یا مرده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسی که نظر کند پدر و مادر خود بنظر موقت غضب اگر چه باین با او ظلم کرد باشند نماز او مقبول نیست تا آنکه این از او راضی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله در حال حیات پدر و مادر نیاید گفت بفرزند خود پدر و مادرم بفرماید و بنحوی در حال حیات ایشان ایشانست مادر و پدر اینست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله در امر دیگر اطاعت پدر و مادر و اطاعت هیچکس نباید کرد چنانکه در آیات و احادیث

و چنانکه در این کتاب در باب طاعت پدر و مادر و اطاعت

وارد شده و خلافت در این نیست

کتاب الفرائض و الطلاق

و امور متعلقه باین و در این چند مطالبات مطلب اول فرائض و امور متعلقه باینست و در این چند مسئله است مسئله هرگاه کسی طفل شیر خوار را از برای خود عقد کند و زن او را و دختر شیر خواره را شیر دهد بحد یک رضع بعمل آید چنانکه در رضع زن شیرده و زن شیر خواره او بر او حرام شود و احتیاجاً بطلاق نیست چرا که زن شیرده او مادر رضاعی از شیر خوار او شده و زن شیر خوار او دختر رضاعی او شده و محرم من الرضا ما محرم من النسب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه زن شیر خواره کسی را که ام و ولد او است شیر دهد دختر رضاعی او شده و بر او حرام شده و احتیاجاً بطلاق او نیست و کنیز او مادر رضاعی او شود و طحی باو حرام شده از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه زن شیر خواره کسی را بعد از آنکه از زن شیرده اولی شیر خورده زن دیگر او شیر دهند همان زن که اولش پر داده و همان شیر خواره بر او حرام شده اند و زن دیگر او بر او حرام نشده اند چرا که آنها دختر رضاعی او را شیر داده اند نه زن او را چرا که بعد از شیر خوردن از زن اول زن او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد و این نیست مسئله هرگاه زن شیر خواره کسی را مادر او نکند یا جد او مادر او نکند شیر دهد از زن شیر خواره بر او حرام میشود و احتیاجاً

کتاب الفرائض و الطلاق  
مطلب اول فرائض و امور متعلقه  
باینست



بطلاق نیست و همچنین هرگاه خواهر او را شیر دهد یا دختر خواهر او را شیر دهد یا زن برادر او را شیر دهد یا دختر برادر او را شیر دهد یا دختر خود او را شیر دهد یا زن پسر او را شیر دهد یا دختر پسر او را شیر دهد یا مادر زن او را شیر دهد یا سایر زنهای پدر زن او را شیر دهد زن شیر خواره او بر او حرام میشود و همچنین هر زنیکه شیر خواره را شیر دهد که بسبب ضاع نسبت حرمته حاصل شود که در نسبت ان حرمه ثابت است و تمام نسبتهای حرمه را نیست بلکه تعدد نشدن شیر خواره او بر او حرام میشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله کسی که بچ زنی را در عقد واحد از برای خود عقد کند چون یکی از آنها اعراض کند که زن او نباشد آن چهار زن دیگر مستفروضند از برای او و از آن زنیکه اعراض کرده زن او نیست و احتیاطاً بطلاق ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی داده اند مسئله کسی که مرده شود از اسلام و کافر شود یا نجس شود یا نازل کرده بر جمیع الله علیه و آله و حال آنکه در اسلام تولد کرده و پدر او مسلمان بوده در حال صغر او پس او مرتد فطری است توبه او قبول نمیشود و قتل او واجب میشود و زن او بر او حرام میشود و چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارد و اگر خواست شوهر میکند بطلاق محتاج نیست و اموال مرتد را بورتبه او قسم میکند اگر چه او را نکشته باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که مرده شود از اسلام بعد از آنکه مسلمان شده و در اسلام تولد نکرده پس او مرتد ملکی است پس

زن او بر او حرام میشود و محتاج بطلاق نیست پس هرگاه توبه کرد و رجوع باسلم کرد توبه او قبول میشود و هرگاه توبه او قبل از انقضای عده زن او است نکاح اول برقرار خواهد بود و اگر بعد از انقضای عده او است میخواهند نکاح کنند عقد جدید باید بکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن کافر میسر شده باشد کافر حرام میشود و سه ماه یا سه فرس عده نگاه میدارد و بعد از عده اگر میخواهد میکند و محتاج بطلاق نیست و هرگاه شوهر او قبل از انقضای عده او مسلمان شود ایشان برقرار خواهد شد و عقد جدید نباید بکنند و اگر بعد از انقضای عده او مسلمان شد و او شوهر نکرده باشد و میخواهند ب عقد جدید باید بزوج کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بآن داده اند مسئله هرگاه غلام ملوک از مالک خود فرار کند و زن داشته باشد زن او از او جدا میشود و محتاج بطلاق نیست پس هرگاه غلام قبل از انقضای عده زن برکشت بسوی مالک نکاح او برقرار میشود و هرگاه بعد از انقضای عده او برکشت بخلیل جدید باید نکاح کنند مسئله هرگاه که زن را از برای خود عقد کند و عیب از زن مطاع نباشد و بعد معلوم شود که زن بر صحر دارد و پیش از آنکه جدام دارد یا دیوانه است یا قریباً و مانع در فرج او است که نمیشود دخول با او کرد یا ننگ است یا شل است یا ناخوشه مرصه دیگر در مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست پس اگر قبل از دخول با او عیب را فهمید او را رها کند صدقه هم نباید بدهد و اگر بعد از دخول با او عیب را فهمید صدقه او را



باید بدهد بوضو دخول با و هرگاه بعد از دانستن عیب و با و دخول کرد نمیتواند او را طلاق کند بطلاق پس اگر او را نخواست یا با و طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی ندانند که در زن زانیه را از برای شخصی عقد کرد و بعد از عقد شوهر فتنه کند زن زانیه است مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست یا او را نگاه دارد پس اگر او را رها کرد قبل از دخول با و صلوات نباید بدهد و اگر بعد از دخول با و فتنه کند او را رها کرد صلتا که با و داده بعوض دخول با و است میتواند که رجوع کند بشخص مدلس که حمله کرده و از او بگریزد صلتا که بزن با و هرگاه بعد از دانستن اینکه زن زانیه است با و دخول کرد نمیتواند او را رها کند مگر بطلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی زن را از برای خود عقد کرد و از زن قبل از دخول شوهر با و زن داد شوهر مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست و مختار است که او را رها نکند و محتاج بطلاق نیست و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که عقد کرد از برای خود دختر یا گریه را و بعد معلوم شد که با گریه نبوده او را بدون طلاق نمیتواند رها کند و اگر او را که میتواند بکند بقدر تفاوت مهر یا گریه یا ثبب چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که دختر را که مادر او را داد است برای خود عقد کند و پدر در دختر خسر را که از کینش دارد بر او داخل کند و با و دخول کند و بعد معلوم شود که دختر از کینش است مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق

نهیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که عیب دارد و پنهان کرده عیب خود را بطوریکه و له او هم ندانند که او معیوب است پس او را عقد کرد از برای شخصی بصلوات و بعد معلوم شد که او شوهر را که او معیوب است مختار است که او را رها کند و محتاج بطلاق نیست مسئله مهر را که با و داده از او بگیرد یا نکند باشد و چیزی برون او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنی که لوح و عوراء باشد بطلاق نمیتوان او را رها کرد چرا که عیب مخفی است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عیبها که در زن پنهان است بطوریکه بخبر از زنها کسی نمیتواند بر آنها مطلع شود شهادت زنهاد را آنها مسموع است و شهادت زنهاد ثابت میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه غلام مالو که ندانند که از او است زن را از برای خود عقد کند بعد از آن بخت کند که او مالو گشت و مختار است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست پس اگر دخول با و نکند صلتا مستحق نیست و اگر با و دخول کرده صلتا مستحق است و هرگاه بعد از دانستن زن تمکین کرد که او با و دخول کند اختیار او ساقط میشود و نمیتواند طلاق از او جدا شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن خود را بدون طلاق نمیتواند از شوهر خود جدا کند بجهت محقه که در شوهر یا بد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن خود را بدون طلاق نمیتواند جدا کند از شوهر بجهت فقری که شوهر دارد که نمیتواند نفقه و کسوه زن را بدهد و اگر او را با و



داشت بر اینکه اوزن خود را طلاق بگوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه از برای شوهر جنون حادث شود که اوقات نماز را بگذراند و غنازه  
 است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و هرگاه اوقات نماز را میفرماید زن نمیتواند  
 خود را از او جدا کند و باید صبر کند با او که مبتله شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه حجه و کسیکه خصمه و رابرون آورده اند  
 و او را با اصطلاح خواجه کرده اند ندانند پس کند و زن را از برای خود عقد کند و بعد از آن  
 بفهمد که او خصمه ندارد از آن مختار است که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست  
 پس هرگاه دخول با او نکرده نصف صدق است و هرگاه دخول با او کرده تمام صدق است  
 مستحق است هرگاه بعد از دانستن تمکین او را کرده نمیتواند بدون طلاق از او جدا شود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مردی بکمرته باز  
 خود جماع کرد و بعد عین شد و مردی از او زایل شد زن نمیتواند که بدون طلاق از او  
 جدا شود و باید صبر کند ببلای که مبتله شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه بعد از تزویج معلوم شد که شوهر مرد  
 ندارد و ندانند هم نکرده باشد پس بعد از عرفه حاکم شرع او را مجامعت نماید تا یکسال که  
 برود و خود را معالجه کند پس اگر معالجه خود را کرد و قادر بر جماع شد که زن زن او  
 و هرگاه تا یکسال خالجه خود را نکرد و بعد از یکسال هم قادر بر جماع نیست زن او مختاره  
 که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و نصف صدق است پس هرگاه بعد

از یکسال زن را حجه شد که زن او باشد با آنکه او قادر بر جماع نیست بعد از آن مختاره نیست  
 که خود را بدون طلاق از او جدا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
 باشد در آن نیست مسئله هرگاه مردی قادر بر جماع زن مخصوص نباشد و قادر بر جماع  
 سایر زن ها باشد زن مخصوص او مختاره نیست که خود را بدون طلاق از او جدا کند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مردی ندانند و عین  
 ندانند پس کند و زن را از برای خود تزویج کند و بعد ندانند او معلوم شود از آن مختاره نیست  
 که خود را از او جدا کند و محتاج بطلاق نیست و مستحق صدق است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زن ادعا کند که شوهر او  
 عین است و قادر بر جماع نیست و شوهر او ادعا کند که قادر بر دخول و جماع است و عین  
 ایشان معلوم شود باینکه زن یا چیزی زنکین مثل زعفران در فرج خود داخل کند  
 پس شوهر را امر کند که با او جماع کند پس با او بگوید که ذکر خود را در آب بشوید پس اگر  
 آب زرد و زنکین میشود ادعای شوهر ثابت میشود و هرگاه آب تنگین نشد از عین  
 ثابت میشود و این امر در صورتی محقق میشود که راههای جدا از طرفین منقطع باشد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن ادعا کند که  
 شوهر او قادر بر جماع نیست شوهر منکر باشد شوهر باید قسم بداد کند از برای اثبات آنکه  
 خود چنانکه زن حنا آذغاش بر او است که شاهد از برای اثبات عا خود بیاورد و  
 نمیتواند قلمه شهود کند پس قول قول شوهر است با قسم و هرگاه شوهر ادعا دخول کند



وزن او منکره باشد امتحان از این عطران و چیزی دیگر بکین باید کرد چنانکه در مسئله بحث  
گذاشت و هرگاه زن دخیل یا کرده باشد بشهادت نهائیکه اطمینان بانها باشد باید عمل کرد  
پس اگر شهادت ادانده که از ازاله بکارت او شده شد شوهر معلوم میشود و اگر شهادت  
دادند که از ازاله بکارت او نشده پس شوهر را تا یکسال مهلت میدهند که علاج خود را بکند  
پس هرگاه تا یکسال علاج خود را نکرد زن او مختاره است که خود را از او جدا کند و محکما  
بطلاق نیست و نصف مال خود را مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی  
از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی زن را از برای خود تزویج کند باید عاقلانکه از  
طایفه فحش و اینست زن هم همان جهت قبول کرده و بعد معلوم شود که شوهر از آن طایفه  
نبوده زن او مختاره است که از او کاره کند و محتاج بطلاق نیست مگر آنکه بعد از الحاح نمیکند  
او را کرده باشد پس بدون طلاق نمیتواند از او کاره کند چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی زن را از برای خود تزویج کند باید عاقل  
آنکه کار او فروختن و ثابت وزن او هم باین اطمینان که کسی دارد قبول کند و بعد معلوم شود  
که کسب او فروختن گریه بوده ان زن نمیتواند که بدون طلاق از او کاره کند چرا که گریه هم  
در ابتداء است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
کسی که تزویج کند از برای خود زن را و قبل از دخول او را نکند او را حد میزنند و تا یکسال در  
مین او وزن او تفریق میکنند به بیرون کردن او از بلد خود بجهت عقوبت و چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی تزویج کند غلام

مملوک خود را بکنیز ملوک خود یا تحلیل کند او را از برای او و او دخول با کرده باشد و اگر  
بخواهد که خود را بکنیز خود و طی کند بغلام خود میگوید که کاره کن از کنیز و نزدیکی او ممکن  
پس منع میکنند کنیز خود را از نزد بکی بغلام او تا آنکه کنیز او حایض شود و پاک شود از حیض  
پس خود او و طی بکنیز خود میکند و هرگاه بعد از و طی خود بخواهد که کنیز خود را بکند  
بغلام خود باید صبر کند تا کنیز او حایض شود و پاک شود از حیض و برگراند او را بغلام  
خود و هرگاه غلام او و طی بکنیز او نکرده باشد احتیاج باین نیست که حایض شود  
و بعد از پاک شدن از حیض خود مالک او و طی کند بلکه بعد از تفریق بتواند با او  
کند و هرگاه غلام او فرار کرده باشد یا حاضر نباشد و بخواهد و طی کند بکنیز خود با و  
که تفریق کرد در مینا او و غلام پس عده نگذارش از کشتن چهل و پنج روز یا بعد از  
حایض شدن و پاک شدن از حیض و طی او میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی  
از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که بجز کنیز را که شوهری دارد خواه شوهر از او  
باشد یا ملوک باشد میتواند که تفریق کند در مینا کنیز و شوهرش بدون طلاق و میشود  
که آنها را با و نکند بر حال خود که زن و شوهر باشند چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که بجز کنیز را که شوهری دارد و بخواهد  
خود و طی او کند استبره میکنند او را یکصد و پنجاه روز یا حایض شود و پاک شدن  
از حیض و بعد و طی او میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و در بعضی از فقهاء فتوی بان داده  
مسئله کسی که بجز کنیز شوهر را بر او تفریق نکرد در مینا کنیز و شوهرش و ایشان را



با ۲ گذاردن زن و شوهری بعد از با ۲ گذاردن نمیواند که تفریق کند و میان ایشان  
بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
کسیکه چند غلامی را گرفته دارد خواه از زن و ازاد باشد یا مملوک باشد پس مشرخی از ایشان  
که تفریق کند در میان ایشان بدون طلاق یا آنکه آنها را با ۲ گذاردن زن و شوهری اگر آنها  
با ۲ گذاردن زن و شوهری نمیتواند تفریق کند و میان آنها بدون طلاق چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله کسیکه تزویج کرده باشد کنیز  
خود را با زادی یا مملوکی پس از آنکه کنیز خود را پس از کنیز ازاد بخانه است که کنیز کند  
از شوهر خود بدون طلاق یا با شوهر خود با ۲ باشد و هرگاه با ۲ ماند با شوهر خود بعد  
از آن نمیتواند که از او کناره کند بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
ان نیست مسئله هرگاه زن ازادی تزویج کند خود را بگلام مملوکی و بعد غلام ازاد شود  
ان زن ازاد نمیتواند که کناره کند از شوهر خود بدون طلاق چرا که در صورتیکه در حال  
مملوکی با و راضی باشد نمیتواند که در حال ازادی با و راضی نشود چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه کسی کنیز را که با و وطی کرده و از او صاحب  
اولاد شده تزویج کند بگلام مملوکی خود و بعد ان غلام ازاد کنان کنیز بخانه نیست که  
از غلام ازاد کناره کند بدون طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
مسئله هرگاه کنیز کسی بی اذن مالک شوهر کند با آنکه از او است پس معلوم شود که  
مملوکی بوده باید برگردد و بسیار مالک محتاج بطلاق نیست پس هرگاه خود کنیز را پس از

و مگر اگر نه صلاح را از او میگیرند و هرگاه کسی دیگر را پس کرده صدرا از ان مدلس باشد  
پس هرگاه شوهر دخول با و کرده و او را برگرفته و یک قیمت را بایدها لک و بدهد و هرگاه ثبته  
بوده نصف یک قیمت را بایدها لک و بدهد و هرگاه دخول با و نکرده همان خود او را با لک  
او باید برگرداند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
هرگاه زن شوهر را مملوک باشد و یارث مالک شود شوهر خود را با بیع و سایر استیانتها  
مالک شود شوهر خود را نکاح در میان ایشان باطل شود و محتاج بطلاق نیست پس هرگاه  
شوهر خود را ازاد کرد و بخواهند بجدد تزویج کنند نمیتواند تزویج کند چنانکه در  
اتحاد وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه کنیز مشترک باشد در میان چند نفر  
او را تزویج کرده باشند زن برای کسی پس شوهر هم یکی از شرکها را بخود یا بایست استیانتها  
مالک شود نکاح در میان ایشان باطل شود تا آنکه سهمی از شرکها را مالک شود پس با کتب  
نکاح او جایز شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه کسی  
غلام مملوک خود را مملوکی خود تزویج کرده باشد نمیتواند تفریق کند در میان ایشان بدون  
طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه کسی مملوکی خود را  
بمملوکی یا با زادی تزویج کرده باشد بدون طلاق نمیتواند تفریق کند در میان ایشان  
و طلاق بدست ان کسی است که با کنیز را میتواند بگیرد و بدست مالک چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی بگلام مملوکی خود از ان  
داد که زن بگیرد یا انصفا عقدا و اگر نمیتواند تفریق کند در میان ایشان مگر بطلاق و طلا

که محل اعتنا باشد



بدست غلام است بدست مالک غلام چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری  
از فقها قوی بان داده اند **مطلب** ویم در طلاق و امور متعلقه بانست در آن  
چند مسائل است **مسئله** طلاق گفتن بدو وجهی مکروه است بغض اموری  
در نزد خدا که انرا حلال کرده و گراهاست شدیدن میشود از برای آن که گریبان شود  
بکبر که او را طلاق گوید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله**  
مرد بیکه بی طلاق میگوید جایز است که او را زند کند و زن باو ندهد و زن بیکه بی طلاق  
طلاق میگوید مکروه است که او را تزویج کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** مرد بیکه غداوت با اهل خود دارد واجبست که بر او نیک بگوید  
ناطلاق دهد و زنی را که از اهل خویش است و حرام است ندادن باو چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** واجبست طلاق دادن زنیکه با اهل  
خود عداوت دارد و حرام است گرفتن او و زن بهودت و نصرت و جوسپه به سر  
از زن ناصبت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن **مسئله** خدا امتحان  
نمیکند نفرین مرد را در باره زن خود و حال آنکه طلاق او را بدست داده پس  
هرگاه او را بخواند طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** طلاق گفتن بمرزبان جایز است واجب نیست که بلفظ عری باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و بعضی از فقها قوی بان داده اند **مسئله** نکاح و طلاق  
هر دو می از برای خودان موم در اسلام ممضی است اگر چه بطور اهل خویش باشد

مکمل است  
در طلاق و  
امور متعلقه  
بان

در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مسئله** طلاق اهل خویش است که انتم  
علیه السلام فرموده اند و بطور سایر اقوام جایز نیست چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست **مسئله** حاکم شرع و ولی مجوزی که خون او عاری نبوده که  
بعد از نکاح عارض او شود میتواند که زن را مجوزا طلاق دهد و طلاق خودان  
مجنون اعتباری ندارد و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
**مسئله** مالک غلام مملوک هرگاه زن را از برای مملوک خود تزویج کرده طلاق زن  
مملوک بدست او است و طلاق خود مملوک در این صورت اعتبار ندارد مگر باذن  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**  
هرگاه مملوک بادن مالک خود خود را از برای خود زنی گرفت باید و زن مالک  
زنی گرفت و بعد از آن مالک امضا کرد اصل او را طلاق زن او بدست خود او  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها قوی بان داده اند **مسئله**  
هرگاه مالک کنیز خود را از برای آزادی یا از برای غلام دیگری عقد کرد  
بدست شوهر کنیز است بدست مالک کنیز چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست **مسئله** جایز است از برای پدر که زن از برای پسر صغیر خود  
عقد کند و لکن نمیتواند که زن او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست **مسئله** صغیری که حدود طلاق و مسائل آنرا بشنود تمیز دهد  
بهمد و بطوریکه باید طلاق داد طلاق دهد پس طلاق او صحیح است چنانکه

**مسئله** طلاق بدست  
شوهر است پس اگر شرط  
کند که اختیار با من  
یا طلاق بدست زن  
باشد شرط باطل است  
و نکاح صحیح است چنانکه  
در احادیث وارد شده  
و خلافتی که محل اعتنا  
باشد در آن نیست

نمیدانند بشنوند زن خود  
طلاق دهد و طلاق او  
باطل است مگر آنکه ده سال  
باشد و بعد از طلاق او  
احادیث آنرا



احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نفقه زن او برود در نزد حاکم شرع و امر خود را عرض کند که چه باید کرد پس حاکم شرع مدت چهار سال مهلت قرار میدهد که در آن مدت صبر کند پس حاکم شرع مینویسد ببال او که باینکه احتمال میرود که شخص مفقود در آنجاها باشد و جنبی میکند پس هرگاه در ضمن مدت چهار سال معلوم شد که زن است یا زن باید صبر کند تا باید و اگر معلوم شد که مرد است بعد از معلوم شدن چهار ماه و ده روز از جهنم معلوم شد که نکاح میبارد و اگر خواست بعد از آن شوهر میکند و اگر بعد از جستجوی مدت چهار سال معلوم نشد که در کجا است زن است یا مرد حاکم شرع ولی اشخص را میطلبد که نفقه و کسوه زن او را از مال او یا از مال خود بدهد پس اگر نفقه و کسوه او را غایب داد باز باید از زن صبر کند و اگر غایب مالی ندارد و ولی او هم از مال خود نفقه و کسوه او را نمیدهد پس حاکم شرع حکم میکند که ولی او طلاق زن او را بگوید و اگر ولی ندارد خود حاکم شرع طلاق او را بگوید پس هرگاه شخص غایب قبل از انقضای عده آمد و خواست زن خود را رجوع با و میکند و اگر نخواست که همان طلاق صحیح است و هرگاه بعد از انقضای عده آمد زن او نیست و بهر کس بخواهد شوهر میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که وکیل کند کسی را در طلاق دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه در آن نیست

مسئله اگر زن فاسق باشد و داد ما ندانست مسئله کسی که در آنجاها باشد و جنبی میکند پس هرگاه در ضمن مدت چهار سال معلوم شد که زن است یا زن باید صبر کند تا باید و اگر معلوم شد که مرد است بعد از معلوم شدن چهار ماه و ده روز از جهنم معلوم شد که نکاح میبارد و اگر خواست بعد از آن شوهر میکند و اگر بعد از جستجوی مدت چهار سال معلوم نشد که در کجا است زن است یا مرد حاکم شرع ولی اشخص را میطلبد که نفقه و کسوه زن او را از مال او یا از مال خود بدهد پس اگر نفقه و کسوه او را غایب داد باز باید از زن صبر کند و اگر غایب مالی ندارد و ولی او هم از مال خود نفقه و کسوه او را نمیدهد پس حاکم شرع حکم میکند که ولی او طلاق زن او را بگوید و اگر ولی ندارد خود حاکم شرع طلاق او را بگوید پس هرگاه شخص غایب قبل از انقضای عده آمد و خواست زن خود را رجوع با و میکند و اگر نخواست که همان طلاق صحیح است و هرگاه بعد از انقضای عده آمد زن او نیست و بهر کس بخواهد شوهر میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله جایز است که وکیل کند کسی را در طلاق دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه در آن نیست

مسئله لفظ طلاق باید صریح باشد در طلاق مثل لفظ طالق که در عریضه صریح است در طلاق پس اگر زن بگوید انظر لى با قصد بدون اکراه و بدون مزاح طلاق واقع نمیشود و اگر بگوید انظر على حوام یا انت یا انت بریده یا انت خلیه یا انت بنده طلاق واقع نمیشود اگر چه قصد طلاق هم کرده باشند و همچنین بانه طلاق و انت مطلقه طلاق واقع نمیشود و لفظی که صریح است وارد شده همان لفظ طالق است در بعضی اخبار لفظ اعتدک بصد طلاق وارد شده و همچنین زوجی طالق و زوجه موکلی طالق و باید زن مطلقه معین باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله نوشتن طلاق واقع نمیشود باینکه بنویسد زوجی طالق یا بنویسد زوجه موکلی طالق مگر در مقام ضرورت که شخص غایب باشد یا شخص لال باشد و بتواند بنویسد پس هرگاه شخص غایب و شخص لال نوشتند که زوجه فلان طالق به قصد طلاق طلاق واقع میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هر شرطی که برخلاف کتاب الهی است طلاق بان واقع نمیشود و اعتبار ندارد و باطل است مثل آنکه بگوید که زن حلامم اگر چنین بکنم یا نکنم یا زن من طالق است اگر چنین کاری بکنم یا نکنم و اگر او را ده کند باین لفظ هم رافتم او هم بی اعتبار است و اگر قسم یاد کند باینطور که بگوید والله اگر زن من از خانه بیرون رود طالق است آن طلاق بی اعتبار و باطل است یا اگر بر سر نوزن کفریم تو طالق یا هر چه زن بکهرم بعد از این همه طالقند پس از این قبیل شرطها هم برخلاف کتاب خدا است طلاق بانها

اعتدلی  
بسی عدد نگاه دار



واقع شود و باین اعتبار و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله طلاق باید بعد از نکاح دائم باشد پس اگر کسی گفت که هر زنیکه بعد از این میگویم  
طالق است طلاق واقع نشود و باین اعتبار و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله تعیین کردن زن مطلقه لازم است اگر چه بعلامت باشد پس هرگاه  
کسی زنهای متعدده داشته باشد و بگوید یکی از زنهای من طالق است هیچکدام مطلقه  
نشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله قصد طلاق در  
در طلاق معتبر است پس اگر کسی گفت زوجتی طالق و قصد او اینست که زن او را  
و بجای نیندیشد یا قصد او فرار است یا از روی اکراه و اجبار گفته طلاق واقع  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنهای متعدده را بجا  
کردن یا بخیع طلاق میتوان طلاق داد مثل اینکه بگوید که رجعت از منی کلشوم طالق  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله لازم  
که طلاق در طهر غیر موافقه گفته شود در صورتیکه جاری باشد پس هرگاه کسی با زن خود  
جماع کرده و هنوز زن او حایض نشده و در همان طهر زن خود را طلاق داد آن طلاق  
باطل است اعتبار ندارد اگر چه قصد طلاق هم کرده باشد و اگر چه از روی نادانی چنین  
داشته باشد که میتواند در اینحال طلاق بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله لازم است که در حال حیض طلاق نکوبند پس اگر طلاق در حال حیض  
واقع شد طلاق باین اعتبار است اگر چه قصد طلاق هم کرده باشند مگر در بعضی صور که

خواهد آمد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زنیکه حامله است  
طلاق دادن او جایز است در هر حال اگر چه در حال حیض باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله زنیکه حامله است و در حال حیض باشد و در آن  
و غیره مدخوله را در هر حال میتوان طلاق داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله زنیکه احتمال برود که حامله باشد و حامله بودن او و حامله نبودن او  
معلوم نباشد سه ماه بعد از جماع با او میتوان او را طلاق داد و پیش از گذشتن سه ماه  
از وقت جماع طلاق و اعتبار ندارد و باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله شخص غایب که در سفر است بعد از گذشتن سه ماه  
از وقت جماع خود میتواند که مدخوله خود را طلاق بدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و بعضی بعد از گذشتن یکماه جایز دانسته اند و گذشتن  
سه ماه را مستحب دانسته اند بجهت حدیث دیگر و قول اول اقرب با حایض و قول دوم  
اقرب بفاقت است مسئله شخص غایب هرگاه از سفر بیاید و زن مدخوله او حایض باشد  
و بخواهد او را طلاق دهد باید صبر کند که زن او از حیض پاک شود و طلاق او را نکوبد اگر چه  
سفر او طول کشیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
کسیکه در سفر زن خود را طلاق داده باشد و زن او نداند که او را طلاق داده است پس  
از سفر بیاید و مدتی با زن خود باشد و حایض را و ظاهر شود پس شوهر او بگوید که من در  
سفر طلاق تو را گفته بودم و انکار کند جماع با او را بگوید یا بطنش از من نیست قول او



در شرح مسموع نیست و فرزند ملحق با و است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه در بلد خود باشد و زن مدخوله داشته باشد که  
بنتها را فارغ بزند و او را عقد کرده باشد و از زن در منزل فارغ خود باشد که شوهر او فوت  
باشد و وقت حیض او را و وقت پاکی او را از حیض بخواند او را طلاق دهد بعد از گذشتن  
سه ماه از وقت جماع میتوان او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و مسئله از  
فصل افوی بان داده اند و بعضی بعد از گذشتن یک ماه از وقت جماع جایز دانسته اند بجهت  
ورود احادیثی بکر چنانکه در مسئله طلاق غائب گذشت مسئله زنیکه حال حیض  
حال بال شدن از حیض خود را از شوهر خود پنهان کند که مبادا شوهر او را طلاق دهد  
و شوهر او بخواند او را طلاق دهد بعد از گذشتن سه ماه از وقت جماع میتواند او را طلاق  
دهد و بعضی بعد از گذشتن یک ماه از وقت جماع جایز دانسته اند چنانکه در احادیث وارد  
شده و در مسئله طلاق غائب گذشت مسئله لازم است که طلاق افراد در حضور و شد  
عادل بگوید بطوریکه دو عادل بشنوند و کفایت میکند که هر یک جدا جدا صیغه طلاق را  
بشنوند مثل آنکه در نزد هر یک صیغه طلاق را بخواند چنانکه در احادیث وارد شده و  
در آن نیست مسئله لازم است که شاهد در طلاق دو مرد عادل باشند و یا مجلس  
هر دو صیغه طلاق را بشنوند و شهادت زنهای معتبر نیست پس هرگاه کسی طلاق را گفت زن  
زنهای یاد زن بدی و عادل و او شنید و طلاق باطلست و اعتبار ندارد اگر سایر شروط  
طلاق موجود باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله لازم

نیست که شخص مطلق بگوید بان دو عادل که شاهد باشند که من طلاق میکنم بلکه  
همین قدر کفایت میکند که آن دو عادل بشنوند صیغه طلاق را چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله لازم نیست که آن دو عادل بشناسند زن را  
که طلاق میدهد و مرد را که طلاق میکند و وکیل آن مرد را و اگر بشناسند زن  
مطلق را بهتر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در  
نکاح مسئله کسیکه صیغه طلاق را در مجلس واحد یا بطور جداگانه که هر طالق  
هر طالق هر طالق آن زن سه طلاق نشود چرا که طلاق اول و طلاق دوم و طلاق  
تیمم طلاق داد پس از طلاق بعد از طلاق اول لغو است و طلاق شرعی نیست خواه  
آن طلاق بعد از طلاق یک مرتبه گفته شود یا صد مرتبه گفته شود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مخالف زن خود را طلاق داد میتوان  
زن او را گرفت اگر چه طلاق او مخالف کتاب سنن باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مستحب است زن برای کسیکه میخواهد  
مطلقه مخالف را بگوید که دو شاهد عادل ببر در نزد آن کسیکه زن خود را طلاق داده  
در وقتیکه آن زن حایض نباشد پس بان شخص بگوید که ای زن خود را طلاق داده پس چون  
گفته سه ماه بعد از آن زن را از برای خود عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده  
خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست طلاق بطور تحبیر که زن را محبیر کند که اگر او  
بخواهد با شوهر خود باشد یا اگر نخواهد با شوهر خود باشد مطلقه باشد و غیر



از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که بگوید و بخیر جائز نیست طلاق دهد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زن منعه و منقطعه محجبا  
بطلاق نیست و همینکه مدت او را بخشید میتوان که بعد از انقضای عده خوشه  
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه غلام مالک  
بکر بزدن است اگر چنانچه او طلاق زن را است پس اگر برکشت پیش از انقضای عده زن میتواند  
که باز را خود باشد و اگر بعد از گذشتن عده زن برکشت زن را و نیست و آن زن  
میتواند شوهر کند هر کس که بخواهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هر که زن را طلاق داد و است پس اگر مشترک نکاح را برقرار خود گذارد آن زن  
شوهر خود هست مثل سابق و اگر نکاح را برقرار خود نکند آن زن را هر کس خواست  
و اگر نکاح را برقرار خود گذارد بعد از آن نمیتواند تفریق کند و طلاق بدست شوهر نیست  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **مطلب پنجم** در اقسام طلاق  
و امور متعلقه بان است و در آن چند مسئله است مسئله طلاق برد و قسم نیست  
طلاق سنت طلاق بدعت و طلاق بدعت آنست که با شرایطی که خدا و رسول او  
صلی الله علیه و آله قرار داده اند واقع نشود مثل طلاق که در حضور عدلین  
جاری نشود یا در حال حیض جاری شود یا در طهر موافق جاری شود بطوریکه در ضمن  
مسائلی که بعد ذکر میشود معلوم میشود پس چنین طلاق باطل است طلاق  
شرعی نیست مگر طلاق سنت طلاق بدعت که با شرایط مقرر واقع میشود و آن طلاق

مطلب پنجم  
در اقسام طلاق  
و امور متعلقه بان

صحیح و احکامی چند بان طلاق تعاقب میکند چنانکه خواهد آمد انشاء الله چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طلاق سنت که هر اقسام آن  
صحیح است بر سه قسم است طلاق عقد و طلاق سنت و مقابل عقد و سایر طلاقها که نه  
عقدی است نه سنت و جمیع این اقسام سه گانه طلاق سنت در مقابل بدعت است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طلاق سنت بمال و نفقه  
دیگر بر چهار قسم است طلاق رجعی و طلاق بائن و طلاق که عده دارد و طلاق که  
ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر  
طلاق که شوهر نتواند در عده رجوع کند بزن خود بدون عقد جدیدی که اطلاق طلاق  
رجعی میگویند و هر طلاق که شوهر نتواند رجوع کند بطلان اطلاق بائن  
میگویند خواه مطلقه عده داشته باشد یا عده نداشته باشد خواه مطلقه بخواهد  
بعقد جدیدی تزویج کند مطلقه را و خواه نتواند و خواه بعد از محال نتواند بعقد جدید  
انطلاق را بکند و خواه مطلقه حرام مؤبد شود بر او و نتواند او را بکند هرگز چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی زن مدخوله خود را  
طلاق کند که آن زن یا شصت یا صغیر نباشد و طلاق هم طلاق خلع و مبارات  
نباشد آن طلاق طلاق رجعی است که شوهر میتواند قبل از انقضای عده مطلقه رجوع  
کند بزن خود بدون عقد جدیدی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه کسی طلاق دهد بزن یا که با او جماع نکرده نمیتواند رجوع کند با او



عقد جدید خواه از زن باکره یا ثبته باشد یا بائنه یا غیر باشد و طلاق او و طلاق  
 باشن است و عده هم از برای مطلقه نیست و عشا بعد از طلاق مینواید شوهر کند  
 کس که بخواد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه  
 شخص زن را از برای اسرار طلاق داد نمیتواند او را بعد از عقد جدید از برای خود عقد کند  
 مگر آنکه مطلقه شوهر کند بشخص غیر از مطلق بعد دوام و انشخص بالوجاع کند  
 هر یک عسبه دیگر را بچسند و بعد انشخص او را طلاق دهد و بعد از انقضای عده  
 اگر عده دارد شخص اول او را بعد از عقد جدید تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه کسی که زن را طلاق داد و مرتبه طلاق داد و نمیتواند  
 او را از برای خود تزویج کند خواه شوهر از او باشد خواه غلام مالول باشد مگر آنکه  
 آنکس بعد دوام شوهر کند بغیر مطلق و با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد  
 و بعد از انقضای عده اگر عده دارد شخص اول بعد از عقد جدید او را تزویج کند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه مطلقه بعد از هر طلاق  
 شوهر کند بغیر مطلق بعد دوام و ان غیر با او جماع کند و بعد او را طلاق دهد و مطلق  
 اول میتواند او را از برای خود تزویج کند بعد از انقضای عده اگر عده دارد اگر چه  
 مرتبه او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق از زن شوهر کند بغیر مطلق بطوریکه  
 گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه شخصی زن  
 مدخوله خود را طلاق داد و باز بعد از قبل از انقضای عده او رجوع کرد با او و با او

جماع کرد و بعد باز او را در طهر غیر موافقه طلاق داد و باز بعد از طلاق دوم قبل  
 از انقضای عده او رجوع کرد با او و با او جماع کرد و باز او را در طهر غیر موافقه  
 طلاق داد از زن حرام میشود از برای او بعد از طلاق سیوم مگر آنکه از زن شوهر  
 کند بغیر مطلق بعد دوام و ان غیر با او جماع کند بعد در طهر غیر موافقه او را طلاق  
 گوید پس بعد از انقضای عده حلال میشود از برای مطلق اول که او را از برای خود  
 جایگزین تزویج کند پس هرگاه مطلق اول از زن را بطوریکه گذشت و را مطلقه کرد  
 و بعد از هر طلاق رجوع کرد و جماع کرد و بعد از طلاق سیوم که بر او حرام شد از زن  
 شوهر کرد بغیر مطلق اول بعد دوام و ان غیر با او جماع کرد و عسبه دیگر را  
 چسبید و بعد او را در طهر غیر موافقه طلاق داد و بعد از انقضای عده او مطلق  
 اول او را بعد از عقد جدید کرد و باز او را طلاق داد و قبل از انقضای عده با او رجوع  
 کرد و با او جماع کرد بطوریکه گذشت نا آنکه نه طلاق واقع شد در میان مطلق اول  
 و از زن مطلقه که در میان آن نه طلاق دو شوهر کرد از زن بغیر مطلق اول بعد از  
 هر سه طلاق بیک شوهر و هر یک از آن دو شوهر با او جماع کردند و عسبه دیگر را  
 پس بعد از طلاق هم از مطلق اول مطلقه حرام مؤبد میشود از برای مطلق اول  
 که هرگز نمیتواند آن مطلقه را بکشد نه بعد دوام و نه بعد انقطاع و چنین  
 نه طلاق غیر اطلاق عقد میگویند در مقابل طلاق سنت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلاصه در آن نیست مسئله طلاق سنت که در مقابل طلاق عدلی



واوسع است از آن نیست که شخصی زن مدخوله خود را طلاق گوید در طهر غیر  
مواقعه و در عده رجوع نکند و صبر کند تا آنکه عده طلاق مطلقه منقضی شود پس  
بعد از انقضای عده او را ب عقد جدید تزویج کند و بعد از عقد او را طلاق دهد  
بشرایط آن و بعد از طلاق دوم هم با رجوع نکند و صبر کند تا آنکه عده طلاق او  
منقضی شود و بعد از انقضای عده او را عقد کند و بعد از عقد او را طلاق گوید  
پس بعد از طلاق سوم آن مطلقه بر او حرام شود تا آنکه مطلقه شوهر کند بشخص دیگر  
ب عقد دوم و آن شخص با او جماع کند و عسبه یکدیگر را بچسند و بعد با شرط  
طلاق او را طلاق گوید پس بعد از انقضای عده طلاق اگر عده دارد حلال میشود  
از برای مطلق اول که از تزویج عقد جدید از برای خود عقد کند و همچنین هرگاه مطلق اول  
باز بطوریکه دیگر شد از زن راسه مرتبه طلاق گوید باز بعد از طلاق سیوم امظلفه بر او  
حرام شود تا بطوریکه ذکر شد بشخص دیگر شوهر کند و آن شخص او را طلاق گوید پس  
مطلق اول ب عقد جدید بگوید و از برای خود عقد کند و این گونه طلاق بطوریکه  
ذکر شد طلاق سنت میگویند و وسعت از طلاق عقد بیشتر است چرا که در طلاق  
هم امظلفه حرام مؤبد میشود بلکه بعد از هر سه طلاق چون از زن شوهر کرد بشخص  
غیر از مطلق اول و آن شخص با او جماع کرد و بعد او را طلاق داد حلال میشود از برای  
مطلق اول که او را ب عقد جدید بگوید از برای خود عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده  
و حلالی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئلن غیر مدخوله که او را ب عقد دوم

عقد کرده اند و بعد از عقد با او جماع نکرده اند و او را طلاق داده اند عده طلاق از  
برای او نیست خواه از زن باکره باشد یا ثبیه باشد پس میشود که در یک روز او را سه  
داد که پیش از هر طلاق عقد دواعی باشد و بعد از طلاق سیوم از زن حرام میشود از  
برای مطلق که نمیتواند او را از برای خود عقد کند مگر آنکه شوهر کند بشخص غیر از مطلق  
ب عقد دوم و آن شخص با او جماع کند و بعد او را بشتر از طلاق طلاق گوید پس حلال  
میشود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند بشرایط آن و چنین طلاق  
نه طلاق عقد است نه طلاق سنت که در مقابل یکدیگرند و لکن طلاق است صحیح مؤبد  
کتاب و سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئلن ثانی  
در هر حال میتوان طلاق داد و عده طلاق هم از برای او نیست پس میشود که او را سه  
داد در یک روز بعد از سه عقد دوم اگر چه بعد از هر عقد با او جماع هم کرده باشند  
پس بعد از طلاق سیوم امظلفه بر مطلق حرام میشود که نمیتواند او را از برای خود عقد  
کند مگر آنکه او شوهر کند ب عقد دوم بشخص غیر از مطلق و آن شخص با او جماع کند و بعد  
او را طلاق گوید پس حلال شود از برای مطلق اول که او را از برای خود عقد کند و اینگونه  
طلاق نه طلاق عقد است و نه طلاق سنت که در مقابل یکدیگرند و لکن طلاق است صحیح  
موافق کتاب و سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئلن  
حامله را شوهر آورد در هر حال میتواند طلاق بگوید پس هرگاه او را سه طلاق داد بعد از  
سه عقد دوم امظلفه بعد از طلاق سیوم حرام میشود بر مطلق که نمیتواند او را از برای



خود عقد کند تا آنکه وضع حمل او بشود و بعد از پال شدن از نفاس بشخص غیر از  
مطلق شوهر کند بعهده و ام و انشخص با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد  
پس بعد از انقضای طلاق حلال میشود از برای مطلق اول که او را بعهده چندی از برای  
خود عقد کند و چنین طلاق نه طلاق عقد است نه طلاق نفست که در مقابل یکدیگرند  
ولکن طلاق است موافق کتاب سنت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله دیگر طلاق است که مطلق سه طلاق شود تا بعد از طلاق سیوم شوهر نکند بعهده  
دوام بشخصی غیر از مطلق و او با او جماع نکند و بعد از جماع او را طلاق ندهد بر مطلق  
اول حلال نشود مسئله سه طلاق که محال لازم دارد سه طلاق منصل است پس اگر  
بعد از طلاق اول و دوم مطلق شوهر کرد بغير مطلق و او را طلاق داد و مطلق اول  
او را عقد کرد از برای خود اگر چه بعد از طلاق سیوم باشد چنین طلاقی منفصل  
منفصل مثل نبودن است و عداوتها در سه طلاق که محال ضرور دارد محسوب نیست  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زن ازاد  
بعد از سه طلاق بر مطلق حرام میشود اگر چه شوهر او غلام مملوک باشد و کنیز مملوک  
بعد از دو طلاق بر مطلق حرام میشود اگر چه مطلق ازاد باشد پس زن ازاد در طلاق  
سیوم محال ضرور دارد از برای حلال شدن مطلق اول و کنیز مملوک بعد از طلاق دوم  
محال ضرور دارد از برای حلال شدن مطلق اول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله از برای کنیز مملوک طلاق عقد و طلاق سنتی مانع ذکر شد

نیست چنانکه در احادیث شری از آن نیست و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله در طلاق رجعی هرگاه مطلق رجوع کرد و جماع نکرد و اکفا کرد باینکه  
گفت رجوع کردم یا انکار کرد که طلاق داده است یا بوسیده مطلق را یا دست مالیده  
یا با او خوابیده بدو یا بلباس او حجابی و بعد از آن بدون جماع او را طلاق داد طلاق  
اول و دوم محسوب است در سه طلاق زن ازاد و در دو طلاق زن مملوک چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله مستحب است  
از برای مطلق که میخواهد رجوع کند بزنی خود که شاهد یکبار در رجوع کردن  
خود یا شاهد نکرت و در هر حال مطلق را از رجوع خود اعلام نکند تا آنکه عدا  
او منقضی شد و شوهر کرد از برای مطلق حق الرجوعی باقی نماند و مطلقه او زن  
شوهری است که او را عقد کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله شرط است در محال که بعهده و ام عقد کند و جماع کند پس  
بسیغره انقطاع و تحلیل و بملکیت اگر جماعی اتفاق افتاد مطلقه حلال نشود  
بر مطلق اول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
طفل صغیر مرد بیکه خصمیدین او را بیرون آورده اند کفایت میکند در تحلیل  
اگر چه دخول کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در  
آن نیست مسئله جایز است که محال ازاد باشد یا غلام مملوک باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طلاق قبل از کافور و حال



کفر کند و بعد مسلمان شده در عده طلاقها که محل ضرر دارد محسوب نشود  
و مثل اینست که طلاق واقع نشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله غلام و کنیز مملو که که زن و شوهر باشند بعد دوام  
غلام دوم مرتبه کنیز را طلاق داده باشد و بعد مالک کنیز با و طوطی کند باعث حلست کنیز  
نمیشود از برای غلام مگر آنکه آن کنیز شوهر کند بغير غلام مطلق و او با او جماع کند  
بعد از طلاق دهد پس حلال شود از برای مطلق اول که او را بعد جد کند یا بتخلیل  
جاء و طوطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله در منقطع  
و محله محل لازم نیست پس منقطع محله را مکرر میتوان گرفت بصیغه انقطاع و تحلیل  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله در عده منقطع محله  
و تمام طلاقهای باشد حق الرجوع از برای شوهر نیست چنانکه در احادیث وارد شده  
خلاف آن نیست مسئله لای که زبان ندارد طلاق و اینست که موقعه زن خود  
بر سر و اندازد و از او گناه کند و رجوع او اینست که موقعه را از سر زن خود بردارد  
اشاره بر رجوع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله  
در عده و استبرأ و امور مناسبه متعلقه بان است در از چند مسئله مسئله  
عده زن مطلقه از او در جمیع طلاقها بشک عده دارد بعد از گذشتن و حیض  
دو طهر است پس بدین خون حیض سوم عده او منقضی است و در طهر سوم  
تواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد سه ماه بعد از طلاق عده او است چنانکه

مطابق حدیث

در احادیث

در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عده زن  
مطلقه مملو که یک حیض یا طهر است و بدین خون حیض دوم عده منقضی است و در  
طهر دوم میتواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز بعد از  
طلاق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله عده زن منقطع یا حیض یا طهر است پس چون دید خون حیض دوم  
عده او منقضی است و در طهر دوم میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عده کنیز مملو که یک حیض یا یک  
طهر است خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع و خواه در تحلیل و خواه  
در دخول بملکیت پس چون دید خون حیض دوم را عده او منقضی است و در طهر  
دوم میتواند شوهر کند و هرگاه حیض مستقیمی ندارد چهل و پنج روز عده او است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عده زن  
زانیه و استبرأی هم او چهل و پنج روز بعد از زنا میاوست اگر خود زانیه نخواهد  
بکشد یا در حیض و در طهر دوم میتواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله عده وفات چهار ماهه و در آن  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله عده زن یا بشک عده ندارد  
اگر چه مدخوله باشد خواه در طلاق و خواه در انقضای مدت انقطاع و حد باس پنجا  
سال است در غیر قریب و بطن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست

نکته

مسئله



مسئله در زنیکه کمتر از نه سال دایه عده ندارد اگر چه از رو عصبانیت دخول باو کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در زنی که بجهت فسخ نکاح او را کرده اند عده ندارد اگر قبل از دخول باشد و هرگاه بعد از دخول فسخ شده عده او عده مطلقه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مطلقه غیر مدخوله عده ندارد و عفا بعد از طلاق می تواند شوهر کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مطلقه حامله عده او تا وضع حمل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه حامله پیش از یک فرزند در حال دایه باشد بوضع طفل اول از عده خارج می شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در زنیکه که فشو انسا نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه احتمال حمل رود و معلوم نباشد که زن حامله است یا حامله نیست مثل آنکه بکاه گذاشته که خایض نشد و عادت او این بود که هر ماه خایض شود پس در چنین حالی او را طلاق دادند عده او سه ماه است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مطلقه که در ابتدای حیض واقع شده و مستمر از او خون میریزد و نمیداند حال حیض خود را و حال استحاضه خود را و همچنین مطلقه که مستمر خون

می بینند و حال حیض و استحاضه خود را نمی بینند عده او سه ماه بعد از طلاق چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله در زنیکه هر سه ماه یا بیشتر یک مرتبه حیض میشود و زنیکه نه ساله شده و هنوز خایض نشده و زنیکه حیض او قطع شده و لکن بطن پاس نرسیده عده ایشان سه ماه بعد از طلاق است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند و احادیثی که دلالت بر زیاد از سه ماه دارد محمول بر استیجاب است مسئله هرگاه شخص غایب طلاق زن خود را داده باشد و زن بجهت طلاق باشد تا وقتیکه خبر شود عده او گذشتن عده دیگر بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در زنیکه شوهر او غایب است و خبر فوت او زن میرسد از کسی که خبر میشود تا چهار ماه و ده روز بایده عده نگذارد اگر چه شوهر او مدتها مدیده باشد که فوت شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شخص غایب طلاق داد زن خود را و خبر طلاق زن رسید و لکن وقت طلاق معلوم نباشد سه ماه بعد از مطلع شدن عده او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مطلقه بعد از طلاق حیض او منقطع شد سه ماه بایده عده بگذارد پس اگر معلوم شد که حامله است تا وضع حمل بایده عده بگذارد و هرگاه ادعای حمل میکند باید تا نه ماه عده بگذارد مگر آنکه پیشتر وضع حمل او بشود اگر بسقوط باشد چنانکه در احادیث معلوم میشود



وخلال در آن نیست مسئله طلق بطلاق رجعی هرگاه شوهر او در میان عده او فوت  
 شود باید بعد از فوت او چهار ماه و ده روز عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 در آن نیست مسئله زن غیر مدخوله هرگاه شوهر او فوت شود باید چهار ماه و ده روز  
 عده بدارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله طلق خایله  
 هرگاه شوهر او فوت شود باید بعد از بقاء عده او است پس هرگاه پیش از چهار ماه و ده روز وضع  
 حمل کرد باید نیمه چهار ماه و ده روز عده بدارد و هرگاه بعد از چهار ماه و ده روز وضع  
 حمل و شد تمام ایام حمل عده او است علاوه بر چهار ماه و ده روز چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلا در آن نیست مسئله هرگاه قبل از ابعدا جلیب زن شوهر کرد باید  
 کرد در میان او و آن مرد تا آنکه تنه ابعدا جلیب عده بدارد پس اگر شوهر دخول با او نکرد  
 بعد از تنه عده او را بحد جداید میباید بکشد و هرگاه دخول با او کرده تنه عده او فائز  
 باید بدارد و از وقت دخول ببعده عده هم از برای دخول بدارد پس هر یک که مدت آن  
 بیش تر است عده بدارد آنکه مدت آن کمتر است زن مندرج خواهد بود چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله کنیز ملوک و منعه عده و فائز  
 شوهر را چهار ماه و ده روز باید بدارد مثل زن آزاد معقوده بعهده دوام چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلا فیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زنی  
 مرک شوهرش باور سپرد و بعد از عده شوهر کرد و بعد از آن شوهر او پس بمعا عده  
 میدارد از برای دخول شوهر و هم و بر میگردد پس شوهر اول و هرگاه شوهر اول را

ابعدا جلیب  
 در تراد و مدت

طلاق داد و درخواست سه ماه عده میدارد و کفایت میکند از برای اوبل عده از برای در  
 شوهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله طلق رجعی در  
 ایام عده خود بدو زن مطلق نباید از خانه او بیرون رود و نفقه و کسوه او بر مطلق است  
 و میتواند که خود را زینت کند و خود را بنیاید بشوهر و شوهر میتواند او را از خانه خود  
 بیرون کند مگر آنکه فاحشه از او ظاهر شود و از آنکه اهل خانه را چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلا در آن نیست مسئله عده طلاق خلع و مبارات سه ماه است تا  
 سه طهر و لکن نفقه و کسوه زن در ایام عده بر مطلق نیست و میتواند آنها را از خانه خود  
 بیرون کند چنانکه خود آنها میتوانند از خانه خود بیرون روند چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلا در آن نیست مسئله در ایام عده و فائز نباید که زن زینت کند  
 و سورمه بکشد و خود را معطر کند و بنیاید از منزل خود بیرون رود مگر از برای حاجت  
 و ضرورت و مداوای چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله  
 حلاله اقارب سه روز است که زینت نکند و بر بخون و سفید و صغیر حلالی  
 نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در آن نیست مسئله هرگاه مالک  
 و طحی کرد یا کنیز خود و بعد او را آزاد کرد عده او از برای کسیکه بخواد او را از برای  
 خود عقد کند سه طهر است یا سه ماه مثل سایر مطلقان آزاد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلا فیکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کنیز ملوک را طلاق  
 رجعی داد و بعد از آن شد طهر و بخان اینست که سه ماه یا سه طهر عده بدارد چنانکه

حلاله  
 زینت کردن و لباس  
 نه پوشیدن است



در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی بدو طهر و چهل و پنجره و فتوی بان داده اند بجهت احادیث دیگر مسئله زن شخصی که مرتد از اسلام شده عده او سه طهر یا سه ماه است بعد از آن شوهر میکند و هرگاه شخص مرتد شود کرد در موضعی که نوبه او قبول است میتواند که بعد از یک ماه او را از برای خود عقد در بین عده و حق الرجوعی از برای او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت درک نیست مسئله هرگاه شخصی مرتد از اسلام فوت شد یا او را کشتند پیش از انقضای عده زن او عده زن چهار ماه و ده روز است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کنیز محلو که شخص ضرایع هرگاه از نصرانی ولدی داشته باشد و آن کنیز مسلمان شود عده او سه طهر یا سه ماه است و بعد از آن مسلمی میتواند او را از برای خود عقد کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شخصی کافر زن خود را طلاق داد و مسلمی خواست که آن زن را از برای خود عقد کند بعد از دو طهر یا بعد از چهل و پنجره میتواند او را بگیرد و هرگاه آن زن بعد از طلاق مسلمان شود عده او سه طهر یا سه ماه است هرگاه شخص کافر فوت شد و شخص مسلمی خواست که او را از برای خود عقد کند بعد از چهار ماه و ده روز میتواند او را بگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسی که با کنیز خود وطی کرده و میخواهد او را بفروشد باید آن را با رحم او کند بچیز شد و بعد از آن بفروشد یا آنکه بمشتری اعلام کند که او استبرای رحم

او را بچیز شد و بجا آورد و بعد از آن بوطی کند استبرای رحم کنیز را که اسیر کرده باشد بچیز لازم است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کنیز و مالک آن شخص امینه باشد و بگوید که استبرای رحم کنیز بچهل امده یا باوطی نشده یا مالک کنیز زن باشد شتر میتواند بدون استبرای رحم او را بوطی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کنیز یا اسیر یا صغیر باشد استبرای رحم لازم ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که وطی با کنیز خود کرده و میخواهد او را تحلیل یا تزویج کند از برای غیر باید بعد از استبرای رحم او بچیز تحلیل یا تزویج کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کنیز بیکه حضرا و بجهت عارضه قطع شده و احتمال حمل هم در او نرود استبرای رحم او یک نیت چهل و پنجره است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

کتاب الخلع والمبارات

و در آن دو مطلب است مطلب اول کیفیت خلع و مبارات و امور متعلقه با و در آن چند مسائل است مسئله مرد از خلع اینست که زن بخواهد شوهر خود را بخواند از او مفارقت کند پس چیزی بشوهر خود میدهد بعد از یک شوهر راضی شود پس مفارقت میکند از شوهر خود و بعد از آن کشتن عده خود شوهر میکند بجزا و مرد از مبارات اینست که زن و شوهر هر دو کراهت از هم و هر دو میخواهند از هم جدا شوند و مفارقت کنند پس زن چیزی بشوهر خود میدهد و مفارقت میکنند

کتاب الخلع والمبارات  
در کیفیت خلع و مبارات  
و امور متعلقه با و



و بعد از انقضای خود شوهر میکند هر که بخواهد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زن شوهر خود را بخواست راضی شد که از  
 مال خود چیزی بآورد و از او جدا شود واجب نیست بر شوهر او که او را از خود جدا  
 کند و لکن اگر راضی شد او را از خود جدا کند و از او مفارقت میکند و اگر راضی نشد  
 نمیکند و اخبار مفارقت و طلاق با شوهر است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله لفظ صیغه خلع و مبارات از ماده خود بر دو است مثل  
 خلعک و خالعک علی کذا و مثل بارانک علی کذا و احتیاطا بلفظ انظر لک و هو علی کذا  
 نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت با آنست چنانکه در آن نیست مسئله  
 خلع و مبارات و قسم از اقسام طلاقند و هر یک از سه طلاق محسوب میشوند پس هر یک  
 طلاق خلع یا مبارات که افشاد و بطلان و زوج اتفاق افتاد و بعد از هر یک و بطلان  
 گفته شد زن سه طلاق میشود و محتاج بحالی است بطوریکه در طلاق گذشت چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است رخلع و مبارات باو  
 و رشد و عقل و قصد و احتیاط چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است رخلع و مبارات که در طهر غیر مقهور  
 باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است رخلع  
 و مبارات که در خصوص عاقلین واقع شود چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است که شاهدین باشند و زن را

در طلاق گذشت  
چنانکه

شاهد

شاهد باشند و اقربا و بندگان و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله شرط است رخلع که اگر اهل نشوز زن از خود او باشد و زن او را بترسد یا  
 تعلیم او کند که اظهار کراهت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت با آنست  
 باشد در آن نیست مسئله جایز است از برای شوهر که تمام صدق زن را از او بگیرد  
 و علاوه چیزی دیگر هم از او بگیرد که او را محتاج کند بمبارات پیش از صدق  
 او نباید بگیرد و سزاوار است که کمتر از صدق بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله شرط است رخلع و مبارات است در آن نیست مسئله  
 است مسئله طلاق و مبارات طلاق بائن است که شوهر میتواند رجوع کند  
 بزنی خود در عده او بدون عقد جدید مگر آنکه زن برگردد از قول خود و مال خود را  
 بشوهر بدهد پس در صورتیکه زن مال خود را نداده شوهر حق الرجوع دارد که در عده  
 رجوع کند بزنی خود بدون عقد جدید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت با آنست  
 نیست مسئله سزاوار است که شوهر در خلع و مبارات بگوید بزنی که اگر تو برگردی  
 آنچه بدادم منم بر میگردد از طلاق تو و باید زن من باشد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست از برای شوهر که کار را بر زن خود  
 ننگ بگیرد تا او راضی شود بدادن مال و رها شدن مگر در صورتیکه فاحشه از زن  
 معلوم شود پس در این صورت جایز است که بر او ننگ بگیرد تا آنکه چیزی از او بگیرد و  
 مفارقت کند از او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



از برای زن نشوز و اعراض و تمکین نکردن شوهر را آنکه استباح را حرام کند چنانکه  
حرامست بر شوهر نشوز و اعراض و ضرب و شتم او را آنکه راضی شود ببدل و در هر یک  
چنانکه در طلاق گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
از برای غنا و مبارات مبرای نیست از شوهر هرگاه در عده ایشان فوت شود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

کتاب الظهار

و در آن چند مسئله و طلب اول در معنی ظهار و امور متعلقه یافت  
از چند مسائل است مسئله اول از ظهار آنکه احکامی بآن تعلق میگیرد این است که  
شخص در طهر غیر مواقعه در حضور عدلین بزن ازاد معفود بحدی خود  
بگوید اِنَّ عَلَيَّ كَظْهِرِ اُنْثٰی و مقصودش این باشد که چنانکه مادر او بر او حرام است  
زن او بر او حرام باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
ظهار در غیر مدخوله و غیر ازاد و غیر معفود بحدی خود در طهر مواقعه و در حال  
جبر و در غیر حضور عدلین و در غیر قصد اعتبار ندارد و حکمی بآن تعلق نمیگیرد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
اختصاص ایدر ندارد بلکه هر یک از عارم خود را که ذکر کند ظهار واقع می شود مثل آنکه  
بگوید اِنَّ عَلَيَّ كَظْهِرِ اُخْتِی و بنده او عمتی و خالنه مثل نیست که گفته باشد اِنَّ عَلَيَّ كَظْهِرِ  
اُنْثٰی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ظهار اختصاص بافظ

کتاب الظهار  
مطلب اول  
در معنی ظهار  
و مقصودش این  
است که چنانکه

ظهر

ظهار ندارد بلکه اگر بگوید اِنَّ عَلَيَّ كَظْهِرِ اُنْثٰی و بنده ظهار واقع میشود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ظهار واقع نشود بتمکین  
کردن عضو از اعضا حرام مثل آنکه بگوید اِنَّ عَلَيَّ كَظْهِرِ اُنْثٰی یا بگوید عینا کعبین  
اُخْتِی و امثال اینها و حکمی بآن تعلق نمیگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله ظهار بیکه بجهت راضی کردن کسیه اظهار کند یا از زواج او اگر  
باید حال غضب اظهار کند اعتبار ندارد و حکمی بآن تعلق نمیگیرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ظهار بیکه قبل از تزویج است عینا کعبین  
ندارد و حکمی بآن تعلق نمیگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مطلب دوم در احکام ظهار است و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه  
شخص ظهار را با شرائط آن بجا آورد نمیتواند بزن خود جماع کند مگر بعد از كفاره زن  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه علام حملی زن  
معفود بحدی خود را با شرائط معتبره ظهار کرد ظهار واقع میشود و كفاره او  
اینست که یکماه روزه بگیرد نصف كفاره ازاد و مخیر بر قنیه و اطعام مساکین از او قضا  
است چرا که مال چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله کسیکه ظهار را با شرائط آن بجا آورد و بعد از آن زن خود را طلاق داد  
پس هرگاه در عده رجوع کرد و خواست جماع کند باید پیش از جماع كفاره ظهار را  
بدهد چرا که طلاق رجعی كفاره ظهار را رفع نمیکند و لکن اگر صبر کرد تا عده

زنا معصوم از اعضا  
کتاب المثل  
کتاب الظهار  
کتاب المثل  
کتاب الظهار  
کتاب المثل  
کتاب الظهار

منقذ



منقض شد و بعد از یک روز از آنرا گرفت نباید کفاره ظاهر را بدهد و میتواند با او  
 جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**  
 کسیکه ظاهر را با شرط ان بجا آورد بکرات عاقل از برای هر یک کفاره باید بدهد  
 کفایت نمیکند کفاره واحد از برای همه آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** کسیکه ظاهر را بجا آورد و پیش از کفاره را در  
 جماع کرد و کفاره باید بدهد یکی از برای ظاهر و یکی از برای جماع پیش از کفاره و اگر  
 پیش از کفاره مکرر جماع کرده از برای هر جماعی کفاره باید بدهد و کفایت نمیکند  
 واحد از برای تمام آنها چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن  
 نیست **مسئله** کسیکه ظاهر را بجا آورد و از ترس اینکه باید کفاره بدهد جماع نکند پس  
 تا سه ماه او را محمل صیغه نیست اگر در این مدت کفاره نداد و جماع نکند او را الحضار  
 میکنند و مبدل از او را که یا کفاره بدهد و جماع کند یا آنکه زن خود را طلاق گوید پس  
 هرگاه طلاق داد و در عده رجوع کرد باز باید کفاره ظاهر را پیش از جماع بدهد  
 جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** کسیکه ظاهر را  
 بجا آورد با قسم بکفاره کفایت میکند از برای هر دو چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** بلفظ ظاهر طلاق واقع نشود و بلفظ  
 هیچکس هم واقع نشود و بلفظ قسم هیچکس هم واقع نشود چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** هر مردی که کفارات ظاهر را در آن چنانکه

کفایت نمیکند  
 محال اعتنا باشد در آن نیست  
 کسیکه ظاهر را بجا آورد و از ترس اینکه باید کفاره بدهد جماع نکند پس تا سه ماه او را محمل صیغه نیست اگر در این مدت کفاره نداد و جماع نکند او را الحضار میکنند و مبدل از او را که یا کفاره بدهد و جماع کند یا آنکه زن خود را طلاق گوید پس هرگاه طلاق داد و در عده رجوع کرد باز باید کفاره ظاهر را پیش از جماع بدهد جماع کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه ظاهر را بجا آورد و از ترس اینکه باید کفاره بدهد جماع نکند پس تا سه ماه او را محمل صیغه نیست اگر در این مدت کفاره نداد و جماع نکند او را الحضار میکنند و مبدل از او را که یا کفاره بدهد و جماع کند یا آنکه زن خود را طلاق گوید پس هرگاه طلاق داد و در عده رجوع کرد باز باید کفاره ظاهر را پیش از جماع بدهد

مسئله هر مردی که کفارات ظاهر را در آن چنانکه

**مسئله** کفاره ظاهر یک بنده ازاد کرد نیست و کسیکه نیافت بنده را که ازاد کند پس  
 دو ماه پاره در پی روزه باید بکشد و کسیکه نتوانست روزه بکشد بجهت مرضی باید شصت  
 مسکین را از طعام سیر کند و هر یک از این سه کفاره که ممکن شد پیش از جماع باید باشد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** غلام مملوک کفاره ظاهر  
 او یک ماه روزه گرفتن است نصف کفاره ازاد چنانکه گذشت چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** طفل مملوک که در اسلام تولد کرده کفایت میکند که او را  
 ازاد کنند در کفاره ظاهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**  
 غلام که بچرخه که مبدل ازاد است و ام ولد را میتوان ازاد کرد در کفاره ظاهر چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند **مسئله** هرگاه مظاهر نیست  
 بنده که ازاد کند پس شروع کرد بر روزه گرفتن پس هرگاه در بین روزه گرفتن یافت بنده را  
 که ازاد کند پس اگر یک ماه و یک روز باشد دو ماه روزه را تمام میکند و کفایت میکند یک  
 و بنده نباید ازاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست  
**مسئله** هرگاه مظاهر یک ماه و یک روز منقض روزه گرفت با مانده روزه هارا  
 میتوان بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله** هرگاه مظاهر  
 یک ماه روزه گرفت و ناخوش شد میتواند که بعد از رفع مرض یک ماه دیگر را روزه بکشد و اگر  
 اینست که بعد از رفع مرض دو ماه پاره در پی روزه بکشد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند **مسئله** مظاهر که در وقت عتبات بجا آورده باشد

و کمتر روزه گرفته باید  
 بنده را ازاد کند و اگر  
 یک ماه متجاوز روزه  
 گرفته اگر چه یک ماه



صبر کند تا ماه رمضان را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان و ماه پُر در پی روزه کفاره را  
بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه از نماز کردن  
بنده و روزه گرفتن دو ماه عاجز شد ضعیفین را باید از طعام سیر کند و از برای هر  
مسکین دو مد از طعام رسیده که یک چهار باب بوزن شش باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه از هر سه کفاره عاجز  
شد هجده روز باید روزه بگیرد بجز هر ده مسکین سه روز روزه و کسیکه از هجده  
روز روزه هم عاجز شد باید استغفار کند از قول منکر و قول زوری که گفته و فضل کند  
که بعد از آن چنین قول منکر و زور برانگوید و اظهار نکند و هرگاه بیک وقت چیزی را بافت  
کفاره بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از ضعیفان قویان داده اند

## کتاب الایلاء

وفیه مطلبان مطلب اول در معنی ایلاء و امور متعلقه باری است در آن چند مسئله  
مسئله مقصود از ایلاء آنکه متعلق بجزای احکام مخصوصه است این است که شخصی قسم  
یاد کند که باز من معفوره بعقد دوام خود که مدخوله او است جماع نکند بجهت اضطرار  
باو و غضبیکه باو دارد نه بجهت مصلحتی چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله قسم باید با اسم خدا باشد و هر قسمیکه با اسم  
نست اعتنا ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
در ایلاء باید چنین قسم یاد کند که بیش از چهار ماه باز جماع نکند یا هرگز جماع نکند

هرگاه قسم یاد کرد که ناسه و جماع نکند احکام ایلاء باو متعلق نگردد اگر چه هرگاه  
بخواهد پیش از جماع کند باید کفاره بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله در زن غیر مدخوله و در منعه منقطعه و در کنیز ملوک ایلاء  
نست اگر چه هر قسمی که یاد کرد در باره ایشان که ان قسم جایز باشد و بعد خولت  
که خلاف کند باید کفاره قسم را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله در زن غیر مدخوله و در منعه منقطعه و در  
کنیز ملوک که ایلاء بجهت اضطرار قسمی که یاد کرد در باره ایشان که ان قسم جایز  
باشد و بعد خولت که خلاف کند باید کفاره قسم را بدهد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه قسم  
بجزای جماع از برای مصلحتی یا شد بجهت غضب بر زن و اضطرار باو مثل آنکه زن شیر  
ده را قسم یاد کند که باو جماع نکند که مبادا حامله شود و ضرر بر طفل شیر خوار  
برسد پس احکام ایلاء باو متعلق نگردد اگر چه در خلاف قسم کفاره باشد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی قسم یاد کرد که با  
خود جماع نکند و زن هم راضی شد یا صبر کرد و او را بموافقه نبرد حاکم شرع  
احکام ایلاء باو متعلق نگردد اگر چه در خلاف قسم کفاره باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی قسم یاد کرد که باز من معفوره  
بعقد دوام مدخوله خود جماع نکند یا بیش از چهار ماه جماع نکند پس تا چهار ماه که



باوکاری نیست پس هرگاه بعد از چهار ماه زن و را بمهر ببرد نزد حاکم شرع پس  
حاکم شرع حکم میکند که یا کفاره خلفه را بدهد و با او جماع کند یا او را طلاق  
بدهد پس اگر کفاره نداد و جماع نکرد او را حبس میکنند و تنگ میکنند بر او  
ابن غازی ثانی آنکه او را طلاق بگوید پس چون طلاق داد او را از حبس بیرون میدهند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله طلاق اگر مؤ  
مکوب میشود که رجوعی باشد و در عده رجوع کند و میشود که بائن باشد مثل  
اینکه پیشتر او را طلاق داده باشد پس در طلاق سیوم بائن شود چنانکه در  
احادیث وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه مؤ  
طلاق بگوید باید در حال حیض او را طلاق ندهد و صبر کند تا از حیض پاک شود  
پس در حضور عدلین او را طلاق دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مطلبی و بعد از کفاره قسم است در آن چند مسئله است مسئله  
کفاره خلفه ده مسکین طعام داد و است از برای هر مسکینی مکه از طعام یا پوشا  
ده مسکین است از برای هر مسکینی دو جامه باشد که یکی مانند پیراهن باشد و یکی  
جامه یا ازاد کردن ملوک است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هر یک از این سه قسم را بجا آورد کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله مستحب است که نان خود را هم در اطعام باشد که در آنجا  
ان نملک است و اعلا الحان گوشت و اگر همراه هر مکه از طعام یک مشت عسل و بید

بعوض ارام و نان خورش کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه مدبر نشد هیچیک از اطعام یا کسوه یا ازاد کردن در خلف  
قسم باید سه روز در پی روزه بگیرد از برای کفاره قسم چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست

کتاب الطلاق

و در آن و امور متعلقه بآن چند مسئله است مسئله مفضو از لعا اینست  
که هرگاه شخصی ادعا کند که زن معقوده عقد و ام مدحوله او زن داده خواه  
با دعای شاهد باشد یا بنفی ولد از خود پس بطوریکه ذکر میشود چهار شهادت  
و باین ذکر کرد و زن هم انکار و ناکرد و چهار شهادت و یک غضب الهی را بخود  
ذکر کرد حد شرعی و رجم از اثبات مرتفع میشود و لکن آن مرد و زن حرام مؤبدند  
بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کیفیت  
ملاعنه اینست که مرد میایستد در حضور امام و میگوید یا الله که من  
گویم در اینکه این زن زن داده پس چهار مرتبه این شهادت را مکرر میکند که اشهد  
بالله انی لمن الاضاد قین پس امام باو میگوید یا الله انی از خلا و لعنت و سخت شدید  
پس شهادت پنجم را بدهد و بگوید که لعنت خدا بر تو باشد اگر از دروغ گویان باشد پس  
آن مرد میگوید یا الله انی لعنه الله علی انک من الکاذبین پس او را در میزنند و اما  
بزن میگوید که چهار مرتبه بگوید که اشهد بالله انی من الکاذبین پس چون چهار مرتبه

کتاب الطلاق



این شاهد را مکرر کرد امام با و میگوید بر از خدا و موعظه میکنند و او را میگوید  
عصبانیت و شد بد است شهادت بخیر اید و بگو که غضب الهی بر تو باشد اگر  
شوهر تو از راستگوینان باشد در زنا بیکه بنویسند داد پس زن میگوید و الحاح  
ان غضب الله علی ان کان من الضامین پس چون فارغ شد از گفتن شهادت در نزد  
حاکم شرع تفریق میکند در میان ایشان که هرگز بر یکدیگر حلال نشوند و حرام  
شوند بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
که حاکم شرع در وقت ملاءعت پشت بقبله بنشیند و مرد بر پشت او رود  
چپ و باشند و ولد نفهم نیست چپ با مادرش باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله ملاءعت در میان مردی متمنع و زن متعه نیست پس  
هرگاه متمنع منع خود را نسبت بر نداد و چهار شاهد در میان نیست و را حد  
قدف میزنند و هرگاه متعه اقرار نکرده او را سنگسار میکنند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاءعت در میان مالک  
ملوک او و در میان کنیز محاله و اطمینان نیست پس هرگاه مالک نسبت زنا بملوک خود  
داد یا و اطمینان محاله نسبت زنا بمحاله داد و چهار شاهد در میان نیست مالک و اطمینان  
حد قدف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
ملاءعت در میان غیر مدخوله و شوهر نیست پس هرگاه شوهر نسبت زنا بر زن غیر مدخوله  
خود داد و چهار شاهد در میان نیست شوهر را حد قدف میزنند چنانکه در احادیث وارد

حد قدف  
عبدی که جفته است زن  
میباشد

شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاءعت در میان مالک و اطمینان  
بعلازلحان نیست پس هرگاه ملاءعت نسبت زنا بملاءعت داد و چهار شاهد در میان  
شاهد در میان نیست ملاءعت را حد قدف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله ملاءعت در میان مطلق و مطلقه بطلاق یا ثبوت  
پس هرگاه مطلق نسبت زنا بمطلقه بانه در میان او بان داد و چهار شاهد در میان  
میان نیست مطلق را حد قدف میزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
ان نیست مسئله ملاءعت در میان مطلق بطلاق رجوعی مطلقه هست چرا که اعلا  
روجهت در میان این قطع نشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملاءعت در میان مرد آزاد و کنیز ملوک که  
بعقد دوام مدخوله هست چنانکه در میان غلام ملول و زن آزاد معقوده بعقد  
دوام مدخوله او هست و چنانکه در میان غلام ملول و کنیز ملوک معقوده بعقد  
دوام مدخوله او هست و چنانکه در میان مسلم و زن ذمی معقوده بعقد دوام  
مدخوله او هست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
ان نیست مسئله هرگاه ملاءعت در بین شهادت بچکانه نکول کرد و آنها را تمام  
نکرد و را حد قدف میزنند و زن و را با و میدهند و هرگاه زن ملاءعت در بین  
شهادت بچکانه نکول کرد و تمام آنها را نکفت و را سنگسار میکنند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ملاءعت و لیدر که بعد از



جماع خودناشته یا نانه ماه متولد شده از خود نفی کرد و انکار در میت او وزن او  
 بعمل آمدن ولد از او ارث نمیدهد و او هم از او ارث نمیدهد و آن ولد از مادر خود ارث  
 نمیدهد و مادر هم از او ارث نمیدهد و او را حرام زاده نباید گفت چرا که اگر حرام زاده بود  
 از مادر خود هم ارث نمیدهد و مادر هم از او ارث نمیدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آن در این نیست مسئله هرگاه ملاحن بعد از انکاح اعتراف کرد که ولد از او است  
 ولد با او ملحق میشود و از او ارث میبرد اما او از ولد ارث نمیدهد و لکن زن ملاحنه بر او  
 حلال نمیشود و حرام مؤبد است از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از اینها  
 فتوی بان داده اند و بعضی قوارث را در میت پدر و فرزند را بصورت قائل شده اند  
 مسئله هرگاه زن و فرزند در یک شکم تولید کرده باشند و یکی از آنها را شوهر قبول  
 کرد که از او است آن دیگر را نمیتواند نفی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن  
 در این نیست مسئله هرگاه ملاحن بعد از انکاح اعتراف نکرد و او را حد قذف نمیزنند  
 چرا که با انکار رفع حد او شده چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی میکنند  
 داد مانند مسئله ولد ملاحن از او ارث میبرد و مادر و اقوام مادر خود و ارث  
 نمیدهند از او مادر و اقوام مادر او و پدر و اقارب پدر از او ارث نمیدهند و در صورت  
 اعتراف پدر با و بعد از انکاح او ارث از این میبرد چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله شخصی که نسبت زن را بر زن کمال و کفر خود  
 دهد پس هرگاه شهود معتبر از برای زن هست که شهادت دهند که او زن است

پس شوهر او را حد قذف نمیزنند و تفریق میکنند در میت اینست و حرام مؤبد میشود  
 بر یکدیگر و اگر از برای زن شاهد نیست تفریق میکنند در میت اینست و حرام مؤبد  
 میشوند بر یکدیگر و گاهی بر زن نیست اگر در واقع زن نداشته باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه زن شوهر را کفر خود را  
 نسبت بر نداد و شاهد معتبر در میت اینست تفریق میشود در میت اینست و حرام مؤبد  
 میشوند بر یکدیگر چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند  
 مسئله هرگاه مردی زن خود نکو بد که نود خنثی یا کره بتودی حلی بر او جاری  
 نمیشود و حرمه در میت اینست حاصل نمیشود چرا که زوال بکارت بحسن و حرکت  
 ناهنجار هم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن  
 نیست و احادیثی که دلالت بلزوم حد دارد محمول بر اینست که معلوم باشد که  
 شوهر خواسته نسبت زن را با و بدهد مسئله لقیط و ولد ملاحنه را اگر کسی نسبت  
 حرام زاده کند حد قذف بر او جاری میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار

از فقهاء فتوی بان داده اند

کتاب النکاح

و امور متعلقه بان است و در این چند مطلب است مطلب اول از آن که در  
 ملوک و امور متعلقه بان است و در این چند مسئله است مسئله کسی که از او  
 کند در راه خدا ملوک مؤمن را بر عصب و از اعتقاد ان ملوک خدا بنوعالی از او میکند

لقیط  
 طفلی است که از راه یا از  
 مسجد و غیر آن بر آید که  
 پدر و مادرش مجهول باشد

کتاب النکاح

مطلب اول در  
 از آن که در  
 و امور متعلقه بان است



عضو از اعضا او را از انش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله کسیکه ازاد کند در راه خدا کثیر را خلافتی ازاد میکند مقابله  
عضو و یل عضو ازاد کننده را از انش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله مستحب ازاد کردن بندگان بسیار است که حضرت امیر مصلحت  
و سلامه و آله ازاد کرد از کبی عمل دست خود هزار بنده را چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله مستحب ازاد کردن بنده مخصوص در شب عرفه  
و روز عرفه و در ماه رمضان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
مستحب که نوشته بنویسند ازادی بنده یا بن مضمون که فلان ازاد کردم در راه  
خدا و اراده نکردم بخواب و شکر از او بگویم او نماز کند و زکوة دهد و حج کند و روزه  
بدارد و دوستی کند با دوست خدا و دشمنی کند با دشمن خدا و ان نوشته را چند  
نفری مهر کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ازاد  
کردن مملوک بعد از هفت سال تا یکصد دارد و بعد از بیست سال تا یکصد و بیست  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلبی و میگرد که آنکه قهر  
ازاد میشوند یا نمیشوند و امور متعلقه باشند و در آن چند مسئله است مسئله  
مال نمیشود کسی پدر و مادر و فرزندان و خواهر و برادر و خاله و دختر و برادر و دختر  
خواهر خود را اگر چه رخصتا باشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مال نمیشود شخص برادر و پسر برادر و

مسئله مملوک ضعیف  
ازاد کردن افضل است  
از ازاد کردن جوان  
چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت  
در آن نیست

مطلبی و میگرد  
که آنکه قهر  
ازاد میشوند  
یا نمیشوند

خواهر و عمو و خالوی خود را هرگاه مملوک باشند پس میتوانند که آنها را بخرد و میشود  
بواسطه اوث یا هر سبب ملکیتی دیگر مالک شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت  
در آن نیست مسئله مال نمیشود زن شوهر خود را یا بر معنی که هرگاه سبب مال  
شوهر خود شد در حال مالکیت شوهر او نیست و عقدایش باطل میشود و  
حرام است برایشا جماعت مکرانکه زن او را ازاد کند و بعد از یک نزع کند  
با او را منتقل بخیر کند و بعد از یک نزع کند چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بنده کور شد ازاد میشود چنانکه اگر مالک عضو  
از اعضا او را قطع کرد مثل پلنگ و گوش و دست و پای او را یا پستان کثیر را یا پستان  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله غلامی  
که حواجه کرده اند و بختین او را بیرون آورده اند ازاد نمیشود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی محل اعتنا باشد در آن نیست مطلبی و میگرد که آنکه قهر  
از شرط است که در وقت ازاد کردن میتوان کرد و در آن چند مسئله است مسئله  
جائز است که شرط کنند در وقت ازاد کردن که نامدنی معین او خدمت کند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جائز است که در وقت ازاد کردن  
شرط کنند که مبلغ معینی را بدهد یا شرط کنند که مال او مال ازاد کننده باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جائز است که در  
وقت ازاد کردن شرط کنند که زن را بنوعی بکند که اگر بر سر او زن گرفتاری مبلغ

مسئله مملوک ضعیف  
ازاد کردن افضل است  
از ازاد کردن جوان  
چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت  
در آن نیست



مجه بدی پس هرگاه زنی دیگر گرفت یا بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب چنانچه در صفا و حالان ملوک است که او را ازاد میکنند و امور متعلقه بان و دراز چند مسئله است مسئله بنده را که ازادی کند هرگاه عاجز باشد در امر معیشت خود بسبب پیری و ضعف طفولیت باید چربی از برای معیشت آنها قرار داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر وجوب و انتخاب آن و موارد آن مختلف میشود مسئله جایز است ازاد کردن ملوک و ولد الزنا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است ازاد کردن ملوک مستضعف هرگاه عداوت با اهل حق نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله جایز نیست ازاد کردن ملوک کافر و ناصب که عداوت با اهل خود دارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب پنجم در کتات است که بعضی آنها ازاد و بعضی آنها ملوک و امور متعلقه با آنها و دراز چند مسئله است مسئله هرگاه بنده مشرک باشد در میان جماعت و بعضی از آنها ازاد کند سهم خود را پس هرگاه موسر و دار است باید قیمت سهم سایر شرکها را بدهد بقیه نیز و زبکه ازاد کرده تا جمیع از بنده ازاد شود و هرگاه ازاد کننده معسر است در آن نیست از بنده متبعض باید بحد رسام سایر شرکاء از برای اثبات اخذ نکند یا کسبه کند و از کسب خود سهم سایر شرکاء را بدهد تا ازاد شود تمام او چنانکه در احادیث وارد شده

مطلب چیست  
در صفا و حالان  
ملوک است که او را  
ازاد میکنند

مطلب پنجم  
در کتات است  
که بعضی آنها ازاد  
و بعضی آنها ملوک

و خلافت در آن نیست مسئله سایر شرکاء باید تمکین کنند از گرفتن قیمت سهم خود تا تمام بنده ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کثیر مبعضه باید سر خود را بپوشانند در نماز و خود را بپوشانند از ناعزم و نمیتوانند شوهر کنند تا آنکه تمام آن ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسیکه ازاد کند بنده خود را در وقت عردن و چربی دیگر ندارد سوای آنکه ازاد کرده او را باید دو ثلث قیمت خود از برای ورثه خد کند و همان ثلث ازاد است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که بنده معین او را ازاد کند و سوای او چیزی بر مال او نباشد و وارث و تمکین نکند ثلث ازاد باید بشود و در دو ثلث باقی قیمت خود باید از عهده برآید یا بخد کند یا بکسبه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نصف بنده خود را یا جزئی از او را ازاد کند در حال صحی در مابقی قیمت خود باقی خدمت کند یا از کسب خود از عهده برآید تا تمام او ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب ششم در عتق میهم و امور متعلقه با آنها و دراز چند مسئله است مسئله کسیکه ازاد کند بنده کافری قدیم خود را یا وصیت کند که بنده کافری را ازاد کند هر بنده که در ششماه پیش از ان مال شده یا پیش از ششماه مال بوده ازاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که

مطلب ششم  
در عتق میهم  
و امور متعلقه با آنها



محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نداند که اول ولد بیکه کنیز او باشد ازاد  
 باشد پس کنیز او تمام و جفت را بشود هر دو را ازاد میشوند بیکه زن آنها چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند مسئله کسیکه بندگان  
 متعدد در مالکست و یکی از آنها را ازاد کرد و فوت شد و معلوم نیست که  
 کدام را ازاد کرده باید فرقه انداخت و هر یک که فرقه با اسم بیرون یابد ازاد است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بندگان بسیار ازاد  
 و وصیت کند که نلک بندگان او ازادند یا ازاد کنند باید فرقه انداخت و فرقه ازاد  
 با اسم آنها بشکست بیرون ملا ازاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله کسیکه نداند که اول مملوک را که مالک شود ازاد است پس بیکه فرقه  
 مملوکهای متعدد را مالک شد بارت یا غیر آن پس مختار است که فرقه اندازد و فرقه  
 با اسم هر یک بیرون ملا او را ازاد کند یا آنکه هر یک را که خواست ازاد میکند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند مسئله بنده که بجز  
 میتوان ازاد کرد مادام که ندانند مرد ما است اگر چه کفار باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند مطلب هفتم در ولاء و استحقاق  
 ارث ازاد شده از برای ازاد کننده و امور متعلقه باینست در آن چند مسئله  
 مسئله مملوک که ازاد کرد و ماند هرگاه فوت شد و ترک دارد و وارث نداشته  
 ارث او بازاد کننده او میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

مطلب هفتم  
 در ولاء و استحقاق  
 ارث ازاد شده

مسئله هرگاه ازاد کننده در وقت ازاد کردن بنده خود یا بیکه بدو بر و از بیکه کار خود  
 و من ارث تو را میخواهم و اگر چنانچه بیکه رسالت چیزی بر من نیست چنان ازاد  
 شده را سائبه میگویند که ارث او بازاد کننده او میرسد چنانکه ضامن جویره او هم  
 نیست و چنان ازاد شده با هر کس قرار دهد که او ضامن جویره او باشد و از او میرسد  
 بر د ارث او با شخص میرسد و او ضامن جویره او است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مالکی عضو از اعضا بنده خود را  
 قطع کرد مثل آنکه گوش او را ببرد یا پد او را ببرد یا پستان کنیز خود را ببرد یا چشم  
 او را کور کند و امثال این کارها چنان بنده فقه ازاد میشود و از برای خدا ازاد  
 نشده و چنان ازاد بر سائبه میگویند و ارث او مال ضامن جویره او است که خود او را  
 داده و بمالک او میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه از برای غلام و کنیز که ازاد شده اولادی باشد که آن اولاد وارث نداشته  
 باشند ارث ایشان بازاد کننده پدر و مادر ایشان میرسد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله از برای ولاء آنچه است مانند ولاء  
 پس جایز نیست از برای کسیکه ولاء بدهد در ازاد شده که ولاء بیکه خود را بجز  
 بفرشد یا بجنس چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب  
 هشتم در بعضی احکام متعلقه بمملوکست و در آن چند مسئله است مسئله  
 هرگاه کسی کنیز را بخرید بوعده و تزویج کرد او را و مهر او را ازاد کرد و او قرار داد

مسئله  
 در ولاء و استحقاق  
 ارث ازاد شده



و بعد فوت شد قبل از انقضای موعده پس اگر ترکه دارد که قیمت کثیر از آن باشد  
 تزویج او صحیح و ازاد کردن او صحیح است و اگر ترکه ندارد که قیمت کثیر از آن باشد  
 تزویج او باطل است مثل ازاد کردن او پس کثیر مال با بیع است و اگر ولد هم ازاد  
 بوجود آمده ان ولد هم مال با بیع است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف که  
 محل اعتنا باشد در اینست مسئله هرگاه مملوک شرط کند بامالک خود که اگر  
 او را بفروشد چیزی بمالک بدهد پس هرگاه در وقت شرط کردن چیزی دارد باید  
 بشرط خود وفا کند و اگر در آنوقت چیزی ندارد چیزی بر او نیست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف که محل اعتنا باشد در اینست مسئله هرگاه مملوک قیمت خود را  
 بشخصی دهد که آن شخص او را از مالک او بخرد و او را ازاد کند پس اگر آن شخص چیزی  
 از مال خود یا آنچه مملوک با داده ختم میکند و او را از مالک او بخرد و او را ازاد میکند  
 او را و با و مبرسد در صورتی که واری نداشته باشد و اگر از مال خود چیزی را بقیمت او  
 بپردازد او را و مبرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف که محل اعتنا باشد  
 در اینست مسئله مملوک بده عمل را بفروشد و قیمت او را نقد کند و فضل و  
 بهر است از اینکه او را ازاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در اینست  
 مسئله جایز است ازاد کردن بنده در حال مرض حتی در مرض موت حتی اگر ترکه  
 نتواند بگوید که او را ازاد کردم و لکن با و بگوید که فلان را ازاد کردم پس پس و چشم  
 اشاره کند که بگوید اگر چه قبل از این حالت افضل و بهر است ازاد کردن چنانکه در

احادیث وارد شده و خلاف که محل اعتنا باشد مسئله هرگاه مملوک بارت برسد  
 بمرتبه و بعضی از اینها که صاحب صلاح است بگوید که میت او را ازاد کرده پس بگوید  
 سهم او از ان مملوک ازاد میشود و ان وارث صاحب صلاح ضامن باقی قیمت او نیست  
 که سایر ورثه از او بگیرند و لکن ان مملوک باید کسب کند و باقی قیمت خود را بقی  
 ورثه بدهد تا تمام او ازاد شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف که محل اعتنا باشد  
 مسئله هرگاه مملوک از اهل ذمه مسلمان شود باید مسلمانان او را بخیر چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف در ان نیست

## کتاب النکاح

و فیه و فیما یعلق به مسائل مسئله مقصود از تدبیر اینست که مالک غلام  
 و کنیز قرار دهد که هر وقت فوت شد مملوک ازاد باشد پس چون فوت شود او را ازاد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف در اینست مسئله هرگاه مالک تزویج  
 کند کنیز خود را و قرار دهد که هر وقت شوهر او فوت شود او را ازاد باشد یا مملوک  
 خود را ببلد بخلعت شخصی و قرار دهد که هر وقت محکم او فوت شد او را ازاد  
 پس چون زوج یا محرم فوت شدند مملوک ازاد میشود چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است از برای مالک  
 که رجوع کند از قرار داد خود و بفروشد یا ببخشد مملوک خور او لکن هرگاه عتقا  
 بقیمت او نیست مگر و است از برای او که وفات کند بوعده خود چنانکه در احادیث



وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در انبیت مسئله جایز است از برای مالک  
که مملوک مدبر را با جاره دهد یا او را مکاتب کند چنانکه مقتضای مکاتب کردن خواهد  
شد ان شاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله جایز است  
از برای مالک که و طی کند یا مدبر خود یا او را تحلیل کند یا تزویج کند بغير چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله هرگاه اولادی از برای مدبر  
بوجود آمد بعد از مدبری که از خود مالک مدبر نباشند و آنها را بخصوص استثنای  
تکثره که بنده باشند آن اولاد هم بعد از وفات مدبر یا بعد از وفات کسی که مکاتب  
قرار داده ازاد میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
در انبیت مسئله اولاد بکود و وقت مدبر موجود باشند پس اگر مدبر بموت  
که موجودند و آنها را استثنای میکنند که بنده باشند آن اولاد هم بعد از وفات کسی که  
قرار شده ازاد میشوند و هرگاه مالک مدبر بموت نکند که ولدی موجود است و بعد  
معلوم میشود که در حق مدبر و ولد در شک موجود بوده پس آن ولد بعد از وفات  
مدبر ازاد نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در  
انبیت مسئله قیمت مدبر را باید از ثلث مالک اخراج کرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در انبیت مسئله مدبر مانند وصیت است و این حدیث  
مقدم است پس هرگاه مالک مدبر بعد از وفات دین خود را رد و ثلثی ندارد مدبر  
او باطل میشود و مملوک بعد از وفات او ازاد نمیشود و مدبر را باید ازان مملوک

اداء کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله هرگاه  
مدبر را مالک مملوک بقبول خود قرار داد و مملوک مدبر گریخت که بچنان او  
مدبر او را باطل میکند پس هرگاه در گریختن خود مال و اولادی بسپارد برای او  
حاصل شده باشد خود او و جمیع مال و اولاد او مملوک و ارب مالک میشود  
بعد از وفات او و هرگاه مدبر مدبر را مملوک بقبول غیر خود قرار داده از زوج یا مخدوم  
مخدومی که بچنان مدبر او را باطل میکند پس بعد از وفات زوج یا مخدوم  
ان گریخته ازاد میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در انبیت مسئله ضمانت مدبر و مکاتب و ام ولد بر مالک  
و وثه او است و مهربانان را هم اینست امیرند اگر وارث دیگر نداشته باشند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در انبیت

## کتاب المکاتب

و دران و امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله مقتضای مکاتب  
اینست که مالک شرط میکند با مملوک خود که چیزی بجهت زادن مدبر  
بباید هدیه خواه از کسب خود یا از راهی دیگر اگر چه بسؤال باشد پس ازاد شود  
و این امر بر دو قسم است یکی کتابت مطلقه و یکی کتابت مشروطه پس کتابت مطلقه  
اینست که قرار میدهند که از چیزی معین هر قدر مکاتبی و بجهان نسبت قدری  
از او ازاد شود و کتابت مشروطه اینست که شرط میکنند که تا تمام آن چیزی معین را



نه ازاد نشود پس هرگاه قدری از چیز معین را نداد یا عا جوشد ازاد را بخر که در  
 حلال باشد از برای مالک و مملوک با ۲ باشد بمملوکیت و چیزی از او ازاد نشود چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مالک یا مملوک شرط کرد  
 که در هر شایقی مثل قدر معینی را بدهد و در ماهی نداد یا بخر که داده حلال است از  
 برای مالک و چیزی از مملوک ازاد نشده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مستحب است از برای مالک که امداد کند بکاتب  
 و سخت نکند بر او و اگر در ماهی چیزی نداد و او را مهلت دهد که در ماه دیگر بدهد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه  
 مملوک بخیل کند و مال الکاتبه خود را پیش از راس موعده بخواهد بدهد واجب  
 نیست بر مالک که قبول کند و مختار است که آنرا نگیرد یا سر موعده و لیکن اگر غرض  
 هم داشته باشد در نکر فتن که مملوک ازاد نشود اما در راس موعده نمیتواند قبول کند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است از برای مالک  
 که نصف مملوک خود را یا مدد را که بخواهد ازاد کند و کاتب را در با ۲ مانده ازاد نشده  
 قرار دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست از  
 برای مالک که با مکاتبه خود و طوطی کند و هرگاه و طوطی کرد و مرتکب فعلی شد باید  
 محمل المثل را بمکاتبه بدهد و هرگاه بعضی از مکاتبه ازاد شده بجهت ادای بعضی از مال  
 الکاتبه بقدر ازادی او چند نفر را با الحاقی میشود چنانکه بقدر ازادی مکاتبه حلقه او

جاری میشود در صورت تمکین او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در آن نیست و در هرگاه مکاتبه بوطی مالک و کراهت او و تکرر  
 و عدم تکرر سختیها بسیار است که محل اعتنا نیست مسئله جایز نیست از برای مملوک  
 مکاتبه بخواه مطلق باشد یا مشروط اینکه تزویج کند یا بخر برود یا در مال مالک  
 خود تصرف کند مگر باذن مالک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله اولاد یکی از برای مکاتبه رحیم گناهی بوجود اینست بقدر  
 پدر و مادر آنها ازاد شده اند بجهت ادای بعضی از مال الکاتبه آن اولاد هم چون  
 پدر ازاد نند و پدر یکی پدر و مادر ایشان بنده اند ایشان هم مملوک اند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مکاتبه که نصف مال  
 الکاتبه خود را داده و نصف ازاد شده فوت شود و ترک او و اولاد هم دارد نصف  
 ترکه او مال مالک است و نصف بیکر مال اولاد است پس چون اولاد او بمال  
 مال الکاتبه را بمالک بدهند تمام اولاد ازاد شوند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست و مفوضه از نصف ضرر المثل است و هر قدر که مال  
 الکاتبه را داده مثل ثلث و ربع مثل نصف است و حکم و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه مکاتبه که بعضی مال الکاتبه خود را داده فوت شود و ترک کند  
 باشد و اولادی داشته باشد پس چون آن اولاد بمال الکاتبه را بدهند ازاد  
 شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست



## کتاب الاقرار

و دران و در امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله اقرار عاقل بالغ بر  
 ضرر خود جائز و مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
 مسئله هرگاه بعضی از ورثه مینه اقرار کنند بدین بر میت یا وارثه از برای اوقاف  
 سهم خود این مجری است و بر سایر ورثه چیزی نیست و صورتی که مقررین  
 عادل نباشند و لکن اگر در میان مقررین دو نفر عادل باشند و ورثه نمیتوانند  
 قبول نکنند ان دین و ان وارث را در سهمی خود و کفایت نمیکند و وجود بیاعاد  
 در میان مقررین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل احضا باشد در ان نیست  
 مسئله هرگاه شخصی در مرض موت وصیت کند بیک از برای بعضی از ورثه ان  
 وصیت مجری است و صورتی که متهم نباشد ان شخص با ضرر سایر ورثه  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل احضا باشد در ان نیست مسئله  
 هرگاه شخصی وصیت کند باینطور که بگوید از برای فلان و فلان از برای یکی از  
 ایشان هزار درهم فی المثل در مئه منست و بعد از ان فوت شود پیش هر یک از  
 ان دو نفر که شهود اقامه کنند مال را مبرند و هرگاه هیچکس شهود نداشته باشد  
 دو متد ان مال را با المناصفه در میان ایشان باید قسم کرد و چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بیجا از فقها فتوی بان داده اند مسئله کفایت میکند شاره  
 اقرار در صورتی که مانع و تنکلم باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان

نیست مسئله هرگاه پسرند از کسی که بر خود بنه هستند مال و بگوید اقرار  
 میکند در اقرار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله  
 سکوت در خبر یا کراهت اقرار است در نزد سوال از او چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در ان نیست مسئله اقرار از روی اجبار و ترس اعتبار ندارد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله اقرار اطفال غیر مجرب  
 و مجانب اعتبار ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
 مسئله اقرار در حال سنع اعتبار ندارد چنانکه در احادیث وارد شده  
 خلافت در ان نیست مسئله اقرار بملوک بدون اقرار مالک و اذن او  
 اعتبار ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله  
 هرگاه بعد از اقرار چیزی منتهی اقرار گفته شد مثل آنکه کسی بگوید فلان  
 مقدار را باید بدهم و لکن همان قدر طلبی را بگوید بدهم و بگوید بدهم  
 قیمت چیزی است که خریده ام و ان چیز بمن نرسیده پس اقرار او محض است و  
 باقی سخن او غیر مسموع است تا حقیقت ان معلوم شود چنانکه در احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه کسی چنین اقرار کند  
 که ده تومان باید بدهم مگر سه تومان فی المثل بسیار از فقها فتوی بان  
 داده اند که هفت تومان باید بدهند ده تومان چرا که مجموع این کلام اقرار  
 است و چیزی که موجب یقین بان فتوی باشد در نزد ما نیست



کتاب الامتثال

و فيه مطالب المطلب الاول اصل قسم وامور متعلقه بان است  
 دران چند مسئله است مسئله مكره است قسم ياد كردن اگر چه در وقت  
 باشد و كس قسم ياد نميكند بر فعل مي و ترك ان مكره است مسئله ميسر كه خلا  
 انرا نميكند حتى آنكه اگر كس قسم ياد كند كه بپي خود را بدو ان مال دمي شود كه  
 بپي خود را بدو ان مال چنانكه در احاديث وارد شده و خلا في دران نيت  
 مسئله حرام قسم ياد كردن بكندي دروغ و عذاب ان بجز آنست چنانچه نيت  
 از انچه نيت در نيا كفاره از براي قسم دروغ قرار نداده اند چرا كه هيچ كفاره در نيا  
 كفائي نميكند در عذاب ان چنانكه در احاديث وارد شده و خلا في دران نيت  
 مسئله مستحب كه ترك كند قسم خوردن را اگر چه ترك ان موجب ضرر باشد چرا كه  
 شخص ادعا چهار صد شتر بخيبر بجز آنست بجز آنست بجز آنست بجز آنست بجز آنست  
 يا قسم ياد كن كه نبايد بدي يا چهار صد دينار بده و انحضرت سلام الله عليه چها  
 صد دينار داد و قسم ياد نكرد بجهت جلال و تعظيم خدا بپي چنانكه  
 در احاديث وارد شده و خلا في دران نيت مسئله مستحب كه قسم ندهند  
 كه را كه مبدانند قسم خواهد خورد در انكار چيز و كسيكه بگذرد از قسم دادن  
 بجهت تعظيم الهي راضي نخواهد شد از براي و مكر منزله و در حبه حضرت ابراهيم  
 عليه السلام را در اخوت چنانكه در احاديث وارد شده و خلا في دران نيت مسئله

کتاب الامتثال  
مطلب اول  
در اصل قسم  
و امور متعلقه  
بان است

جائز است قسم ياد كردن در مقام نفي و خوف ضرر بر جان و مال خود و خوف ضرر  
 بر جان و مال برادر و مؤمن لكر چه بر امر خلاف واقع باشد چنانكه در احاديث وارد  
 شده و خلا في دران نيت مطلب دوم در قسم شرع و قسميه كه حكمي يا نفعي  
 نكند و در شرع جائز نباشد و دران چند مسئله است مسئله قسم كه وفائي يا  
 بايد كرد و رفع دعوائ و اثبات حق ميكنند قسم ياد كردن بپي از اسم خداي  
 و حله است پس مثل والله و بالله و ربنا لكعبه و ربنا لعالمين و امثال اينها  
 چنانكه در احاديث وارد شده و خلا في دران نيت مسئله قسم خوردن بقران  
 و سوره قران و هر چه مخبري رفع دعوائ و اثبات حق نميكند اگر چه مستحب است  
 كه كسيكه قسم خورد بسوره از قران بعد هرايه كفاره بدهد چنانكه در احاديث  
 وارد شده و خلا في دران نيت مسئله حرام است قسم ياد كردن ببنيزاري از خدا  
 و رسول و ائمه صلوات الله عليهم اجمعين و بنيزاري از دين و مذهب ايشان اگر چه  
 در صورت كه بنيزاري از اديت است قسم ياد كردن و تخلف كردن از ان چيزيكه قسم از براي ان خورد  
 بايد كفاره بدهد و ده مسكين را طعام دهد چنانكه در احاديث وارد شده  
 و بسپار از فقهائ قوی بان داده اند مسئله قسم خوردن بخلاف از مخلوقات مثل  
 آنكه در ميثا مردم مندا و است كه بجان عزيز و سربار كه و روح مقدس قسم بخورد  
 حكمي در شرع از براي ان نيت بجز انكه انكسيكه قسم ببنظور ها بخورد اظها  
 اخراجي كرده نسبت بكني كه قسم با ايتا خورده چنانكه در احاديث وارد شده

کتاب الامتثال  
مطلب اول  
در اصل قسم  
و امور متعلقه  
بان است



مطلب  
در این باب  
که اگر چه  
در این باب  
مطلب  
در این باب

و خلافت در این باب مطلب بود مرد متعلق قسم و چیزها بلکه قسم از برای فعل  
انها یا ترك آنها میخورند و امور متعلقه باینها است و در آن چند مسئله است  
قسم منعقد نمیشود از برای عمل حرامی یا ترك فعل واجب یا ترك عمل مستحبی یا فعل  
مکروهی هر فعل مرکب هر ترك فعل مرکب اگر چه آن امر مروج از امور دنیوی  
باشد مثل آنکه کسی قسم یاد کند بگوید والله شراب مسکرا میخورم یا بگوید بیا  
نماز نمیکنم یا نافله بجا نمیآورم یا اول وقت نماز نمیکنم و اگر کسی چنین قسم یاد کرد  
کلاه کار است باید توبه کند و کفار چنین قسمی اینست که خلافت کند و مسکرا بخورد  
و نماز بکند و نافله بجا آورد و در اول وقت نماز نکند و کفار دیگر بغير از خلافت قسم  
ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله قسم منعقد  
میشود بر فعل واجب و ترك حرامی و فعل مستحبی ترك مکروهی مثل آنکه قسم یاد  
کند نماز واجب و مستحبی بجا نمیآورم و چیز دیگر حرامی یا مکروهی است میخورم پس  
در اینصورت اگر خلافت قسم کرد باید کفار بدهد و مسکین را طعام دهد  
علاوه بر استغفار و قضا فوائت و غیر آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله قسم منعقد میشود در هر امری که مروج نباشد مثل  
آنکه قسم یاد کند که از موه فلان باغ نخورند یا از زراعت خرمنه مخصوص نخورند  
یا بجهت ثوابی با اوجاع نکنند بیش از چهار ماه پس در اینصورتها اگر  
خلافت قسم را بخواهند بکنند باید پیش از خلافت کردن کفار و قسم را بدهند و بعد

خلافت کنند و هرگاه خلاف قسم را کردند پیش از کفار و دادن کفار ساقط نمیشود  
بلکه باید توبه کنند از خلافت کردن و کفار را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست و تفصیل کفار در کتاب ایلاء گذشت مسئله هرگاه  
امر مجامعتی یاد کردند فعل آن یا ترك آنرا و بعد معلوم شد که خلاف آن بهتر است  
و مصلحتی در خلافت نیست کفار واجب شود و میتوان خلافت قسم کرد بدون کفار  
ولکن مستحب است کفار دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه کسی بدون اطلاع پدر خود یا زنی بدون اطلاع شوهر خود یا مالو که بدون  
اطلاع مالک خود قسمی یاد کردند بر فعل مباحی یا ترك فعلی که هر یک از پدر  
یا شوهر یا مالک میتوانند بداند ایشانرا بر خلاف کردن قسم خود و کفار برایشان  
واجب نیست و واجب برایشان اطاعت کردن پدر و شوهر و مالک چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی قسم یاد کند که باید  
و مادر خود تکلم نکند و همراهی یا ایتان کند یا ترك صله رحم کند و رحم پرور نکند  
واجب بر او که خلاف قسم خود کند و کفار بغير از خلافت قسم کردن نیست باید توبه  
کند از قسم یاد کردن در این امور چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه زنی قسم یاد کند که با شوهر خود بسفر نرود یا قسم یاد کند که نرود و نزد شوهر  
خود هرگاه شوهر او در شهری باشد و او در شهری دیگر و بعد مخالفت کند و با  
شوهر سفر کند یا برود نزد شوهر خود در آن مکان که شوهر او آنجا است کفار بر او واجب



نیت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله میگوید  
 حال غضب یا دکنند اعتبار ندارد و کفار در خلاف آن قسم نیست و هم چنین  
 که از رؤس پادشود بازروا اگر با از رؤس کفار در خلاف آن نیست چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی قسم یاد کند  
 حضور زن خود که اگر زن دیگری بگوید یا با کسی و طی کند هرینه که دارد از او  
 یا مال مخصوص از او صدقه باشد در خلاف قسم کردن کفار بر او واجب نشود و مملوک  
 او از او نشود و مال او صدقه نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه کسی بعد از قسم یاد کردن خود انشاء الله بگوید و بعد از  
 آن خلاف قسم خود کند کفار بر او واجب نشود چنانکه استثناء مشیت الهی را در  
 قسم خود قرار داده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 کسیکه قسم یاد کند که مملوک خود را یا دیگر را بجهت دین نهد و بعد از آن عضو  
 کند و زن و کفار بر او واجب نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه بر مدعی که نمیتواند بین خود را بدهد سخت بگوید پس  
 قسم یاد کند که تا دین خود را ندیم از این شهر بیرون نروم میتوان خلاف کند بیرون  
 رود و کفار بر او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه کسی وصیت کند مال را از برای کسی و متهم نباشد با ضرر بر ورثه خود و حق  
 که انما لربا بدهد بان کسیکه وصیت از برای او شده بدون اطلاع ورثه و هرگاه

ورثه که از بر او خواستند او را قسم دهند میتوانند قسم یاد کنند که چیزی را نروم  
 بنوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی را قسم  
 دهند که کاری که خلاف شرع نیست بکند یا بنطور که بگوید یا الله عليك ان تفعل کذا  
 که در فارسی میگویند تو را بخدا قسم میدهم که اینکار را بکن یا غدا را بخور یا بخانه  
 بیا یا غلام خود را بمن یا فرزند خود را بمن و امثال این قبیل قسمها که در میان  
 مردم متعارفست مستحبست اجابت کردن و قبول کردن و هرگاه اجابت نشد کفار  
 واجب نشود نه بر کسیکه قسم میدهد و نه بر کسیکه قسم میدهد و او را لکن مستحبست  
 از برای کسیکه قسم میدهد که کفار بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه کسی انکار کرد و پند را که بر ذمه او است مالی از او بدست  
 او آمد طلبکار میتواند که بقدر طلب خود از مال بردارد و اگر از او طلب کرد و مال را  
 میتواند قسم یاد کند که چیزی از او نبرد و نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه کسی انکار کرد و پند را که بر ذمه او است مالی از او بدست  
 بعد از قسم دادن اگر مالی از او بدست طلبکار آمد نمیتواند از مال از برای خود بردارد  
 آنکه او را قسم داده و لکن هرگاه منکر بعد از قسم خوردن در نزد حاکم شرع از عذاب الهی  
 ترسید و خواست دایم بن خود را بکند طلبکار میتواند که طلب خود را از او بگیرد  
 و مستحبست از برای طلبکار که نصف متاع از مال او را برای مدیون حاصل شده  
 با و او گذارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست



کتاب النذر والعهد

و در آن و امور متعلقه بان چند مسئله است مسئله نذر وعهد بکسی که صیغه ان  
 جار نشود متعلق ان واجب نشود پس هرگاه شخصی گفت **لله عاقبة يوم ان عاقا**  
**من نحره في مثل ما كنت عامدا لله صوم يوم ان عاقا** من نحره في المثل واجب  
 شود بر او که بعد از نحر صحت ان مرض خود روزه بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 در ان نیست مسئله کسیکه بگوید نذر کردم روزه بکرم اگر از مرض صحت یا فم فم مثل  
 روزه را و واجب نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا در ان نیست مسئله  
 امر را که از رای حصول ان نذر وعهد میکنند باید مرجوح نباشد پس هرگاه نذر  
 کند که اگر فلان شخص مؤمن مبتلا بیلائی شد در مثل روزه بکشد روزه واجب  
 نشود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا در ان نیست مسئله امر را که  
 مبتلا در نذر وعهد که بجا آورند باید مرجوح نباشد مثل آنکه نذر کند که اگر فقر  
 این از سفر آمد روزه خود را افطار کند در مثل پس در چنین نذر اعتباری  
 نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلا در ان نیست مسئله اسم بر او که بجا  
 میخواهند بجا آورند باید ذکر کنند و نذر وعهد از نماز یا روزه یا صدقه پس اگر کسی  
 گفت **لله عاقبة يوم ان عاقا في چیزی** بر او واجب نشود اگر چه مستحب است که در رکعت نذر بجا  
 آورد یا بای روزه بکشد یا وضوئی تصد کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 محل اعتبار باشد در ان نیست مسئله در هر امر واجب نذر وعهد منعقد گردد خواه

کتاب النذر والعهد

واجب باشد یا مستحب یا نذر حرامی باشد یا نذر مکروهی در هیچ امر مرجوح منعقد  
 نشود مثل آنکه کسی نذر کند که در اول وقت نماز کند یا نذر کند که اگر چه حرامی باشد  
 یا مکروهی را خورد پیاده بکشد در مثل و لکن اگر نذر کند که اگر صلوات بر او  
 کند پیاده بکشد روزه پس در صورت اول اگر مخالفت کرد باید پیاده بکشد و در صورت  
 دوم اگر صلوات بر او کرد باید بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلا  
 در ان نیست مسئله کسیکه نذر کند که اگر پیش از رفتن بکشد در مثل بگوید  
 از او کند در مثل نذر او منعقد شود چرا که رفتن مکروهی دارد نیز و اگر چه خود  
 نذر و راجع باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضیلت افوی بان داده اند  
 و از این قبیل احادیث معلوم میشود که حکم در مینا امران حج و راجع مثل حکم در  
 مینا راجع و مرجوح است را منعقد نذر مسئله کسیکه نذر کند که با افار بخورد  
 نکند در مثل نذر او منعقد نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در ان نیست  
 مسئله کسیکه نذر کند که اگر بر سر خود زن بکشد امری بر او واجب شود از برای خود  
 آمد زن نذر او منعقد نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلا در ان نیست  
 کسیکه قسم یاد کند یا نذر وعهد کند که بعد از فوت زن خود زن نکند یا بعد از  
 فوت شوهر خود شوهر نکند قسم و نذر او منعقد نشود و اعتبار ندارد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلا در ان نیست مسئله مستحب است نذر کردن از برای  
 امر محتملی که گاهی وی میدهد مثل ناخوشی صعب و مکروه است که انسان در هر



امری که بگوید عهد نذر و عهد کند و چیزی را بر خود واجب کند علاوه بر واجبات که  
 خداوند قرار داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
 و عهد بیکه با شرایط آن بجزل مد و اجبت بمقتضا انشاء عمل کردن چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه نذر کرد که پیاده باشد و در آن شب که  
 برود و بعد عاخر شود از پیاده رفتن پس هر قدر که میتواند باید پیاده برود و چون  
 شد سوار شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه  
 نذر کرد که روزه بگیرد و بعد مشکل شود بر او روزه گرفتن و سخت باشد بر او پس  
 هر روزی که از کدم ~~مکمل~~ میسر شد و مدینه یا جاه شام است با اصطلاح  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله کسیکه  
 نذر کرد که روزی معینی را روزه بگیرد و سفر زیارتی اتفاق افتاد بفرمود و چون  
 کرد روزه خود و اضا میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی  
 بان داده اند مسئله کسیکه نذر و عهد کند که اگر در المثل از ناخوش خود صحت  
 یافت جمیع مال خود را تصد کند جایز است برای او که بعد از صحت جمیع مال خود را  
 بقیه کند و آن قیمت را بکند و بتدریج در مدت عمر خود تصد کند و بکند و بکند  
 خود را تا برسد بحد قیمت که کرده و اگر چیزی از آن بماند و صید کند که بعد وفا  
 او تصد کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
 نذر کند که اگر فرزندان او بزرگ شد و نمودار و روائع حج کند یا نایب را بجهت بفرستد یا نایب

پناه شاه  
 کعبه و حضرت  
 صبر است

بزرگ شدن و فرزندان پس بدو فوت شود و فرزندان او بماند از ترک او یا بدی حجتی اخراج شود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
 چیزی را نذر کند از برای مکه آن چیزی را بفرستد و از قیمت آن طیب و عطری را بخرد  
 آن عطری را در خانه کعبه استعمال میکند و بجامه کعبه و دیواران میمالد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله نذر و عهد کند که از روزه  
 غضب باشد عبارتی ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
 هر زنیکه نذر و عهد کند بدون اذن و اضا شوهر خود نذر و عهد او اعتبار  
 ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
 هر مردی که نذر و عهد کند بدون اذن و اضا مال خود نذر و عهد او اعتبار  
 ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هر زنیکه نذر و عهد  
 نمود از ارجاع او و واجب شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی  
 بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند که اگر عمل را بجای آورد عمل را بجای  
 بجا آورد پس عمل او هم واجب شود بر او پس بجا آوردن عمل اول و واجب شود بر او  
 بسبب نذر بجا آوردن عمل اول و مثل آنکه کسی نذر کند که اگر نازی کردم روزه بگیرم پس  
 هرگاه نماز کرد روزه گرفتن بر او واجب شود اما نماز کردن بسبب نذر بر او واجب  
 اگر چه بسبب بکر بر او واجب باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
 مسئله کسیکه نذر کند که بنده خود را یا چیزی دیگر را بفروشد پس بعد از آن بخواهد



شود بفروختن آن میبواند از بفرش و شد و قناره بر او نیست اگر چه مستحب است که وفا کند  
 خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 کسیکه نذر کند که فرزند خود را ذبح کند نذر او منعقد نشود و لیکن مستحب است که گویند  
 فرزند را ذبح کند و گوشت آنرا بمنجا کین فصل کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی  
 در آن نیست مسئله کسیکه بخواند نذر از برای خود ترویج کند و آن را و را بدارد  
 بر اینکه نذر کند که اگر او را اطلاع داد باز نذر دیگر گرفت بر سر او چیزی بر او واجب  
 نذر او منعقد شود و باید وفا کند بشرطیکه باز نذر کرده چنانکه در احادیث وارد شده  
 و در یک از فضائل اقوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند چیزی را از برای امری و بعد  
 معلوم شود که آن امر پیش از نذر او حاصل شده چیزی بر او واجب نشود مثل آنکه نذر کند  
 که اگر زن او حامله شود چیزی بدهد یا کاری بکند و بعد معلوم شود که زن او حامله  
 بوده پیش از نذر او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله  
 کسیکه نذر کند که روزی معینی را روزه بدارد پس اتفاق افتد که آن روز معین عید فطر  
 یا عید اضحی یا ایام شریفی که باز روزه و آزار هم و سیر هم ذبح باشد یا سفری یا  
 مرضی در آن روز معین اتفاق افتد پس روزه را روزه نمیکند و مستحب است که برای او  
 قضا روزه خود در وقتیکه مانع نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فضائل اقوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یک روز بکشد و قید آن  
 نکرده میبواند که سه روز متفرق روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که

عمل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که یک ماه متصل روزه بگیرد پس  
 چند روز روزه گرفت و بعد مانعی رود که نتوانست تمام ماه را روزه بگیرد پس اگر  
 پانزده روز متصل روزه گرفته بعد از آنکه مانع او رفع شد نه ماه را روزه بگیرد و  
 اگر کمتر از پانزده روز روزه گرفته و مانعی روی داده آنچه روزه گرفته از یک ماه نذر او  
 محسوب نیست و باید بعد از رفع مانع یک ماه متصل روزه بگیرد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند  
 که دو ماه پانزده روز بکشد پس یا مباحض خود را بعد از حیض قضا کند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که دو ماه  
 پانزده روز بکشد و چند روز روزه بگیرد و بعد مرض شود و نتواند روزه بگیرد  
 بعد از رفع مرض یا مباحض خود را قضا میکند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فضائل اقوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یک سال روزه بگیرد  
 پس نتواند که تمام روزها را در یک سال بگیرد یک ماه و قدری از ماه دوم را روزه بگیرد  
 پس بعد از آن متفرق روزه بگیرد تا بعد از یک سال تمام یک سال را روزه بگیرد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فضائل اقوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند  
 که یک ماه روزه بگیرد و معین نکند ماه معینی را میبواند که متفرق روزه بگیرد تا آنکه  
 روز را روزه بگیرد اگر چه متصل نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که زمان روزه بگیرد مستحب است



که پنجاه روزه بکشد و کسیکه نذر کند که چینه روزه بکشد مستحب است که ششماه روزه بکشد  
 اگر چه بخت خدایمان منع از و چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند  
 میکند روزه گرفتن بطور وجوب چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء  
 فتوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند که یکماه در المثل روزه بکشد و معاین  
 نکند که در کجای روزه بکشد میتواند بعضی از روزها را در بلد بکشد و بعضی در بکسر  
 در بلد دیگر بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن  
 مسئله کسیکه نذر کند که روزه بکشد ناظر هوامام علیه السلام باید در تمام روزها  
 بکشد مگر روزهای شکر در سفر است یا در روزهای شکر در حضر است و روز عید فطر  
 عید اخیری ایام شریعت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان  
 داده اند مسئله کسیکه نذر کند که برود بخانه کعبه و مانعی از برای او رود دهد  
 که نتواند برود نفقه را که از برای فتن مهیا کرده مستحب است که نذر کند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که پیاج کند باید  
 پیاج برود تا عرفات پس چون از عرفات کوچ کند میتواند سوار شود چنانکه در احادیث  
 رسیده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی بعد از رمی جمره و از آن پس  
 فتوی داده اند که میتواند سوار شود موافق احادیث دیگر مسئله کسیکه نذر کند که پیاج  
 حج برود و در میان راه برسد بکشتی پس باید در کشتی بایستد و نشیند تا آنکه از  
 کشتی بیرون رود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند

در عمل اعتنا باشد

مسئله کسیکه نذر کند که پیاده برود حج و بعد بپایب غیری پیاده حج رود کفایت میکند  
 او را از نذری که کرده چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند  
 کسیکه نذر کند که پیش از رسیدن بمقام محرم شود باید وفا کند بنذر خود چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلاف آن نیست مسئله کسیکه نذر کند که طعمای  
 هدی کند چیزی بر او واجب شود چرا که هدی شکر است که از نذر نه ببرند با شرط  
 آن بکعبه نه طعمای و کوشی چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست  
 کسیکه نذر کند هدی را پس باید شکر را بکشد با تقابل و اشتغال و بران اعراف و  
 وقوف بجا آورد بان و کسیکه نذر کند که کوزه شکر را بخر کند پس در هر جا که خواست  
 از آن بخر میکند و کسیکه نذر کند که شکر برادر کوفه یا سایر اماکن مشرفه بخر کند بجهت  
 شکرانه نعمتی یا از آن در همان مکان شکر بکند که نذر کرده بخر کند و هرگاه در راه مکه نذر  
 کند که شکر را بخر کند و جائی را تعیین نکند باید از آن در مکه در مقابل کعبه بخر کند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند و تلفظ به هدی  
 جزو و شکر در حکم نذر و تفاوت دارد چنانکه بر اهل بصیرت در فقه مخفی نیست  
 کسیکه نذر کند مال را از برای خدا آن مال مال امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله کسیکه نذر کند مال کثیر بر امتحان  
 که هشتاد و نه بدهد اگر چه بدهد یکصد کند مال کثیر نیست بحال آن کسیکه نذر کرد  
 کفایت میکند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند

هدی  
 شکر است  
 شکر بانی  
 شکر بانی  
 شکر بانی  
 شکر بانی



مسئله کسیکه بند رو عهد خود وفا نکند تا وقت آن بگذرد باید کفاره بدهد مثل  
کفاره مخالفت قسم که ازاد کردن بنده باشد با اطعام ده مسکین باشد یا پوشانیدن ده  
مسکین و کسیکه عاجز باشد از اینها باید سه روز روزه بگیرد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بند زند کند که مرتکب حرامی شود و وفا نکند  
مرتکب حرام شود کفاره آن ازاد کردن بنده است یا روزه گرفتن دو ماه یا در پی اطعام  
شصت مسکین چنانکه در احادیث وارد شده و یکی از فقهای اقوی بیان داده اند

## کتاب الوقف

وقف مسايل مسئله وقف حبس کردن عین چیزی است تسبیل منفعت آن چیز در  
راه خدا از برای مصالح امور مسلمین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله شرط است در تحقق وقف اینکه بعد از اجرای صیغه وقف موقوفه تسلیم شود  
یا موقوف علیه نمایند و بعد از وقف و قباض لازم میشود که واقف نمیشوند آنرا  
تغییر دهد پس هرگاه چیزی را که وقف کرده اند تصرف موقوف علیه یا وکیل او یا  
او یا وجه ندانند آن وقف میتوان بملکیت برگردانید اگر چه صیغه وقف جاری شده باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله موقوف علیه اول در این  
وقف کردن باید موجود باشد تا چیزی بیکه وقف شده تصرف او یا کسی از جانب او در  
اید پس اگر وقف کنند چیزی را که منفعت آن بولگ برسد که بعد از وقف متولد شود  
آن وقف باطل است مگر آنکه ولدی در حین وقف موجود باشد و وقف بر او کند

ضمن عقد شرط کنند که اگر ولگ بعد از این بوجود آمد او هم شریک باشد و منفعت  
وقف چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله انقطاع عین عادت  
از برای وقف مؤید نباید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله موقوف علیه مال چیزی بیکه وقف شده نمیشود و لکن منافع آن چیز بطوریکه  
واقف قرار داده مال او است چنانکه واقف بعد از وقف و قباض مال چیزی را که وقف  
کرده نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شرط است  
در تحقق وقف اینکه منافع وقف را واقف برای خود قرار ندهد نه بطور انفرادی نه بطور  
اشترک با غیر و هرگاه منافع آن را برای خود قرار داد وقف باطل میشود چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در حین وقف شرط کند که اگر  
محتاج شدم چیزی را که وقف کردم مال خودم باشد چنین وقف باطل است اگر  
فوت شدن چیزی مال وارث او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله چیزی را که وقف کنند و آن چیز را بصرف ثولی یا موقوف علیه ندهند  
آنچه محقق شود پس واقف نمیشوند که آن چیز را بصرف خود رسانند و اگر فوت شود  
آن چیزی مال وارث او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه پدر وقف کند چیزی را بر فرزند صغیر خود تصرف خود او کنایه میکند در تحقق  
وقف چرا که او است ولی فرزند خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
باشد در آن نیست مسئله کسیکه وقف کند چیزی را بر اولاد خود و شرط کند با اینها

کتاب الوقف



که اگر بعد از این ولایت از برای او وجود آمد شریک این باشد در منافع وقف  
او شریک این میشود و اگر شرط نکرد منافع وقف مخصوص موقوفین است و خل  
بفرزند بکه بعد وجود آمده ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
مسئله و قضا بطوریکه واقف قرار داده باید جاری کرد و تغییر نباید داد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت بکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه ملکه  
وقف باشد و لکن مصارف ان معلوم نباشد منافع ان باید صرفه مؤمنین بشود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت بکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه  
ملکه وقف بر فقیر باشد فقیری هم میتواند از منافع ان ببرد و منافع  
داخل صدقات که ممنوع از بی هاشم است نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در ان نیست مسئله و چه نمیتواند که وقف کند ملکه از ثلث موصی که بخیال  
خود همیشه خیر موصی برسد بلکه بطوریکه موقوف قرار داده باید در باب ثلث او جاری  
شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت بکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله  
جایز نیست وقف کردن بر مساجد و امثالها از اماکن چرا که ابتکار کار مجرب است که  
برافش کرده ها خود وقف میکنند و لکن باید وقف کرد بر مسلمین و شرط کند که مسلمین  
منافع و قضا صرفه فقیر مساجد و اماکن کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است وقف کردن ملک اشاع اگر چه ملک  
تصرف نکرده باشد از پیش از وقف کردن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
محل

محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز نیست فروختن ملک وقف موقوفین  
مورد ان با حکم نه از برای وقف و نه از برای غیر او چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت بکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله جایز است وقف کردن بر اشخاص  
و شرط کردن وجود صفتی در آنها مثل آنکه عدالت را در اینجا شرط کند پس اگر  
احد از این افسوس شد نباید منافع وقف با ویرسد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه وقف کند بر جماعت فقره در بلاد مثل بی  
هاشم واجب نیست که منافع وقف را بجمع این برسانند بلکه واجب نیست که بجمع  
انها بشود در بلاد وقف نسا کنند برسانند بلکه کافی میکنند که بجا عینک حاضرند  
برسانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه وقف  
کند بر جهان و مسایکن هر کس را واقف قصد کرده موقوف علیه است هرگاه قصد  
او معلوم نیست تا چهل خانه مسایه اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در ان نیست مسئله مصارف منافع وقف باید بجهت اطاعت خیرات عبادت  
باشد و جایز نیست که مصارف را بجهت معصیت قرار داد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در ان نیست مسئله در وقت ولادت کور و انات موقوف علیهم  
میشوند مگر آنکه واقف تصریح کرده باشد اختصاص بعضی را چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در ان نیست مسئله در صورت نزاع و جدال بر سر وقف بر اولاد  
بعضی فروختن ملک فقر را جایز دانسته اند و حال آنکه موقوف علیهم مالک ملک



وقف نیستند بالافت و علاوه بر آنکه موقوف علیهم مال نیستند منافع وقت در طبقا بعد باید با ولاد حق بکری برسد و وقف مؤبد پس عدم جواز نقل و انتقال ملک موقوف بغير معلوم و راه جواز مسدود است و ثابت که در جواز نقل رسیده محمول بعدم اقباض یا حبس مخصوص طبقه ایست که وقف مؤبد نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست

کتاب السکنی والعمری والحق

و در این چند مسئله است مسئله مقصود از سکنی اینست که کسی قرار دهد که شخصی در خانه و مال او ساکن باشد بطور اطلاق یا تا مدت معتبر پس اگر مدت سکون را عمر ساکن یا عمر مالک قرار دهند از عمر میگویند و مقصود از حبس اینست که قرار دهند منفعتی چیز را از برای کسی تا مدت معتبر پس هرگاه آن منفعتی خدمت غلامی یا کنیزی باشد از برای کسی از آن قوی میگویند و اگر منفعتی چیزی دیگر باشد از آن حبس میگویند چرا که عین آن چیز را حبس کرده اند و منتقل بغير نمیکند از برای انتفاع شخصی و گاهی هر یک از اینها در باب استعمال شده چرا که احکام اینها بر مال شوق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدت قرار دهند پس مال هر وقت که خواست ساکن را از مال خود خارج میکنند یا منفعتی را منع میکنند در هر یک از این اقسام چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدت را معتبر کرده اند مال نمیتواند که ساکن را

کتاب السکنی والعمری والحق

پیش از آنکه خارج کند از مال خود چنانکه نمیتواند منفعتی را منع کند پیش از آنکه مال شخصی که قرار داده منفعتی بر او لازم است که وفا کند بشرط و عهد خود در جمیع اقسام مذکور چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مال نمیتواند که مالک خود را بفروشد یا ببخشد پیش از مدت معتبر و لکن ساکن از آن مال نمیتواند خارج کند چنانکه مشتری هم نمیتواند و همچنین است حکم منفعتی ملک از برای شخصی که قرار شده در مدت معتبر که نه مال نمیتواند منع کند از آن مشتری چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مسئله هرگاه مدت سکنی و انتفاع عمر مالک باشد و شخص ساکن یا کسی که انتفاع از برای او است فوت شود و وارث او باید ساکن شوند و انتفاع را ببرند تا مالک زنده است هرگاه مدت سکنی و انتفاع عمر ساکن و شخصی که قرار شده منفعتی بر او باشد و مال فوت شود و وارث مالک نمیتواند که منع کنند سکون و انتفاع را تا وقتی که این از نده اند مگر آنکه نکره مالک منحصر باشد همان سکون و ملک که از آن منفعتی ببرند یا مال مدیون باشد که در بر او اداف شود مگر از آن سکون و از آن ملک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مال قرار داده و بطوریکه مال غنیمتین کرده از برای او داده انشخص که ناچند بطن چند طبقه ساکن باشند و وارث مال نمیتواند که منع کنند سکون طبقه را معتبر و در آن خانه و هم چنین است هرگاه مال قرار داده باشد منافع ملکی را از آن

و در خانه خود و مال فانی  
او را و بعد از او باید  
ان شخص را و باشد از خانه بطور  
ساکن باشد

نقص



شخص و اولاده او فوت شود باید آن شخص و اولاده او بطوریکه مالک غیرین کرده هیچ  
انمال را ببرد و ورثه مالک نمیتواند منع کند منافع را از این چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک قرار دهد  
خدمت مملوک خود را از برای شخصی پس اگر مدتی بمرامین کرده از برای خدمت او باید  
خدمت کند تا آنکه اگر چه مالک پیش از انقضای مدت فوت شود و ورثه او نمیتواند  
منع کند او را از خدمت و اگر مدتی بمرامین نکرده و هر وقت خواهد مملوک خود را از  
خدمت و باز میدارد و اگر فوت شود و ورثه او نمیتواند منع کند او را از خدمت چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالک  
قرار دهد خدمت مملوک را که با او فرار داده که هر وقت بمراد او آزاد باشد از برای شخصی  
پس انمال مملوک مدتی از خدمت آن شخص بگردد و مالک فوت شود و ورثه مالک بگوید  
ان مملوک را انمال مملوک بعد از فوت مالک از اداس و ورثه مالک غیر این نمیتواند که او را  
بخدمت بدارند بجز بطلب خدمتی که در کتبین کرده چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مملوک چیزی را که مالک قرار داده که  
منفعت آن بشخص برسد مالک و ورثه او است بعد از او نه مالک آن کسی که منفعت آن  
برای او است نه مالک و ورثه این چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست

## کتاب الهب

وفیه مسائل مسئله هب کردن و بخشیدن در بعضی از مواضع لازم میشود که

واهب و شخصیکه چیزی را بخشیده نمیتواند پس بگیرد و در بعضی مواضع نمیتواند بگوید  
کند و پس بگیرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافتی در آن نیست مسئله  
چیزی را که در راه خدا بخشید در المثل سابق بقصص چیزی را دهند نمیتواند بگوید  
کند و پس بگیرد از او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست  
مسئله چیزی را که بکسی بخشید مادام که آن چیزی را بقبض و تصرف آنکس نداده اند  
نیت نمیتواند رجوع کند و بیاورد هندا اگر چه آن شخص از ارباب و اهب باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله چیزی را که پدر فقیر و فرزند فقیر  
خود بخشید نمیتواند رجوع کند چرا که قبض و تصرف او قبض و تصرف فرزند  
صغیر او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مگر آنکه بعضی  
گفته اند که اگر پدر قصد کند که از بابت ولایت از جانب صغیر تصرف میکند هب  
اولا لازم میشود و آنچه در احادیث است برخلاف این قول است مسئله هرگاه پدر  
طلبه از شخصی داشته باشد که بزرگوار باشد و اطلب از فرزند صغیر خود  
میتواند که رجوع کند و اطلب را بخود مدیون یا بشخص دیگر منتقل کند چرا که  
مالی بزرگوار مدیون نیست بتصرف پدر در نیامده که تصرف او تصرف صغیر او باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
هرگاه کسی طلبه بزرگوار شخص دارد و آن طلب را بخود مدیون بخشید نمیتواند رجوع  
کند و اگر بغيره بخشید نمیتواند رجوع کند مادام که آن غیر آن طلب را نکرده باشد



چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه کسی  
چیزی را بکسی بخشید و عوض چیزی نمیتواند رجوع کند و هبه لازمه میشود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه کسی چیزی را  
بافاق خود بخشد و آن چیز را بنصف ایشادادان هبه هبه لازمه  
میشود و نمیتواند رجوع کند و آن چیز را از ایشاد پس بگیرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه شوهر بزن خود چیزی را بخشد  
یا زن چیزی را بشوهر خود بخشد و قبض و قباض بعمل نیاورد نمیتواند رجوع  
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله کسی که  
کتیر یا چیزی دیگر را بکسی بخشید و عوض را بخواهد ندهد و بتواند  
رجوع کند و کتیر و چیزی دیگر را بکسی بخشید پس بگیرد و جایز نیست از برای موهوب له  
که با کتیر و طی کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
هرگاه هبه معوضه نباشد و موهوب له افارق زوج و زوج نباشند و چیزی را  
که بخشیده اند تصرف داده باشند و لکن آن چیز بینه باشد باشد و تلف شده  
باشد و اهب میتواند رجوع کند و آن چیزی را پس بگیرد و لکن اگر تلف شده عوض  
انرا نمیتواند بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
مکروه است رجوع کردن در چیزی که بخشیده اند و راجع در هبه مانند راجع در  
قوی خود است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله کسی که

چیزی را بام ولد خود بخشید باشد میتواند رجوع کند چرا که ام ولد مملوک است  
چیزی را مالک نمیشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
چیزی که مشاع باشد میتوان بخشید چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست  
مسئله هرگاه کسی چیزی را بخشد و پیش از آنکه بصرف دهد فوت شد آن چیزی را  
او اشک هبه او باطل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
واهب باید بالغ و عاقل و غیر مجبور باشد مگر آنکه طفله سه ساله اگر مجبور باشد  
او صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست

کتاب الوصایا

و در آن چند فضیلت و وصیت گفته و امور متعلقه با آنست  
وصیت سفید و ابله اعتبار ندارد و مثل اینست که وصیت نکرده باشند چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله وصیت غلام و کنیز مملوک  
اعتبار ندارد چرا که خود ایشان مملوک مالکشان نیست مگر آنکه مالک ایشان امضا  
وصیت ایشان کند پس وصیتشان معتبر شود چنانکه در احادیث وارد شده  
خلاصه در آن نیست مسئله مکاتبه که فدا مال الکاتبه خود داده و فدا مال  
از او شده پس بعد از آزادی او وصیت او معتبر است و بقدر مملوکیت او وصیت  
او معتبر است پس اگر فضا و آزاد شده و فضا و مملوکیت فضا و وصیت او  
معتبر و فضا معتبر است و هم چنین در باب وصیت از آزادی بند که مگر آنکه مالک

کتاب الحکمه

فضای فضیلت  
کنند و وصایا  
متعلقه با آنست

و مال ایشان

امضا



استحسانام وصیت او را بکنند پس تمام معتبر شود چنانکه در اعانت و اورد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله کسیکه خود جراح بر بدن خود زده که باعث فوت او  
 شده و جلدی که بعد از جرح کردن خود کرده به اعتنا است و صیغه که پیش از جرح  
 کردن خود کرده معتبر است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان  
 داده اند مسئله پیره ساله هرگاه تمیز داشته باشد وصیت او معتبر است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله وصیت بالغ  
 عاقل در مواردیکه حیف نگوده معتبر است در موارد حیفی اعتنا است چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست <sup>چنانچه</sup> <sup>در</sup> <sup>وصیت</sup> <sup>و امور متعلقه</sup>  
 بان است و در از چند مسئله است مسئله وصیت کردن خواند برای مسلم و  
 سزاوار نیست که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت او در زیر سر او باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجب وصیت کردن از برای نبی  
 حتی که بر فقه مسلم باشد خواه حقوق الهی که باید قضا شود یا حق الناس که باید ادا  
 شود هرگاه کسی مطلع نباشد که آنها را ادا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله سزاوار است که مؤمن عقاید خود را در وقت وصیت کردن  
 حضور مؤمنین اظهار کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 سزاوار است که شخص بنای امینه را وخته کند که جمیع کالی جزئی حقوق الهی و حق  
 الناس را که باید ادا کند ادا کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله

از عجايب خلق الهی است که قرار داده از برای آن که در وقت اخضا هوش و گوش  
 و عقل او بجا باشد در ساعتی که بپند که مهمان من هست که از برای اخیر خود خیر  
 بکند نا حجت او را و تمام باشد مگر در بعضی اشخاص چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در وقت وصیت کردن نتواند تکلم کند چنانکه  
 که وصیت خود را بنویسد اگر نتواند و جایز است که بطور اشاره مقتضی خود را  
 برساند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله  
 هرگاه ورثه میت بیابند وصیت ناقص را بخط میت و بشناسند خط او را باید عمل  
 کند بمقتضا آن اگر چه در ذرات اقرار نکرده باشد و شهود در میان باشد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله مستحب  
 از برای کسیکه میخواهد وصیت کند که وصیت کند به بیع یک مال خود که در آن  
 صرف کند و اگر پیشتر خواست صرف شود بجهت مال خود وصیت کند و اگر  
 پیشتر خواست صرف شود بثلث مال خود وصیت کند و ثلث نهایت وصیت  
 و زیاده بر ثلث خسار بر ورثه است و جایز نیست از برای او که بیشتر از ثلث وصیت  
 کند که در خیرات و مبرات صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله مستحب آنکه کمتر از ثلث مال وصیت کند که در خیرات صرف شود  
 چرا که جزو ورثه شخص پیش از حق دیگرانست چنانکه در بعضی از احادیث و ثلث  
 مال را حیف شمرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله



کسیکه وصیت کند که ثلث مال او را در وجه بر و خیر انصرف کند پس اگر زکوٰۃ  
بر ذمه او باشد از باب زکوٰۃ محسوب خواهد شد چرا که نیست از برای او ثواب جو  
خیر منسبی و حال آنکه بر ذمه او زکوٰۃ واجب است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند که ثلث مال او را  
در خیر انصرف کند پس او را یکشند بغير حق ثلث بدهد و او را هم باید در خیر انصر  
ف کند خواه بخطا گشته شده باشد و خواه بعد هر گاه ورثه او را بدهد یا نه باید  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز نیست از برای  
که بیش از ثلث وصیت کند که در خیر انصرف کند و اگر کسی که بیش  
از ثلث صرف کند حق بکل مال خود را که وصیت کند بر وجه واجب  
که عمل بمقتضا او بکند چرا که او بغير میل اندک مال از ذمه خود را و باینکه ذمه او  
مشغول بنده را با کفاره یاد بدهد که مردم خبر ندارند و عمل مسلم محول بر وصیت  
خلاف آن ظاهر شود پس اگر وجه یا کفاره یا بکر بدهد که مقوله و کفاره و بکر  
ذمه او نیست و بعضی از ورثه بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی  
از فقهاء فتویٰ بان داده اند مسئله از جمله کناهات است جو رجف و وصیت  
بیش از ثلث وصیت کند که در خیر انصرف شود و اگر ثلث و کفاره و زکوٰۃ و  
و بقیه بر ذمه شخص نباشد و اگر ذمه شخص مشغول باشد واجب بر او وصیت  
کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه وصیت کند

بیش از ثلث وصیت  
کند هر آن ثلث را  
صرف باید کرد  
مال او بر ذمه او  
باید

باشد برخلاف شرع و حجت او باید تغییر دهد از آنکه موافق شرع شود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در حضور و ورثه خود وصیت کند  
که بیش از ثلث مال او را در خیر انصرف کند و ورثه او امضا و وصیت او را بکنند  
بعد از فوت او نمیتوانند تخلف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه اولاد و پدر و مادر و برادر و خواهر  
و عمو و خالو و وارث از خویش خود ندارد میتواند وصیت کند که جمیع مال او را در  
خیر انصرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله جایز است از برای موصی که تغییر دهد وصیت خود را در حال صحت و مرض  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله موصی میتواند که  
مملوک را اقرار داده بعد از فوت او آزاد باشد بر گرداند و قرار داد خود را که بعد از فوت  
او آزاد نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه  
وصیت کند متعدد و مخالف کرده وصیت اخرا و مغیر است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بگوید فلان شخص وصی مراست و قضای  
د بکر ذکر نکند آن شخص حجت او است و میتواند ثلث مال او را در هر امر خیریکه صلاح  
داند صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئله کسیکه مختار کند وجه خود را که ثلث و را بهر مصرفی که صلاح  
داند برساند و وجه تعیین کند چنانچه برای اشخاص چند و بعد از او مخیر



شود که با شما چه دیگر بدهد و میباید چنین کار بر اینکند مگر آنکه نوشته داده باشد  
 گمان را شخاص چیزی بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتویٰ بان  
 داده اند مسئله کسیکه وصیت کند به کسی یا چیزی دیگر و مثل صندوق بدهد  
 چیزی که بان شمشیر متصل است از طلا و نقره و چیزی که در آن صندوق است جز وصیت  
 مگر آنکه فرشته در خارج باشد یا نصیری کرده باشد که آن چیز داخل وصیت نیست بلکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتویٰ بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند  
 بچیزی که بر ذمه او است مثلاً و بری میشود و وصی او مشغول الذمه میشود که بایستد  
 الذمه شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله هرگاه وصی فراموش کند مصادق مال را که وصیت شده که صرف آن شود  
 بعضی از راهها آخر صرف کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا  
 در آن نیست مسئله هرگاه وصیت شده باشد که چیزی از برای او بجا آورند و مال او  
 کفایت حج را نکند اگر چه حجه میفائده باشد جایز است که نصیب کنند آن مال را چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله هرگاه موصی وصیت کند  
 که مال معینی را بشخص معینی دهند آن شخص حاضر باشد و وصی آن مال را چیزی را  
 بان شخص ندهد تا آن مال تلف شود و وصی ضامن است و باید از عهده بر آید چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله باید بداند که در هرگز نیست  
 اول قیمت کفرا و ایراد از آن و بعد از آن دیون او را بدهند و بعد از آن دیون او را

که محل اعتنا باشد

او را بجا آورند و بعد از آن ماله را در امر وصیت و آنچه بماند بپوشه او بدهند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله هرگاه موصی  
 بعد از قیمت کفرا او باشد و بیشتر نباشد از صرف کفرا او باید کرد و اگر کسی  
 شرع کند کفرا و راز که را بپوشه بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف  
 که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کفرا بر شوهر او است از مال او بماند  
 برداشت مگر آنکه شوهر او بعد از قیمت کفرا او هم چیزی نداشته باشد چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلاف آن در آن نیست مسئله کسیکه ترک او بقدر  
 دیون او نباشد جایز نیست که ترک او را صرف عیال او کند اگر چه عیال او  
 فقیر باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله  
 ورثه قیمت مالک ترک قیمت نمیشوند بقدر دیون که دارد پس چون دیون  
 او داده شد و ورثه او مال باقی مانده میشوند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه ورثه قیمت یا غیر ورثه  
 کسی ضامن دیون قیمت شوند قیمت بری الذمه میشود و ضامن مشغول الذمه  
 میشود و باید خود را بری الذمه کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه زکوٰۃ بر ذمه او باشد و بمیرد بقدر  
 زکوٰۃ که بر ذمه او است و ورثه او مال ترک او نمیشوند چرا که زکوٰۃ دینی است که  
 از صلب مال باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد

کتاب المکات



نیت مسئله کسیکه وصیت کند بحجه الاسلام خارج حج را از صلب مال او بایزداد و اگر وصیت کرده باشد حج مستحبی بخارج از ثلث ترک او بایزداد اگر حج بنزدی و عهده و امثال آن بر او واجب شده باشد از ثلث ترک او بایزداد و طریق احتیاط در اینست که بقدر خارج حجه بمقتضای حجه الاسلام از صلب مال بردارد و بایزداد بخارج از ثلث بردارد اگر بیت مال عین را تعیین نکرده باشد از برای حج چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء گفته اند داده اند مسئله کسیکه فوت شود و زکونی بر ذمه او باشد و حج را هم وصیت کند و ترک او و فائز کند که هر دو را خارج کند حجه میفائز را خارج کند و قبل از بزرگوه بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله کسیکه فوت شود و حجه الاسلام بر ذمه او باشد و حج هم بنزد ذمه او است پیش از یک حج مالی نداشته باشد حجه الاسلام را بایزداد برای اخراج کرد و اگر او حجه مندره را بجا میآورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله کسیکه وصیت کند که از مال عین هر سال از برای حج کند و انما لم یجد و نباشد که هر سال از برای حج کند پس بطوریکه کفایت کند مال از برای او بایزد حج کرد پس دو سال و سه سال و بیشتر و کمتر را جمع بایزد تا بقدر کفایت حج شود پس حج بجا بایزد آورد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله کسیکه وصیت کند که از مال عین حج کند از برای او بایزد

که محل اعتنا باشد

که محل اعتنا باشد

نکند که هر سال حج کند پس مادام که انما لم یجد باقی است و بقدر کفایت حج باشد بایزد از برای او حج کرد خواه از مداخل ملک باشد از ثلث و یا از تجارت مالی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله کسیکه وصیت کند که از مال عین از برای حج کند و وصی او بمصر و دیگر رساند و المثل بنده از او کند بایزد از غرامت حج او بایزد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله کسیکه وصیت کند که از ثلث مال او بنده از او کند و حج بجا آورد و نصف از برای او کند پس اگر حج واجب بر ذمه او هست و او بایزد حج را بجا آورد و آنچه باقی ماند از ثلث او قدر بر اوصاف از او کردن بنده بایزد کرد و قدر بر اوصاف بایزد کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در اینست مسئله هرگاه که وصیت کند که شخصی نازنده است و خانه او سکنی کند یا منافع ملکی مال او باشد پس اگر بزرگ او محصور یا خانه او ان ملک نیست و ورثه بایزد اوصاف وصیت او بکنند و اشخاص نازنده است و خانه او ساکن باشد یا منفعیان ملک را ببرد و چون فوت شود خانه و ملک را ورثه تصرف میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که از ثلث او بنده کان چند از او کند و اسم هر یک را ذکر کند که فلان و فلان و فلان را از او کند پس بایزد بر تلبی که او اسم برده از او کرد تا آنکه ثلث او تمام شود پس اگر ثلث او تمام شود و ثلث او بنده کافی که اسم برده ثلث و فایض آن را نکرده باشد مانده از او نشوند و هرگاه که وصیت



کند بندگان و آزاد کنند و ثلث و وفای بیعت تمام آنها نکند باید در میان ایشان  
 قریه انداخت و قریه باسم هر یک در آمد و را باید ازاد کرد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که چیزی  
 معین از ثلث او را بفلان بدهند و چیزی معین را بفلان و اسم هر یک ذکر کند  
 و ثلث او کفایت تمام ایشان نکند پس باید ابتدا کرد بکسی که اول اسم او آورده و  
 آن چیزی معتبر ازاد بر تپد که اسم برده تا آنکه ثلث او تمام شود پس هر یک نوبت  
 بهر خواهد بود و اگر وصیت کند که باین جمع هر یک را چیزی معین از ثلث او  
 بدهند و ثلث کفایت جمع را نکند باید قریه انداخت پس قریه باسم هر یک بیرون  
 آن چیزی معین را باو باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد  
 آن نیست مسئله کسیکه در مرض موت ازاد کند بنده را یا بکسی چیزی از مال خود  
 بدهد از صلیب ل او باید برداشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی ازاد کند در مرض موت ملوک و غیر  
 از آن ملوک ترک ندارد و بدین هم بر ذمه او است پس اگر قیمت ملوک کمتر از دین او است  
 ازاد نمیشود و ملوک است و باید داد دین او را از آن ملوک بشود بقدریکه میشود و اگر  
 قیمت ملوک بیش از دین او است پس اگر قیمت او دو برابر دین است مثل آنکه قیمت او شصت  
 تومان است و دین سه تومان پس نصف ملوک مال دین است نصف باقی او و ثلث  
 از مال ورثه و ثلث آن که سلسله مجموع شصت تومان باشد از برای خود ملوک است

پس سلسله او ازاد است و در پنج سلسله باید او را بکاری داشت که اجرت آن بقدر  
 پنج سلسله شود تا تمام او ازاد شود و اگر قیمت او از دین او کمتر است مثل آنکه قیمت او  
 پنجاه تومان باشد و دین سه تومان پس او ازاد نمیشود و او را بقرض و شش و دین  
 میت را میدهد و باقی ورثه بمیراث میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی  
 از فقهاء فتویٰ بیان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که از مال معین بخزند بنده  
 مؤمنی را و ازاد کند و باقی شود بنده مؤمنی جایز است که بنده مستضعفه که عداوت  
 با اهل حق ندارد بخزند و ازاد کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء  
 فتویٰ بیان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که بنده مؤمنی را از برای او ازاد کند  
 و وصی او بیکان خود بنده مؤمنی را ازاد کرد و بعد معلوم شد که حرام زاده بوده وصی  
 نباید که اعاده کند و آنکه را ازاد کرده کفایت میکند چنانکه در احادیث وارد شده  
 بسیار از فقهاء فتویٰ بیان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند که ثلث ملوک او را  
 باشد ثلث او ازاد میشود و ورثه نمیتوانند که در ثلث باقی او را مکاتبه کنند و لکن  
 یک ثلث خدمت او را برای خود او است و دو ثلث خدمت او را برای ورثه است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتویٰ بیان داده اند مسئله کسیکه ملوک را  
 بشراکت شریک مالک باشد و ملوک را هم بالاستقلال مالک باشد و در وقت  
 بگوید ملوکهای من را ازاد ملوک که مخصوص او است ازاد است و ملوک که مشترک  
 آنرا باید قیمت کرد و قیمت شریک او را از ثلث او باید داد پس تمام او ازاد میشود



در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بان داده اند مسئله کسیکه وصیت کند  
که بنده را بعتن عین بخرند و ازاد کنند و وصی بنده را خود بقتنی از زن و از آنچه  
وصیت شده ان بنده را ازاد کند و ان زیادیرا بورد هدا چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیار از فقها فتویٰ بان داده اند مسئله ثابت میشود وصیت بجهت روستا  
عادل و بشهادت یکمرد عادل و دوزن و بشهادت چهار زن که اطمینان بدان  
اینست باشد و هرگاه یک زن متدینه شهادت دهد ربع وصیت مجری میشود  
و هرگاه دوزن متدینه شهادت دهند نصف وصیت مجری میشود و هرگاه سه زن  
متدینه شهادت دهند نصف وصیت مجری میشود و هرگاه سه زن متدینه شهادت  
دهند سه ربع وصیت مجری میشود و هرگاه چهار زن متدینه شهادت دهند تمام  
وصیت مجری چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بان داده اند  
هرگاه شخص ایمنی که وثوق و اعتماد بقول او هست خبر دهد بوسی که موصی گفته  
فلان و فلان کار را در وصی خود بکن در پیش خود و خدا باید عمل کند با حقان  
امین اگر چه بکفر است مگر آنکه از ورثه این نباشد که ابرادی بر او بگذرد چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بان داده اند مسئله کسیکه نصف چند  
ماه زن خود را در زند او بگذارد و بعد فوت شود هر قدر از نصف که باقی مانده بعد  
از فوت او داخل در ترکه او است مخصوص بزنان و نیست چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در ان نیست قصاص کسی است که وصیت از برای اینست که بکشد و اموال

وصیت  
نیز که  
فوت  
از ترکه  
اموال  
بمناسبت  
از بقا مست

مناسبه این مقام است و در ان چند مسئله است مسئله جایز است از برای انست  
که تصرف کند در مال خود بطور معروف که خلاف شرع نباشد و از روح در بدن او  
پس بچشد و وقف کند تمام انها از صلب مال او است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه آنکه محل اعنا باشد در ان نیست مسئله کسیکه وصیت کند که جمیع مال  
او مال امام علی علیه السلام است صحت او مجری است اگر منعم با ضرر و ورثه خود نادانی باشد  
و اگر منعم با ضرر و ورثه نادانی مسئله است ثلث مال او مال امام علی علیه السلام است و همچنین  
هرگاه پیش از ثلث مال خود وصیت کند و منعم با ضرر و ورثه نادانی و غفلت باشد  
پس باید آنکه ثلث مال او چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعنا  
باشد در ان نیست مسئله کسیکه وصیت کند که جمیع مالی که در تصرف او است  
غیر استیافا فرار کند بدین معنی و بر ذمه خود از برای شخصی که ان بدین وجه ترک او  
باشد وصیت او مجری است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل  
اعنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه دین و اشتغال دمه بر شخص نباشد جایز  
نیست از برای او که وصیت کند که پیش از ثلث مال او را در خیرات و مبرات صرف  
کند و از معاکبر است صحت کردن پیش از ثلث در خیرات هرگاه بجهت ضرر  
بورثه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در ان نیست مسئله هرگاه که  
وصیت کند که از ثلث او چیزی یا شخصی بدهند پس اگر سهم هر یک را معین  
کرده باید بمقتضا ان عمل کرد و اگر معین نکرده بالتسویه در میان انها باید قسمت کرد



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که ثلث او را در سبیل الله و راه خدا صرف کنند راه خدا شیعیان هستند و هرگاه بمسافرین حج بدهد از شجره بدهد افضل است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند چیزی را از برای کعبه معظمه پس هر یک از زائریین بیدل الله الحرام که دزدی مال ایشان را برده یا خرچها و تمام شده یا حیوان سوار او که شده یا غیر اینها و بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مستحب که چیزی از ثلث خود را وصیت کنند از برای احوال و خویشا خود که از ثلث او بمیرند و مکره است برای چنین وصیت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که وصیت کند که چیزی از ثلث را به بعضی از ورثه دهند و بعضی را تقضیل دهند از بعضی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که مزرعه را از مزرعه معین از باب ثلث او بخویش او دهند و وجهی از مزرعه را بر ثلث او میشود که مزرعه را واگذارند باینکه خود مزرعه را ضبط کنند و اگر مزرعه را برداشد اگر چه چند سال برداشته باشد باید عوض آنرا بخویش او بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند که با و او چیزی از ثلث او بدهد پس اگر سهم هر یک را معین کرده باید از آن قرار رفتار کرد و اگر معین نکرده باید پس داد و برابر خود داد چنانکه در احادیث وارد شده و

خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که وصیت کند که از ثلث او به عمومها و خالوهای او بدهد و سهم هر یک را معین نکند بعمومها و ثلث بخالوهای ثلث باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسی که وصیت کند که از ثلث او بغلامان و کنیزان او دهند غلام و کنیز پدر موصی داخل آنها نیستند و وصیت او مخصوص ملوکهای خود است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کرده از برای ملوک خود از ثلث خود پس اگر ثلث از قیمت ملوک بیشتر ملوک را باید ازاد کرد و زیاده قیمت او را با و داد و اگر ثلث از قیمت ملوک کمتر بقدر ربع قیمت او باید او را ازاد کرد و باید بعموض زیاده قیمت خود خدمت کند یا کسی که دهنده قیمت خود را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای افقوی بان داده اند مسئله حکایتی که قلدر از مال الکاتبه خود را داده و بان قدر ازاد شده بمان قدر وصیت او مجری است و وصیت او مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای افقوی خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی که از برای او وصیت کرده اند فوت شود پیش از موصی و موصی برنگردد از وصیت خود آنچه وصیت شده بورثه او میرسد و اگر واری نداشته باشد باید قصد کرد از برای او چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهای افقوی بان داده اند مسئله هرگاه موصی وصیت کند چیزی از برای فقراء بفقراء مجری



باید داد و اگر فقیری مسلمین داده اند باید از صدقات مسلمین عوض داد و فقیر  
مجوس بقدریکه فقیری مسلمین رسیده چنانکه در احادیث وارد شده و بیجا  
از فقها فتوی بان داده اند و در نیست که حکم وصیت بفقیر و فقیر هم مثل  
وصیت مجوس باشد مسئله هرگاه کسی وارث نداشته باشد جائز است از ثروت  
او وصیت کردن بجمع مال خود که در خیرات و مبرات صرف شود چنانکه  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند  
ببدیعی و زکوٰۃ و حج و صیقه چیزی که باید صرف آنها کند جدا کند و  
ورثه را بپوشد و اموال را که از برای طلبکارها و غیره جدا کرده تلف شود بفقیر  
او وصی ضامنست و ورثه نباید چیزی از قیمت خود را رد کند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی که محال است در آن نیست **فصل در وصایا و وصایا و امور**  
**متعلقه با نیست و در آن چند مسئله است مسئله جائز نیست که وصی خود را**  
**دهند طفل صغیر را بالاستقلال و مجنون و سفیه را هیچوجه چنانکه در**  
**وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جائز است که طفل صغیر را با شخص عاقل**  
**کبیر با هم وصی قرار دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محال است**  
**باشد در آن نیست مسئله هرگاه کبیر و صغیر وصی شدند کبیر باید مشغول**  
**بامر وصایت خود شود بطوریکه موصی قرار داده نا آنکه صغیر هم کبیر شود و هر**  
**دو مشغول بامر وصایت شوند و صغیر بعد از کبیر نمیتواند که قبول نکند آنچه را**

کبیر

کبیر در حال صغر و کبیر مکر آنکه کبیر خیانت کرد باشد در وصایت و تغییر  
داده باشد و صغیر این غیره که از برای او جایز نبوده پس صغیر بعد از کبیر میتواند  
برگزیند آنچه را که تغییر داده تا موافق وصیت شود چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافتی که محال است در آن نیست مسئله هرگاه دو نفر و بیشتر وصی  
شده باشند هیچیک با نفاده با نفی از وصیت نمیتوانند مشغول امر وصایت شوند مگر  
بازن و امضای دیگری و نمیتوانند که مال را قسم کنند و هر یک را مال نص  
کنند مگر آنکه موصی هر یک را در امری مخصوص وصی کرده باشد چنانکه  
احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت کند  
شخصی را که در بلد حاضر است پس چون خبر شد که او را وصی کرده اند مختار است  
که قبول کند و صایر یا قبول نکند و اگر قبول نکرد باید برساند که وصایت نمیکند  
تا غیر بر او وصی کنند و اگر برساند که وصایت نمیکند موصی فوت شد نمیتواند  
که وصایت نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه کسی وصی قرار دهد شخصی را و کسی دیگر نباشد غیر شخص که او را وصی  
کند آن شخص نمیتواند که قبول نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه کسی وصی خود قرار دهد شخص غایب را و آن شخص قبول  
نکند وصایت و را ولیکن موصی نزد خبر قبول نکردن او فوت شود آن  
شخص نمیتواند وصایت او را نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال

و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصی خود قرار دهد و در آن خبر فوت شود آن شخص نمیتواند وصایت او را نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محال است



اعضا باشد در آن نیست مسئله جایز است که وجه خود قرار دهد زیرا اگر  
 رشید در عاقله باشد که بتواند جاز کند امر و جفا را چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که زن عاقله رشیده را با صبی  
 وجه خود قرار دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 سزاوار است که شخص امین را وجه خود قرار دهد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست بعضی عدالت را شرط و ضایق دانسته اند  
 لکن فرموده اند که شارب الخمر را وجه قرار دهد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه وجه در میان خود و خدای طلب  
 باشد از موافقه و شاهد نداشته باشد میتواند تقاضای حق خود را بکند  
 در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه  
 دو نفر وجه باشند یکی ادعای نبی بر مو کند نمیتواند چیزی از مال او ببرد  
 مگر بنصف حق و امضا وجه دیگر چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه وجه بداند که موافقه نبی بر ذمه او  
 و شاهد در میان نیست میتواند که ادای حق بن او را بکند و احکام کرده و الله محب  
 المحسنین بلکه واجبست بر او که ادای حق بن او را بکند اگر خواهی از ورش نداشت  
 باشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
 مسئله هرگاه وجه بعضی از امور و صفت خود را بجا آورده حالت مردن بر او رود

باید وصیت کند شخص امین یا بچه وصیت کرده موافقه او چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه موافقه امر کند بوجه خود که در مال  
 او تجارت کند و منافع تجارت را بصغار او برساند میتواند که در مال صغای تجارت  
 معامله کند و اگر خسر رسید وجه ضامن نیست و نباید از مال خود چیزی بصغا  
 بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی وصیت  
 نکرده فوت شود و ولایت کل یا امام علیه السلام است در میان غیبت با فقه جامع الشرط  
 است که نایب عام امام علیه السلام است پس هر کس را که او قیم صغار قرار داد عمل میکند بقتضا  
 امر آن فقه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 مقفاه فقه جامع الشرط حاضر نباشد شخص امین میتواند تصرف کند در امور  
 صغار که مال ایشان تلف نشود و هرگاه تصرف و باطلاع عدول و موافقه نبی  
 دیدار ایشان باشد شایسته انعام در تصرف او نمیشود چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست

کتاب الوصایا

و در آن چند مطلب است مطلب اول در مجالی از کتاب که ارث میبرند  
 در آن چند مسئله است مسئله از میت ارث میبرند بواسطه نسب سبب  
 نسب طبعه است طبعه اول پدر و مادر و اولادند و طبعه دوم برادران  
 خواهران و اولاد ایشان و اجلا و جلا کنند و طبعه سیم عموها و عموها و خا

کتاب الوصایا

کتاب الوصایا



و خاله ها و اولاد ایشانند و وارثین جنبه پیش از این سه طبقه نیستند و وارثین سببه  
از واج و از احکام کان و ضامن جریره و امام علیهم السلام چنانکه از احاطت معلوم میشود  
و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه میت پدر و مادر و عیال او لایق دارد که در طبقه  
اول واقعند اهل طبقه دوم و سوم و سایرین از او ارث نمیرند مگر از واج<sup>نکته</sup>  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر  
و اولادی موجود نباشد و بعد از وفات او برادران و خواهران جد و جدها و موحد  
باشند ارث او باینها میرسد و اهل طبقه سیوم ارث از او نمیرند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت برادران خواهان  
جد و جده و اهل طبقه اول موجود نباشد و بعد از او عموها و عموها و خالوها  
و خاله‌ها موجود باشند ائین ارث او را میبردند و تا گشتی که بسبب ریخته میشوند  
ارث او را نمیرند مگر از واج چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه از برای میت هیچکس از اهل این طبقات نماند موجود نباشد پس  
اگر او مملوک نبوده ارث او مال امّا علیهم السلام است و اگر مملوک بوده و آزاد شده در راه  
خدا نه بیجهت کفار یا بیجهت جنایت با الله و منعوق شده او شاور هاست و ارث او  
بمالل و غیره رسد و خود او مختار است که هر کسی که میخواهد ضامن جریره خود کند  
وارث خود را از برای او قرار دهد پس ضامن جریره او وارث او است معنی ضامن  
جریره اینست که قرار دهد که هرگاه از روی خطا بجای آید کسی رسانیده ان<sup>جائز</sup>

و نه بخت خجایت  
از مالک او با وارث  
او مالک او با ورثه  
مالک او مهر سرد  
اگر بجهت گفتار ازاد  
سده

او بدهد و لکن اگر خدام جزو از برای خود قرار نداد اوست و بایام علیهم السلام میرسد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در اینست مسئله در هر یک از  
 طبقات ثلاث که ذکر شد اوست میث بکشتا میسر است که نزدیک ترند به بیت و آنها شکسته  
 دور ترند از بیت نمیزند مگر آنکه نزد بکشتا موقوف شده باشند مثل آنکه مادام که او را  
 متصل به بیت زندماند او را و اولاد او را و اوست او را نمیزند بلکه او را متصل با اوست  
 او را میسرند و همچنین بر همین نسق در باب بطون و اولاد نا بطن نزد بکشتا میث است  
 بطن دور تر از بیت نمیزند پس مادام که او را و اولاد او را و اولاد او را و اوست  
 نمیزند و بر همین نسق است در سایر بطون ساقطه همیشه بطن نزد بکشتا تر از نده اند  
 آنها اوست میسرند و بطن دور تر از بیت نمیزند و همچنین است حکم ابا و اما مثل آنکه مادر  
 کرد و رود در متصل به بیت زندماند جد و جده او را و اوست او را نمیزند بلکه پدر و مادر  
 او را و میسرند و بر همین نسق است در اجداد و جدات غایبه که مادام جد و جده نزد  
 میث نده اند جد و جده دور تر است از او را نمیزند و بر همین نسق است حکم عموها  
 و عمه ها و خاله ها و خاله ها که عمو و عمه و خاله و خاله نزد بکشتا میث است او را و  
 برند و آنها شکسته دور ترند از بیت نمیزند مگر بعد از فوت نزد بکشتا مگر در باب فضا  
 که بکشتا میسرند و مادر از برای میت باشد و عمو پدر هم باشد اگر چه عمو پدر  
 نزد بکشتا است میث از بکشتا عمو پدر و مادر و لکن بجهت عمو پدر و مادر بکشتا  
 اوست میسرند و عمو پدر که مادر او غیر مادر پدر میث است او را نمیزند چنانکه



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله برادر و خواهر بیکدیگر و مادر  
اولی هستند از برادر و خواهر بیکدیگر و از برادر و خواهر بیکدیگر و مادر و پسر  
و برادر و خواهر بیکدیگر از برادر و خواهر بیکدیگر اولی هستند بمادر و برادر  
و خواهر مادر و از برادر و خواهر بیکدیگر و پسر و برادر و خواهر بیکدیگر و مادر  
نداشته باشند برادر و خواهر مادر و مکرانکه برادر و خواهر بیکدیگر و مادر و برادر  
خواهر بیکدیگر نداشته باشند و برادر و خواهر مادر داشته باشند پس آنها از برادر و  
میسرند و همچنین است حکم اجداد و جدات و عموها و عمه ها و خالوها و خاله ها  
و اولاد جمیع آنها که هر یک از این پدر و مادر این اولی هستند بمادر و پدر  
این پدر و مادر این اولی هستند از مادر این پدر و مادر این اولی هستند  
پدر این پدر و مادر و اگر پدر و مادر نیستند و پدر هستند پدر از برادر و پسر  
و اگر پدر هم در میان نیستند مادر از برادر و پسر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله زوج و زوجه با جمیع اهل طبقات ثلث از برادر و خواهر بیکدیگر  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مکانی که شریعت کند که  
جریه او بر مال باشد از او هم بمال او میسرند اگر و از طبقات ثلث نداشتند  
باشد و لکن اگر شرط نکرده که جریه او بر مال باشد نمیتواند شرط کند که از او  
برای مال باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند  
مسئله هرگاه مملوک را که از مال زکوة خریده باشند و از او کرده باشند فوت شود

و مادر هستند

و وارث از طبقات ثلث نداشته باشند از او و بقیه قری و مو منین میسرند که مستحق  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله  
مملوک از ادب فوت شود و ورثه او مملوک باشد از او و باید خرید و ورثه او را از او  
کرد و اگر از زباده از قیمت آنها باشد باید بایشان داد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه از او کرده مرده باشد پیش  
از او شده فوت شود و بعد از او از او شده فوت شود و وارث نداشته باشند از او  
او و اولاد زکوة از او کرده میسرند و اولاد اناث او و اگر از او کرده زن باشد و پیش  
از او شده بمهر و بعد از او شده بمهر از او و با اولاد زن میسرند و عصبه او  
میسرند که زکوة از او ورثه پدر زن باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری  
از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه کتبی از او شود و اولاد داشته باشند  
که پیش از او از او و وجود آمده باشند و مالک این ایشان را از او کند پس از او  
ایشان از او کند ایشان است اگر و از طبقات ثلث نداشته باشند و اما اولاد  
که بعد از او از او کتبی از او وجود آیند پس اگر شوهر او حیات او داشت هم خرد  
و و لای از برای مالک کتبی برایشان نیست و از ایشان با او میسرند و اگر شوهر  
او مملوک مالکی دیگر است غیر از مالک کتبی و لای این اولاد با مالک کتبی است و او از او  
ایشان میسرند اگر و از طبقات ثلث نداشته باشند و اگر مالک شوهر او را  
از او کند میکشاند و لای او را خود و مالک خود پس مالک غلام از او ایشان را میسرند

عصبه  
اولاد و اقربای پدر

و مملوک باشند

و لای  
و است

مالک



مالک گنیز اگر وارث از طبقات ثلاثه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه مالک مملوک با او قرار دهد که از کسب کار خود چیزی معین یا  
دهد و زیاده از آن چیز معین مال خود او باشد پس مملوک از بدین ضربه خود مملوک  
بخود و ازاد کند پس ازاد شده سائبه است یعنی هاست احدی را باینه بر او نداد  
که ولاء او منبرسد مملوک مثل خود و ولاء خود را بر کس که نخواهد میباید و اگر ازاد  
که او ضامن جیره او باشد و وارث او را ببرد و آن مملوک که او را ازاد کرده نمیتواند  
جیره او شود و وارث او را ببرد چرا که مملوک وارث ازاد نمیشود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالکی مملوک را  
مهر و ح کند و او را ناقص و معیوب کند مثل آنکه گوش او را ببرد یا عضو دیگر  
از او را معیوب کند آن مملوک فقهرا ازاد شود و سائبه و رها است کسی را باینه بر او  
ندارد و هر کس را که نخواهد ضامن جیره خود میکند و وارث او را میبرد و اگر وارث  
از طبقات ثلاثه باشد چنانکه مالک خود را ضامن جیره خود قرار داد و وارث  
او را هم مالک صبر اگر وارث از طبقات ثلاثه باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه احدی از اهل  
دین اسلام آورد و یکی از مسلمین را ضامن جیره خود قرار دهد و فوت شود و وارث  
او بضامن جیره او میبرد اگر وارث مسلم از طبقات ثلاثه نداشته باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه

ازاد کند مملوک خود را و تیری کند از جیره او و شاهد را بر این امر گاه کند پس ازاد  
سائبه و رها است و هر کس را که نخواهد ضامن جیره خود کند و وارث او را میبرد اگر  
وارث از طبقات ثلاثه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
سائبه نباید کس را که ضامن جیره خود قرار دهد و وارث از طبقات ثلاثه باشد چنانکه  
بامام علیه السلام میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ضامن  
جیره در صورت تحقق میشود که وارث از طبقات ثلاثه ازاد کند و در راه خدا  
میتواند باشد و با بودن این ضامن جیره محقق نمیشود چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله مکاتب هرگاه مال لکتابه خود را داد و ازاد  
شد پس هرگاه احدی از مسلمین را ضامن جیره خود قرار داد و وارث او میبرد و اگر  
کس را ضامن جیره خود قرار داد و وارث او مال امام علیه السلام است چرا که او علیه السلام  
ضامن جیره مسلمین است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه کسی وارث از طبقات ثلاثه ازاد کند و وارث از طبقات ثلاثه  
ندارد و وارث او مال امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله مسلمی که وارث کافر دارد و وارث مسلمی ندارد و وارث او مال  
امام علیه السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه از کسی مالی نزد شخصی باشد و آن کس مفقود شود انما بمنزله لفظه است  
که میتوان از آن تصدق کرد و میتوان از آن مال خود بگذارد و آنرا حفظ کند

لفظه  
خبر است که  
و ضامن جیره



اگر فوت از فوت خود داشته باشد وصیه کند که اگر چه مال امد با بدهند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بان دارند **مطلب دوم** در  
 امور آنکه مانع ارث میشود یا مانع نمیشود و در آن چند مسئله است مسئله کافران  
 از مسلم بهتر و مسلم از کافر ارث میبرد در نسب سبب آنکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله مؤمن حج میکند کافر از ارث برود و کافر حج نمیکند مؤمن را  
 بنفصلی که خواهد آمد ان شاء الله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه یکی از پدر و مادر طفل مسلمان باشد با یکی از ائین مسلمانان شود  
 طفل مسلمان است با آنکه استخوان طفل بمنزله مسلمان باشد یا بمنزله کافر بمحل یوغ رسیده  
 و از اسلام خارج شد مرتد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه کافری فوت شد و در میت او مسلمان باشد ارث او مسلمانان  
 میبرد و آنست که حاجب مانع میشود که ورثه کفر او ارث ببرند اگر چه مسلمانان  
 دور باشند از میت و ورثه کفر او نزد بکنر باشند با و مثل آنکه میت کافر ولادی  
 داشته باشد که کافر باشند و برادر و خواهری داشته باشد که مسلمان باشند  
 پس برادر و خواهر مسلمان او حج میکنند و ولاد کفر او را که ارث ببرند و خود  
 ارث ببرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 کافری فوت شود و در میت او مسلمان نباشد و لکن یکی از ورثه او مسلمان شود  
 بجهت آنکه ارث او را ببرد اگر چه آن تازه مسلمان دور باشد از میت کافر مثل آنکه عمو یا

مسلمانی که از کافر  
 ارث میبرد  
 مانع نیست

خالوی آن کافر باشد یا از اولاد عمو و خالو او باشد پس اگر پیش از آنکه اموال  
 او را قسمت کنند مسلمان شده او را و از امیر ببرد چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کافری فوت شود و در میت  
 ورثه او مسلمانی نباشد و رجوع کنند با اهل اسلام در قسمت اموال او ارث او را  
 باید در میت او ورثه کفر او قسمت کرد موافق شرع اسلام پس اگر یکی از ورثه کفر او  
 بجهت اعدایه بمیت نیست داشته باشد مثل آنکه خواهر او زن او باشد و سهم از  
 مال او ارث میبرد یکی سهم خواهری و یکی سهم زوجیت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله مسلمانان آنست که اهل دعوت اسلام  
 باشد و قبله او قبله اهل اسلام باشد مگر آنکه انکار کند ضرورت و زیارت  
 اسلام را پس کافر شود مثل سایر کفار چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله کسی که مرتد فطری شود از اسلام یعنی پدر و مادر او  
 مسلمان باشند و او انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام را یا جمیع آنها را پس  
 او از او جدا شود و چهار ماه و ده روز عده نکاه میگذارد و اگر بخواند شوهر  
 و قتم میکنند اموال او را بر ورثه او و او را میکشند و توبه او را قبول نمیکند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کافر که  
 مسلمان شود و بعد از اسلام مرتد علی شود و انکار کند یکی از ضروریات دین اسلام را  
 یا جمیع آنها را پس او از او جدا شود و بعد از عده طلاق عده نکاه میگذارد و بعد از



وبعد از عاه طلاق اگر خواست شوهر مسکند و اگر شوهر مرد و در بین عده او فوت شد از زن از وارث میبرد و اگر زن در بین عده فوت شد شوهر مرد و از وارث میبرد و با ۲ احکام این مطلب در نکاح گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی ان نیست مسئله هرگاه مسلما فوت شود و ورثه او بعضی مسلمان و بعضی کافر باشند پس اگر آنها بشکد کافرند مسلما شوند پیش از آنکه ورثه مسلمانان ارث او را قسم کنند پس آنها بشکد مسلمانانند اسمی خود را ارث میبرد اگر در درجه تساوی و برسد و اگر نزد یک نفرند بمقتضای سایر ورثه جمیع از ترامیبرند و اگر جمیع ورثه او کافر باشند و بعضی اسلام آورند بمقتضای بردن ارث او و ارث میبرد و اگر هیچکدام روزنه او مسلما نباشند و اسلام نیاورند ارث او مال امام علیهم السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله اگر زنی در عظم و عمد کسر ارث از او نمیدارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله کسیکه از روی خطا کسر ارث را کند یا بحق او را کت نه بظلم و ناحق ارث از او میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی محال اعتنا باشد در ان نیست مسئله هرگاه از برای مقتول مظلوم واری نباشد بجز از قاتل ظالم ارث او مال امام علیهم السلام است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله هرگاه از برای قاتل واری نباشد که ان وارث نزد یک نفر باشد بمقتول از سایر طبقات ارث مقتول باو میرسد و قاتل حجب و از ارث بردن نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست

مسئله در قتل یا سب یا اموال مقتول است پس دیون او را از ان میدهد و قتلش را اگر وصیت کرده از ان بر میدارند و هر یک از ورثه که باید از ان سهمی ببرد میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله برادران و خواهران مادری از یه مقتول ارث نمیدارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی محال اعتنا باشد در ان نیست مسئله زن و شوهر ارث میبرند از یه هرگاه قاتل یکدیگر نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله ملوک ارث نمیدارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله کسیکه فوت شود و وارث او بعضی ملوک باشند و بعضی حر و ازاد ازادها ارث او را میبرند و ملوکها ارث از او نمیدارند اگر چه نزد یک نفر باشند بمقتضای ازادها دور تر باشند و در طبقه بعد واقع شده باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله هرگاه بواسطه ملوک حری نسبه داشته باشند بمقتضای ملوک نزد یک نفر است ارث از او نمیدارد و ازاد دور تر از او ارث میبرد مثل آنکه ملوک را ازاد کنند و فرزند او را ازاد نکنند و فرزند فرزند او را ازاد کنند پس فرزند فرزند او را ارث میبرد و چونکه ازاد است و فرزند او را نمیدارد چونکه ملوک است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در ان نیست مسئله کسیکه از مال خود فرزند دارد اگر فرزند او زنده است بعد از فوت پدر ان کثیر باید از باب سهم فرزند خود ازاد شود و اگر سهم فرزند او بعد از فوت او نیست پس فرزند او باید بمقتضای سهم مادر خود را بستاند

وارث از او نمیدارد



ورثه بدهد و اگر صغیر است باید صبر کند تا کبیر شود و از ابوت کسی و کاری نمی آید  
 تا مادام که از او سوگواری شود و اگر فوت شد و کبیر نشد پیش از آنکه از ترک مالکت بر می آید  
 بوارث او و اگر فرزند کبیر پیش از پدر خود فوت شده آنکس از ترک مالکت و ارث  
 و ورثه او است و اگر قتل آن کبیر پیش از مالکت و غیر از او ترک ندارد پس او باید  
 از کبیر و قتل او داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقها فتوی بان  
 داده اند مسئله کسی که فوت شود و وارثی نداشته باشد که ان وارث مملوک  
 شخصی باشد پس آن شخص مملوک خود را ازاد کند از برای اینکه ارث او برسد پس  
 اگر پیش از همت کردن سایر ورثه او ازاد کرده ارث میرسد و اگر بعد از همت کردن  
 او را ازاد کرده ارث نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله مکاتبی که بعضی مال الکاتبه را داده و بعضی ازاد  
 شده بقدر ازادی خود ارث میرسد و بقدر مملوک بودن خود ارث نمیشود از برای  
 ورثه مالک و ورثه مکاتبی بقدر ازادی او ارث میرسد اگر ازاد باشند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله مکاتبی که بعضی از  
 مال الکاتبه خود را داده باشد و بعضی ازاد شده باشد و بعد از فوت ترک داشته  
 باشد پس ورثه او بقدر یک ازاد شده ارث میرسد و چون بقیه مال الکاتبه او مالک  
 دادند تمام او ازاد میشود و تمام ترک او ارث او میرسد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مکاتبی که شرط کرده با

مالک که تمام مال الکاتبه خود را نهد چیزی از او ازاد نشود هرگاه فوت شود تمام  
 مال الکاتبه خود را داده باشد مال مالک است و فرزند او مملوک مالکند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافتی در آن نیست مسئله هرگاه کسی بخیر کنیز بر او و او  
 شرط کند که تورا ازاد میکنم بشرط آنکه هرگاه فرزند تو فوت شد و ارث تو برسد  
 نصف ارث را بمن بدهد پس اگر فرزند او فوت شد باید نصف ارث خود را باز ازاد کند  
 خود بدهد بطوریکه شرط کرده چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقها فتوی  
 بان داده اند مسئله کسی که فوت شود و ترک داشته باشد و وارثی غیر از مملوک  
 نداشته باشد باید از ترک او مملوک را از مال خود ازاد کرد و باید که ترک را  
 اگر باقی بماند باو داد و واجب است بر مالک که مملوک را بقیمت عادله بفروشد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بسبب از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی فوت  
 شود و ازادی و مملوک در یکد وجه نسبت باو داشته باشند ازاد ارث او را میرسد و  
 مملوک نمیرسد اگر چه او را بعد از فوت آن کس ازاد کنند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ام ولد و مکاتبی که شرط عاجزان  
 دادن مال الکاتبه و مدبر ارث نمیرسد چرا که همه آنها مملوکند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مملوک فرار کند از مالک  
 خود و برود بیکد و زن بگیرد یا دعای بنده ازاد است و از آن زن فرزند از او  
 او بوجود آید پس آن زن فوت شود و ترک داشته باشد ارث او با و لا و میرسد که با



از ان ارث ازاد شوند و بشوهر ملوک اوارت نمیرسد و اگر اولاد از زن پیش از وفات  
شوند و او بعد از ان ارث فوت شود و زکوة داشته باشد و و ارث نداشته باشد بزرگوار  
مال مام علیه السلام است بشوهر او چیزی نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله و ملا عن ارباب پدر خود نمیرسد و بعد  
از ارث از او نمیرسد و قوارت در میان او و مادر او و اولاد او و زوجه او و زوج او و  
و یا نبودن مادر و اولاد قوارت در میان او و برادر و خواهر مادر و جد و جد مادر  
او است و یا نبودن این احوالها و خاله ها او و از طرف پدر هیچکس از اقارب پدر  
او با او قوارت ندارد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در  
ان نیست مسئله هرگاه پدر ملا عن بعد از ان ارث اگر د که فرزندان او است  
از او ارث میرسد و او از فرزندان او نمیرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
ان نیست مسئله هرگاه کسی نسبت زن را بر زن خود داد و زن پیش از ملا عن فوت  
شد پس هرگاه مکه از افرایم زن باشوهر او ملا عن کردند شوهر او از او ارث نمیرسد  
و هرگاه ملا عن شد شوهر او از حد فاف میزنند و ارث او را با او میدهند چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله و ولد الزنا  
از پدر و مادر و سایر اقارب پدر و مادر ارث نمیرسد چنانکه این از او ارث نمیرسد  
و قوارت در میان او و اولاد او و زوج و زوجه او است و اگر ملوک بوده و ازاد  
ازاد کننده او یا نبودن سایر ورثه ارث او را میبرد و یا نبودن جمیع ورثه مال و مال ما

علیه السلام است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در ان نیست مسئله و  
در فرائض و احکام مناسبه انها است و در ان چند مسئله مسئله مسلم است  
که خداوند جلشادر کتاب خود قرار داده شش سهم است که زیاده میشود از شش  
نه کمتر و انها ثلث و نصف و ثلث و ربع و سدس و ثمن است چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله ثلث سهم دو و خمر یا پیش از دو و  
و سهم دو و خواهر یا پیشتر است و هرگاه پدر و مادر یک یا پدر یا مادر یک یا  
ان خواهد داد ان شاء الله تعالی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست  
مسئله نصف سهم زوج است اگر اولادی از برای زوجه نباشد و سهم یک یا  
و سهم یک خواهر پدر و مادری یا پدر است بطوریکه تفصیل ان خواهد داد ان شاء  
الله تعالی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله ثلث سهم  
مادر است اگر اولادی و برادر و خواهری از برای میت نباشد و سهم دو و نفر و  
بیشتر از اولاد مادر است بطوریکه تفصیل ان خواهد داد ان شاء الله تعالی چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله ربع سهم زوج است اگر  
اولادی از برای زوجه او باشد و سهم زوج است اگر اولادی از برای زوج  
نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله سدس سهم  
هر یک از پدر و مادر است اگر اولادی از برای میت نباشد و سهم مادر میت است  
اگر برادر و خواهری از برای میت نباشد و سهم برادر و خواهر مادری است اگر ان



یکی بیشتر نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله  
نیم سهم زوجه است اگر چه منعقد باشند اگر اولادی از برای زوج باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله و در باب الفرائض اگر چه میرند  
یا بالفرض و صاحبان فرض گفته هستند که سهم معینه از برای این است و کتاب خدا ذکر  
شده که همین شش سهمی بود که مذکور شد یا بالفرض چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلاصه در آن نیست مسئله گفته که بالفرض میرند اگر آنها بفضیل  
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و کسانیکه بالفرض و بالفرض میرند باید سهم صاحبان  
فرض را ابتداء داد و باینکه بقدر معینه سهم نماند باید داد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله گفته که بالفرض میرند و صاحبان  
فروض با فرض منطبقند یا سهام زیاد از صاحبان سهام است یا کمتر پس در صورت  
منطبق باشند که هر صاحب فرض سهم خود را میرد و اگر سهام زیاد باشد  
از صاحبان سهام زیاد تر هم قسم میکنند باینکه باینکه آنها را اگر کمتر  
باشد سهام از صاحبان آن انقضی دارد میشود برکتی که با فرض دارند  
کتاب خدا مثل یک خرد و یک خواهر پدر و مادر یا پدر که سهم آنها نصف  
و مثل دو دختر و بیشتر که سهم آنها ثلث است و مثل دو خواهر و بیشتر پدر  
و مادر و مثل دو خواهر و بیشتر پدر که سهم آنها دو ثلث است کسانیکه  
دو فرض دارند مثل زوج و زوجه که بدون ولد سهم زوج نصف است و با

ولد سهم او ربع است و سهم زوجه که بدون ولد ربع و با ولد ثلث است پس بقص  
در سهم این است که دو فرض دارند و در آن نیست مسئله چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
در آن نیست مگر در بعضی صور از رو غفلت مسئله اگر سهم کمتر از صاحبان  
سهام باشد مخالفین آن که با باندازه هر صاحب سهمی از سهم او کم میکنند مثل  
آنکه مال مدیون کمتر باشد از دیون که دارد پس هر طلبکاری باندازه طلب خود  
کم میکنند مثل آنکه مال مدیون کمتر باشد از دیون که دارد پس هر صاحب سهمی  
عول است که صاحبان سهام زیاد از سهامند و اگر سهام بیشتر از سهام باشد  
مخالفین آن زیاد ترند نمیکند بر صاحبان سهام بلکه بعضی میدهند بعضی  
با اهل طبقه دوم یا بیکتادیکر میدهند و این مسئله بقصیب که شیعه هر دو را  
باطل میدانند و بطوریکه در مسئله سابقه گذشت عمل میکنند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه مخالف عول و بقصیب عمل  
کرد و وارثه شیعه باشد جایز است از برای او که متابعت کند در حال تقیه چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه ورثه ذکور و اناث  
مجمع شوند فلان کسر مثل خط الانثیین هر ذکری و زنی را شش و مکرر کلا  
ام و گفته که سهم مادر و میرند که این ذکور و اناث مساوی قسم میکنند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه مجمع شدند اولاد  
با اولاد اولاد هر قدر سران بر باشند بطن سابق مانع از بریدن بطن لاحقند

عول و بقصیب  
هر دو از قواعد مخالفین  
عالم است و شیعه هر دو را  
باطل میدانند

کلا  
و اگر یک نفر باشد  
مادر و اولاد باشد مثل  
عمر و عمره و خال و خاله  
و کذا



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اولاد میت مانع ارث  
 بودن پدر و مادر میت نیستند در ارث بودن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله همچنین از اهل طبقات مانع ارث زوج و زوجه نیستند  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله پدر و مادر میت و اولاد او  
 و اولاد او و هر قدر سرازیر باشند مانعند که برادران و خواهران میت و جد و  
 اوارث میت بپزند و یا بپزند اهل این طبقه برادران و خواهران میت و اولاد میت  
 و جد و جد و او که اهل طبقه دوم هستند مانعند که اهل طبقه سیوم ارث ببرند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله اجداد و حلال میت مانع ارث  
 بودن اولاد و خواهر و برادر و خواهر هر قدر سرازیر باشند قائم مقام  
 ابا و اما خودند باقتدائیت و فقدها بطن سابق چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله جد و جد و متصل پدر و مادر میت که او میت میت مانع ارث  
 بودن جد و جد و پدر و مادر و اما اهل هستند و همچنین هر قدر میت مانع اجداد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جد و جد و پدر و مادر مانع  
 ارث بودن جد و جد و پدر هستند و یا نبودن آنها اینها قائم مقام اجداد ایشانند  
 از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله وارث نسبه مانع ارث بودن  
 از ادکنده است و از ادکنده باشرائط مانع ضامن جزیره است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله اولاد و اولاد و اولاد میت مانعند که پدر و مادر

او هر یک پیش از سلس و شش یک ارث ببرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله برادران و خواهران میت حاجب مانعند که مادر میت  
 از سلس ارث ببرد با اینکه خود این ارث نمیزند با وجود پدر و مادر و سایر اهل  
 طبقه اول بشرط آنکه دو برادر یا بیشتر باشند یا یک برادر و دو خواهر باشند یا چهار خواهر  
 یا بیشتر باشند پس بر یک برادر و دو خواهر و سه خواهر حاجب نیستند و بشرط دیگر اینکه  
 این اقا کافر نباشند و بشرط دیگر آنکه ملوک نباشند و بشرط دیگر آنکه پدر و مادر  
 یا پدر باشند و برادر و خواهر مادری حاجب نیستند و بشرط دیگر آنکه پدر زن  
 باشد و بشرط دیگر آنکه تولد کرده باشند پس اگر در شک باشند حاجب نیستند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و در چهار شرط اول خلافت  
 نیست مسئله هرگاه برادران میت را کشته باشند مانع حاجب بودن ایشان  
 نیست و بعضی قائل بر قیاس بکفر کرده اند و دلیل ندانند مطلب چهارم  
 در میراث طبقه اولی است و در آن چند مسئله است مسئله پدر و مادر و اولاد ایشان  
 اهل طبقه اولند که با وجود یکی از ایشان احد ارث نمیزند مگر زوج یا زوج  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر میت  
 منفرد باشد و وارث دیگر موجود نباشد جمیع میراث را او میرد بالفرض چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مادر میت منفرد باشد  
 جمیع ارث را او میرد ثلث این بالفرض الباقی بالرد چنانکه در احادیث وارد شده

ملک و حاکم  
 و میراث  
 و حاکم



و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند و وارث دیگر  
 نباشد و حاجی نباشد ثلث مال با او میرسد و فرضا و باقی بپدر میرسد بالفراجه چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر و مادر میت مجتمع باشند  
 و از برای میت برادران و خواهران حاجی باشند شش یک میراث را مادر میرسد و باقی  
 پدر و اخوه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه پدر میت منفرد باشد و وارث دیگر نباشد جمیع میراث او و میرسد بالفراجه  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه میت پسران  
 داشته باشد و دختر نداشته باشد جمیع میراث او پسران او میرسد که بالتوبه قسم  
 کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یک دختر  
 بیشتر و ارث میت نباشد نصف مال بالفرض با او میرسد و باقی بالتوبه که جمیع میراث  
 او با او میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 از برای میت دختران متعدده باشد و پسر و وارث دیگر نداشته باشد جمیع میراث  
 او با آنها میرسد و ثلثان بالفرض و یک ثلثان بالتوبه چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پسران و دختران باشند و وارث  
 دیگر نباشد جمیع میراث او با آنها میرسد لکن اگر مثل خط الانثین که هر پسر  
 دو برابر هر دختری میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه از برای میت پسران و پدر و مادر یا یکی از پدر و مادر باشد پسران و پدر

پسر شش یک میراث پدر و شش یک بمادر که دوسه سدس باشد میرسد و هرگاه یک  
 از پدر یا مادر باشد یک سدس با او میرسد و باقی پسران او میرسد بالتوبه یا پسر  
 او میرسد اگر بیشتر از پسر نداشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و دختر باشد یک سدس میراث او مال پدر  
 و نصفان مال دختر است که سه سدس باشد باقی میان دو سدس دیگر که باید  
 شود بهر و ایشان پس جمیع مال را چهار قسم باید کرد که یک بع مال پدر است سه  
 ربع مال دختر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 از برای میت مادر و یک دختری باشد یک سدس مال مادر و سه سدس که نصف  
 مال دختر است و دوسه سدس باقی میان دو باید کرد شود باقی پسران را چهار سهم  
 باید کرد یک سهم مال مادر است و سه سهم مال دختر و چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر و یک دختر  
 باشد پدر سدس میرسد و مادر سدس میرسد و دختر نصف که سه سدس باشد  
 یک سدس باقی میان دو باید کرد شود باقی پسران را باید پنج قسم کرد و یک قسم  
 پدر و یک قسم بمادر و سه قسم را بین دختر و چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و مادر و یک دختر باشد  
 اخوه حاجه از برای مادر باشد یک سدس مادر را باید داد چرا که او حلال و حرام  
 و ترک از برای او نیست پس پنج سدس باقی میان دو یک سدس از پدر است و سه



سدس که نصف است از دختر و یک سدس باقی میماند که باید رد شود بر پدر و  
 دختر پس پنج سدس را باید قسمت کرد بچهار قسم مساوی پس یک قسم مال پدر است  
 که ربع باشد و سه قسم مال دختر است که سه ربع باشد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و دو دختر و بیشتر  
 باشد پدر سدس میرد و دختران دو ثلث میبرند که چهار سدس باشد باین  
 سدس باقی میماند که باید رد شود بر پدر و دختران او پس مال را باید بچهار قسم  
 مساوی قسمت کرد و یک قسم را که خمس مجموع است پدر میرد و چهار قسم را که  
 او بطور تساوی قسم میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه از برای میت مادر و دو دختر و بیشتر باشد و حاجه از برای  
 مادر از اخوه نباشد بطوریکه در اجتماع پدر و دختران ذکر شد باید مال را بچهار  
 قسم مساوی قسمت کرد و یک قسم را بمادر داد و چهار قسم را بدختران بطور تساوی  
 قسم میکنند چرا که در صورتی که حاجه نباشد مادر از باب سهم میرد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر  
 و مادر و دو دختر و بیشتر باشد یا سدس پدر میرد و یک سدس مادر میرد و  
 چهار سدس که دو ثلث است بدختران بطور تساوی قسم میکنند چه در صورتی که  
 مادر حاجه از اخوه داشته باشد یا حاجه نداشته باشد چرا که مادر در هر دو  
 صورت کمتر از سدس میرد و ردی در میان نیست چنانکه در احادیث وارد شده

خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای میت پدر و زوج باشد و وارث دیگر  
 نباشد زوج نصف میراث را بالفرض میرد و پدر نصف باقی را بالفرض میرد و هرگاه  
 زوج میت با پدر و اجتماع کنند زوج ربع میراث را بالفرض میرد و باقی که سه  
 ربع است پدر میرد بالفرض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه از برای میت مادر و زوج باشد و حاجه از اخوه از برای مادر  
 نباشد پس زوج نصف میرد و مادر نصف باقی میرد ثلث را بالفرض و باقی را از  
 باب ذکر و اگر زوج با مادر مجتمع باشد زوج ربع میرد و باقی را مادر فرضاً و  
 رد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوج  
 میت با پدر و مادر و مجتمع شوند پس زوج ربع مال را میرد و مادر ثلث را میرد و  
 باقی را پدر میرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه از زوج و زوج با پدر و مادر میت مجتمع شوند و اخوه حاجه از برای مادر  
 باشد پس زوج نصف یا زوج ربع میرد و مادر سدس میرد و باقی را پدر میرد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا از  
 مجتمع شوند با پسرها میت پس ربع میراث بر زوج میرسد یا ثمن آن بر زوج او  
 میرسد و باقی مال پسرها را و ثمن آنکه بپسرها قسمت کنند و اگر پسرها نباشند تمام مال  
 مال او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 یکی از زوج یا زوج میت با پدر و دختر و مجتمع شوند پس ربع مال او بر زوج او

زوج نصف میرد  
 مادر و ثلث میرد  
 باقی را پدر میرد  
 اگر زوج با پدر و مادر  
 او مجتمع شوند



مهرسد یا ثمن آن بزوج او مهرسد و باین بدختر او مهرسد از باب فرض و در چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوج  
مین مجتمع شوند با دختری منع شده او پس ربع مال او و زوج او مهرسد یا ثمن آن  
بزوج او مهرسد و وثالث آن بدختر آن او مهرسد از باب فرض و باین باین  
مهرسد از باب رد که بستاند و قسم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوج مین مجتمع شوند با اولاد ذکور و  
اناث او پس ربع مال او و زوج او مهرسد یا ثمن آن بزوج او مهرسد و باقی با اولاد  
او مهرسد الا که مثل خط الانثی یا از برای هر پسری و برابر هر دختری چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوج  
مین مجتمع شوند با پدر و مادر میت یا یکی از پدر و مادر او با اولاد ذکور او پس ربع  
مال او و زوج او مهرسد یا ثمن آن بزوج او مهرسد و باین بدختر او مهرسد  
بمادر او مهرسد و باین بدختر او مهرسد که بستاند و قسم کند و اگر پسری باشد  
تمام با او مهرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه زوج و پدر و مادر و یک دختر مین مجتمع پس زوج ربع مهر او را میبرد که  
سه سهم از دوازده سهم باشد و هر یک از پدر و مادر او سدس میبرد که چهار سهم  
از دوازده سهم باشد و یک دختر پنج سهم از دوازده سهم میبرد که یک سهم از دوازده

سهم از فرض او که نصف باشد نقصان او وارد شده چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوجیه میت با پدر و مادر و یک دختر او مجتمع  
شوند زوجیه او ثمن مهر او را میبرد که سه سهم از بیست و چهار سهم و باقی پنج  
قسمت بستاند و باید قسم کند و یک سهم را پدر و یک سهم را مادر و سه سهم را  
بدختر داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
یکی از زوج یا زوجیه با یکی از پدر یا مادر و یک دختر میت مجتمع شوند پس زوج  
ربع میبرد یا زوجیه او ثمن مهر او را میبرد و هر یک از پدر یا مادر او سدس میبرد و بدختر  
نصف میبرد پس ربع زوج یا ثمن زوج را باید داد و باقی چهار قسم بستاند و  
قسمت کرد و یک ربع را پدر یا مادر و سه ربع را بیک دختر باید داد چرا که هیچکدام از  
زوج و زوجیه زیاده از فرض خود نمیبرند پس زیاده رد میشود بر پدر یا مادر و  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوج میت یا یکی  
از پدر و مادر او با دختری او مجتمع شوند پس زوج او ربع میبرد و هر یک از  
پدر یا مادر او سدس میبرد و فرض دختر او و وثالث است که چهار سهم از شش  
سهم باشد و نیم سهم نقصان بدختر آن او وارد آید و ما بقیه که سه سهم و نیم است  
دختر آن او بستاند و باید قسم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه زوجیه میت با یکی از پدر یا مادر او با دختری او مجتمع شوند  
پس ثمن مهر او را بزوجیه باید داد و ما بقیه را به پنج قسم بستاند و باید قسم کند و بیک



یکی از پدر یا مادر داد و چهار خسران او بستاند و قسم کند چرا که زوجه را  
 بر من را نباید بر چنانکه در احادیث و اخبار آمده و خلافت در این نیست مسئله  
 هرگاه یکی از زوج یا زوجه میت جمع شود باید و مادر و دختران او پس زوج میت  
 یا زوجه من میبرد و پدر یک سلس و مادر یک سلس میبرد و ما بقدر مادر دختران  
 بستاند و قسم کند چرا که نفقت بر این است و او را بدین پدر و مادر و زوج و زوجه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه یکی از زوج یا زوجه  
 میت جمع شود باید و مادر و پسران و دختران او پس زوج او و مع میبرد یا زوجه  
 او و من میبرد و پدر او یک سلس و مادر او یک سلس میبرد و ما بقدر او و او میبرد  
 لکن مثل خط الاثین هر چه در برابر هر دختر چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در این نیست مسئله هرگاه او را متصل موجود نباشند و او را او را  
 موجود باشند پس او را او را میقتل و او را او را میقتل و او را او را میقتل  
 قائم مقام پدران خود هستند و بر این بنویس هر قدر نازل شوند در این بردن  
 حاجت شدن مادر میت از نیک بردن سلس بردن و حاجت شدن زوج از نصف  
 و ربع و حاجت شدن زوج از ربع و با وجود این است اخوه حاجیه مادر وجود  
 و عاهشان مساوات است و سلس بردن و با وجود این است طبقه دوم و طبقه سوم  
 ارث نمینند و این ارث میبرد و از اهل طبقه اولند و لکن در این سابق این است  
 که نزد بکشد میت ارث میبرد و مانع ارث بردن طبقه اول است که دور ترند و او را

پسران متصل سه سلس میبرد اگر چه دختر باشند و او را در دختران متصل  
 دختر میبرد اگر چه پسر باشند و در میت احادیث لکن مثل خط الاثین  
 هر چه در برابر هر دختر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در این نیست مسئله پسر بزرگتر چیزها شکه مخصوص پدر بوده مثل لباس او  
 انگشتر و شمشیر و قرآن و کتابها و حیوان سواری و زره و اسب و حیا و را  
 میبرد و از باب ارث خود حساب میکند و این چیزها را جوه میگویند چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند و بعضی گفته اند که  
 جوه را پسر بزرگتر میبرد علاوه بر ارث خود و از باب ارث حساب نمیکند مسئله  
 جد و جدیه با وجود پدر و مادر میت ارث نمینند و لکن هرگاه پدر میت بیش از  
 سلس ارث برد مستحبست که سلس از پسر و مادر خود بدهد و هرگاه مادر  
 بیش از سلس ارث برد سلس از پسر و مادر خود بدهد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مطلبی که در مهرات برادران خواهران  
 و اولاد این است و جدات است و در این چند مسئله است مسئله هرگاه از  
 برای میت پدر و مادر و اولاد نباشد اگر چه او را او را باشد برادران خواهران  
 و جدات و جدات و ارث او را میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این  
 مسئله برادران و خواهران و اولاد این است و جدات و جدات میت اهل طبقه دوم  
 که با وجود یکی از این احدی از اهل طبقه سوم ارث نمینند چنانکه در احادیث وارد

کتاب الفرائض المهر  
 کتاب المثل  
 کتاب الفرائض المهر  
 کتاب المثل



شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران پدری و مادری  
 این را بنوا الاغیا میگویند و اگر از یک پدر و مادرها متعددند این را بنوا  
 العلات میگویند و اگر از یک مادر و پدرها بسپا باشند این را بنوا الاخیا  
 میگویند و از برای هر یک از این سه قسم حکمی است چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت در آن نیست مسئله مادام که برادران و خواهران پدری و مادری باشند  
 برادران و خواهران پدری ارث نمبرند و بان بودن هیچک از برادران و خواهران پدری  
 و مادر برادران و خواهران پدری قائم مقام ایشانند بدون تفاوت چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادر پدری و مادر منفرد باشند  
 و از برای میت و زنی دیگر از اهل طایفه و قوم نباشد و زوج یا زوجه هم در میان باشد  
 جمیع میراث میت با و میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 هرگاه برادران پدری و مادر متعددی باشند و واری در دیگر نباشد جمیع میراث میت  
 باینست امیرسد که باید بشتا و قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه یک خواهر پدری و مادر میت منفرد باشد نصف از میت  
 فرضا با و میرسد و نصف دیگر از بابت با و میرسد و جمیع میراث مال و استحقاق  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه خواهران پدری و مادر  
 میت متعدد باشند و واری دیگر نباشد جمیع میراث باینست امیرسد و نشان  
 از باب فرض و بابت از باب زکری باید بشتا و قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده

و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران پدری و مادری میت  
 ذکور و انات مجتمع باشند و واری دیگر نباشد جمیع میراث باینست امیرسد  
 مثل خط الانثین که هر برادر و دو برادر خواهری میرسد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران پدری  
 میت موجود باشند و برادران و خواهران پدری و مادر میت نباشند و نشان  
 مثل ارث ایشانست در حال نفاد و اجتماع بدون تفاوت چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یک برادر و مادر میت منفرد باشد  
 و واری دیگر نباشد یا یک خواهر و مادر میت منفرد باشد جمیع میراث هر  
 یک میرسد و در آن از باب فرض و بابت از باب زکری چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران مادر میت  
 از یک نفر باشند و واری دیگر نباشد جمیع میراث مال ایشانست مثل ان از باب  
 فرض و بابت از باب رد و ذکور و انات باید بشتا و قسمت کنند چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یک برادر و خواهر  
 مادری مجتمع شوند یا یک برادر پدری و مادر میت و بیشتر سدس میراث برادر  
 مادر یا خواهر مادر میرسد و بابت مال برادر یا برادران پدری و مادری  
 که باید بشتا و قسمت کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 هرگاه برادران و خواهران مادر میت بیش از یک نفر مجتمع شوند یا یک برادر پدری



ومادری و بیشتر پس ثلث مهر است باین مهر که باید بستاند و قسم کند و باید  
 ببرد و پدر و مادر یا برادران پدر و مادر مهری که باید بستاند و قسم کند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه یک برادر و مادر یک  
 خواهر مادر میت باین خواهر پدر و مادر میت مجتمع شوند سلسله مهر است باین  
 مادر یا خواهر مادر مهر و باید بخواهر پدر و مادر مهر بستاند و باین فرض  
 و باید از باب رد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 برادران و خواهران مادر پیش از یک نفر مجتمع شوند با خواهر پدر و مادر پیش  
 مهر است برادران و خواهران پدر و مادر مهری که باید بستاند و باین فرض  
 بخواهر پدر و مادر مهر سلسله از باب فرض و رد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه یک برادر و مادر یا یک خواهر مادر میت مجتمع شوند  
 با دو خواهر پدر و مادر و بیشتر پس سلسله مهر است باین برادر یا خواهر مادر مهر  
 و باید بدو خواهر پدر و مادر یا بیشتر مهر سلسله از باب فرض و از باب رد چنانکه در  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران  
 مادر میت پیش از یک نفر مجتمع شوند با دو خواهر پدر و مادر و بیشتر ثلث مهر است  
 برادران و خواهران مادر مهری که باید بستاند و باین فرض و دو ثلث مال و خواهران  
 پدر و مادر و بیشتر است از باب فرض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه برادران و خواهران مادر پیش از یک نفر مجتمع شوند

یا برادران و خواهران پدر و مادری پیش از یک نفر ثلث مهر است مال برادران و  
 خواهران مادر است که باید بستاند و قسم کند و در میان ذکور و اناث و باید مال  
 برادران و خواهران پدر و مادر است لکن اگر مثل خط الانبیه که هر ذکری و نر  
 افتد باید برد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 برادران و خواهران پدر و مادر و برادران و خواهران پدر و برادران و خواهران  
 مادر مجتمع شوند از هر سه سلسله یک نفر و بیشتر پس مهر است در میان برادران و خواهران  
 پدر و مادر و برادران و خواهران مادر قسم میشود بطوریکه کثرت و برادران  
 و خواهران پدر است نمیشوند و ضمیمه ندارند مگر آنکه هیچکدام از برادران و خواهران  
 پدر و مادر در میان نباشند پس برادران و خواهران پدر قائم مقام برادران و  
 خواهران پدر و مادر هستند در حال انفراد و اجتماع و فرض در میان ایشان و  
 برادران و خواهران پدر و مادر نیست در حال انفراد و اجتماع با برادران و  
 خواهران مادر پس اگر چنانچه بکر کردن مسائل از برای این مسئله برادران  
 خواهر مادری هرگاه از یک نفر بیشتر نباشد در حال اجتماع سلسله مهر و نه زیاده و نه  
 کمتر و هرگاه از یک نفر بیشتر باشند در حال اجتماع با برادران و خواهران  
 ثلث مهر و نه زیاده و نه کمتر و باید و نقصان او را میشود برادران و خواهران  
 پدر و مادری یا برادران و خواهران پدر در میان بخواه اعیان بطوریکه کند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله







میت میکنند و اجداد و جدان که از طرف مادر میت بالا رفته اند در صورت اجتماع  
ارث رایت او قسمة میکنند و در صورت اجتماع طرف پدر میت با طرف مادر میت  
پدر میت دو ثلث میبرد و در میت خود لک ذکر مثل خط الانثین قسمة میکنند  
و طرف مادر میت یک ثلث میبرد و در میت خود یک ثلث قسمة میکنند چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی بان آمده اند و قبل و قال در میت  
کفایت میت اجداد و جدان در صورت اجتماع در میت خود ثلث و اجماع  
با اخوه و اخوات بسبب آنست که ذکر آنها تطویل بلاطائل است مسئله هرگاه  
جد پدر میت مجتمع شود با برادران میت یا با اولاد برادران او مانند برادر پدر میت  
است و ارث بردن پس در صورت اجتماع او با برادران پدر میت یا با پسر برادر  
که وارث دیگر نباشد نصف میراث با و میرسد و نصف آن برادر پدر یا پسر  
برادر پدر میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
ان نیست مسئله هرگاه جد پدر میت مجتمع شود با خواهر پدر میت و ارث  
دیگر نباشد جد پدر میت مانند خواهر پدر میت است پس نصف میراث با و میرسد  
و نصف آن بخواهر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
در ان نیست مسئله هرگاه جد مادر میت مجتمع شود با یکی از برادران و  
میت مانند برادر مادر میت است پس اگر برادر یا خواهر مجتمع شده در هر دو  
صورت نسیب او میراث قسمة میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا

مادر میت

باشد

باشد در ان نیست مسئله هرگاه جد مادر میت مجتمع شود با یکی از برادران  
و خواهران میت مانند خواهر مادر میت است پس اگر مجتمع شده با خواهر مادر  
میت یا برادر مادر میت و وارث دیگر در میت نیست در هر دو صورت نسیب او  
قسمة میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در  
ان نیست مسئله حکم اجتماع هر یک از اجداد پدر و مادر و جدان طرفین  
با برادران و خواهران با اختلاف احکامشان در احکام اجتماع برادران و  
خواهران گذشت و احتیاجی بدگرافتن نیست و همین قدر هم که در بعضی امور  
اجتماع ذکر شد بجهت نمونه بود مسئله هرگاه اولاد برادران و خواهران میت  
موجود باشند و هیچک از برادران و خواهران موجود نباشند پس اولاد ایشان  
فائمه مقام ایشانند و ارث ایشانرا میرسد و همچنین هرگاه بطن اولاد ایشان  
موجود نباشند و بطن دوم موجود باشند بطن دوم ارث میرسد و همچنین  
هر قدر اولاد سران بر شوند تا بطن مقدم موجود نباشد بطن مؤخر ارث میرسد و چون  
بطن مقدم مفقود شد بطن مؤخر ارث میرسد و کیفیت ارث برادر اولاد ایشان  
در حال انفرد و اجتماع مثل خود ایشانست و اولاد برادران و خواهران پدر لک ذکر  
مثل خط الانثین قسمة باید بکنند و اولاد برادران و خواهران مادر نسیب او  
باید قسمة کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در ان  
مسئله هرگاه زوج میت یا زوجه میت با اجداد و جدان و برادران و خواهران اولاد

برادران



برادران و خواهران میت مجتمع شوند هر یک نصیب بالای ارث خود را میبرد  
پس زوج میت نصف میراث او را میبرد و زوج میت بیع میراث میت میبرد  
که در این طبقه اولادی از میت زمین نیست که از نصیب بالای زوج بازوجه  
کم شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست **مطلب ششم**  
در میراث اعمام و احوال و اولاد ایشانست در آن چند مسئله است مسئله  
اهل این طبقه سیوم ارث میبرند در صورتی که احدی از اهل طبقه اولی و احدی از  
اهل طبقه ثانیه در میان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه عموی میت منفرد باشد و وارث دیگری از برای میت نباشد  
میراث او با و میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه عمه میت منفرد باشد جمع ارث او با و میرسد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه خالو یا خاله میت منفرد باشند ارث  
او هر یک از آنها میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه عموها و عموها پدر و مادر میت مجتمع شوند لکن مثل خط الاثر  
هر عموی در برابر هر عمه ارث میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله هرگاه خالوها و خاله ها میت مجتمع شوند کور و اناث نباشد  
ارث او را میبرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
عموها و عموها و خالوها و خاله ها میت مجتمع شوند و ثلث میراث را عموها

مطلب ششم  
در میراث اعمام و احوال و اولاد ایشانست

و عموهای او و لکن مثل خط الاثر نیستن قسمتی میکنند و بثلث از خالوها و خاله ها  
او بستن و قسمتی میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه عمو و عمه پدر و مادر میت با عمو یا عمه مادری میت مجتمع شوند پس  
میراث با عمو یا عمه مادر میرسد و اگر عمو و عمه مادر با عمو یا عمه پدر باشند  
ثلث میراث با ایشان میرسد که بستن و قسمتی کنند و باقی مانده در هر دو صورت  
بعمو و عمه پدر و مادری میرسد که لکن مثل خط الاثر نیستن قسمتی میکنند و هرگاه  
عمو و عمه پدر هم باشند ارث با ایشان نمیرسد مگر آنکه عمو و عمه پدر و مادر  
در میان نباشند پس ایشان باقی مانده را لکن مثل خط الاثر نیستن قسمتی  
میکند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه سه عموی متفرق با سه خالوی متفرق مجتمع شوند و ثلث میراث بدو  
عمو میرسد باینطور که سلسله دو ثلث بعمو یا مادری میرسد و پنج سدس از  
دو ثلث بعمو یا پدری و مادر میرسد و عمو یا پدری را اینصورت ارث ندارد  
و بثلث میراث بدو خالو میرسد باینطور که سدس از بثلث بثلث خالوی مادر  
میرسد و پنج سدس از بثلث بثلث خالوی پدر و مادر میرسد و خالو پدر در  
اینصورت ارث ندارد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه دو عموی پدر و مادر با دو عمو یا مادری و خالوی پدر و مادر  
با دو خالوی مادر مجتمع شوند پس و ثلث ارث عموها میرسد و بثلث بثلث خالوها







خود میت هر قدر سر از بر باشد که عموها و خالوها و عمه ها و خاله های خود  
 میت چون نزد یکدیگرند میت ارث او را میبرد و حاجت ماغند که اولادشان ارث  
 ببرند مگر در یک صورت که عمو یا مادر میت با پسر عمو یا پدر میت مجتمع شوند که  
 پسر عمو یا پدر میت ارث او را میبرد و عمو یا مادر او ارث او را نمیبرد  
 و این صورت مخصوصه برخلاف اصل مقر جاری شده و خلافت در آن نیست و لکن  
 در بانه صورتها این حکم جاری است که مادام که بطن اعلا یا اولاد عموها و خالوها  
 و عمه ها و خاله ها خود میت که نزد یکدیگرند میت موجود باشد بطن اسفل که در  
 ترند ارث نمیبند و همچنین است حکم اولاد عموها و خالوها و عمه ها و خاله ها  
 پدر و مادر میت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه یکی از زوج یا از جهة میت مجتمع شود با اهل این طبقه شیوم نصیب اعلا  
 خود را میبرد پس زوج نصف مهر ارث را میبرد و زوج ربع مهر ارث را میبرد چرا که  
 پای اولادی در این طبقه در میت نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست **مطلب هفتم** در مهر ارث و اموار متعلقه بانست در  
 ان چند مسئله است مسئله زوج یا از جهة میت ارث میبرد در حال انفراد  
 اجتماع هر یک با سایر ورثه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله زوج نصف مهر ارث را میبرد اگر از برای زوج اولادی باشد  
 و زوج ربع مهر ارث زوج خود را میبرد اگر از برای زوج اولادی نباشد چنانکه

و مادر عمو

مطلب هفتم  
در مهر ارث  
و اموار متعلقه  
بانست

زوج  
چهار یک است

در

در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای زوج اولادی  
 باشد یا اولاد اولادی باشد هر چند نازل باشند اگر چه از غیر زوج و ارث  
 باشند زوج و **مطلب هفتم** مهر ارث را میبرد نه زیاده و هرگاه از برای زوج اولادی  
 یا اولاد اولادی هر قدر نازل باشند اگر از غیر زوج و ارث باشند زوج ربع  
 مهر ارث را میبرد نه زیاده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله توارث در میت از زوج و زوجة هست اگر چه دخول اتفاق نیافته باشد  
 باشد و ارث از یکدیگر میبرد مگر در بعض صور چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مفقوده که در حال نكاح  
 مرض زوج بنكاح دائمی عقد شده هرگاه زوج با ودخول کرده و بعد فوت  
 شده ارث میبرد و هرگاه زوج با ودخول نکرده فوت شده عقدا و باطل است  
 ارث از زوج نمیبرد و عده هم نباید نگاه دارد چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه زوج در بین عده  
 رجعه خود فوت شود مطلقه رجعه ارث از او میبرد و هم چنین هرگاه زوج  
 فوت شود زوج از او ارث میبرد اما مطلقه غیر رجعه ارث نمیبرد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوج فوت شده  
 بعد از فوت زوج خود موجود باشند پیش از رجوع مهر ارث او را نمیبرد و در صورت  
 نبودن اولادی از برای زوج و پیش از رجوع مهر ارث او را نمیبرد و در صورت نبودن

میت  
ارث

اولاد



اولاد می از برای زوج و در هر صورت ربع مهرت یا من از باید بستاند و قسمت کنند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوج چهار  
بعضد وام داشته باشد و یکی از آنها را حلاق دهد و بیک دیگر بجدد وام  
عقد کند و بعد فوت شود و معلوم نشود که کدام یک از زنهای خود را طلاق  
داده پس آن زن را که نازده عقد کرده ربع یا من در صورت وجود او و اگر  
عدم آنها میسر و یا به مانده را چهار قسمت میکنند و بان چهار زن قدیمی هستند  
بستاند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله هرگاه دو صغیر را پدر یا این از زوج بکند و ثبوت در میان ایشان  
هست اگر یکی از این فوت شود اما اگر کسی فصوله عقد کرده بغير از پدر  
این او یکی فوت شود ثبوت او را دیگری بمنبر چنانکه در احادیث وارد شد  
و خلافت در آن نیست مسئله زوج از جمیع متروکات و زوج خود را در مهر  
چنانکه در احادیث وارد شد و خلافت در آن نیست مسئله زوج از عین  
زمین موروث خود را بمنبر چه زمین خانه باشد یا زمین چیزی دیگر و لکن هرگاه  
عمارته یا در خانه در زمین باشد باید آنها را قسمت کنند و زوج از قیمت آنها را  
میسر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله هرگاه مرخصه زن خود را در حال ناخوشه طلاق دهد بجهت خرابی او که اگر  
او را نبرد پس اگر آن زن شوهر نکند در حال مرض زوج تا یکسال از مهر او اگر

مرض زوج پیش از یکسال طول بکشد و ثبوت بمنبر را اگر بجهت خرابی طلاق نداده  
و طلاق هم طلاق رجعی بوده و زوج در بیان عده او فوت شده است میسر  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه  
زوج منفرد باشد و زوجه او را در دیگری نداشته باشد جمیع ارث او با مهر  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه زوجه منفرد  
باشد و وارث دیگری برای زوج او نباشد و ربع مهرت او را میسر و یا به ارث  
او مال امام علیه السلام است مگر آنکه زوجه قریبه یا شوهر خود داشته باشد مثل  
آنکه از بنات اعمام و احوال او یا امثال ایشان باشد بغير از او کسی دیگر از  
اقربای او در میان نباشد پس جمیع مهرت زوج او با مهر چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه دو زن را از  
دو مرد عقد کنند و زن این بکرا از برای یکی ببرد یا شباه و زن او را از برای  
ان دیگر و هر دو بان دو جماع کنند و بعد معلوم شود که اشتباه شده باید آن  
دو مرد از آن دو زن گناه کنند تا عده آنها منقضی شود پس اگر در بیان عده  
ان دو مرد فوت شوند هر یک از آن دو زن از شوهر خود ارث ببرند و هر  
یک نصف مهر خود را از ترکه زوج خود مستحق است و هرگاه زنهاد در بیان عده  
فوت شوند هر یک از شوهران ارث زن خود را میسرند و نصف صدقه که داده اند  
پس بیکرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه







و اولاد می باشد پس ولای و مستقل میشود بپدر و اولاد ذکور ازاد کننده و  
 اینست ارث ازاد شده را میسرند نه اولاد انات و اولاد ذکور و اولاد ذکور قائم مقام  
 پدر آن خود هستند در ارث بردن ازاد شده و باین بودن اهل بنطبقه جد  
 پدر و برادران ازاد کننده ارث میسرند ازاد شده و اولاد ذکور برادران ازاد  
 کننده قائم مقام پدر آن خود هستند در ارث بردن ازاد شده نه اولاد انات  
 و نه خواهان برادران و نه جدات و نه اجداد مادر و باین بودن اهل بنطبقه  
 عموها ازاد کننده ارث ازاد شده را میسرند و اولاد ذکور و عموها و قائم مقام  
 پدر آن خود هستند در ارث بردن ازاد شده نه اولاد انات و نه عموها و نه  
 خالوها و خاله ها او که از طرف مادرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و  
 بسیار از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ازاد کننده زن باشد و خود  
 او فوت شده باشد ولای و عصبه او میسرند نه با اولاد او اگر چه ذکور باشند  
 و عصبه و عاقله او بند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی  
 بان داده اند مسئله ازاد شده ارث ازاد کننده خود نمیرد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در اینست مسئله هرگاه کنیز را ازاد کنند و آن کنیز  
 اولادی داشته از غلام ملوک ازاد کننده پیش ازادی پس آن اولاد ملوک  
 مالک خود هستند و اگر اولادی از برای آن کنیز بوجود آیند بعد از ازادی  
 از غلام ملوک مالک غیر از مالک کنیز و لای آنها با مالک کنیز میسرند و ارث آنها

میرد و اگر مالک غلام هم ازاد کند غلام خود را آن غلام میسرند نه اولاد  
 خود را بسوی ازاد کننده خود و ازاد کننده او ارث او را و او را میسرند نه اولاد کنیز  
 باشد بطی که باید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله زوج یا زوجة هر یک ضعیف علاوه خود را با ازاد کننده  
 میسرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
 فضلی قریب پدر و ولای ضامن جریره است و در آن چند مسئله است  
 مسئله هرگاه ازاد شده سائبه باشد یعنی مالک او را ازاد کرده باشد از  
 برای امر واجبه که بر او وارد آمده مثل نذر و عهده و قسمی یا از برای کفایت  
 قتلی یا ظهار یا او را ناقص کرده و عضو یا اعضا او را قطع کرده  
 مثل آنکه گوش یا پایی او را بریده که او ازاد شده پس چنین ازادی سائبه است و  
 رها است و ولای او و ارث او با ازاد کننده او میسرند پس هرگاه با کسی  
 قرارداد که جریره او را ضامن باشد مثل آنکه اگر قتل خطای از او صادر شد  
 ضامن او دین مقفول را بدهد و ارث او را هم او ببرد پس ضامن جریره او و ارث  
 او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 در صورتی که ضامن جریره ارث میسرند که از برای سائبه و ارث نباشد  
 اگر چنان و ارث بعد باشد و اگر چنان و ارث محقق باشد که الله و فی الله ملوک را  
 ازاد کرده باشد پس اگر سائبه و ارث دارد ضامن جریره او را میسرند چنانکه

در احادیث  
 و خلافت  
 که سبب ولایت  
 میسرند



در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه سائبه ضامن جریره  
 از برای خود قرار ندهد و وارثی هم نداشته باشد ارث او مال امام علیه السلام است  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله و اگر ضامن جریره منتقل  
 نمیشود بوارث ضامن پس وارث او ارث نمیشود و ضامن جریره او هم نیستند  
 بخلاف ولای محق که منتقل میشود چنانکه گذشت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زوج یا زوجیه هرگاه  
 نصیب علاء خود را با ضامن جریره میبرد پس زوج نصف مهر میبرد یا  
 زوج ربع از مهر و باقی را ضامن جریره میبرد چنانکه از احادیث معلوم  
 و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله از اهل ذمه هرگاه کسی مسلماً  
 شود و وارث مسلم نداشته باشد و ضامن جریره از برای خود قرار دهد او  
 ارث او را میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 سائبه هرگاه وارثی نداشته باشد سوائی زوج یا زوجیه نمیتواند ضامن جریره  
 از برای خود قرار دهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
**فصل بیستم در وکالت و امانت و در آن چند مسئله** مسئله امام علیه السلام  
 وارث هر کسی است که وارث نداشته باشد چه مرد باشد چه زن چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ارث کسی که وارث ندارد داخل در ائمه  
 است در زمره اعیان اذن داده اند که فقیر استعین ائمه بدهند چنانکه در احادیث

فصل بیستم  
 در وکالت و امانت

وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بآن داده اند مسئله مواضع کرامت مال امام  
 علیه السلام بود در ضمن مسائل گذشت و اعاده خبر و نیست مطلب  
 کثیر و نوادر میراثها است که گاهی اتفاق میافتد و در آن چند فصل است  
**فصل اول در میراث ولد ملاءعنه** امور مناسبه با نسبت و در آن چند مسئله  
 مسئله ولد ملاءعنه از پدر خود ارث نمیدارد و پدر او هم ارث او را نمیدارد لکن  
 مادرش از او ارث میبرد و ارث مادرش با او میرسد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله ولد ملاءعنه از اقارب مادر خود ارث  
 میبرد و ارث او نیز بایشان میرسد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از  
 فقهای فقهی بآن داده اند مسئله هرگاه پدر بعد از لعان اقرار کرد که ولد از  
 او است و ولد از او میبرد و او ارث از ولد نمیدارد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله حرام زاده و ولد الزنا  
 ارث از پدر و مادر و اقارب ایشان نمیدارد و ایشان نیز از او ارث نمیدارند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه از برای ولد  
 الزنا اولادی و زوج یا زوجیه باشد و ارث در میان ایشان هست چنانکه  
 از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله  
 در میراث خنثی و امور متعلقه با نسبت و در آن چند مسئله است  
 خنثی هرگاه رجولیت او ظاهر است ارث از کوربت میبرد و هرگاه انوثیت او

مسئله ولد ملاءعنه  
 اقارب پدر ارث نمیدارند  
 ارث او نیز بایشان  
 چنانکه در احادیث  
 شده و خلافت در آن  
 مسئله ولد ملاءعنه  
 از پدر و مادر و اقارب  
 ایشان نمیدارد و ایشان  
 نیز از او ارث نمیدارند  
 چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن  
 مسئله حرام زاده و ولد الزنا  
 ارث از پدر و مادر و اقارب  
 ایشان نمیدارد و ایشان  
 نیز از او ارث نمیدارند  
 چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن  
 مسئله از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در آن نیست مسئله در میراث  
 خنثی و امور متعلقه با نسبت  
 و در آن چند مسئله است



ظاهر است ارث انوثیت میبرد و هرگاه هیچی ظاهر تر نیست نصف مهر است ذکر و  
 نصف مهر است انثی میبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 خنثی اگر از ذکر خود بول میکند و از قبل خود بول نمیکند مرد است و اگر از قبل  
 خود بول میکند و از ذکر خود بول نمیکند زن است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله اگر خنثی از هر دو بول میکند پس اگر از ذکر  
 خود اول بول میکند و بعد از آن از قبل خود بول میکند مرد است و اگر از قبل  
 خود اول بول میکند و بعد از آن از ذکر خود بول میکند زن است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله اگر خنثی از هر دو  
 همراه بول میکند پس اگر از ذکرش شدت و قوت بول میکند مرد است و اگر  
 اگر از قبلش شدت و قوت بول میکند زن است و اگر در این هم مساوی است اگر  
 بول ذکرش بیشتر است مرد است و اگر دوام بول قبلش بیشتر است زن است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله از شمار و در  
 او هم معامد میشود پس اگر شمار دهنده های طرف چپ راست و مخالف است  
 است و اگر شمار و آنها مساوی است زن است چنانکه در احادیث وارد شده و  
 بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله از برآمدن پستانها او و بر نیامدن  
 هم معلوم میشود پس اگر پستانها او مثل زنهای برآمد زن است و اگر بر نیامد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت <sup>بسیار</sup> از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه

خنثی نزدیک بدواری بول کرد و بول او بدواری رسید مرد است و اگر بول او بدواری  
 نرسید و فریادی و سرخه شد زن است و اگر از هیچیک از این علامات معلوم نشد  
 خنثی حتماً مشکل است و باید نصف مهر است و اما اندک کور ببرد و نصف مهر است  
 مانند ناث چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 خنثی نالت رجولیت داشته باشد و نه انوثیت باید بقصره معلوم کرد ارث او را  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله کسی که  
 دوسر و دبدب در روی حقوه داشته باشد پس چون بخوابد بول او را باید  
 کرد پس اگر یکبار بیدار کنند آن دیگری هم بیدار شود یک نفر است و ارث یک نفر را  
 میبرد و اگر چون یکبار بیدار کنند آن دیگری بخوابد و نفرند و ارث دو نفر را  
 میبرد چنانکه در احادیث و روایات وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 طفل که در شکم است هرگاه وضع حمل شد و حرکت کرد مثل حرکت سایر اطفال که  
 میمانند و بعد فوت شد ارث میبرد و وارث او ارث او را میبرد و اگر حرکت نکرد  
 مثل حرکت سایر اطفال در رحم نمیبرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که  
 محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کسی را که با سیر برده اند برکش  
 ببلد خود و طفلی با او باشد و ادعا کند که طفل از خود او است یا آنکه کسیر از اهل  
 بلد بشناسد و بگوید مثل برادر من است و آنکس هم انکار نکند و ارث در میان  
 ایشان هست و احتیاجاً باثبات کردن بشهود نیست چنانکه در احادیث وارد شده



و غرق می شود یا غرق بر سر این خراب می شود و معلوم نمی شود که کدام بیشتر فوت شده اند و امور بیکه مناسب این فصل و در این چند مسأله است  
 هرگاه جمعی که توارث در میان این است مالی هم دارند یا بعضی از ایشان مالی دارد غرق شوند یا غرق بر سر این خراب شود و معلوم نشود که کدام بیشتر فوت شده اند هر آنها از هر ارث می برند پس اگر معلوم باشد که کدام بیشتر فوت شده اند و ارث می برند و کسیکه معلوم است که بعد فوت شده ارث می برد و اگر معلوم باشد که هر دو یکوقت فوت شده اند هیچیک از دیگری ارث نمی برند چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلاصه در این نیست مسأله هرگاه دو نفر بابت ترکه توارث میان این است غرق شوند یا غرق بر سر این خراب شود و معلوم نشود که کدام بیشتر فوت شده اند و بعضی مالی داشته باشند و بعضی هیچ نداشته باشند جمیع ترکه آنکه آنکه چیزی داشته اند می برد بجز آنکه آنکه هیچ نداشته اند و ترکه آنکه چیزی داشته اند محروم خواهند بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسأله هرگاه غرق و مسموم علیه هم چیزی داشته اند و ترکه هر یک از آن بیکر بیکه فوت شده ارث می برند و لکن از مالی که داشته اند پیش از فوت خود ارث می برند از مالی که بعد از فوت هر یک زور تره ارث برد مانند مثل آنکه بیکه با پس خود غرق شوند و از برای هر یک از پدر و پسر او داری باشد پس اول شریک

فصل در غرق شدن یا غرق بر سر این خراب می شود و معلوم نمی شود که کدام بیشتر فوت شده اند و امور بیکه مناسب این فصل و در این چند مسأله است

غرق در غرق جمعی که از باب غرق و مسموم شده اند و معلوم علیه جمعی که غرق یا مسموم بر روی آنها غرق شده و مرده اند

مال پسر را باید با اولاد پدر ارث داد و از این سلسله چیزی بر نمی گذرد با اولاد پسر و مال پسر را با اولاد خود او باید داد و بعد مال پدر را بغير از سلسله ارث می دهند با اولاد خود پدر و اولاد پسر که با او غرق شده و اولاد پسر می پدر خود را می برند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسأله هرگاه دو نفر که توارث در میان این است بیکوقت فوت شوند هیچ یک از ورثه طرفه ارث فوت شده طرفه دیگری را نمی برند بلکه هر یک از ورثه ارث فوت شده خود را می برند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسأله هرگاه عمارت بر سر جمعی خراب شود و فوت شوند و در طفل از این است بانی به مانند یکی مالک باشد و یکی مملوک و معلوم نشود که کدام مالکند و کدام مملوک و معلوم نشود باید فرقه انداخت پس فرقه مالک با سهم هر یک بیرون آمد و مالک است و بیکه مملوک پس ارث را مالک باید داد و مملوک را باید زاد کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه عمل اعتنا باشد در این نیست

کتاب الحیة الموات

و در این دو فصل است فضل اول احکام زمینها است در این چند مسأله مسأله کسیکه زمین را که مالکی و صاحب ندارد آباد کند پس عمارتی در آن بسازد یا درختی در آن بنشانند باز آن زمین در آن زرع کند یا قونی یا چاه بکند یا نه در آن بکند آن زمین را مالک می شود چنانکه در احادیث وارد

کتاب الفرائض

فضل از زمین احکام زمینها



شده و خلافت در آن نیست مسئله زمینی که بعد از آباد صاحب آن از آن اعراض  
کند تا خراب شود پس هر کس آنرا آباد کرد مالک آن میشود چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقهای ائمه آن داده اند مسئله زمینی که در دست مال غیر است  
انها آنرا آباد کرده اند میتوان از آنها خرید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله زمینی که مالک آن مطلق گذارد سه سال متوالی بدون عتق و آباد  
نکند میتوان از او گرفت و بغیر او داد که او آباد کند و مال او باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهای ائمه آن داده اند و ضابطه و قیاس در احکام متعلقه و  
امور مناسبه این کتابست در آن چند مسئله است مسئله کسی که قنبر یا مالک  
است و شخص دیگر در جنب قنبر او قنبر دیگری بکند و باین اجازت کند و ضرر بقنبر  
اول رساند و باین که شود شخص اول میتواند که قنبره را خراب کند و خالی از  
کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دو  
زما لکین متعدد نزدیک یکدیگر باشند بطوریکه اگر فتنه بر آید و زمین از فتنه  
فنا شود دیگر که شود هیچکس از آنها را نباید که خود ترا انداخت چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله چاهبر که از برای آبی دادن شتر یا آبی دادن  
کند و آنرا بچهار چهل ذراع است که اگر میخواهند چاه ناز بکنند باید چهل ذراع  
دور تر بکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرم  
چاهها قنبره عادی پنجاه ذراع است و حرم چاهها جدید بیست و پنج ذراع است

فصل فی  
الحکام  
و قیاس  
و ضابطه

عادی  
خیل قنبره که گویا از زمان  
قوم عاد و هابله مانده

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرم مجرای چاه  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرم زمین زراعت  
شخص در زراعت است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حرم  
مؤمن در نایب یا یک باع و افش یک ذراع است چنانکه در احادیث وارد شده  
خلافت در آن نیست مسئله هرگاه در کار نهی کسی است یا داشته باشد صاحب نهی  
نمیتواند که نهی خود را تغییر دهد که ابله یا سبب بضرر مالک است یا چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله آبی که در رودخانه جاری میشود  
همه مسلمانان در آن شریکند پس هر کس زمین زراعت و باغات و باک است بعد  
احتیاج آب میدهد باغ و زرع خود را و بعد از آن رها میکند که زمین را و نیز تراب  
یاری شوند و بهمین ترتیب باید آب سرازیر شود تا ماکانی که منقطع کرد و در حدیث  
از برای زراعت بعد از یک آب و پاهار دیگر و در نخلستان بعد از یک آب و پاهار  
تغییر شده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جمع  
مسلمانان در یکجا بیابانها بی صاحب و جنگلها و آبها معدن نمکها شریکند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه نوبه از برای آبها  
قرار داده باشند جایز است که زیاده از احتیاج خود را هر کس در نوبه خود بفرشد و  
لکن مکروه است فروختن آن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله چراگاه که در زمینها مالوک است جایز است فروختن آنها چنانکه در احادیث

وارد



وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله زمین را که در و کرده اند آنچه  
 با مانده در آن زمینها جاز است بجز آنکه فروختن آنها از برای چیدن جوانا  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله معادن که در روایت  
 و مالکی ندارد همه مسلمانان در آنها شریکند چنانچه هر یک بخواهند تصرف در آنها بکنند  
 جاز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

کتاب القسط

و در آن چند مسئله است مسئله مکره است برداشتن چیزی که در جائز افشا  
 که هرگاه بزند از صاحبش خواهد آمد و خواهد برداشت بخصوص لقمه حرم که گرا  
 برداشتن آن شکی نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 واجب است که نابکسال لقمه را تعریف کند و هرگاه صاحب آن پیدا نشد باید از او  
 مینا اموال خود حفظ کرد که اگر صاحب آن معلوم شد باو بدهند و باید وصیت  
 کرد که اگر صاحب آن معلوم شد مال او را باو بدهند و هرگاه ما بوس از معلوم شد  
 او باشد آن مال را تصدق کند پس اگر صاحب آن معلوم شد بعد از تصدق و راضی شد  
 که ثواب تصدق از برای او باشد احوال از برای او است و اگر راضی نشد باید عوض مال  
 او را باو داد و ثواب تصدق از برای تصدق کننده خواهد بود چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه کنیز را یافت و صاحب آن معلوم نشد چنانچه  
 نیست از برای او که با او وطن کند و لکن اگر چیزی صرف او کرده جاز است که او را بفروشد

کتاب القسط

لقمه چیزی است که بیایمانند و صاحبش معلوم نباشد

و حق خود را از قیمت او بردارد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بآن  
 داده اند مسئله هرگاه کسی مال دیگری را یافت و آن مال را بکشت آن کس ضامن نیست و لکن  
 اگر صاحب آن معلوم شد میتوان که آن کس را قسم دهد که او باعث کربخیز او نبوده و بگیا  
 و چیزی را از او نگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند  
 مسئله خطای اگر در جائی یافتند از دست پس هرگاه بزرگ شد و خواست که بایند  
 خود را ضامن جوهره خود قرار دهد بدهد و اگر خواست که دیگر را ضامن جوهره خود  
 قرار بدهد و اگر مالی از برای او باشد بخارج بایند خود را باید بدهد و اگر چیزی ندارد  
 بخارج او تصدق است از برای بایند او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه در هر جا یافتند از دست و نمیتوان او را فروخت و لکن اگر چیزی را  
 صرفا و کرده اند میتوان او را بکار داشت و عوض بخارج او چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کوفسند بر یافتند در جائی که  
 معرض تلف است جاز است از ضبط کنند و ناسه روز را از تعریف کنند پس اگر صاحب  
 آن معلوم شد باو تسلیم کنند و هرگاه معلوم نشد جاز است که آن را بمصرف خود  
 پس اگر صاحب آن معلوم شد قیمت آن را باو باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقها فتوی بآن داده اند مسئله هرگاه کسی شتری یا حیوانی دیگر در  
 چراگاه مانده معروف رها کرد جاز نیست از برای غیر صاحبش که از ضبط کند و  
 صاحبش هر وقت که خواست از ضبط میکند و هرگاه در بیابانی که معرض تلف است



انراها کرد بجهت ضعف ناتوانی یا از علف ادن عاجز شد و انراها کرد و  
دیگر انرا ضبط کرد و انرا از تلف شدن حفظ کرد صاحبش بخواند که انرا از او بگیرد  
و مال خود را است نه مال صاحب و لش چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها  
فقوی بان داده اند مسئله کسیکه سفره وادرمینا راهی میباشد که در آن نان و گوشت  
و پنیر و تخم مرغ و امثال اینها باشد پس آن خوردنی ها را قیمت میکنند و میخورند و آنچه  
خورده نیست حفظ میکنند و انرا تعریف میکنند پس اگر صاحب آن معلوم شد قیمت  
آنچه خورده اند با آن سفره با و همند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
نیست مسئله چیزی را که در حرم یافته اند تا یکسال تعریف میکنند پس اگر صاحب  
آن معلوم نشد انرا ضبط میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها  
فقوی بان داده اند مسئله دینار را که در حرم میباشد که سکه آن سائده اذن داده  
که بدون تعریف تصرف کنند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فقوی  
بان داده اند مسئله چیزی را که در یکی از خانه ها مکه یا بند در نزد اهل خانه تعریف  
میکند پس اگر صاحب آن معلوم نشد انرا ضبط میکنند چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیار از فقها فقوی بان داده اند مسئله چیزی را که در منزل خود میباشد پس  
هرگاه غیری داخل منزل شده باشد انرا تا یکسال تعریف کرد پس اگر صاحب آن معلوم  
نشد میتواند انرا صرف کند و اگر کسی داخل آن منزل شده ان چیزی را که است که  
خدا روز او کرده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها

فقوی بان داده اند مسئله چیزی را که در صندوق خود میباشد پس اگر غیری دست  
در آن صندوق کرده باشد انرا تعریف کرد و اگر کسی دست در آن صندوق نکرده  
ان چیزی را است که خدا روزی او کرده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقها فقوی بان داده اند مسئله چیزی را که در خانه میباشد که اهل  
آن در آن ساکنند ان چیزی را از برای اهل خانه باید تعریف کرد و اگر غیری هم در آن خانه  
داخل شده از برای او هم باید تعریف کرد پس اگر انچه را میتوان انرا صرف کند و اگر  
خانه خانه خرابی باشد که اهلی نماند باشد ان چیزی را میتواند صرف خود کند و اگر  
ان چیزی در آن باشد یعنی پول و سکوک باشد باید تعریف کرد و اگر صاحب آن معلوم  
نشد میتواند انرا صرف خود کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها  
فقوی بان داده اند مسئله چیزی که قیمت آن کمتر از درهمی باشد میتواند انرا بزرگ  
تعریف صرف خود کرد و بیان درهم در زکوة گذشت چنانکه در احادیث وارد شده  
و بسیار از فقها فقوی بان داده اند مسئله کسیکه شتر یا حیوانی دیگر را خریده  
و گشت و در شکم آن کیسه پول یا جوهری یا فایف پس از باع ان نشان انرا طلب  
میکند پس اگر نشان آن کیسه را از زینت که روزی او شده چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها فقوی بان داده اند مسئله کسیکه خر یا بدها را خریده  
شکم آن چنین صیاف زینت که روزی او شده و نباید تعریف کند چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها فقوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی غنای خود را



از آنچه در است موج بکاری اندازان چیز مال مالک است و هرگاه مالک  
مابوس شد و اعراض کرد و مردم فرو رفتند در این بخواص آن چیز را از  
تدریاجی و آوردند مال ایشان چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری  
از فقها فتوی بان داده اند مسئله عتق یا چاه یا بچی یا ریش و عقالی که  
چندان اعتنائی باینها نیست تعریفی در آنها لازم نیست مثل کفش و کلاه  
اگر یافت شد باید تعریف کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها  
فتوی بان داده اند مسئله چیزی را که دزد بدست شخصی بسیار دوان شخص باند  
که مال دزد است نباید از او بدزد دهد و باید از نایکسال تعریف کرد پس اگر  
صاحبان معلوم نشد از اصد و کنند و اگر بعد از اصد کردن صاحبان  
معلوم شد و او را بخر میکنند در میان اجر اصد یا قیمت آن چیز هر یک را که اختا  
کرد باید جاری شد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله مقتضای تعریفی که نایکسال باید کرد اینست که در هر مکانی که گمان  
کنند که اهل آن خبری دارند که چیزی کرده بگویند که ما کشته و یا قتل کرده  
نشد و علامت آنرا گفت با و میدییم و حد معینه در شرع نرسیده که هر چه  
باید تعریف کرد چنانکه در احادیث معلوم میشود و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله هرگاه کسی از رفیق خود مفارقت کند و مناعی از آن رفیق در میان اصعبه  
خود بپاید و نداند که آن رفیق از اهل کجاست و بکار فتنه میکند از آن

با عمل حق چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله  
کسی که در حرم دین را یافت و بعد هم دستار یافت و بعد هم دستار یافت و  
تعریف کرد و صاحبان آنها را یافت پس اگر محتاج نیست هر سه را اصد میکند  
و اگر محتاج است سیوم بر اصد می کند و باید راضی و خود میکند چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ملو  
چیزی را یافت مالک آن نمیشود و مالک او باید آن چیز را نایکسال تعریف کند پس  
اگر صاحبان معلوم نشد در میان امر الی و باید باشد که هر وقت صاحبان معلو  
شد با و بدهند یا خود مالک یا ورثه او و هرگاه مابوس شدند که صاحبان  
پیدا شوند آن چیز مال خود ایشانست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقها  
فتوی بان داده اند

## کتاب القضا

وفیه مطالب لمطلب الاول فی اصل القضا و فی مسائل مسئلة  
وربک لا یؤمنون حتی یحکوک فما شجر یلهم ثم لا یجدون انفسهم حرجا ما  
قضیت و یسلوا قلیما و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون الظالمون  
الکافرون و حکم الحق از روی جهل و وهم و شک و ظن و گمان نیست چنانکه در  
ایات و احادیث وارد شده و این مطلب بخاطر ورت رسیده الحیر الله مسئله حکم  
که از روی فتن نیست حکم خدا نیست و حکم که شاید حکم خدا باشد شاید که حکم غیر



او باشد و حکمیکه شاید حکم او باشد حکم او نیست چرا که حجت و ناقص نیست و نام و  
 کامل و بالغ است و حجتی که نام و کامل نیست و بخلاف نرسیده حجت و نیست و حجتی که خلوص  
 نمیدانند که رسیده یا نرسیده حجت او نیست چرا که حجت او رسیده و بقیای رسیده قل  
 قلنا الحجۃ الباقیة والباقیة هی الواضحة چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فقهای فقهی بان داده اند مسئله فضا چهارند قاضی که حکم میجو میکند و میدهد  
 که حکم میجو کرده پس او در انش است و قاضی که حکم میجو میکند و نمیداند که حکم  
 میجو کرده پس او در انش است و قاضی که حکم میجو کرده و نمیداند که حکم میجو کرده  
 پس او در انش است و قاضی که حکم میجو کرده و میدهد که حکم میجو کرده پس او در  
 انش است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بان داده اند  
 مسئله کسیکه فقهی بلد بخیر علم و بخیر از هدایت الهی اخذ میکند او را  
 ملئکه رحمت و ملئکه عذاب و ملحق میشود یا و زور و وبال کسیکه فقهی او  
 عمل کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله مجلس  
 قضای و حکومت مجلسی که نمیشیند در ان مکرر یا و صبی یا شی چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله مطالبی و پیرو جواز حکومت غیر  
 معصوم بر وایت معصوم علیهم السلام است و در ان چند مسئله است مسئله اما  
 الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجتی الله  
 و باید حدز کرد از اینکه در نزد مخالفین بر اضر و نند و لکن باید نظر کرد بر سوری

از شیعہ کہ روایت کند حدیث ثانی علیہ السلام و عارف باشد بجلال و حوام ایشان و نظر کند  
در احکام ایشان پس باید و راحا که قرار داد در میان چرا که ایشان علیهم السلام و راحا که خود  
قرار داده اند در مضایق مردم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
مسئله کسیکه در نزد غیر اهل حق بموافقه رود بدون تقیه مصداق این است <sup>شیعه</sup>  
که میفرماید بر بدون ان یجا کو الی الطاغوت و قدام و ان بکفر و آیه چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله واجبست و اتم شدن در هر  
امریکه حکم الهی در آن معلوم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست  
مطلب پنجم در صفات احکام شرح باید شیعہ اثنا عشر باشند و باید مرد باشند  
زن و باید حلال زاده باشند حرام زاده و باید بالغ و عاقل باشد در نهایت عقلان  
سفیه و ساده لوح و باید عالم و دانا باشد بحکم الهی از روی احادیث ثانی <sup>علیه السلام</sup>  
نه جاهل و نه از روی خود و باید عادل باشند فاسق چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در این نیست مسئله رشوه دادن و رشوه گرفتن حرام است و از  
هر حرامی حرام تر است بطوریکه اثر اسحق فرموده اند و تقیه بیعت را بشک و کفر  
فرموده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هر قاضی  
که بغیر حق حکم کند ضامنست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضائل  
بان داده اند مسئله جایز نیست حاضر شدن در مجلسی که بغیر حق حکم میکنند  
بدون تقیه چرا که خوف است که لعنت که باهل ان میسر شود و راحا که چنانکه در احادیث

وَرَبُّهُ أَفْضَلُ فَدَرْزَانِ بِجَاهِ سَلَامَةِ اِسْتِصْطِفَائِهِمَا كَرَّمَ وَجْهَهُ ۴

مطابق کتاب



ملکیت که در حق  
است و در حق  
نفع

وارد شده و خلافت در آن نیست مسئل بدترین مجالس عیال است که حکم بناحق  
در آن میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب چهارم  
در امور نیست که رفع نزاع و نزاع میکند و در آن چند مسئله است مسئله پنجم  
مراضات بدین و اقامه شهود بامدعی است و قسم بر منکر است مگر در قتل اگر مدعی  
دو شاهد عادل اقامه کند بر مدعی خود مدعی ثابت میشود و رفع نزاع خواهد  
شد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدعی  
شاهد ندارد و مدعی علیه قسم یاد کند بحکم حاکم شرع که ادعا او بجا است رفع  
نزاع میشود و بعد از آن نمیتواند ادعا <sup>مدعی</sup> خود را بکند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدعی شاهد نیاورد و مدعی علیه نگوید  
کند از قسم یاد کردن بعد از حکم حاکم شرع و قسم را هم رد نکرد بر مدعی نزاع  
و باید از عهده ادعای مدعی براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه مدعی شاهد نداشته باشد و مدعی علیه قسم را رد کند بر مدعی بحکم حاکم  
شرع و مدعی قسم یاد کند بر مدعی خود رفع نزاع میشود و ادعای مدعی ثابت میشود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه منکر رد کرد  
قسم را بر مدعی بحکم حاکم شرع و مدعی نگوید و قسم یاد نکرد بر حقیقت ادعا خود نزاع  
رفع میشود و مدعی بعد از آن نمیتواند ادعا خود را بکند چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدعی شاهد عادل اقامه کرد و در نزد

حاکم شرع و قسم هم یاد کرد بر حقیقت ادعا خود رفع نزاع میشود و مدعی علیه باید از عهده  
ادعای مدعی براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مدعی  
یک شاهد مرد و دو شاهد زن اقامه کرد و در نزد حاکم شرع بر مالی بر ذمه مدعی علیه  
نزاع میشود و باید مدعی علیه از عهده آن مال براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه مدعی دو زن شاهد آورد و در نزد حاکم شرع و قسم هم یاد  
کرد بر حقیقت ادعای مدعی علیه میباید نزاع رفع میشود و مدعی علیه باید از عهده  
آن مال براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه در وصیت یا میراث از برای مولودی یک زن غیر قهر شهادت داد و در نزد حاکم  
شرع ربع و صدیقان ربع میراث میری میشود و هرگاه دو زن شهادت دادند نصف <sup>صیت</sup>  
یا میراث میری میشود و هرگاه سه زن شهادت دادند سه ربع و صیت یا میراث میری  
میشود و هرگاه چهار زن شهادت دادند تمام و صیت یا میراث میری میشود و این  
امر مخصوص و صیت میراث است و در سایر امور جایز نیست چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله در قتل امر بر خلاف سایر امور است  
که ترافع در آنها است پس قسم بر مدعی قتل است و اقامه شهود یا منکر قتل است اگر  
پنج نفر قسم یاد کردند که قاتل مقول گیت بطوریکه مقضی آن خواهد بود <sup>الله</sup>  
قتل بر قاتل ثابت میشود و هرگاه مدعی علیه دو شاهد عادل اقامه کرد که او قاتل نیست  
او بری میشود از قتل و شهادت زن در قتل غیر نیست چنانکه در احادیث وارد شده



و خلافت در آن نیست مسئله در اثبات زنا چهار مرد عادل شاهدشان معتبر  
 نه کس و نه شهادت زن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 اقرار عقلا بر خودشان جایز است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله تصرف هر کس در چیزی بیکه در دست او است لیل و لکت او  
 تا خلافت آن معلوم شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله هرگاه مدعی منکر اقامه داد یا ذمه او را بری کرد بعد از آن جایز نیست  
 از برای او که تقاضا کند از مال منکر چیزی را و اگر او را قسم نداده و ذمه او را بری  
 نکرده میتوان که از مال او بقدر حق خود تقاضا کند اگر چه منکر خبر نشود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله فقره لکل امر  
 مشکل چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه تقاضا  
 در اقامه بینه شود یا بنطور که کسی شهود اقامه کند در نزد حاکم شرع که چیزی  
 مال او است و کسی دیگر هم شهود اقامه کند که همان چیزی مال او است پس هر کدام  
 که شخوشان بیشتر است قسم هم یاد میکنند و انما الرامینند و محکم تر اینست که  
 شهود هم قسم یاد کنند که شهادت را بحق ادی کرده اند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف و نفیر  
 باشد و هر دو شهود اقامه کنند که آن چیزی مال او است و عده شهود هم مساوی  
 باشد پس اگر یکی از ایشان قسم یاد کرد که آن چیزی مال او است و دیگری قسم یاد نکرد

انچیز مال آنکس است که قسم یاد کرده و اگر هر دو قسم یاد کردند مدعی خود  
 نصف انچیز مال یکی است و نصف یکم مال دیگری است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف و  
 نفیر باشد و هر دو شهود اقامه کنند در نزد حاکم شرع که آن چیزی مال او است  
 عده شهود هم مساوی باشند و آن دو نفر را خلع شوند بقرعه پس قرعه با هم  
 یا بیرون آمد مال مال او است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فقها فتوی بان داده اند و جایز است که قرعه را با بنطور بیدانند که قرعه  
 با هم هر یک بیرون آید قسم یاد کنند و انچیز را بیرون چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد  
 و شهود اقامه کنند که انچیز را با و رسیده و کسی دیگر شهود اقامه کند که  
 مورت انچیز را غصب کرده بود آن چیزی مال آنکس است که شهود اقامه کرده  
 در غنبتین آن چیزی در دست مورت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه چیزی در تصرف کسی باشد و شهود هم اقامه کنند  
 که آن چیزی مال او است و کسی دیگر ادعا کند که انچیز مال او است و شهود  
 هم اقامه کنند که آن چیزی مال او است و شهود طرفین هم معادل و مساوی  
 باشند یا تصرف اقوی است و آن چیزی مال کسی است که متصرف است چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شخوشی شهادت



دهند که فلان از فلان بخواهد و شهود دیگر شهادت دهند  
که صد تومان در مثل میخواهد و شهود هم معادل و مساوی باشند باید قریه  
انداخت که کدام از شهود را قسم بدهند پس قریه با هم هر طرف که بیرون آمد  
ان شهود باید قسم یاد کنند که شهادت را بچو داده اند پس حکم اطراف آنها  
باید جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان  
مسئله هرگاه شهود شهادت دادند و نزد حاکم شرع که فلان زن زن  
فلان مرد است شهود دیگر شهادت دادند که همان زن زن مرگد دیگر است  
و شهود هم معادل و مساوی باشند پس باید قریه انداخت پس قریه با هم  
هر یک بیرون آمدن زن و است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از  
فقها قوی بان داده اند مسئله در تعارض شهود و تفاوت در عدد  
مثل آنکه کسی دو شاهد عادل بیاورد که چیزی مال الواست کسی دیگر پنج  
شاهد عادل بیاورد که همان چیزی مال الواست جائز است که بطور صلح انجیزا  
تمت کرد و میان آن دو نفر که دو سهم را بان کسی دهند که دو شاهد داشته  
و پنج سهم را بان کسی دهند که پنج شاهد داشته و این صلح در صورت تراخ  
طرفین جائز است و اگر تراخ در میان نباشد حکم اطراف آنکس باید کرد که  
شهود او بیشتر است چنانکه گذشت مسئله هرگاه کسی ادعا کرد که از کسی  
فی المثل هزار تومان طلبکار است و شهود در نزد حاکم شرع اقامه کردند و نزد

خود وثابت شد بر حاکم شرع که او هزار تومان طلب دارد و بعد از آن نوشتن بر  
اورد که با صد تومان از همان شخص طلب دارد و شهود و نزد حاکم شرع  
اقامه کرد و ثابت شد طلب او بر حاکم شرع و بعد از آن تسکین بکری بیرون آورد  
که سی صد تومان از همان شخص طلبکار است و شهود چند اقامه کردند و نزد حاکم  
شرع وثابت کرد مدعا خود را و بعد از آن تسکین بیرون آورد که دو بیست و نه  
از همان شخص طلبکار است و شهود چند اقامه کردند و نزد حاکم شرع وثابت  
کرد مدعا خود را پس مدعی علیه ادعا کرد که مبلغ یکصد و پنجاه مسکات است  
هزار تومان اول است و مگر مگر شد که هزار تومان که در مسکات است  
هزار تومان اول است پس آن هزار تومان اول را مدعی علیه باید بدهد چرا که شک  
در آن نیست و هزار تومان بیکصد و پنجاه مسکات است باید مدعی قسم یاد کند که غیر از  
هزار تومان اول است پس اگر قسم یاد کرد که هزار تومان مسکات را هم میگیرد و اگر  
از قسم نکول کرد حتی در مبلغ مسکات ندارد چنانکه در احادیث وارد شد  
و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی بر شخص غایب ادعا  
طلب کرد و شهود در نزد حاکم شرع اقامه کرد و ثابت کرد مدعا خود را پس  
مال غائب احا که شرع میفرشد و درین اوصاف بطلبکار او پس اگر  
طلبکار او غنی است و غائب بر حجت خود باقی است که حاضر شود و اقامه  
حجت خود کند و اگر طلبکار مال ندارد باید ضامن معتبر مالاری بدهد که



اگر غائب حاضر شد و حجت خود را اقامه کرد و معلوم شد که ذمه او مشغول نبوده مال و را با و بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی ادعا طلب بر مینه کند باید اقامه شهود کند بر مدعی خود و علاوه بر آن قسم هم یاد کند که طلبکار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل عشا باشد در آن نیست مسئله جایز است تفریق شهود در مقام احتیاج چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که فرزند باید بر خود مرافعه کند و لکن حکم خود را در حضور پدر بلند نکند که خلاف حمت و است با خضوع و خشوع تکلم کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

## کتاب الشهادت

و در آن چند مطلب است مطلب اول در تحمل شهادت و امور متعلقه بانست و در آن چند مسئله است مسئله هرگاه مسلمی خواهر کند که مسلمی را امری از امور شاهد بکشد که در وقت احتیاج شهادت دهد و کسی دیگر نباشد که او را شاهد بگیرد واجبست بر او که متحمل شهادت شود و هرگاه دیگری یافت شود مستحبست که قبول کند چرا که احقاق حق و ابطال باطل بشهادت میشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجبست ادای شهادت و خواست گمان آن در وقت احتیاج و نزد حاکم

شرح چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله واجبست که شهادت بطور ادا کنند و نزد حاکم شرع که احقاق حق و ابطال باطل شود اگر چه غیر محلی الفاظ و غیر آن باشد و لکن باید بطوریکه باشد که ناحق نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که شاهد نگرفته اند و لکن مطلع شده بر امری واجبست بر او که ادای شهادت کند مگر آنکه اگر ادای شهادت نکند حق مسلمی ضایع شود پس واجبست بر او که ادای شهادت کند که حق مسلمی ضایع نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله جایز است که ادای شهادت کند هرگاه خط و مهر خود را در مشکلی بیابد و یقین کند که خود نوشته اند و خود مهر کرده اند و هرگاه یقین نکند بخط و مهر خود و احتمال دارد که خطی شبیه نوشته اند و مهری شبیه زده اند یا مهر او بدون اطلاع او زده اند جایز نیست که شهادت بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء آفری بان داده اند مسئله شهادت دو زن بجای شهادت یک مرد است و حقوق مالیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه طفل در حال صغر مشاهده کند چیزی را و بر امری مطلع شود و در حال بلوغ ادای شهادت نکند شهادت او مقبول است اگر عادل باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء آفری بان داده اند مسئله هرگاه کافر در حال کفر متحمل شهادت شود و در حال اسلام ادای شهادت کند شهادت او مقبول است اگر عادل باشد چنانکه در احادیث

کتاب الشهادت  
مطلب اول  
در تحمل شهادت  
و امور متعلقه بان



وارد شده و بسیار از آنها قویان داده اند مسئله هرگاه کسی مطلع باشد که کسی مدیون کسی است و مدیون معسر و مفلس باشد و اگر شهادت دهد که او مدیون است و از او و از بیکند نباید شهادت دهد که او مدیون است تا وقتی که چیزی بدست او آید که بتواند بر خود را بدهد تا وقت بایست شهادت دهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست و طلبی و هر چه در شهادت زور و ناحق و احکام است و در آن چند مسئله است مسئله حرام است شهادت ناحق و کسی که بت حین شهادت دهد او را در روز قیامت میاورند بزبان او و محسور میشود بامثال در درک اسفل از آتش جهنم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شهادت بناحق در نزد حاکم شرع داده شود حکمی صادر شد که چنانچه از کسی بکسی بدهند و بعد معلوم شد که شهادت بناحق بوده پس اگر آنچیز داده نشده اعتنا بشهادت ایشان نباید کرد و اگر چیزی داده شده و عین آن باقی باشد باید آنرا گرفت و بضا حبش زد کرد و اگر آنچیز تلف شده شهود ضامنند و باید از عهده بر آیند هر یک بقدر سهمی خود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از آنها قویان داده اند مسئله هرگاه چهار نفر شهادت دهند بر زنی محسنه کسی و او را سنگسار کنند و بعد از آن یکی از چهار شاهد بگوید که امر بر ما مشبه شده بود و شهادت در زنا می و ندارم باید او را حد قذف زد و ربع دین بر او باید بدهد و هرگاه دو نفر از آنها بگویند که امر بر ما مشبه شده بود باید هر دو را حد قذف زد

ملک و بی بی  
شهادت و بی بی  
و احکام آن

و نصف دین بر او باید بدهد و هرگاه سه نفر از آنها بگویند که امر بر ما مشبه شده بود باید هر سه را حد قذف زد و سه ربع دین بر او باید بدهد و هرگاه چهار نفر بگویند که امر بر ما مشبه شده بود باید هر چهار نفر را حد قذف زد و تمام دین بر او باید بدهد و هرگاه هر یک بگویند که ما تعد کردیم و بدین روغ شهادت دادیم و از آنکه ده بود باید او را کشت و اگر هر چهار نفر شهادت دروغ خود کردند هر چهار را باید بقتل رسانید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت علیا اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه یکی از چهار شاهد زنا محسنه قرار کرد ببعد از شهادت دروغ بعد از رجوع مرجوم باید او را بقتل رسانید و آن سه نفر دیگر باید سه ربع دین بر او بوارث او بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دو شاهد زنا در شهادت دادند که شوهر او زنی باشد پس آن زن بعد از عده خود شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول او آمد باید آن دو شاهد را تنبیه کرد و مهر یک شوهر و نیم داده از ایشان باید گرفت پس آن زن بعد از عده بر میگردد شوهر اول خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دو شاهد زنا در شهادت دادند که شوهر او را طلاق داده و آن زن شوهر کرد و بعد از آن شوهر اول او آمد و انکار طلاق را کرد باید آن دو شاهد را تنبیه کرد و مهر یک زن از شوهر و نیم گرفته عوض بضع او است و ایشان ضامنند و باید از عهده بر آیند و زن بعد از عده بر میگردد شوهر



اول خود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دو شاهد  
شهادت دادند بر چیزی که کسی و دست او را قطع کردند و بعد از آن دو شاهد گفتند  
بر ما مشبه شده بود و این شخص در دنگرد بود تصدیق را باید بشخص موقوف  
البد بدهند و شهادت ایشان را بر این شخص دویم مسموع نیست چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله شاهد یکی بکذب و ناحق شهادت دهد اگر غریب  
باید از اخراج کرد که برود بشهر خود و اگر از اهل بلد است باید او را بگردانند در  
کوچه و بازار و بگویند که بناحق شهادت داد و مو باید او را حبس کنند و بعد  
حبس رها کنند تا مردم او را بشناسند و اعنای قبول نکنند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مطلب پنجم در شهادت بانصحابست و در  
از چند مسئله است مسئله هرگاه چیزی مملوک کسی باشد و کسی مطلع باشد  
مادام که انتقال این چیز را بغير موافق شرع ندانسته باشد میتواند شهادت دهد که  
این چیز مال آنکس است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعنای  
در آن نیست مسئله هرگاه کسی مالک و خانه داشته باشد در دست عیال خود  
خود سفر کند و بعد از مدت ثانی یا بیست و هفت شود و معلوم نباشد که آیا او در این  
مدت سفر خود آن ملک و خانه را بکسی منتقل کرده یا نه میتواند شهادت داد که آن  
ملک و خانه ارث او است که بوارث او باید برسد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اعنای باشد در آن نیست مسئله هرگاه مالکی بگوید که غلام یا

و قد تم  
در روزی که  
بوی روح

مطلب  
المنهج  
المستقل  
في قواعد اصول  
الفقهية وادابها  
چند احوال

کهنه من کریمت و کسی ان غلام و کهنه را بشناسد و در شهری دیگر  
مالک آنها را بیابد و شاهد از او طلب کند آنکس می تواند شهادت  
دهد که غلام و کهنه مملوک او است چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست **مسئله**  
در شهادت صبیان و ممالیک و نسوان است و در آن چند مسئله  
است **مسئله** شهادت صبیان اگر بسنده سالگی  
رسیده اند و متمیزی دارند مجری است چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله**  
شهادت صبیان در قتل مجری است چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند **مسئله** شهادت  
ممالیک مجری است و محض مملوکیست منع از شهادت ایشان  
نمیکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست **مسئله** شهادت زنهاد را مجری که  
مرد ها نتوانند بر آن مطلع شوند مثل شهادت بر بکار و عقد  
ان مجری است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست **مسئله** شهادت فایده در اینکه یا طفل  
زناده متولد شده و بعد فوت شده یا آنکه زناده متولد نشده و

وفاقیہ کی مجلس



مرد منولد شده مجرم است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئل  
شهادت سه مرد و دو زن در رجیم مجرم است اما شهادت  
دو مرد و چهار زن در رجیم مجرم نیست چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئل  
شهادت دو زن و یک مرد در نکاح مجرم است و لکن در طلاق  
مجرم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از  
فقهاء فتوی بان داده اند مسئل بشهادت یک زن در  
وصیت و مبرات ربع وصیت و ربع مبرات ثابت میشود  
بشهادت دو زن نصف آنها و بشهادت سه زن سه ربع  
انها و بشهادت چهار زن جمیع وصیت و جمیع مبرات ثابت  
میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهاء  
فتوی بان داده اند مطلب پنجم در شهادت  
کسانی است که شهادت ایشان در حق دیگری مجرم  
و ممضی است و در آن چند مسئله است مسئل  
شهادت زن در حق شوهرش و شهادت شوهر در حق  
زنی مجرم است و زوجیت مانع قبول شهادت ایشان

مطلب پنجم  
در شهادت  
کسانی است که  
شهادت ایشان  
در حق دیگری  
مجرم است و ممضی  
است و در آن  
چند مسئله است

نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئل شهادت پدر در حق  
ولد و شهادت ولد در حق پدر و شهادت برادر در  
حق برادر مجرم است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در آن نیست مسئل شهادت شریک در  
حق شریک مجرم است مگر در چیزی که خود او از آن  
بهره داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی  
بسیاری از فقهاء فتوی بان داده اند مسئل شهادت  
وصی مجرم است در حق کسی در ادعای او بر موصی  
مجرم است چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلاصه در آن نیست مسئل شهادت وصی مجرم  
است در حق و امرت خواه کبیر باشند و خواه صغیر  
باشند که مال آنها در دست او باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه اینکه محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئل شهادت مهران در حق مهران  
مجرم است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
در آن نیست مسئل شهادت کسرا که بیعت معصی



و خلافت محل اعتنا باشد در آن نیست و عمل شهادت همان در حق منبران مجتبی  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شهادت کسب را که محبت  
معصیت حدیده اند هرگاه قوی کند از معصیت خود مجری است چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شهادت هاجم در راه خود ایشان  
غیر اهل ملت است مجریست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
شهادت اهل ذمه در وصی صلی که در عزیمت باشد و مسلمی بکفر نباشد که او را  
شاهد قرار دهد مجریست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله شهادت کسب که گوش او نمیشنود در قتل مجریست چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله شهادت کور اگر حفظ  
شهادت را کرده مجریست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله کبوتر باز مجریست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله شهادت خضر و کسیر که با اصطلاح  
خواجیه کرده اند مجریست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئله اینچاه مخصوصه که در احادیث وارد شده باشد از طبع  
در شهادت است مثل امانت و دیانت و عدالت و تعدد مجریست چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله شهادت شکر در کتبات  
که شهادت آنها مجری نیست و در آن چند مسئله است مسئله شهادت شکر

مسئله شهادت شکر  
در کتبات  
مجری نیست

در حق شرب در چنانکه خود را بچهره شرب است مجری نیست چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شهادت فافله که در راه در  
مجری نیست مگر آنکه از خارج فافله شاهد باشد پس مجری شود چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله شهادت جبر از برای  
کسب اگر جبر کرده مجری نیست اگر چه از برای کسب که او را اجبر کرده مجری باشد  
چنانکه بعد از مفارقت و از نزد کسب که او را اجبر کرده از برای او هم مجریست  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله شهادت  
ولد از ناز برای کسی مجری نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله شهادت مبرور و مجرم و فالجی که مادر را در  
باشند صمغ نیست مگر آنکه این امراض عارض شده باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله شهادت دشمن در راه  
دشمن و شهادت مهم و شهادت هر فحاشه و شهادت در وقتان و اهل  
نزد و شطرنج و امثال آنها و شهادت شارب الخمر مجری نیست چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله شهادت  
فاسق مجری نیست مگر بر نفس خودش چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله شهادت سائل بکف صمغ نیست چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله شهادت در حال



که در شاهد معتبر است و در آن چند مسئل است مسئل شهادت کسی که در  
ظرف اسلام متولد شده و متجاهر بفسق نیست و کسی که او را ندیده که فسق از  
او صادر شود و در شاهد عادل شهادت بفسق او نداده اند پس او است عادل  
که سر کرده عیوب و ذنوب خود را و شهادت او معتبر است اگر چه در پیش خود  
خدای خود گناه کار باشد و اگر شهادت چنین اشخاص معتبر نباشد مملکت  
منظم نخواهد شد و اثبات هیچ مدعی در نزد حاکم شرع نخواهد شد و رفع  
هیچ نزاعی نخواهد شد چرا که غیر از معصومین حقیقی علیهم السلام جمیع مردم غیر  
معصومند و چون غیر معصوم شدند بلفظ خود را این است که یک گناه  
مرتکب شده اند و معصوم علیه السلام شهادت این قبیل از مردم را قبول نمی فرمایند  
و حکم الهی شهادت ایشان جاری نمیکردند و میفرمودند که کسی مغرور  
نشود که من حکم الهی را جاری کرده ام و هر کس در میان خود و خدا حی از  
غیر بگردان او است بگردان او خواهد بود در نزد خدا اگر چه من برخلاف آنچه  
در واقع است بشهادت شهود حکم کرده باشم پس این حکم قطعاً از آتش جهنم  
که از برای او جدا کرده ام چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضلاء فقی  
بان داده اند مسئل مسلمانان عدولند در شهادت دادن بعض ایشان بر بعض  
از برای بعض مگر آنکه کسی گاهی کرده باشد که حد بر او جاری شده باشد و از آن  
گاه نوبه نکرده باشد یا معروف باشد در میان مردم بکذب دروغ گفتن و شهادت

زور و ناحق دادن چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در  
آن نیست مسئل شاهد باید متدین و امین باشد و با بصیرت باشد در  
امور که شهادت بان میدهد و از روی یقین شهادت دهد نه از روی ظن و  
کمان و حدس و تخمین و هر ضالمی و سادۀ لوحی نمی نیست و نه هر منبری مختل  
که تحصیل علم کرده باشد در شهادت خود و بسیار از روی ظن و حدس  
شهادت میدهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئل زنهای که در پس پرده عفت مستوزید و مشهور  
بستر و عفت و الطاعت شوهران خود میکنند و در مجالس مردان حاضر  
نمی شوند و تبرج جاهلیت ندارند شهادت ایشان مسموع است و در آن  
امور که باید شهادت دهند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست  
مسئل جواز است شهادت دان مردان نامحرم بر افراد کردن زنهای نامحرم  
اگر بیناسند آنها را از روی یقین بشهادت مردان محرم آنها چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئل شهادت بر شهادت  
کسی که مانعی داشته باشد که خود شهادت خود را اقامه کند جواز است در  
غیر حدود و شهادت بر شهادت بر شهادت جواز نیست در هیچ موضع  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه در آن نیست مسئل هرگاه دو  
شاهد مختل شهادت کسی شد بنام شهادت او مجری میشود و هرگاه یک



شاهد محل شهادت که شد نصف شهادت او محرم میشود چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها فوی بان داده اند مسئله هرگاه شاهد محل شهادت  
شخصی شد و بعد ان شخص انکار کرد که او را حامل شهادت خود کرده باشد پس هر  
کدام که عدالت بیشتر دارند و اعتماد بقول او بیشتر است باید قول او را قبول کرد و اگر  
هر دو مساوی باشند اعتنا بشهادت دویم که محل شهادت نیست نباید کرد چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیار از فقها فوی بان داده اند مسئله هرگاه کس را شاهد  
گرفتند بر فروختن زمین و حدود او از زمین بایع از برای شاهدین انکار کرد و لکن  
خود شاهد حدود او از زمین را میباید یا از کسانیکه اعتماد بقول نهادار حد  
او از زمین را معلوم میکند میتواند که شهادت دهد بر فروختن او از زمین با حدود  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فوی بان داده اند مسئله چنانچه  
شاهد که در اثبات نامعتبر است هرگاه دو نفر از این اعتبار شده باشند و  
دو نفر دیگر بعد از آن شده باشند و لکن معارضه بفسق نباشند و معروف بکذب  
دروغ گفتن نباشند شهادت هر چهار معتبر است چنانکه در احادیث وارد شد  
و بسیار از فقها فوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی در بیخ نماز شبانه رو کند  
جماعت حاضر شد باید بایمان نیاید او داشت و شهادت او را قبول کرد چنانکه در  
احادیث وارد شده و بسیار از فقها فوی بان داده اند مسئله کسیکه با مردم  
معامله میکند و ظلم نمیکند و دروغ نمیکند و بوعده خود وفا میکند پس عدالت

او ظاهر است و اخوت او واجبست و عیث او حرامست چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در ان نیست مسئله هرگاه یکی از ورثه میت شهادت دهد که  
میت مملوک خود را آزاد کرده بعد از آن مملوک از اد است و منتهی با ورثه را  
ان مملوک باید از عهده براید تا تمام او آزاد شود و هرگاه دو نفر از ورثه شهادت  
دادند که میت مملوک خود را آزاد کرده و ان دو نفر عاقلند تمام ان مملوک از اد است  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فوی بان داده اند

کتاب الحدود

و فی فصول فصل اول در حد زنا و امور متعلقه بانست و در ان چند مسئله  
مسئله زنا ثابت میشود بچهار مرتبه اقرار کردن از خود زانی و زانیه و شهادت  
چهار نفر مرد شاهد عادل و شهادت سه نفر مرد و دو زن چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله قوبه کردن زنا بچهار  
اقرار کردن بان و هرگاه زانی و زانیه قوبه کنند پیش از اقرار یا پیش از شهادت  
شهود قوبه اقرار قبول و مسموع بانست در نزد خدا و خلق و رفع میشود از ایشان  
حد و نباید ایشان را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در ان نیست مسئله هرگاه زانی و زانیه نداشتند و اگر چه کهنز مملوک خود باشد  
زانیه شوهری ندارد و یا محارم خود هم زانیه نکرده اند حد هر یک از ایشان صد زانیه  
است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست مسئله حد مملوک و مملوکه

کتاب الحدود  
فصل اول  
در حد زنا و امور متعلقه



نصف حد است که بچاه ناز باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه زانی زنی دارد بعد از آنکه با بمالو کیت که مانع از جماع  
 کردن نداشته باشد زنا یا وزنا محصنه است و هرگاه زانیه شوهری داشته باشد  
 زنا دادن او زنا محصنه است و حدانها اینست که هر یک از ناز یا ناز بزنند و بعد  
 از ناز یا ناز زن سنگ است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مگر آنکه جمیع حدین را مخصوص مرد و زن بپوشند مسئله کسیکه زنی دارد  
 که در سفر است یا زنی دارد که مانع دارد که با او جماع کند یا منع و منقطع دارد  
 زانی او زنا محصنه نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اغنا  
 باشد در آن نیست مسئله کسیکه با گناه و جبر یا زنی زنا کند باید بیاض و شربت  
 کردن و اگر چه محصن نباشد و هرگاه کشته نشد باید او را محبس انداخت تا  
 بمیرد و حد بر زن مجوره وارد نباید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله کسیکه با یک از محارم خودش زنا کند حد او اینست که بیاض و  
 بیاض و شربت سر او را از بدن جدا کند و اگر کشته نشد باید او را محبس مؤبد انداخت  
 تا آنکه در حبس بمیرد و همچنین آن محرم اگر راضی بوده باید او را با شمشیر کشت چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه با کنیز بیکه بعض  
 او را مالکست و بعضی از او است زنا کند بقدر یک مالکست حد او مرتع است  
 مثل آنکه اگر نصف او را مالکست نصف حد که بچاه ناز یا ناز است با و میزند او را

اخراج بلد میکنند و آن کنیز را بقدر یک از او است حدی که بچاه ناز یا ناز است و در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اغنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مرد بالغی یا دختر بالغه  
 زنا کند یا با زن دیوانه زنا کند یا با الغر احد باید زد اگر چه محصن باشد و دختر یا بانده  
 که حاکم مصلحت دانست میزند و اگر پسر یا بالغی یا زنی زنا کند نیز باید حد زد اگر چه  
 محصن باشد و پسر را تعزیر باید کرد بقدر یک حاکم مصلحت بداند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اغنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه مجنون یا زن شوهر  
 داری زنا کند با تمکین آن زن یا پسر آن زن را سنگسار کرد چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اغنا باشد در آن نیست مسئله  
 هرگاه شهودی شهادت دهند بر ناز دادن زنی و زنیها شهادت دهند که او  
 با گناه است حد از زن رفع شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
 نیست مسئله هرگاه زانی و زانیه بعد از حد خوردن باز زنی کنند یا مردی باینها  
 حد زد و رفع حد از آنها نشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای ائمه و انبیا  
 مسئله هرگاه زانی و زانیه بعد از حد خوردن باز زنی کنند یا مردی باینها حد زد  
 و اگر باز زنی کنند در حد چهارم باید باینها را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست مسئله هرگاه محلول بعد از حد خوردن باز زنی کند یا زنی با او حد بزند  
 تا هشت مرتبه و بعد او را بایک کشت و قیمت او را از بدین مال بجا حبس باید داد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر در کشتن او در دفعه هشتم

نه اظهاری میگویند



باز در مضمون مسئله هرگاه کسی از اهل ذمه یا کافر یا بدعتی که چه  
از سر کشیدن مسلمان شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که عتقا  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه اهل ذمه علی کند بطور ظاهر که در شرع  
اسلام از برای آن عمل حکم هست و باید حد زد اگر چه در طریقه خود او جایز باشد  
آن عمل از برای او مثل نکاح خواهد بود و در مجوس چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله حدود تا به بر طفل نابالغ و مجنون و شخص نافرست  
نمی شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در بلاد کفر  
حد را نباید جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
در وقت شدت کرم هوام مثل ظهر روزهای تابستان یا در وقت شدت سرما مثل  
صبح روزهای زمستان نباید حد را جاری کرد چرا که بسیار آنکه محدود از شدت کرم  
هوام و سرما آن بهیچ چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
کسی که اقرار کند که حد بر او وارد آمده و توبه نکند که چه معصیت از او صادر شده  
او را حد میزنند تا آنکه خود او بگوید میزنند پس نباید زد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که در بین حد خوردن بگردد و او را باید  
برگردانید و حد زد تا آنکه تمام حد خود را بخورد چنانکه در احادیث وارد شده  
خلافت در آن نیست مسئله کسی که ندانسته معصیت کند که حد داشته باشد  
باید او را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله

کسی

کسی که با عتقا علی کند که حد بر او وارد شده باشد مثل آنکه بیکان ابر که زن زن  
وزن بیکان آنکه شوهر شوهر او است جماعی کرد و در بعد علوم شد که اشتباه کرد  
وزن زن او نبوده نباید حد را جاری کرد و حد بر این او را بنامده چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مردی بصری نکند باید صبر کرد و حد  
باید و در حال صحت او را حد میزنند یا آنکه شاخه در نخ را بحد حاکم باید زد  
شعبه شعبه کند و بکده انشا خدا با و بزنند صبر کند که او نتواند تحمل شود  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که عتقا باشد در آن نیست مسئله  
هرگاه حد بر زن حامله وارد باید صبر کرد تا وضع حمل او شود و بعد از آن حد  
بر او جاری کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
زانیه حامله زانیه و بافتن زنی که طفل او را شیر دهد نباید او را حد زد تا  
آنکه طفل خود را شیر دهد و از شیر بکشد و احتیاجی باینکه زانیه باشد یا نوقصدا  
بر او جاری باید کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که عتقا باشد در  
آن نیست مسئله مرد را باید ایستاد و برهنه حد زد و زن را نشسته بالباس باید  
حد زد و در حضور بعضی از مؤمنین باید حد زد و گفایه بکند حضور یک مؤمن  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که عتقا باشد در آن نیست مسئله  
مردی که در بلاد کفر باشد باید سر او را تراشید و تا یکسال او را تنبیه  
کرد که در بلاد خود نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای ائمه

دارند



داده اند مسئله مردی را که باید نکاح کند که تا حقوه او بچینه نازیر  
 کمر او در کودال باشد و از اخال برزند نازیر کمر او در زرخال باشد و زن باید  
 کودال باشد که تا سینه او در زرخال باشد و سنگهای ریزه را برایشان بزنند تا آنکه  
 از ضرب سنگ بپزند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
 هرگاه کسی را که سنگ سار میکنند و خود او اقرار نمود چنانچه خود پس در پیشگاه او را  
 سنگ بزنند از کودال بیرون بیاورد و بر کمر او برکوبند و باید آنگاه او را  
 که جای بدر برد و لکن اگر خود او اقرار نکرده و چهار شاهد شهادت داده اند و  
 حلال و باید او را بر کمر بزنند و سنگ تا بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بیست  
 از ضحای قوی بان داده اند مسئله شهودی که شهادت بر مردم داده اند مستحب است  
 که اول اثبات سنگ بزنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر  
 در وجوب استجاب مسائل که حکم بر او وارد آمده مثل حکم بر حرام و  
 نباید حد را اجرا کند و سنگ بزند اگر چه حاکم شرع و سایر مردم ندانند معصیت  
 او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر اگر اهل علم جواز  
 مسئله هرگاه زنی ادعا کند که مردی معین با او زنا کرده و آن مرد انکار کند و چهار  
 مرتبه اقرار کند و چهار شاهد هم در میان باشد که ابله شود او مجاز نای او این  
 باید و حد بخورد یک حد قذف که هشاد نازبان است و یک حد زنا که اقرار کرده  
 که صد نازبان است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله

هرگاه

هرگاه مردی ادعا کند که بازه معینه زنا کرده و چهار مرتبه اقرار کند و زن انکار  
 کند و شهودی در میان نباشد انکار نمود و حد باید زد بیک حد قذف و اقرار او  
 یک حد اقرار بر زنا می و حد بر زن وارد نباید چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مردی کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که بازه معینه  
 زنا کرده و آن زن انکار کند یا آنکه زنی کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که مرد معینه با او  
 زنا کرده و آن مرد انکار کند و شهودی در میان نباشد هر یک را حد قذف باید زد که  
 هشاد نازبان است چنانکه حد قذف بیک اقرار هم وارد میباشد و حد زنا چهار مرتبه  
 اقرار کردن وارد میباشد که کمتر چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این  
 نیست مسئله هرگاه مردی بازه معینه کمتر از چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده اند و مرد  
 و زن طرف مقابل را معین نکنند حد بر هیچ یک وارد نباید چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله حد را بر سر و صورت و فرج محدود نباید  
 زد و لکن بر تمام بدن او باید زد و سنگ را بر سر و صورت فرج و بدن نباید زد و بر پا  
 بدن او که از کودال بیرون است باید زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این  
 مسئله هرگاه حدود در بین حد زن بمیرد یا در حد زن چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه کسی که حد بزنند باید از حد یک فرس  
 بزنند مثل آنکه حد زن را صد نازبان است و او صد و یک نازبان بزند پس آنچه را که زن  
 زده باید همان عدد بخورد و از حد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست

مسئله



مسئله هرگاه کسی چند مرتبه زنا کند و بعد بجا که شرع ثابت شود بمرتبه بایداورا  
حد بزند نه بعد زناها او و اگر بعد از هر زنا بی بر حاکم ثابت شود زنا یا او را  
حد باید بزند ناسه مرتبه و در مرتبه چهارم او را باید بکشد اگر ماول نباشد و اگر  
ماول باشد در مرتبه هشتم باید او را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در این نیست مسئله هرگاه کسی بایک زن چند مرتبه زنا کند و بر حاکم ثابت شود  
یک بار او جازم بکند و اگر باین زن متعدد چند مرتبه زنا کرده بعد از بیجا  
منع شده حد و متعدد باید بر او جاری شود چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله زن شوهر داری هرگاه شوهر  
کند و شوهر دوم با او جماع کند پس اگر شوهر اول او غایب باشد یا اینکه نتواند با او  
برسد و با او جماع کند باید آن زن را حد زد و اگر شوهر اول او حاضر است و  
میتواند با او برسد و با او جماع کند آن زن را نباید سنگ کرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه زنی در عده  
خود شوهر کند و شوهر با او دخول کند پس اگر در عده طلاق رجعی شوهر  
کرده یا تنگنا شود و اگر در عده طلاق غیر رجعی یا در عده وفات شوهر کرده  
باید حد زد او را و از او مسووع نیست اگر ادعا جمل مسئله کند چرا که هر زن که  
مسلمه باشد باید آنکه عده دارد و اگر میباید تمام جزئیات مسئله را میدانند  
که ما موافقت که سوال کنند پس در هر صورت حد را باید بر او جاری کرد یا نازنا

مکر و مکر سیوم و چارم و پنج و زاراد و هشتم و نهم و دهم و یازدهم

یا سکتا شدن چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده شد  
مسئله هرگاه مملوک زنا کند یا مملوک زنا دهد باید نصف حد که بچاه ناز یا تتر  
بر آنها جاری شود اگر چه محسن و محسنه باشند مگر در صورت مکرر کردن زنا  
مکرر جاری شدن حد بر آنها ناهفت یا هشت مرتبه پس در مرتبه هشتم باید آنها را  
کشت یا در مرتبه نهم چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر در  
کشتن آنها در مرتبه هشتم یا نهم مسئله ام ولد هرگاه زنا دهد حد او حد سایر  
کنیزها زانیه است که بچاه ناز بانه باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقها فتوی بان داده اند مسئله کسیکه اراده کند که زن را متعه کند و فراموش  
کند که صیغه راجاری کند و باو دخول کند پس بیادش آید که صیغه راجاری  
نکرده پس صیغه راجار کند و استغفار کند از تعجیل که کرده و حد بر آنها  
وارد نیاید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله کسیکه بیاید مردی را که با زن او زنا میکند جایز است در میان خود و خدا  
که هر دو را بکشد و لکن در نزد حاکم شرع تا چهار شاهد عادل شهادت  
ندهند یا خود آنها اقرار نکنند ثابت نمیشود چنانکه در احادیث وارد شد و  
بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی معفوءه داشته باشد  
که دخول باو نکرده زنا کند باید او را حد زد و سر او را تراشید و از شهر خود بیرون  
کرد که تا یک سال در غربت باشد بجهت زیادتی صدمه که باید باو برسد هرگاه



معهوده کسی پیش از دخول باو زناده باید او را حد زنم کرد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی در جمع عده وین  
این امر را جایز کرده اند و بعضی سر تراشه را مستحب دانسته اند و بعضی نه  
پیش سر را گفته اند و بعضی در مرد و زن هر دو سر تراشه و اخراج بلد را فائز  
شده اند و در هر صورت کسیکه معفوده غیر مدخول زنای او زنای محصنه  
نیست چنانکه غیر مدخول زنای او زنای محصنه نیست و خلافت که محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله کسیکه حدها متعده بر او وارد آمده باشد که یکی  
از آنها کشتن باشد آن حدها را پیش از کشتن باید بر او جاری کرد و بعد از  
کشتن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسی که باید  
رجم کرد در هر حال او را باید سنگ زد اگر چه در حال مرض و جنون و عتلا  
باشد چرا که رجیم بجهت کشتن است بخلاف کسیکه باید او را حد زنم کرد در حال مرض  
و در حال جنون و عتلا او را حد نباید زد چرا که خوف تلف و افساد و مقصود  
از حد زنم کشتن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
کسیکه در بیرون حرم موجب حدی از او صادر شد و بپناه برد بحرم در حرم بپناه  
حد او را بر او جاری کرد و لکن امر را در مطعم و مشرب بر او تنگ نباید گرفت و آنکه  
خود او را حرم بیرون رود و در خارج حرم حد بر او جاری کند و اگر موجب حد را  
در حرم مجاورت باید در حرم حد را جاری کند بجهت آنکه حد حرم است

کرده اند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله رجیم را  
باید غسل داد اگر خود او پیش از رجیم غسل نکرده و نماز بر او گذارد و او را در  
قبرستان مسلمین دفن کرد بجهت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله در حضور طایفه از مؤمنین باید حد را جاری کرد و کفایت میکند  
حضور یک نفر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه یکی از چهار شاهد شوهر زانیه باشد شهادت او مهوع است اگر خاد  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند  
هرگاه حد و الهی زنم حاکم شرع موجب این ثابت شدن حد و جاری میکند  
مثل حد زنم و امثال آن و لکن حد و بکر در حقوق مردم باید جاری شود  
مثل حد تلف و اقزای غیر اگر صاحب حق و کیل که اقزای بر او نبوده اند مطالبه  
کرد از حاکم شرع که حد را جاری کند جاری نمیکند و اگر مطالبه نکرد حاکم بخص  
ثبوت اقزای زنم و حد را جاری نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقها قوی بان داده اند مسئله کسیکه با انکث خود از زانیه بکارت با کرم از او  
کرد یا با زانیه دیگر مثل انکث باید مهر المثل و را بدهد چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه با انکث  
امثال آن از زانیه بکارت کنیز را کرد باید ده یک قیمت آن کنیز را بمال او بدهد  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند و بعضی بقتل



قیمت او در دو حالت قائل شده اند و در هر صورت کسی که از الله بکارت را کرده  
اگر چه زن باشد باید تضرع شود اگر چه از الله بکارت کنیز را کرده باشد و تضرع  
او از سه ناز یا نه ناز و نه ناز یا نه بغله یک حکم مصلحتی اند چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسبب از فقهاء فوئی بان داده اند مسئله کسی که کنیز خود را تزویج  
کرده از برای کسی که اگر چه از برای مولی خود باشد و خود او بان کنیز را نکند حد  
تمام باید بر او جاری شود یعنی هرگاه آن کنیز مدخوله شوهر خود بوده و مالک او باشد  
زنا کرده باید او را رجم کرد و اگر غیر مدخوله شوهر بوده باید او را حد زنا صد  
ناز یا نه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی  
در عده رجعت مطلقه خود زنا کند یا مطلقه رجعت در عده خود زنا دهد باید  
رجم کرد ایشانرا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
آن نیست مسئله حد زنا در عده غیر رجعت جلد است نه رجم چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله ملوک که زنی دارند  
او را ازاد کنند پس زنا کنند پس اگر بعد از ازادی باز خود جماع کرده و بعد زنا  
کرده باید رجم کرد او را و اگر بعد از ازادی جماع باز خود نکرده و زنا کرده باشد  
حد زنا چنانکه در احادیث وارد شده و بسبب از فقهاء فوئی بان داده اند  
کسی که با کنیز خود بدون اذن او زنا کند یا با کافره زنا کند پس اگر زن او مدخوله  
او بوده و بعد زنا کرده باید او را رجم کرد و اگر زن او مدخوله نبوده باید او را

حد زنا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله کسی که با مکاتبه خود زنا کند پس اگر مکاتبه از مال الکاتبه خود هیچ  
ن داده حد بر مالک جاری نشود و اگر بعد از دفع مال الکاتبه خود داده باید  
حد بر او جاری شود اگر غیر محصن است و اگر محصن است باید رجم شود چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسبب از فقهاء فوئی بان داده اند مسئله هرگاه  
کنیز غرض وجه تمکین مالک خود را کرده در زنا با او یا بدحد بر او جاری کرد  
و هرگاه ادعا اجبار کند از او مسموعت و حد را نباید بر او جاری کرد چرا که  
ندرا الحد و بالشبهات چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست  
مسئله کسی که کنیز بر او سر زن مسلمه خود تزویج کند بدون اذن و امضا  
آن زن یا زن یهودیه یا نصرانیته یا مجوسیه را بدون اذن و امضا زن مسلمه  
تزویج کند و بدون اذن آن زن یا انها جماع کند و بداند که بدون اذن و امضا  
زن خود جایز نیست از برای او که کنیز یا ذمیته را تزویج کند باید او را ثمر حد  
زد کرد و ازده و نصف از بانه باشد و نصف از بانه را با بنطور باید زد که وسط  
ناز بانه را بدست بگیرند و بر تن او در میان او و کنیز و ذمیته بفرود آید  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله کسی که در زمان شریعه مثل ماه رمضان زنا کند یا در مکان شریف مثل مسجد  
مشرقی یا مکه معظمه یا در مسجدی علان بر حد زد که فرار داده شده باید او را



صدقه زد پس اگر خدا و قتل است و این را قتل باید زد و اگر خدا و قتل نیست  
بعد از حد زدن باید صدقه زد چنانکه حضرت امیر مصلو الله علیه السلام  
الحجر یک در ماه رمضان شمس کرده بود هشتاد تازانه زدند و او را در شب کسری  
و روز یکشنبه تازانه زدند بجهت حرمت ماه رمضان چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بیابند و مرد مجرب برهنه را  
زیر لب لحاف بدون ضرر و جراحت از سر و هوا و نداشتن جامه که هرگز خود را  
پوشانند باید هر یک را قهر بر کرد از زدن سه تازانه هر یک تا نود و نه تازانه  
بگذرد هر یک حاکم مصلحت بداند و اگر خود را از آنها معلوم شد بر حاکم باید حد تمام  
بر آنها جاری کرد از جلد و زخم چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضائل  
بان داده اند و ضائق مرد لواط و حلقان و امور متعلقه بان است و در آن  
چند مسئله است مسئله لواط ثابت میشود بچهار مرتبه اقرار کردن از فاعل  
یا مفعول چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
کمتر از چهار مرتبه اقرار کرد ثابت نمیشود و حکم در آن نیست چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فضائل بان داده اند و بعضی قهر بر را لازم دانسته اند  
و در احتیاط نیست مسئله هرگاه اقرار در میان نباشد ثابت میشود لواط بشما  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شهادت چهار  
شاهد عادل را در اثبات لواط معتبر دانسته اند نه شهادت زن و نه و خلافت در آن نیست

بایبند و زن بر  
دور زیر لب لحاف  
بیابند و مردی را  
برهنه را اگر رفت و شد  
نباشند و زن زیر لب  
لحاف

فضای  
نوعی  
نوعی

مسئله هرگاه فاعل و مفعول بالغ و عاقل و مختار باشند و دخول در بر شاه حد  
ایشان اقل است بطوریکه خواهد آمد و مساوی است در این حکم محسن و غیر محسن  
و از ادومیه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
و احادیثی که بظاهر خلاف این حکم وارد شده محمول بر تنبی و غیر آنست مسئله لواط  
کشتن لاطی مایه است اینست که آنها را سنگ آکنند بطوریکه گذشت تا کشته شوند  
یا آنکه دست و پای آنها را ببندند و از کوه بلند یا عارت بکنند و بیندازند تا کشته  
شوند یا آنکه آنها را زنده با آتش بسوزانند تا سوخته شوند یا آنکه دیوار بر سر  
آنها خواب کنند تا در زیر آن بمیرند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مگر آنکه خواب کردن دیوار را بعضی ذکر نکرده اند مسئله هرگاه آنها را  
کشتند مستحب است که بدن آنها را با آتش بسوزانند چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مرد بالغی یا پسر صغیر یا دیوانه لواط کند  
و دخول کند از نزد او باید کشت بطوریکه گذشت و آن پسر را باید قهر بر کرد و زد  
بقدریکه حاکم صلاح داند باندازه تحمل و قوت و ضعف آن و اگر دیوانه بظهور  
که منیر است از نزد او را هم باید تنبیه کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه مالکی یا غلام ملوک خود لواط کند باید او را کشت  
اگر ملوک او صغیر است باید بقدر قوه و ضعف او را زد و اگر کبیر است باید  
او را کشت مگر آنکه ادعای مالک او را کرده و اجبار یا اولو لواط کرده پس



بجمله احوال و احوال و بالثبوت و انباید گشت چنانکه در احادیث وارد شده  
خلافه در آن نیست مسئله هرگاه ملو طی ادعا اجبار و اگر اه کند که در بار او  
احتمال رود و انباید گشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافه در آن  
نیست مسئله هرگاه کافی یا طفل مستی الواط کند باید او را گشت اگر چه خول  
با و نکرده باشد و تخفید کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه که محل  
اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه کافی یا کافی الواط کند جایز است که  
انها را بکشند یا انها را باهل دین انها تسلیم کنند تا خودشان بطریقه خودشان  
حد بر انها جاری کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست مسئله  
کسی که دخول نکند و تخفید کند یا پیش یا سر یا در میان الی غیره و بدون خول  
الک خود را بمالد یا بداند و احدی در بصدان یا نه چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقها فتوی باین داده اند و بعضی کشن را لازم دانسته اند مسئله کسی که  
بیوسد لیس را از رو شهود باید او را حد زد صدان یا نه چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافه در آن نیست مگر آنکه بعضی بنحوی و اوقائل شده اند و فصل  
ستیم در سخی و امور متعلقه بآنت و در آن چند مسئله است مسئله  
ثابت میشود سخی چنانکه الواط ثابت میشود بجهت عموم منزله که در احادیث وارد  
شده و خلافه در آن نیست مسئله هرگاه دوزن یا یکدیگر مساحقه کنند  
هر یک فرج خود را بفرج دیگری بمالد و آن دوزن شوهر نداشته باشد حد

فصل  
در سخی

حد انها حد زن است و هر یک را صد ناز یا نه باید زد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافه که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دوزن شوهر را در حد  
کند باید انها را زنده باقی بماند تا سوخته شوند و پیرند و هرگاه یکی از انها  
شوهر دارد هم او را باید سوزانید یا سنگسار کرد و دیگری بر احد زد صد ناز یا نه چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافه که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دوزن  
بر هندی در زیر پل تخاف بیاید بدون ضرورت و در بر هندی انها باید انفاقی کرد  
که اینکار را نزل کنند و هرگاه بعد از هنی ترک نکنند در دفعه دوم باید هر یک را زنده  
صد ناز یا نه زد و اگر بعد از حد باز ترک نکنند در دفعه سوم باید انها را گشت چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافه در آن نیست مگر آنکه بعضی کشن را در دفعه چهارم  
گفته اند بجهت احادیث دیگر مسئله هرگاه زنی که شوهر او با او جماع کرده بدون آنکه  
مذکر بکند در باد خمر مساحقه کنند و نطفه شوهر او از فرج او منتقل شود بفرج  
و حامله شود پس آن مختصر از حد زن را باید بداند چنانکه چون طفل متولد شود بگنا  
او زایل شود پس از آن را باید سنگسار کرد چرا که محصنه بوده و چون طفل متولد شد  
او را باید بیدار و داد که صاحب نطفه است و در حد زن بعد از وضع عمل او باید صد  
ناز یا نه زد چرا که محصنه نبوده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافه که محل اعتنا  
باشد در آن نیست مسئله هرگاه در حد قیادت و در آن مسئله است  
مسئله کسی که درین داد و نفر نالیف کند که زنا کند ملو است بزبان رسول خدا

فصل  
در حد زن



فصل فی حد زانی

صلی الله علیه و آله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله قواد  
 کسبیت که در میان مردان و زنان و اطفال نالفت میکنند بر این ناول و لواط و حضا  
 و خلافت در آن نیست مسئله حد قواد سه ربع حد زن است که هفتاد و پنج ناز باشد  
 و بعد از حد زدن باید از او اخراج بلد کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 در آن نیست **فصل فی حد زانی** و افری است و در آن چند مسئله است  
 حرام است افری بسن مطلقا خصوص افری بر مؤمنین آن الذین بودند و المؤمنین  
 و المؤمنات بغيرها اگر توبه و اعتقاد نمودند و ائاما مبینا چنانکه در احادیث وارد  
 شد و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله کسیکه حسن و محسن نسبت  
 بر ناز دهد جمیع عبادات و فاسد شود و در روز قیامت هفتاد هزار سال و از آنجا  
 زندان پیش رو و ویت سر و بعد از میشود که او را به جهنم براند چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه نسبت زنا و لواط علی حد باید او را  
 هشتاد ناز یا نه زدن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
 هرگاه یک نفر یا دو نفر یا سه نفر یا چند خود ببینند کالمیل و الکلمه که کسی زنا میکند  
 و بگویند که فلان را کرد حد هر یک از آنها هشتاد ناز یا نه است چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مسئله حد زانی و افری ناول و لواط هشتاد ناز یا نه  
 اگر چه کسی افری بسته ملوک باشد چنانکه در حق الناس تمام حور باید از برای مستح  
 بجا آورد و لکن در حقوق الهی ملوک را نصف حد ازاد باید زد چنانکه در احادیث وارد

شده

شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه بمسلم عاقل باستر و عفاف نسبت زنا و  
 لواط دهد باید حد را بر او جاری کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مسئله کسیکه نسبت زنا و لواط بکافر یا مجنون یا طفلی یا کسیکه مشهور است بزنا و  
 لواط دهد او را حد تمام نباید زد و لکن بقدر یک حکم مصلحت اندازند و نیز اگر از هشت  
 ناز یا نه چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر کسی قتل  
 کرد او را بر زن نباید پدر را حد تمام زد و لکن کمتر از هشتاد ناز یا نه بقدر یک حکم صلاح  
 دانند و نیز چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر بفرزند  
 خود بگوید یا بن الزانی و مادر او مرده باشد پدر را نباید حد تمام زد بجهت مطالبه فرزند  
 او و لکن کمتر از هشتاد ناز یا نه بقدر یک حکم صلاح دانند و نیز چنانکه در احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه پدر بفرزند خود بگوید یا بن الزانی  
 و مادر او زنده باشد و مادر او مطالبه کند از حاکم که شوهر او را حد تمام حد را  
 بر او جاری کند و همچنین هرگاه از برای مادر فرزند یا بشمار غیر شوهر یک نفر قتل کرده  
 یا اقرار به داشتن باشد که ایشان مطالبه کنند از حاکم که شوهر قتل کننده را حد تمام  
 تمام حد را بر او جاری میکند چنانکه ایشان میتوانند و میتوانند مطالبه کنند از حاکم  
 که حد را جاری کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 فرزند قتل کند پدر یا مادر خود را و نسبت ناپیک از ایشان دهد تمام حد را بر او  
 جاری باید کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه شخصی

جائز



جامع بر قذف کند و نیت بر نادر دهد و هر یک از اینست بر نادر دهد جدا جدا  
 نامه منعدده بر او جاری شود و هرگاه جامع بر یک قول نیت بر نادر دهد  
 یکجا نام بر او جاری شود اگر آن جامع یک دفعه محضت را از خاک مطالبه کند و  
 هرگاه هر یک جدا گانه مطالبه کند حد و دو نامه منعدده بعد مطالبه کنندگان  
 باید بر او جاری شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در  
 آن نیست مسئله حد قذف و افشای زنا یا الوطای بارش هر سه بدور نیت  
 مقدوف اگر خود مقدوف عفو یا استیفا حق خود نکرده باشد پس هر یک از  
 ورثه نسبه میتواند از خاک شرع مطالبه کند که مفسر بر احدی از و هرگاه بعضی  
 عفو کند مفسر بر او بعضی عفو نکند میتواند مطالبه کند که حاکم شرع  
 تمام حد بر مفسر جاری کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست  
 مسئله زوج و زوجه و سایر ورثه سبیه ارث مطالبه حد قذف باینست  
 مکر امام علیه السلام که اگر نخواهد حد را جاری میکند و اگر نخواهد عفو میکند چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله مفسر بر ابالباس باید حد زد  
 و نباید او را مانند زانی عریان کرد و باریست که زانی باید زود قذف را بآن شد  
 زد و باید زنی او بضرر متوسط باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در  
 آن نیست مسئله هرگاه کسی بخود یا به سب کند و بدو بگوید بیکی از پیغمبر و ائمه  
 طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باید او را کشت اگر چه او کافر باشد و کسی که

شوند شام او را باید او را بکشد و لازم نیست که او را بمراغه بریزد حاکم شرع که  
 حاکم او را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله  
 که بگوید من نمیدانم که محمد صلی الله علیه و آله ضایع بوده یا نه باید او را کشت و  
 کسی که بشنود از او که میگوید نمیدانم پیغمبر صلی الله علیه و آله راستگو بوده یا  
 نه او را نکشد خود او منافق است و مسلمان واقع نیست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله کسی که ادعای پیغمبری کند بعد از پیغمبر  
 آخر الزمان صلوات الله علیه و آله یا پیغمبری را بعد از او از برای غیره ادعا کند پس  
 چنین ادعای را از کسی بشنود باید او را بکشد و نباید از او طلب کند دلیل از برای  
 ادعای او چرا که دلیل ظاهر تر و واضح تر و محکم تر باطل بودن ادعای خود  
 او نیست که ادعای نبوت کرده بعد از پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و کسی که  
 دلیل از او طلب کند همان طلب دلیل او نیست که در مسکن ابرج پیغمبر نبوده یا نه  
 مسلمان نیست چنانکه از ضرورت پدید می آید و مذهب معلوم میشود علاوه بر احادیث  
 که وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله ساحر را باید کشت اگر ثابت شود که  
 مسلمان باشد و لکن اگر ساحر غیر مسلمان باشد باید او را تغیر کرد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلاف آن در آن نیست مسئله مکروه است که طفل و معلوم را  
 پیش از پنج یا شش یا ده ناز یا نه بجهت نادب برتند چنانکه در احادیث وارد شده و  
 خلاف آن در آن نیست مگر آنکه بعضی حرام دانسته اند ناز یا نه را و مسئله

که محل اعتنا باشد



کسیکه غلام و کنیز ملوک خود را نسبت بزنادهد باید اورا تغیر کرد و تمام خود را  
بر او جاری نباید کرد چنانکه هر کس فلان کند ملوک و ملوک را باید اورا تغیر کرد  
نباید تمام زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
نیست مسئله هر کس که فعل و اجبر را نزل کند یا حرام را ترک کند که حد مخصوص  
در آن نباشد باید اورا تغیر کرد بقدریکه حاکم صلاح دانند نظر بقوت بدن  
ضعیف بدن انشخص چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست **فصل**  
**ششم در حد شرب خمر و مسکر و امور متعلقه بآنست و در آن چند مسئله است**  
حد شرب خمر و هر شراب مست کننده هشتاناز پانه است چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت در آن نیست مسئله شراب مسکر را از انکور و خمیا و موبر و کندم  
جو و ذره و عسل میسازند و همچنین از هر چه پستاند چون مست کنند شد حرام  
میشود و حد شرب خمر شراب ان تعلو میگیرد با شرافط که ذکر میشود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله حد شرب مسکر تعلو میگیرد  
بهر شخص بالغ عاقل که مجنون نباشد و بداند که ان حرامست با اختیار و تعملاً شرب  
کند اگر چه با قطر باشد یا مروج بچهره کند که مست نکند اگر چه اشامده  
زن باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله تمام حد اول  
خمر و شراب یا خمر اگر چه شراب ملوک باشد چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست و احادیثی که دلالت بر نصف حد دارد

فصل ششم  
در حد شرب خمر و مسکر  
و امور متعلقه بآنست  
و در آن چند مسئله است

برقیه است مسئله کسیکه از رو خطا مسکر را اشامده مثل آنکه بجان شربت شد  
یا سکنجبین یا سایر مشرب طیبه اشامد یا آنکه او را فریب دادند و در اغذیه و شرب  
طیبه مروج کردند یا با جبار بخل او را بخند یا او را ترسانند که اگر خوراک است  
خواهد دید که طاقت نراند اشرب باشد خلافت از او ساقط میشود و نباید اورا حد زد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله مجنون و طفل  
غیر مجنون را نباید حد زد هرگاه شراب بخورند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله کسیکه بعلت شرب توبه کند حد از او ساقط شود و نباید  
او را حد زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله ثابت  
میشود شرب مسکر شهادت دومر عادل چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در آن نیست مسئله ثابت میشود شرب مسکر از اقرار خود شارب  
مرتبه اگر شارب مکلف و آزاد باشد او را اجبار باقرار نکند چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله شارب مسکر باید عمریان کرد مگر  
عوت او را در وقت حد زدن و بر صورت و فرج او نباید زد و بر کتف و پشت  
سایر بدن او نباید زد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
در حال مشه نباید او را حد زد تا آنکه مست از او نرسل شود چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه دود فیه شرب مسکر کرد و بعد  
از هر دفعه حد بر او جاری شد و بار ترک نکرد و در دفعه سوم شرب کرد باید



اورا گشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئله هرگاه کسی مکرر شرب مسکر کرد و بعد از هر شرب حد بر او جاری شود  
بیش از یکبار نباید بر او جاری شود و از برای هر شرب حد نباید جاری کرد چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه بکر عادی باشد  
داد که شخصی شرب کرده و عادی بکر شهادت داد که او مسکر بر آن گزیده پس  
احتمال نزود که با جبار یا خورنده اند حد را باید بر او جاری کرد چرا که نامحرم  
فی نمیکند و لکن بمحض کردن نمیتوان حد را جاری کرد با احتمال آنکه ندانسته خورد  
یا او را اجبار کرده اند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئله هرگاه شخصی شرب مسکر کند و حلال داند شرب آنرا  
پس حاکم شرع او را امر باید بکند که توبه کند از حلال دانستن پس اگر توبه نکرد  
باید او را حد زد و اگر توبه نکرد باید او را گشت چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در آن نیست مگر آنکه بعضی حکم مرتد را بر او جاری کرده اند و در مرتد  
فطر و مرتد ملی چنانکه فرقت در اینجا فرق گذاشته اند و بعضی در خمر اینکار  
جاری کرده اند و در سایر مسکرات جاری نکرده اند مسئله کسیکه مسکر برافروشد  
و فروختن آنرا حلال داند باید حاکم شرع او را امر کند توبه کردن از حلال  
دانستن مسکر و فروختن آن برای خوردن پس اگر توبه نکرد از او قبول میشود و اگر  
توبه نکرد او را باید گشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در آن نیست

مگر آنکه بعضی حکم مرتد را بر او جاری کرده اند و بعضی حکم انحصار بیع خمر دانسته اند  
نه سایر مسکرات چنانکه در احادیث وارد شده مسئله سابقه گذشت و بعضی بغير  
فاصل شده اند و در سایر مسکرات مسئله هرگاه یکی از اهل ذمه علانیه شرب کند باید  
او را حد زد اما در اندرون خانه خود دانست چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در آن نیست **فصل هفتم در حد زدی و امور متعلقه بآنست**  
از چند مسئله است مسئله زدی بر آنکه دست او را باید برید باید بالغ و عاقل  
و مختار باشد و بداند که زدی حرامست و بداند که حد از برای آن هست و باید  
شبهه در زدی و نباشد مثل آنکه بخیال اینکه مال الهی است برداشته مال خود را  
و باید بداند نباشد که مال او را در زدی بداند و باید که قفل را گشوده باشد  
یا در بر آگشوده باشد یا در باری سقف را سوراخ کرده باشد یا نفی کرده باشد بدو  
اطلاع حد مال و مال را مخفی برده باشد پس هرگاه طفلی یا مجنون یا مجوس  
یا جاهل بجهنم یا جاهل بحد زدی یا از راه شبهه یا بدینکه مال فرزند خود را در زدی  
باشد یا خون بر آن کشیده باشد مثل آنکه از جامی و مسجد و امثال آنها چیزی برده باشد  
یا بطور خانیچه باشد بلکه علانیه چنین را از کسی برور گرفته و برده باشد نباید  
او را برید و حکمی بجز برای او نیست چنانکه تفصیل آن خواهد آمد انشا الله تعالی  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه آنکه محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله زدی  
میشود در زدی که باید دست او را برید بجهنم دادن و شاهد عادل در

فصل هفتم  
در حد زدی



زوجه حکم شرع یاد و دفعه اقرار کردن خود در نزد حاکم شرع مگر آنکه دزد  
ملوک باشد پس اقرار او معتبر نیست و بدو شاهد عدل دزدی از باب قضا و چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله هرگاه دزد یک دفعه اقرار کرد  
و بعد از اقرار انکار کرد که دزدی کرده مال را که اقرار کرده که بزد باید بدهد  
لکن دست او را نباید برید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله  
دزد یک دفعه اقرار کرد که دزدی کرده و بدو شاهد عادل شهادت داد که دزدی  
کرده باید مال را که برده بدهد و دست او را حکم شرع باید قطع کند اگر چه صاحب  
مال راضی بریدن دست او نشود و اگر چه مال را که دزدیده بر او حلال کند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت که محل اغنا باشد در انبیت مسئله هرگاه دزد  
پیش از آنکه درگاه حاکم شرع ثابت شود توبه کند توبه او مقبول و مجموع است  
و دست او را نباید برید و لکن مال را که برده باید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اغنا باشد در انبیت مسئله هرگاه دزد دزد او در نزد حاکم  
شرع ثابت شد چهار انگشت از دست او را از بند اخراج کند دست او میبروید  
دست او را با انگشت بزرگ او با ۲ میبکند و اگر بعد از قطع دست دزدی  
کرد و دزد حاکم شرع ثابت شد پای چپ او را از مفصل ان قطع میکنند و چنانکه  
پای چپ را نباید قطع کنند تا با پاشنه پا خود راه رود و اگر بعد از بریدن پای  
باز دزد کرد و دزد حاکم شرع ثابت شد او را باید بجلس اندازد و نصفه و کسوه او را

از بیت المال بدو که فقیر باشد و اگر در مجلس هم دزدی کرد و ثابت شد او را میکشند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله دزدی را که باید موقوف  
کرد فرق نمیکند که مرد باشد یا زن یا ملوک باشد یا ازاد یا کافر باشد یا مسلم اگر چه  
مسلم مال اهل ذمه را دزدیده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت  
مسئله زن و شوهر هر یک مال دیگری را بزدند پس ائمه و صندوق یا مکان  
بوده و ضلالت شکسته و برده اند باید موقوف شوند و اگر مال در میان فرزندان  
که هر یک اخل نمیزدند خیارش کرده اند نباید موقوف شوند و باید از عهده آن  
مال برانند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله اهل اخیان  
که همگی اخل نمیشوند هرگاه بعضی مال بعضی را بزدند پس اگر ائمه در میان  
صندوق و مقفل و مکانی بادر و بند و مقفل بوده و ضلالت یا در بر شکسته اند یا جلد  
سوراخ کرده اند و مال را برده اند باید موقوف شوند و اگر از میان خانه دزدیده اند  
باید از عهده برانند و نباید موقوف شوند و اگر محتاج بنا دهبه شوند باید تعزیر شوند  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبیت مسئله هرگاه پدر مال فرزندی  
خود را بزدند نباید موقوف شود اگر چه ضلالتی در بر شکسته باشد و مال محزون  
فرزند خود را دزدیده باشد و باید از عهده ائمه براید و لکن اگر فرزند مال پدر  
خود را دزدیده باشد پس اگر محزون بر شکسته و مال را از محزون برده باشد موقوف کرد  
و اگر از میان خانه برده و مال محزون نبوده نباید موقوف شود و باید از عهده مال براید



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مملوک مال مالک خود را بدزدد نباید مقطوع شود و اگر مال غیر مال خود را بدزدد باید مقطوع شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه جاج یا مخ مال حاکم خانه را بدزدد پس اگر از مالی دزدیده اند که حاکم خانه این بوده که انرا نمیشد و با وجود طبعیت او برده اند نباید مقطوع شوند و باید از عهده مال برانند و اگر از مالی برده اند که حاکم خانه ایشان را این بداند مثل آنکه مال را از مکانی که در آن راه نداشتند برده اند باید مقطوع شوند علاوه بر عهده مال چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مگر آنکه در بعضی از اقوال تراعی خلاف میشود مسئله هرگاه شریک ز مال الشرا که چیزی را بدزدد نباید مقطوع کرد اگر چه نصایب باشد چرا که حرز برافشکند و باید از عهده براید چنانکه در احادیث وارد شد و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه طفل صغیر دزد کند در دفعه اول و دوم باید غماض کرد پس اگر در دفعه سیم غماض کرد باید سرانگشتان او را زخم کرد که خون بیرون آید پس اگر نرسید و باز دزد کرد بند اول انگشتان را میزند و اگر باز نرسید و دزد کرد بند دوم انگشتان او را هم قطع میکند و اگر باز نرسید و دزدی کرد بند سیم انگشتان او را قطع میکند مثلاً زدن بالغ چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله نصایب که اگر از مال اگر دزدید باید قطع کرد و بعد دینار است که ربع یک مثقال شرعی که هیچ نوعی است

از عین طلای مسکوک بستکه که در میان مردم متداول است یا قیماً بچیز معادل و بعد مثقال طلای مسکوک باشد پس اگر کمتر از ربع دینار است عیناً یا قیماً نباید دزد را برید و باید از عهده براید چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی خمس دینار را اعتبار کرده اند و بعضی یک دینار تمام مسئله هرگاه که متعارفست که مردم داخل آن میشوند مثل حمامها و مسجد ها و امثال آنها که حرز نیست که کسی داخل آن نشود هرگاه دزد در آنها چیزی را بدزد باید مقطوع شود چرا که حرز برافشکند و باید از عهده براید مگر در میان این قبیل مکانها صدوق قطع باشد و دزد در حرز برافشکند و چیزی برانند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت مگر محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله مقصود حرز یکبار اگر دزد از اینجا چیزی را بدزد باید مقطوع شود هرگاه مکانیست که تصرف کسی باشد که غیر آنکس بدون اذن او داخل آن نشود یعنی حرام باشد داخل شدن در آن مکان مگر باذن آنکس که متصرف است یا چیزی باشد مانند صندوق در تصرف کسی که غیر آنکس حرام باشد که بدون اذن او چیزی را از آن بردارد اگر چه قطع هم بران نباشد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت مگر محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه دزد ثمر را از درختی دزدید که آن درخت در مکان محروم نیست نباید آن دزد را مقطوع شود و باید از عهده براید و لکن اگر ثمر را چیده اند یا زرع را دزدیده اند و در مکان محروم نیست یا کوه اند یا در خرمن کنده اند و دزد از بار و خرمن دزدید باید مقطوع شود علاوه



بر غرامت چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهای قوی بان داده اند مسئلہ  
 در سالهای محظوظ و تنگی هرگاه چیزی خورد نبرد زرد زردید باید مقطوع کرد و  
 باید از عهده برآید و لکن اگر غیر ما کوله را زد زردید باید مقطوع کرد علاوه بر  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهای قوی بان داده اند مسئلہ هرگاه در  
 مالوک کسیر بزد زردید باید مقطوع شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
 محل اعتنا باشد در ان نیست مگر آنکه بعضی مالوک صغیر را اعتبار کرده اند مسئلہ  
 هرگاه زردی از زرد زردید و بعنوان بند که فروخته باید مقطوع کرد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در ان نیست مگر آنکه بعضی صغیر را  
 اعتبار کرده اند نه کسیر را مسئلہ کسی که زن از خود را بفروشد باید مقطوع شود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای قوی بان داده اند مسئلہ کفن زرد  
 باید مقطوع شود چرا که حرمت میت مانند حرمت است و زرد زدن حرمت او را  
 کرده که بنش قبر او را کرده و کفن او را برده چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن  
 نیست مگر در شرط حد متناگفین مسئلہ کسی که بنش قبر کند و کفن او را برده باید تعزیر  
 شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در ان نیست مسئلہ هرگاه مالوک که او را  
 بزد زردی کرد از او مسموع نیست چرا که اقرار او اقرار در حق غیر او است که مالک او باشد  
 پس نباید مقطوع شود لکن اگر دو شاهد عادل شهادت بکنند او را زرد باید مقطوع  
 شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در ان نیست مسئلہ اگر طفل صغیر

و محزون اعتباری ندارد و اعتبار شهادت دو شاهد عادل است در باره این است  
 در احادیث وارد شده و خلاف آن در ان نیست مسئلہ اگر شخص بالغ عاقل از دزد  
 اجبار و خوف اعتبار ندارد مگر آنکه بعد از اجبار و خوف مال زردیده را بعینه حاضر  
 کند پس مال را بمالک ان باید داد و او را مقطوع کرد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلاف آن در ان نیست مگر آنکه احما الحواه یا بد که شاید مال را که حاضر کرده از کسی  
 خرید باشد یا در نزد او سپرده باشند پس نباید مقطوع شود مسئلہ هرگاه  
 زردی مکرر در دزد کرده باشد و بعد ثابت شود در دزد او باید قطع باید بر او واقع  
 شود نه از برای هر دزدی قطع بمقتضی لکن اگر دزدی ثابت شد و او را مقطوع  
 کردند و بعد از قطع باز زردی کرد قطع بکر بر او واقع شود بعد از ثبوت  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در ان نیست مسئلہ  
 هرگاه دست راست یا دست چپ یا هر دو دست زرد زدن باشد در هر صورت  
 انکسار دست راست و او را باید قطع کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه  
 محل اعتنا باشد در ان نیست مسئلہ هرگاه با شهادت دست چپ زرد را بر پندارند  
 راست او را نباید بزد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن در ان نیست مسئلہ  
 هرگاه دست چپ شخص را در قضا بریده باشند و بعد از ان زردی کند واجب نیست  
 که دست راست او را قطع کنند تا با ان دست بخورد و پاشامد و خود را بشوید  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و بعضی از فقهای قوی بان داده اند و بعضی گفته اند



که پایی چپ و را باید برید و سندان معلوم نیست مسئله هرگاه بریدن عضوی  
سرانگیند و عضو دیگر را فاسد کند یا سرانگیند بحدی که او تلف شود و نیز برای  
اونبست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله  
هرگاه جماعت متعدده با هم دزدی کنند پس اگر آنچه بر او دزدیده اند بقدر نصیب  
نسبت همه هست یعنی هر یک بقدر ربع دینار و بیشتر برده اند همه باید مقطوع  
شوند و اگر همه بقدر ربع دینار برده اند نباید مقطوع شوند چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه دزد مکرر دزد  
کرد و بعد از آن شهودی شهادت دادند که مکرر دزد کرده یکقطع بر او واقع میشود  
نه بیشتر و هرگاه شهودی شهادت دادند که دزد کرده و حاکم دست راست او را  
برید و بعد از بریدن دست راست و باز شهادت دادند که دزد کرده دیگر هم کرده پاهای  
چپ و را هم قطع میکنند و اگر بعد از قطع پایی و باز شهادت دادند که در دفعه  
سوم هم دزدی کرده او را حبس مؤبد میکنند چنانکه در احادیث وارد شده و  
بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله مقطوع کردن سابق و موقوفیت  
بمرافعه مالک زنی حاکم شرع پس اگر مالک بمرافعه رفت و نزد حاکم شرع  
و خود حاکم شرع مطلع شد بدزدی او مثل آنکه خود دزد دوم مرتبه اقرار کرد  
که دزد کرده یا شهود بدون طلب کردن مالک شهادت آنها را شهادت دارند  
که او دزد کرده یا آنکه خود حاکم شرع دیده که دزد کرده نباید او را قطع کنند لکن

اورا منع از دزدی میکنند و لکن اگر مالک بمرافعه رفت و نزد حاکم شرع و ثبات مدعی  
خود را کرد باید او را مقطوع کرد اگرچه مالک راضی نباشد و اگرچه مال دزدیده را  
باو ببخشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبست فصل هشتم  
در حد محارب و امور متعلقه بانبست و در ان چند مسئله است مسئله مقصود از  
محارب در این مقام کسی است که بجهت ترساندن مسلمانان التوحید را اظهار کند  
مثل شمشیر یا از غلاف بکشد یا نیزه یا النحر یا دیگر را در دست گیرد که مسلمانان  
بترسانند چه در شب یا در روز یا در روز و چه در آبادی باشد یا در بیابان یا  
انتهای بخانه کسی اندازد که خانه و اهل آنرا بسوزاند پس چنین کسی محاربست مگر آنکه  
معلوم باشد که میخواهد باز کند و میخواهد بترساند یا از برای امری دیگر که در حلی  
بترساندن ندارد اینکار را کرده چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انبست مسئله  
حد محارب قتل و صلب قطع دست راست و با چپ او است و اخراج بلد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در انبست مسئله هرگاه محارب بترساند مسلمانی لکن  
کسی را نکشد و مال را نبرد و کسرا عروج نکند باید او را اخراج بلد کرد و هر بلدیکه  
رفت باید نوشت باهل آن بلد که با او معاشرت نکنند معامله نکنند و با او اکل و  
شراب نکنند و مناکحه نکنند و نهر یک از بلاد که رفت باید که اهل آن بلاد را اعلا  
کرد که بر او مثل بکنند تا یکسال بلکه توبه کند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه محارب مال مسلمانی ببرد و لکن کسرا نزد

در حد محارب



مخرج نکرد و نکست باید دست راست و پای چپ و رافع کرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بان داده اند مسئله هرگاه عاریب مسلم اکث و مال  
از او نبرد باید او را کشت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بان  
داده اند مسئله هرگاه عاریب مسلم اکث و مال او را برد باید مال را از او گرفت و دست  
راست و پای چپ و رافع کرد بجهت زد او و بعد از او با صلابه زده تا سه روز و بعد  
از سه روز باید او را از صلابه بر آورد اگر نزنند مانند بیدار کشت و غسل داد  
بر او نماز گذارد و کفن و دفن کرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی  
بان داده اند مسئله هرگاه عاریب کفر اخرج کرد یا عضو از اعضا او را معیوب  
کرد یا قطع کرد باید قصاص کرد در علاوه بر حلو که باید بر او واقع شود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله عاریب مقول بجهت عبرت  
دیگران با صلابه بنزد تا سه روز و بیش از سه روز جایز نیست که او را بر صلابه بماند  
بلکه چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه عاریب  
کسی را مجروح کرد یا عضو از اعضا کسرا معیوب یا مقطوع کرد و لکن کسیر نکست  
و مال را نبرد باید از او قصاص کرد و بعد از او اخراج بلد کرد چنانکه از احادیث معلوم  
میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه او را مقتول کرد عاریب او را کشته از او  
عفو کند باید به کفرین راضی شوند جایز نیست که حاکم از حلال عفو کند و باید  
حلال را جاری کند چرا که حدود عاریب مانند بعضی از حدود نیست که او را مقتول

بنوانند از او بکنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
هرگاه عاریب پیش از آنکه فساد او ثابت شود بجا که شرع توبه کند حد عاریب را  
جاری نشود و لکن اگر کسیر آکشته یا جراح زده یا عضو را معیوب یا مقطوع کرده  
باید قصاص شود و اگر مال را برده باید در حد چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت در این نیست مسئله ثابت میشود فساد عاریب را نزد حاکم شرع باقرار  
خود او اگر چه بکفر نه افرا کند یا شهادت دو شخص عادل چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه عاریب بعد از ثبوت  
فساد او در نزد حاکم شرع توبه کند مسموع نیست توبه او و باید حد را بر او جاری  
کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله شهادت  
بعضی از زده ها و عاریب در باره بعضی از آنها مقبول نیست بجهت فسق آنها و شهادت  
بعضی از اهل قافله از برای بعضی مقبول نیست بجهت آنکه آنها مکرر هستند مگر آنکه  
صحت بعضی از آنها رسیده باشد و عادل باشند پس شهادت این مقبول است چنانکه  
در احادیث وارد شده و بعضی از فقهای فقهی بان داده اند و بعضی شهادت غیر اهل  
قافله را اعتبار کرده اند و این قولی است که اغلب صورت وقوع نیابد و فساد  
عاریب بجهت خارجین از قافله بسیار حد است مسئله در دیکه در حد تلف  
جان و مال و عرض و ناموس مسلمانی باشد خون او در حد راست اگر چه مثل سایر  
عاریبین با الت حریبه خوف نگردد باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت



در آن نیست مگر آنکه اگر اگر شرع دهنه بر او با فحد محار بر او جاری نمیکند و حد  
سارق را بر او جاری میکنند مسئله هرگاه کسی بخواند باز نه زنا کند با طفل و او را نکند  
و آنها را از خود دفع کند و او را مجروح کند یا عضو از او را قطع کند یا او را بکشد  
در میان خود و خدا گناه برایشان نیست و قصاص و دیه برایشان نیست و دنیا مگر آنکه  
مضار عا باشد و شاهد در میان نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئله هرگاه مقصود محارب بودن مال باشد نه کشتن و زدن باید الا  
یا واکند از جهت خوف دین و کشتن مگر آنکه بتواند دفع کند و اگر چه بکشتن  
او باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل عشا باشد در آن نیست مسئله  
کسی که از بازار می آید چیزی را بر او فرو کند یا به پیغام دروغ از کسی برای کسی  
از او چیزی بگیرد یا چیزی را با او بخوراند مانند بنک ناقره که شبه جنون باو غرض شود  
یا چیزی را با او بخوراند که منوم باشد و بخوابد و پس مال او را ببرد پس باید مال را  
بصاحبش بدهد و تعزیر شود و حد زدن و حد محارب بر او جاری نشود چنانکه از  
احادیث معلوم میشود و خلافت که محل عشا باشد در آن نیست **مسئله**  
در حدان بنان بهائم و اموات و امور متعلقه باینها است در آن چند مسئله است  
هرگاه از حیوانی کتبی بهیبه مثل کوسفند و کاه و شتر کشتن چیه شیران و  
نسلان جبهه حرام شود و باید آن بهیبه را کشت و بایش سوزانند که هیچ حیوانی  
از آن حاصل نشود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل عشا باشد در آن  
نیت

فصل فی حدان بنان  
در حدان بنان بهائم  
و اموات و متعلقه  
باینها است

مسئله هرگاه بهیبه موطوءه در میان اراده مشتبه شود باید رمد و نصف کرد و فرجه  
انداخت پس فرجه با سم هر نصف که بیرون آمدن بهیبه در آن نصف است پس بر همین  
آن نصف باید بدو نصف کرد و فرجه انداخت و همچنین مکرر باید نصف کرد و فرجه  
انداخت تا آنکه فرجه با سم یکی از آنها بیرون آید پس آنرا باید کشت و سوزانند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت که محل عشا باشد در آن نیست مسئله هرگاه بهیبه موطوءه  
از مال خود واطی نباشد باید قیمت آنرا واطی بمال آن بدهد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه حیوان موطوءه مثل الاغ و قاطر  
و اسب باشد که مقصود سوار و بار کردن آنها است باید واطی قیمت آنرا بمال آن  
بدهد و باید آن حیوان را بر دماغه که نداشتند که آن موطوء است و فروخت آنرا که عیب  
سرفش مال آن نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر  
آنکه در اینکه نمش آن حیوان را باید تصدق کرد یا واطی باید برسد یا مال آن خلافت  
و چون تم تصدق بمش و آنچه خواهد رسید قول تصدق خالی از قوه نیست مسئله  
و بعد حدان بنان که بیست و پنج ناز یا نه است باید واطی حیوان زد چنانکه در حدان  
احادیث وارد شده و بسیار از آنها قوی مان داده اند مسئله هرگاه واطی حیوان  
بعد از تعزیر باز واطی حیوان کرد در مرتبه سوم باید او را کشت چرا که واطی حیوان از  
جمله گناهات کبیره است که شکر دارد در مرتبه سوم موجب قتل است چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی در مرتبه چهارم قتل را قائل شده اند



مسئله ثابت میشود در زن حاکم شرع و طحی حیوان بشهادت دادن و شهادت عادل یا باقرار کردن خود فاعل اگر چه بیکر شهادت و شهادت زنهاد از اینها هیچوجه معتبر نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در از نیست مگر آنکه بعضی دومی را قرار را اعتبار کرده اند مسئله و طحی کردن بزنی که مرده باشد مثل زنای باز است که زننده باشد لازم شدت حد زن را در صورتی که واطی محسن نباشد و در لزوم رجم در صورتیکه واطی محسن باشد بلکه قباحات این عمل با مردگان قبیح تر است از زنای بازندگان و حد و رجم در این عمل شدید تر و سخت تر باید باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله کسیکه با مرد ملوط کند حد او حد کسی است که بازنده ملوط کرده باشد بلکه شدید تر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله کسیکه با دست یا عضو از اعضا خود او استمنی کند باید بقرع شود و کفست او را نباید آن قدر زد که سرخ شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست **فصل در حدود متفرقه** است و در از چیست مسئله کسیکه یک از پدر و مادر او یا هر دو مسلم باشند و او مرتد از اسلام شود و بگوید سخنی را که دلالت بر ارتداد او کند مثل آنکه بپزیری جوید از اسلام یا از پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله یا اطاعتهاش کند در حق اینها او مرتد فطرهایست پس هر کس بشنود امثال این سخنان را از او واجبست بر او که او را بکشد مگر آنکه نتواند یا ترس از فتنه داشته باشد چنانکه در احادیث وارد شده

و اگر کسی که با او ملوط کند حد او حد کسی است که بازنده ملوط کرده باشد بلکه شدید تر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله کسیکه با دست یا عضو از اعضا خود او استمنی کند باید بقرع شود و کفست او را نباید آن قدر زد که سرخ شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست

شده و خلافت در از نیست مسئله مرتد فطر را حاکم شرع میکشد و مال او را بوزن او تقسیم میکند و زن او را بعد از انقضای عده وفات شوهر میدهد اگر چه مساطر بر کشتن او نباشد و توبه او را قبول نمیکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست اعتنا باشد در از نیست مسئله مساکین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عا پیغمبر کنند از برای خود یا از برای غیر خود قتل او واجبست بر کسیکه این ادعا را از او بشنود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله کافر یک نازه مسلمان شود و بعد برگردد از اسلام او مرتد ملط است حاکم شرع از او طلب توبه میکند پس اگر توبه کرد و مسلمان شد از او قبول میکند و اگر توبه نکرد او را میکشد و مال او را بوزن او قسم میکند اگر مسلم باشند و زن او را شوهر میدهد اگر چه مساطر بر کشتن او نباشد بعد از انقضای عده طلا و چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله قتل هر یک از دین و مذهب واجبست بر هر کس که از اهل دین و مذهب باشد مگر آنکه نتواند یا از فتنه آن بشرسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله مذهب بدعت نیست که چیزی بکه معلوم است که از دین و مذهب است از دین و مذهب خارج کند و بخروج آن دین بوزنند یا چیزی بکه معلوم است که از دین و مذهب نیست آنرا داخل دین و مذهب کند و بدخول آن دین بوزنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در از نیست مگر از اهل بدعت مسئله مرتد هر کاه در دین کند یا کاه دیگر کند که حد داشته باشد اول حد او را جاری میکند و بعد از حد او را میکشد



چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه قاتل شود به  
 امامت کسیکه امام نیست از جانب خدا و کسیکه انکار کند امامت امامی که از جانب  
 خدا است و کسیکه بکفر کند که این دو نصیب در اسلام دارند هیچ نصیبی از  
 اسلام ندارند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر در نزد  
 اهل خلاف مسئله کسیکه طعن زند بدین و مذهب اهل حق قتل او واجب  
 چنانکه در احادیث وارد شده و طعن و بدنام نمودن آنها از جهت کفر و خلافت در آن  
 نیست مسئله قتل ساحر واجب است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا  
 در آن نیست مسئله کسیکه در مسجد الحرام حد صادر کند از روی کینه باید  
 او را از بعضی سبک داشت اگر در خانه کعبه از روی کینه حد صادر کند باید او را از خانه  
 بیرون آورد و از حرم بیرون آورد و گردن او را زدن چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه ریاضت بخورد باید او را نادید کرد و اگر با  
 اعاده کرد باز باید نادید شود و اگر باز اعاده کرد در دفعه سوم باید او را کشت  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه اهل  
 مینه و خون و کوشش خنزیر کند باید او را نادید کرد تا نترک کند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله کسیکه در روز ماه رمضان با زن خود  
 جماع کند در حالیکه هر دو روزمانند پس هرگاه زن تمکین او را کرده هر باید  
 كفارة بدهد و واجبست که از عمل خود توبه کند پس اگر توبه نکرد و دانست که بر کفر

شرع ثابت شد باید هر یک را ربع حد که بپست و پنج نازبان است بزند و هرگاه زن  
 تمکین نداشته و با جماع کرده بر زن چیزی نیست و شوهر او باید و كفارة  
 بدهد یکی از برای خود و یکی از جانب زن و حاکم شرع بعد از ثبوت پنج نازبان  
 باید شوهر بزند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل اعتنا باشد در  
 آن نیست مسئله کسیکه با زن خود جماع کند در حال حیض پس هرگاه در  
 اینک حیض جماع کرده باید یکدینار طلا یا مسکوک که هیجده نخود است كفارة  
 بدهد و هرگاه در حال انقطاع حیض جماع کرده نصف دینار باید كفارة بدهد و در  
 هر حال ربع حد زن که بدست پنج نازبان است بعد از ثبوت باید باو زد و باید  
 کند که چنین عمل را دیگر نکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل  
 اعتنا باشد در آن نیست مسئله سائلی که حرمش جه الله را غایت نکند و بگوید  
 بوجه الله چیزی باو بدهند باید ده نازبان باو زد چرا که سائلی شکایت کرد بر رسول  
 خدا صلی الله علیه که سؤال کردم از کسی که بوجه الله چیزی بمن دهد چنانکه بمن نداد  
 و پنج نازبان بمن زد فرمود ندامت پنج نازبان دیگر باو زد و فرمود ندامت برای  
 وجهه لشم خودت سؤال کن چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضیلتش  
 نان داده اند

کتاب الفصا

وفیه مطلبان فی الفصا طرف المطلب الاول فی قصص النفس و غيرها

در حد الفصا

المطلب الاول  
فی قصص النفس  
طریق  
اعضاد و غیره



القتل المثل  
القتل المثل  
القتل المثل

وفیه فصول الفصول الاول في اقسام القتل الموجب للفضاضة والدية  
وفیه مسائل مسئلة کسیکه بکشد کسی را که نباید او را کشت فکانه کشته جمیع مرد را  
و درجهتم جایگاه هست که کسی که جمیع مرد را بکشد در اینجا خواهد بود پس  
او در اینجا خواهد بود چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئلة  
قتل یا از روی عمد است یا از روی خطا است یا شبهه شجاعت چنانکه در احادیث وارد  
شده و خلاصه در آن نیست مسئلة قتل عمد آنست که کسی را که نباید کشت بکشد  
از روی عمد بجز الحاله باشد و بطریق وجه یا شمشیر و نیزه و امثال آن و چه بدتر زدن  
و چه از بلیت کاندل خان یا پیش جوان در زنده انداختن و چه بغیر کردن و آتش زدن  
و چه بمشت و لکد و سنا و چوب دهن و چه بخنه کردن بطریق دیگر از روی عمد  
او را بپایان کردن قتل قتل عمد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
نیست مسئلة قتل خطا آنست که کسی را مثل تیر یا بسوزنی یا مسمی انداختن  
ناگاهانه بخورد و او را بکشد یا الت حویبر از برای کاری بجاورد پس بحسب  
انصاف بانه بخورد و او را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در آن  
مسئله قتل خطا شبهه عمد است که کسی بقصد نادیده رفتن المثل کسی را بزند پس  
بحسب انصاف او بمیرد یا بقصد زدن بزند بقصد کشتن پس بحسب انصاف او  
بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی بآن داده اند مسئلة  
بعضی گفته اند که اگر کسی بآلت قتاله کسی را بزند و او بمیرد آن قتل قتل عمد است

اگرچه

اگر چه قاتل قصد کشتن را نداشته باشد و این قول خالی از تحقیق است چرا که در اینجا  
وارد شده که اگر با شمشیر و عصا و سنگ کسی را بزند بدون قصد کشتن  
آن قتل قتل عمد نیست پس شبهه عمد باشد تحقیق نزد بکثر است از عمد و در اینجا  
از مرتبه که در حدود بلای رب بر رب باید متمسک شد در دفع اجرای حدود چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئلة در قتل عمد و قتل خطا مقبول  
میتوانند که قاتل را از ای مقبول بکشند و میتوانستند از کشتن او بگذرند و او را  
عفو کنند و میتوانند با قاتل صلح کنند حق خود را بجز نیکه طرفین بآن راضی باشند  
خواه بگذرد بهر باشد یا بدیشتر باشد یا کمتر چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئلة در قتل خطا قصاص نیست نباید قاتل را کشت  
ولکن دیر باید داد خواه خطای محض باشد یا خطای شبهه عمد چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئلة شرطت رخصت مسکوت بودن قاتل با  
مقتول در حریت و آزادی پس از داد زدن از ای عبد ملوک نباید کشت و همچنین  
شرطت مسکوت بودن قاتل با مقتول در دین پس مسلم و ادرازی که فریباید کشت  
همچنین شرطت که قاتل پدر مقتول نباشد پس پدر قاتل را از ای فرزندان مقتول  
او نباید کشت و همچنین شرطت که قاتل مجنون نباشد و همچنین شرطت که  
مقتول مجنون نباشد و همچنین شرطت که قاتل طفل نباشد و همچنین شرطت  
که مقتول در دین حد شرعی که بر او وارد آمده کشته نباشد چنانکه در احادیث وارد

شده



شده و خلافت در آن نیست مگر در طفل ده ساله و طفل بکه قامت او پنج و شصت  
مسئله هرگاه شخصی کسیرانگه دارد و کسی او را بکشد قاتل را باید کشت و آن شخص را  
باید حبس مؤبد کرد تا در حبس بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئله هرگاه شخصی کسیرانگه دارد و کسی او را بکشد و شخص سب و تگاکند  
و بتواند آنها را منع کند و منع نکند پس قاتل را باید کشت و آن شخص را باید حبس مؤبد  
کرد تا در حبس بمیرد و چشمها نظر کند را باید کور کرد بکشدن میل آهنی در  
شده باقی چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن  
مسئله هرگاه کسی امر کرد شخصی که کسیرانگه یا با کراهت واداشت و اگر او را  
بکشد شخص قاتل را باید کشت نه کسی که امر کرده یا اگر او را باید حبس مؤبد  
کرد تا در حبس بمیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه کسی طفلی یا مجنون را امر کرد که کسیرانگه یا او کشت یا اگر او کشت یا  
بکشتن آنکس را نباید کشت چرا که او قاتل نیست و طفل یا مجنون را هم نباید کشت  
چرا که عمد و خطای آن هر دو در حکم خطاست و باید بدیهه را از غافله آنها گرفت  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه  
مالک ملوک خود را امر کند یا اجبار کند بکشتن کسی او بکشد مالک را از آزادی  
باید کشت چرا که ملوک شخص مانند انسان است و دست او و ملوک را باید در حبس  
مؤبد حبس کرد تا بمیرد در حبس چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء

قویان داده اند مسئله هرگاه کسی مجروح کرد یا صدمه زد بکسی و آن جراحت باشد  
سراپت کرد و مجروح را کشت پس قصاص جنایت او داخل است در قصاصات و نباید  
قصاص بر او وارد آورد و قصاص قتل کافیت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه کسی مجروح کرد کسیرانگه یا عضو از اعضا  
کسیرانگه کرد یا مقطوع کرد و بعد از آن کشت باید قصاص اطراف از او کرد و بعد از  
قصاص اطراف او را کشت و قصاص اطراف داخل در قصاص قتل و نمیشود چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه دو نفر مرد را زد  
مسلم بکشد بکفر آزاد مسلم را بکشد یا بکشد بکفر آزاد مسلم بکشد بکفر آزاد مسلم  
میتواند هر دو را بکشد پس اگر یکی از آنها را کشت و در آن قاتل کشته شده رجوع میکنند  
بان قاتل که کشته شده و نصف ید را از او میگیرند و ولی مقول چیز نباید بدهد  
اگر ولی مقول هر دو قاتل را خواهد بکشد باید بدیهه کامل را بان دو قاتل بدهد که  
بالمناصفه قسم میکنند پس هر دو را بکشد چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از  
فقهاء قویان داده اند مسئله هرگاه جمعی یا ثقیان بکشد مسلم از ادیر پس ولی  
مقول میتواند که همه آنها را بکشد یا بعضی آنها را و لکن اگر بیشتر از یک نفر بخواد  
بکشد باید بدیهه آنها را بکشد بدیهه بانها بدهد و بعد از آنها را بکشد مثل آنکه اگر  
سه نفر کشته اند کسیرانگه و ولی مقول بخواد هر سه را بکشد چنانکه بایست نباید بدهد  
چرا که این بکفر بازای آن بکفر مقول است لکن آن دو نفر را که نکشته باید هر یک را

باید بدیهه کامل را بکشد  
و قاتل از بدیهه بزرگتر و بعد از آن  
هر سه را بکشد و اگر نخواهد بکشد  
ایشان را بکشد



ثلث دیر را بپوشانند که در ازای مقبول کشته اند بدهند که دو ثلث به باین  
 برسد و یک ثلث به بیعوض جنایت خود انقضی که در ازای مقبول کشته شده و اگر  
 ولی مقبول بخواهد در نفرات تلافی بکشد آن شخص قاتل را بکشد باید ثلث به  
 بدهد در عوض جنایت خود ولی مقبول مبادرت بدین ثلث بکامله را بخوا  
 قتل میکند بر ورثه و قاتل پس ورثه هر قاتل دو ثلث دیر کماله و اینست  
 هرگاه ده نفر در المثال کشته باشند پس هرگاه ولی مقبول یکی از این ده نفر را  
 کشت و ورثه این بکفر رجوع میکنند بان نه نفر قاتل که کشته شده اند و هر نفر  
 ده یک میگیرند و یک عشر در عوض جنایت خود ان قاتل است و ولی مقبول کشته  
 و اگر ولی مقبول بخواهد جمیع آن ده نفر قاتل را بکشد میتواند کشت و لکن باید نه  
 دیر کماله بپوشاند و قاتل کشته شده بدهد و تفصیل صورتها و فرضها مختلفه  
 از آنچه گذشت معلوم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از فقهاء فتو  
 بان داده اند مسئله هرگاه دو نفر زن مسلمة ازاد بکشند بکرم مسلم ازاد بر ولی  
 مقبول هر دو را بکشد و جبر نباید بدهد چرا که دوزن قاتل در مقابل یک نفر  
 و اگر پیش از دوزن شریک شده در کشتن بکرم دوزن ولی مقبول بخواهد همه آنها را  
 بکشد میتواند لکن آنچه زاید بر دوزن است باید بدهد و آنها را بکشد و تفصیل  
 فرضها مختلفه از مسئله سابقه معلوم میشود چنانکه در احادیث وارد شده و  
 بیشتر از فقهاء فتو بان داده اند مسئله هرگاه یک زن حرة بکشد مرد حری را در صورت

اسلام هر دو باید از زن قاتل را کشت در مقابل مقبول و زیاده تفاوت دیر  
 از او نباید گرفت و اگر قصاص را بدید بمبطل کرد نباید تمام دیر مرد را بدهد مگر  
 آنکه ولی مقبول راضی شود بکسر از دیر کماله چنانکه در احادیث وارد شده و  
 بیشتر از فقهاء فتو بان داده اند مسئله هرگاه یک مرد مسلم ازاد بکشد مسلمة  
 ازاد بر ولی مقبول میتواند بکشد قاتل را و لکن باید نصف دیر را که پانصد دینار است  
 بپوشاند و اگر ورثه بدهد و اگر ورثه بدید راضی شوند باید پانصد دینار بدهد مگر  
 آنکه ورثه بکسر راضی شوند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آن نیست  
 مسئله هرگاه مردی ازاد یا اشترک بکشد مردی ازاد در صورت  
 اسلام جملة آنها ولی مقبول میتواند هر دو را بکشد و میتواند یکی از آنها را بکشد  
 پس اگر هر دو را کشت باید نصف دیر مرد را بپوشاند و او بدهد و چیزی بپوشاند  
 نباید بدهد چرا که دیر او پیش از جنایت او نیست و اگر ولی مقبول مرد قاتل را  
 کشت و زن قاتل را نکشت زن قاتل باید نصف دیر مرد را که پانصد دینار است  
 بپوشاند و اگر ولی مقبول زن قاتل را کشت و مرد قاتل را نکشت نصف  
 دیر از مرد قاتل میگیرد و در ازای جنایت او چیزی بپوشاند و زن قاتل نباید بدهد  
 چرا که دیر او پیش از جنایت او نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر از  
 فقهاء فتو بان داده اند مسئله هرگاه مرد ازادی حلو که بالاشترک بکشد  
 مرد ازاد برادر صورت اسلام جملة آنها ولی مقبول میتواند هر دو را بکشد و میتواند







مرد ازاد مینوا گشت و ردی را بن صورت در میان نیست چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی در صورت دارا احوال داده اند که  
 نصف ید مرد مقبول را از زن قاتله میکشند و او را بقتل میرسانند و فوق  
 صحت از فقها نقل شده مسئله مرد وزن زاد در جروح مساوی هستند خواه  
 در قصاص کردن و خواه در ردیه گرفتن تا آنکه ردیه زن نصف ید مرد میشود و اگر  
 زن بخواند قصاص کند از مرد خارج باید نصف ید جراح باشد و ردیه جراح  
 بمرد خارج بدل و بعد قصاص کند و اگر مرد مجروح بخواند از زن جراحه قصاص  
 کند میکند و جراحه چیزی علاوه بر قصاص که از او شده نباید بدهد و مقدار  
 ردیه جراحان در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی ردیه جراحان بیش از ثلث اعتبار کرده اند  
 و تا ثلث را در مرد وزن مساوی کنند مسئله هرگاه غلام ملوک غلام  
 ملوک یا کنیز بر یکدیگر غلامی یا کنیز را بکشد بمقتضا الحاق قاتل را  
 باید گشت و خلافت در آن نیست مگر آنکه بعضی تفاوت قیمت نهادن اعتبار  
 کرده اند و از احادیث چیزی که موجب یقین باشد یافت نمیشود مسئله هرگاه  
 ازادی ملوک را بکشد قیمت او را باید بمالک او بدهد خواه ملوک غلام باشد  
 و خواه کنیز باشد و اگر قیمت او بیش از ردیه است یا در ردیه نباید بدهد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مگر آنکه قاتل معتاد باشد

ردیه جراحات بر ثلث  
 ثلث ردیه مرد ازاد یا  
 بیشتر از ثلث است  
 صورتیکه ردیه جراح  
 جلد ثلث و بیشتر  
 بیشتر باشد

بکشتن ملوک یا پس باید و را گشت چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه ازادی ملوک که مؤمن را بکشد باید  
 بقتل کشیده شود و از غیر بکشد و واجب بر او کفاره و کفاره آن ازاد کردن شده  
 است و روزه گرفتن دو ماه به در پی و طعام دوازده شصت مسکین چنانکه  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه مالک  
 ملوک خود را بکشد در صورت عمد باید او را بقتل کشید و یک نفر بکشد  
 واجب بر او کفاره چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
 مگر آنکه بعضی بصدق کردن قیمت او لازم دانسته اند مسئله هرگاه ملوک  
 ازاد را بکشد ازاد بکشد خواه ملوک غلام باشد و خواه کنیز باید و را گشت خواه  
 مالک خود را بکشد یا غلام یا غیر او را چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
 آن نیست مسئله هرگاه ملوک کسی را بکشد یا غلام یا کنیز یا غلام یا کنیز  
 ملوک خود را بکشد یا غلام یا کنیز یا غلام یا کنیز ملوک خود را بکشد یا غلام یا کنیز  
 اگر بخواند او را ملوک خود فرار میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
 که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئله هرگاه ملوک کسی را بکشد یا غلام یا کنیز  
 خطا گشت باشد ردیه مقبول خود ملوک باید از عهده برآید و مالک او صحت  
 ردیه نیست و لکن مختار است در اینکه ردیه مقبول او بلیا مقبول باشد اگر قیمت  
 ملوک کمتر باشد از ردیه مقبول او بلیا مقبول بتواند بقتل دهد و از او بگیرد

در تفصیل احکام قصاص

مردیه مقبول کمتر باشد  
 از قیمت ملوک یا قیمت  
 ملوک یا بلیا مقبول  
 و غیر



و مختار است که مملوک خود را تسلیم کند با ولایت مقنول پس اگر قیمت مملوک بیشتر  
از دین مقنول زیاد باشد قیمت از اولیا مقنول میگیرد و اگر قیمت مملوک کمتر است  
دین مقنول اولیا مقنول نمیتوانند زیاد دین را از مالک مطالبه کنند چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مالک مملوک قاتل  
بخواهد مملوک خود را از کشته شدن و غیر آن خلاص کند در صورتی که بعد از  
بدون رضا اولیا مقنول نمیتواند و یا رضا ایشان میتواند چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مملوک کسی چنانکه مالک  
برساند از روی عداوت پس اگر مالک خود را کشته اولیا مقنول میتوانند از او قصاص  
کنند و میتوانند او را عفو کنند و همچنین اگر مالک خود را مجروح کرده باشد  
پس خود مالک یا اولیا مالک میتوانند از او قصاص کنند و میتوانند او را عفو کنند  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مملوک کسی  
مملوک دیگری را بکشد یا مجروح کند مالک مختار است که قصاص کند یا او را  
عفو کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه  
مملوک کسی مملوک دیگری را بکشد یا مجروح کند مالک مقنول و مجروح  
میتوانند قصاص کنند و میتوانند با مالک قاتل و جراح برضا طرفین چیزی از او  
بگیرند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه  
مملوک مدبر کسی چنانکه برساند بکسی مانند مملوک غیر مدبر در قصاص کردن از او

و اما در صورتیکه اولیا مقنول با مجروح او را استرقاق کنند و بخدمت ایشان  
مشغول باشند تا وقتی که مالک اول فوت شود پس اگر بقدر جنایت خود خدا  
کرد ما زاد میشود و اگر بقدر جنایت خود خدمت نکرده باید باندازه جنایت  
باز خدمت کند و بعد از آن که تسلی بر او ندارد چنانکه در احادیث وارد شد  
و بسیار از فقهاء فوئی داده اند و بعضی از فقهاء او را در صورتی که استرقاق مملوک  
میدانند و تدبیر مالک و اولیا باطل میدانند و دلیل محکم از احادیث در میان  
نیست مسئله هرگاه مملوک مکاتبه شود مشروط باشد یا مکاتبه کند از مالک یا  
هیچ نداده باشد حکم مملوک محض در قصاص و در دیه چنانکه گذشت  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله هرگاه مملوک  
بقدر یک مال را بکشد یا خود داده از ادب پس اگر کشتن از روی عداوت و یا  
مکاتبه که مال را بکشد یا خود را بکشد و از ادب و پیش از ادب قاتل  
اولیا مقنول میتوانند او را بکشند و اگر کشت مملوک محض یا مکاتبه که مال  
الکاتبه خود را کمتر از او داده و کمتر از او از ادب شده و حریب قاتل پیش از حریب  
اولیا مقنول نمیتوانند او را بکشند پس در این صورت مملوک و جنایت او بقدر  
ازادی او بر دمه او و بقدر مملوک او و خود او پس اولیا مقنول میتوانند  
کند و مالک شوند حصه مملوک او را و کاتب او باطل میشود چرا که حصه مملوک  
او منتقل با ولایت مقنول شده و از ملکیت مالک اول خارج شده پس اولیا مقنول

استرقاق  
بنده کردن



میوانند که حصه را بفروشند یا از برای خود بایع گذارند و اما انقدر از مکاتب  
 که ازاد شده باید کسبه و کار بکنند که اجرت آن با وکیا مقبول برسد چنانکه از احکام  
 معلوم میشود و خلاصه در این نیست مگر آنکه بعضی گفته اند که اگر مکاتب نصف  
 مال الکاتبه خود را داده و نصف ازاد شده حکم او حکم ازادات مسئله  
 مالک مکاتب تلخخار است که در حصه مملوکت مکاتب چیزی با وکیا مقبول  
 بدهد و کاتب و بایع بماند و باطل نشود یا آن حصه را تسلیم اوکیا مقبول کند  
 و کاتب او باطل شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در این نیست  
 مسئله هرگاه مکاتب مطلق که چیزی از مال الکاتبه خود را داده و فدر از او  
 ازاد شده از روی خطا بکشد کسب او عاقله نداشته باشد امام علیه السلام بدهد  
 آنچه را که در مقابل ازادی او است آنچه در مقابل مملو او است مالک و مختار  
 در تسلیم او با وکیا مقبول یا اقل الامرین در قیمت آن حصه و در مقابل آن  
 چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل غنا باشد در این فصل  
 سیم در بعضی از صور اتفاقه است که در امر خصاص اتفاق افتاد احکام  
 آن و در از چند مسئله مسئله هرگاه بکشد ازادی جماعت ازاد را از روی  
 عداوت یا مقبولین میوانند او را بکشند و در این برای این نیست مگر آنکه بر  
 طرفین صلح کنند فصل را بدید و در صورتی که بعضی از اوکیا مقبولین صلح کنند  
 صلح نکنند پس آنها که صلح نکرده اند میوانند او را بکشند بجز مقبول خود

فصل  
 در بعضی از  
 ازاد قبیله

چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه بکشد ازادی  
 از روی عداوت پیش از یک نفر را و بعضی از اوکیای بعضی مقبولین مبارک کند و او را  
 بکشند در عوض مقول خودشان اوکیا سایر مقبولین میوانند مطالبه دین  
 مقبولین خود را بکشند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی  
 بان داده اند و بعضی خواه مطالبه دین را از برای اوکیا مقبولین ساقط کرده اند و  
 در هر دو فن خون مسلمی نیست مسئله هرگاه مملو بکشد پیش از یک نفر ازادها  
 از روی عداوت بکشد فقه مثل آنکه دیوار بر اوکیا ایشان خراب کند پس آن مملوک قاتل شتر  
 در میان اوکیا مقبولین پس اگر اوکیا مقبولین همگی بخواهند او را بکشند میکشند  
 و اگر همگی بخواهند او را شریک باشند و او مملوک هم باشد شریک میشوند  
 او و لکن اگر بعضی از اوکیا بعضی از مقبولین بخواهند او را بکشند و بعضی از اوکیا  
 بعضی مقبولین بخواهند او را مالک شوند باید امر او برضا طرفین یعنی رضای جمیع  
 اوکیا مقبولین معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه آنکه محل  
 باشد در این نیست مسئله هرگاه بکشد مملو که از روی عداوت پیش از یک نفر ازادها  
 بطور اتفاقه که بعضی را بعد از بعضی بکشند باید پس در صورتیکه مالک اول اقدام  
 بخلاصه او نکرده پس اوکیا مقبول اول مالک و میشوند پس اگر این اقدام در  
 خلاصه او نکردند اوکیا مقبول دوم مالک و میشوند پس اگر این اقدام در خلاصه  
 او نکردند اوکیا مقبول سوم مالک و میشوند و بر همین منوال حکم جاری است که اوکیا



مقتول آخری مالک و میشوند پس اگر بخواهند او را بکشند میکشند و اگر نخواهند او را  
 مالک شوند مالک میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی  
 داده اند مسئله هرگاه بکشد ملوک را از دیر او بعد از کشتن مالک و از دکن او را  
 اگر مالک اقدام نمیکند بخلاص کردن ملوک خود که او را نکشند یا مالک شوند یا مالک  
 چپ با و یک مقتول عتق او صحیح است ملوک او از اداست و اگر مالک اقدام در خلاص او  
 نمیکند عتق او باطل است و او یک مقتول میتواند که او را بکشند یا استرقاق کنند  
 مالک و شوند در صورت قتل عمد و در صورت قتل خطا میتوانند او را استرقاق  
 کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء فتوی داده اند و فصل  
 چهارم در اینست که یک از شرایط قصاص اینست که مقتول باید مسلم باشد و  
 امور مناسب دیگر در این چند مسئله مسئله هرگاه مسلم کافر را بکشد خود مقتول  
 یهود باشد یا نصرانی یا مجوسی یا از سایر کفار نباید او را کشت و لکن دینه قتل او را باید  
 بدهد اگر مقتول بشری باشد دفعه عمل کرده باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه  
 در این نیست مسئله هرگاه کافری مسلم را از روی عمد بکشد خود قاتل یا جهم المشرک  
 باید تسلیم شوند با و یک مقتول مختارند که او را بکشند یا استرقاق کنند که ملوک  
 این باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه کافری  
 کشته مسلم او بعد مسلمان شد حکم او حکم قاتل مسلم است پس او را استرقاق نمیتوان کرد  
 و لکن او یک مقتول مختارند که او را بکشند یا از او دینه بگیرند یا از او عتق کنند چنانکه

فصل چهارم  
 در اینست که  
 مقتول باید  
 مسلم باشد

و او یک مقتول

در احادیث وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه کافری مسلم را بکشد  
 مسلم را دینه مسلم را باید از مال خود بدهد اگر مال داد و اگر چهره نداد عافله او اما  
 علیه السلام است نه اقارب و پس امام علیه السلام در مقتول را میباید و اقوام او چپ نباید بدند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعتنا باشد و اینست **فصل پنجم**  
 در اینست که یک از شرایط قصاص اینست که قاتل پدر مقتول نباشد و امور متعلقه  
 باقت و در این چند مسئله مسئله هرگاه بکشد پدر خود را از روی عمد  
 نباید او را کشت و باید که دینه فرزند مقتول خود را بپوشد او بدهد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله هرگاه بکشد فرزند خود را از روی عمد باید  
 او را عتق کرد و واجب بر او کفاره چنانکه از احادیث معلوم و خلاصه در این نیست  
 مسئله هرگاه فرزند بکشد پدر خود را از روی عمد باید او را کشت مگر آنکه شایسته  
 و رش با او صلح کند یا از او عتق کند چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه در  
 این نیست مسئله هرگاه مادر بکشد فرزند خود را از روی عمد میتواند از او قصاص  
 کرد و او را کشت چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه که محل اعتنا باشد و در  
 این نیست مسئله هر یک از اقارب بکشد فریب خود را سوای پدر میتواند از اقتنا  
 قصاص کرد مگر در صورتیکه در تکافو حریث و عیدیت و مسلم و غیر مسلم که  
 مسئله حکم جد پدری حکم پدر است در قصاص چنانکه گذشت و از احتیاط معلوم میشود  
 و خلاصه که محل اعتنا باشد در این نیست **فصل ششم** در اینست که یک از شرایط قصاص

فصل پنجم  
 در اینست که  
 مقتول نباید  
 پدر مقتول

تکافو  
 برادر مقتول  
 و غیره



کمال عقل است و امور متعارف بان و دران چند مسئله هرگاه مجنون بکشد عاقل را نباید از اکت و عمد و خطا مجنون هر دو خطا و دینه مقول را باید عاقله مجنون بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه عاقل مجنون را بکشد از روی عمد نباید از او قصاص گرفته و نباید اکت و لکن باید بپای او را بویژه او بدهد اگر مجنون قصد اکت و از آن کرده باشد و اگر مجنون قصد اکت و او را کرده و او مجنون را از خود خواسته دفع کند و مجنون کشته شده نباید از او قصاص گرفته و نباید بپای هم بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه طفل غیر ممیز بکشد کسیر ابروی عاقل و خطا او هر دو خطا پس نباید اکت و دینه مقول بر عاقله طفل و اقرار است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه طفل ده ساله ممیز بکشد از روی عمد می توان از او قصاص کرد و او را اکت چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهای فوی بان داده اند مسئله هرگاه بکشد شخص بالغ عاقله طفل را از روی عمد خواه طفل ممیز باشد یا ممیز نباشد می توان از او قصاص کرد و او را اکت چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافت که محل عشا باشد دران نیست مسئله هرگاه بکشد بالغ عاقله کسیر از روی عمد و بعد از آن دیوانه و مجنون شود و شهود شاهد دهند که او در حال صحیح و اکت می توان از او اکت کرد و او را اکت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه شخص ناظم در حال خواب بکشد کسیر امثال که

عصو از عشا او بر روی دهن شخص و طفل اقله و او خضر شود می توان او را اکت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه کسیر بکشد و معلوم شود که فعل کرده می توان او را اکت چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافت بسیار از فقهای فوی بان داده اند و بعضی دران نیست که یک از شرایط قصاص این که مقول بنا حق کشته شده باشد و دران دو مسئله مسئله هرگاه کسیر اکت از روی عمد و او را مقول قاتل اکت کنند بدون حکم حاکم شرع بلکه بدون ثبوت نزد اوقضا و دینه بر او یک مقول نیست چرا که قاتل عامد محزون الدم نیست چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت دران نیست مسئله هرگاه شخص غیر از کشتن کسی تواند خوش خواه کند قاتل را بدون اذن حاکم شرع کشتن او یکا قاتل مقول است از اوقضا اکتند چرا که قاتل نسبت به غیر از او یک مقول و بغير خون خواهان محزون الدم بود و اگر چه نسبت به مجنون خواهان محزون الدم نبوده و لکن اگر باذن حاکم شرع کسی قصاص کند حرجی بر او نیست چنانکه از احادیث معلوم می شود و خلافت دران نیست و قصاص هشتاد و دو مرتبه است که قصاص و دینه بانها ثابت می شود و در اوقضا مطلب این را اقرار است و دران چند مسئله است مسئله ثانی می شود قتل باقرار قاتل بالغ عاقل ازاد بکمرته چنانکه از احادیث معلوم می شود و بسیار از فقهای فوی بان داده اند و بعضی گفته اند بکمرته نگرفته اند و مرتبه را مقبره دانسته اند و دلیل محکم می نلارند مسئله اقرار مجنون و اقرار طفل غیر بالغ اعتبار ندارد و اقرار

محققان  
در این کتاب  
بسیار از  
محققان  
است

محزون الدم  
کسیر اگر چه  
خطا باشد

محزون الدم  
کسیر اگر چه  
خطا باشد

محزون الدم  
کسیر اگر چه  
خطا باشد



ملوک اعتبار ندارد اگر چه بالغ و عاقل باشد چرا که اقرار او در حق غیر است  
که مالک او باشد پس بیهادت شهود باید قتل آنها ثابت شود چنانکه در احکام  
وارد شده و خلافت در این نیست مسئله هرگاه شخصی اقرار کند که او از روی عدا  
کسیرا کشته و کسید بکار اقرار کند که او از روی خطاهای مقول را کشته و کسید  
مقول بخارند که از هر یک حق خود را مطالبه کنند پس اگر اختیار کردند اقرار  
مقرر عمد را تسلط بر مقرر بظانند و اگر اختیار کردند اقرار بر مقرر بظان  
تسلطی بر مقرر بعد نداشتند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این  
نیست مسئله هرگاه شخصی اقرار کند که کسیرا از روی عمد کشته و شخصی دیگر  
هم اقرار کند که همان شخص مقول را او از روی عمد کشته و شخص اول بعد از  
اقرار شخص دوم بر کردار اقرار خود و انکار کند که او کشته هیچکس را نباشد  
کشت چرا که چون شخص دوم اقرار کرد که او کشته نه شخص اول و شخص اول  
هم بر کشت از اقرار خود و از همت بیرون مدور اما مقام او معلوم شد پس  
او را نباید کشت اما شخص دوم چون اقرار کرد که او کشته شخص اول را کرد و او را  
از کشته شدن بخت داد و من حیاهای فکما ایما الناس جمعاً شامل حال  
او شد و کسیکه احیاء جمع مردم را کرد کشته هیچکس نخواهد بود و نزد  
خدا و اولیای او چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد  
در این نیست مطلبی که در ثبوت قتل و قصاص و دیه است بواسطه شهادت

ملک و غیره  
تبع و غیره

شهود و امور متعلقه باین و در این چند مسئله است مسئله ثانی میشود قصاصها  
در مرد عادل و ثابت نمیشود بیهادت بکار عادل و قسم باید کردن مقدم و ثابت میشود  
بشهادت بکار عادل و در وزن چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی که محل  
اعتنا باشد در این نیست مسئله ثانی میشود بیهادت و مرد عادل و شهادت  
بکار عادل و قسم باید کردن مقدم و بیهادت بکار عادل و در وزن چنانکه در  
وارد شده و خلافتی که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه دو شاهد  
عادل شهادت دهند که قاتل در المثل زید بوده و دو شاهد عادل دیگر شهادت  
دهند که قاتل در المثل عمر بوده و زید نبود پس اولیای مقول بر هر یک که ادعا  
قتل دارند شهادت شاهد بر او را اعتبار باید کرد و بر هر یک که ادعا دارند  
بشهادت شهود بر او نباید کرد و اگر اولیای مقول ادعا قتل بر هر دو دارند باید ادعا  
بر هیچکس ندارند بخارند که از هر یک از زید یا عمر استیفا حق خود را بکنند از  
قصاص در صورت عمد و در صورت خطا چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار  
از فقهای قوی بان داده اند و بعضی در این صورت قصاص را جایز ندانند و حکم بدیه  
کرده اند بالمناصفه در میان پدر و عمر و در احادیث چنین که مورث یقین باشد در  
رفع قصاص لزوم دیده در میان نیست باینکه تعارض بینین چون مورث شبهه  
است و بمقتضای ادعای الحد و بالشهادت باید قصاص نکرد و قصاص رفع نمیشود چنانکه  
در تعارض بینین و اقرار خواهد آمد که موهم شبهه و رفع قصاص انکار و در اینجا



برقع مضاعف قائل شده اند و تعارض اقرار بعد و طارفع مضاعف را نکرده و موهم شده  
 بود چنانکه گنشت و ايجاب بیهیم در انصورد لیلی از حدیث ندارد مسئله هرگاه  
 دو شاهد عادل شهادت دهند که شخصی کسیر اعمال گشته و بعد از آن شخصی دیگر  
 اقرار کند که خود او را از روی عمد کشته نه شخصی که شهودشان داده بودند ناپس  
 اولیا مقبول می دانند که شخصی که اقرار کرده بکشند پس اگر او را کشتند نه اثبات  
 تسلطی دارند بر کسی که شهود شهادت داده اند که او کشته که چیزی از او بگیرند و نه  
 ورثه قاتل مگر تسلطی دارند که چیزی از او بگیرند و همچنین اولیا مقبول می دانند  
 که شخصی که شهود شهادت داده اند که او کشته بکشند و تسلطی بر شخص مقرر  
 ندارند که چیزی از او بگیرند و لکن شخص مقرر باید نصف به رابورثه کسی که شهادت  
 گشته شده بدهد چرا که او با اقرار خود بری کرده و مقصر کسیر که شهادت گشته اند  
 و همچنین اولیا مقبول می دانند که هر دو را بکشند و لکن باید نصف به رابورثه  
 کسی که شهادت گشته شده بدهند و بورثه کسی که با اقرار گشته شد چیزی نیاید  
 بدهند چرا که با اقرار خود او چیزی مستحق نیست که منتقل بورثه او شود برخلاف  
 کسی که اقرار نکرده بقتل که رفع استحقاق از خود کرده باشد و اولیا مقبول می دانند  
 که با هر دو ایتنا صلح کنند و دیدار با لیا صفا را بگیرند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در این نیست مگر آنکه بعضی چنان دانسته اند که هر دو را بکشند  
 یا از هر دو با لیا صفا دیدار بگیرند و بعضی احتیاط را لازم دانسته اند و کشتن هر دو

و حال آنکه احتیاط در عدم مخالفت ضرر صریح لازم تر است و همچنین اخبار در  
 مقابل نفس امر است محکم که نباید کرد اگر چه نص خاصه تخصیص داده باشد اعراض  
 مثل همین صریح که بسیار در جماع در عمل بان کرده اند مطلبی بود در نفس  
 و امور متعلقه با نیست و در آن چند مسئله مسئله در صورتی که اقرار در شهادت  
 در قتل نباشد و ادعای قتل نباشد و ادعای ثانی نباشد و مقتضای اینست که در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله در صورتی که اولیا مقبول و مجروح نباشند  
 که قاتل مقبول ایتنا کیست و اقرار نکند قاتل و جراح و شاهد مقبول شده  
 هم نباشد می توانند بیاورند که قاتل مقبول ایتنا کیست و جراح مجروح  
 ایتنا کیست و چون قسم باید کرد نزد حاکم شرع ثابت می شود قتل قاتل و  
 جرح جراح چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعتنا باشد در آن  
 مسئله در قتل عمد پناه قسم باید یاد کند پناه نفوذ در قتل خطا نیست بیخ قسم  
 باید یاد کند بدیست بیخ نفوذ در جراحت شش قسم باید یاد کند شش نفوذ اگر جراحت  
 باشد که در آن نفوذ بیخ قسم نباشد چنانکه در احادیث وارد شده و بدیست تران  
 فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه در جراحت زدی به نفس کمتر باشد مثل  
 آنکه یک دست کنه قطع شده باشد یا یک انگشت قطع شده باشد قسم آن هم  
 بشش کمتر می شود پس قسم یک دست سه قسم است و قسم انگشت یک قسم است و همچنین  
 است حکم سایر جراحت که هر جراحتی که در آن نفوذ بیخ قسم شش قسم در آنست و اگر

مکمل است  
 در قضا و حدیث  
 متعلقه با نیست

و جراح مجروح  
 ایتنا کیست



در دین جراح تصدیق نفس است سه قسم دانست اگر دین جراح ثلاث نفس است  
 دو قسم دانست و اگر دین جراح سلسله دین نفس یک قسم دانست چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بیشتر از آنها فتویٰ بیان داده اند مسئله هرگاه یافت شود بعد از قتل  
 معبره کسانی که باید قسم یاد کنند و عداوت کسانی که میخواهند قسم یاد کنند که در شهادت  
 پس باید انجماعت با بعضی از این مکرر قسم یاد کنند تا معتبر تمام شود حتی آنکه اگر  
 یافت شود کسی که قسم یاد کند مکرر یا و نه همان یک نفر قسم یاد میکند تا  
 معتبر تمام شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی در این نیست مگر آنکه کسانی که گفته اند  
 در قتل عداوت و جراح پنج نفر باید قسم یاد کنند پنجاه مرتبه باید قسم مکرر شود  
 و کسانی که در قتل خطا نیست پنج نفر در جراحشش نفر گفته اند عدد قسم را نیست  
 پنج مرتبه و شش مرتبه گفته اند باید مکرر شود مسئله هرگاه اولیا مقتول ادعا  
 کردند بر کسی که قاتل مقتول این است و اقرار از قاتل و شهود از برای ایشان نیست  
 و قسم هم یاد میکنند که قاتل مقتول این را گفته پس منکر و قوم او اگر قسم یاد کنند  
 قتل عمد پنجاه نفر در قتل خطا نیست پنج نفر که ما مقتول را نگذاشتیم و یا خبر از قاتل  
 ندادیم در این صورت دین مقتول از بیبالمال باید داده شود و اگر منکر و قوم او نکول  
 کردند و قسم یاد نکردند باید دین مقتول را با اولیا مقتول بدهند و در هر امری که  
 ایشان باید بدهند از آنها این اطفال چنانکه در احادیث وارد شده و بیشتر  
 از آنها فتویٰ بیان داده اند مسئله مقتول که در میان جمعی از دحام کشته شود و مقتول

نمود قاتل او دین او با بیبالمال داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافتی  
 در این نیست مسئله بعضی تفریق کرده اند در حکم مقتول در از دحام و مقتول دیگر  
 قتله در اوست باینکه مقتول را از دحام کسی قسم نیست و در مقتول دیگر قتله در اوست  
 اوست باید عمل آنها بر احکام شرع بدانند مثل آنکه مقتول در میان قتله یافت شود یا در  
 کار قریب یافت شود یا عداوت در میان مقتول و منکر قتل معلوم باشد یا یک نفر عداوت  
 شهادت دهند و غیر یافت و گفته شهادت دهند و امثال اینها بطوریکه حکم شرع  
 آنها بر اینصورت و این آنها مرالوث میگویند و میگویند اگر آنها را بر احکام شرع ندانند  
 تفریق در میان مقتول را از دحام و مقتول دیگر قتله در اوست نخواهد بود و بعضی  
 دیگر تفریق را بر این کرده اند که در مقتول را از دحام معلوم نیست که قاتل کتبت بخلاف  
 مقتول دیگر قتله در اوست که اولیا مقتول ادعا میکنند که ما میدانیم قاتل کتبت  
 و منکرین ادعا دارند که ما میدانیم که ما قاتل نیستیم و ما میدانیم قاتل کتبت همین  
 گفته میکنند در تفریق و این قول قولی محکم و متقین که احتیاط بر آن منطبق است  
 بسیار از فقها فتویٰ بیان داده اند و قول اولی از صفی سستی نیست چرا که گفته  
 صریح در این نیست قضای هر یک فی قصاص و امور متعلقه به اوست و در آن  
 چند مسئله است مسئله در قتل عمد قصاص است مگر آنکه اولیا مقتول عفو کنند  
 قاتل را بدین عفو و دین چنانکه از احتیاط معلوم میشود و خلافتی که محل اعتنا باشد  
 در این نیست مسئله هرگاه اولیا مقتول رضی شوند که از کشتن قاتل بگذرند و دین

باین  
 مسئله  
 مقتول



مقول خود را از قاتل بگیرند یا بیشتر از دین با کمتر از آن و قاتل را راضی شود جایز است  
و بدون رضا قاتل اولیا مختار نیستند در گرفتن چیزی از قاتل چنانکه در اتحاد  
وارد شده و بیشتر از رضا قوی بان داده اند مسئله هرگاه بعضی از اولیا مقول  
عفو کنند و بعضی بدین راضی شوند و بعضی نخواهند فصاح کنند پس آنکه میخواهد  
فصاح کند باید در عفو که شده بود قاتل چیزی بدهد و سهمی که بدهد بر راضی  
باید بدهد مثل آنکه مقول بگوید که باشد که او عفو کند قاتل او را و اگر  
باشد که نخواهد بدهد بگوید و پس دانسته باشد که میخواهد فصاح کند پس در عفو  
قاتل پدر خود را بکشد و لکن باید سدی بر داور قاتل بدهد در عوض عفو  
مقول که سهمی است و سدی بر داور مقول بدهد که سهمی است چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در اینست مسئله هرگاه بعضی  
اولیا مقول بدون اذن و اطلاع بعضی دیگر بکشند قاتل را پس اولیا که اذن ندادند  
یا مطلع نبوده اند میتوانند از قصاص کنند سهمی خود را از دین مقول خود بگیرند  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در اینست مسئله هرگاه  
قاتل بکشد عمده در قتل کسی بکشد و فوت شود دین مقول را از مال او باید داد و  
اگر ترکه نداشته باشد زور بیاورد بکشتن الا فرقی لا قرب و اگر ورثه نداشته باشد  
اما علیهم السلام میداد دین مقول را چنانکه در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا  
در اینست مسئله هرگاه قاتل از دین بکشد بیشتر از بکشد را و در عوض مقولین

اولیا ایشان میکنند و حق در ترکه او ندارند و هرگاه اولیا مقولین بدین راضی شوند  
و قاتل هم راضی شود از برای هر مقول دین کامله را اولیا او مستحقند آنکه بایست بر قیمت  
کنند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آن در اینست مسئله هرگاه قاتل از  
روی عمد بکشد بیشتر از بکشد را و بعضی از اولیا بعضی مقولین بکشند و در عوض  
مقول خود بدون اذن و اطلاع سایر اولیا سایر مقولین اولیا سایر مقولین  
حق بر اولیا که قصاص کرده اند ندارند چرا که اینان در عوض مقول خود را و اگر کشته  
ولکن هر یک از اولیا سایر مقولین دین مقول خود را از ترکه قاتل مستحقند چنانکه  
از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و بعضی گفته اند که خون  
سایر مقولین بهمان مرتبه و اولیا اینان مستحق دین مقول خود نیستند چرا که قاتل  
که محل قصاص نادیه بوده در میان اینان این اجتهاد در مقابل قصاص است که خون  
نباید بهدر برود مسئله هرگاه دین مقول بجز شمشیر و امثال آن بزند قاتل را و  
کمان کند که او را بکشد و بجنبه ایقتا او را معالجه کند و صحیح بدین اگر دین مقول  
بخواهد او را بکشد باید قاتل چو اخته باو بزند مانند جراحه که بر او وارد آمده و بعد از  
مخرج شدن قاتل را بکشد و اگر دین راضی نشود که مجروح گردد باید مشار که کند  
که نه قاتل مجروح کند و نه مقول را و نه دین مقول او را بکشد چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و بعضی با جهادات خود گفتگو می دارند  
در مقابل قصاص مسئله هرگاه شخص صریح الاغصا بکشد شخصی را که در المثل است



اوقطع شده و در مقبول بخواد قاتل را بکشد پس اگر مقبول به دست خود از  
 خارج گرفته باشد و آنکه دست او را قطع کرده اند بجهت جنایتی که کرده یا قتل کرده یا  
 عملی دیگر که موجب قطع دست او بوده باید و مقبول دیر عضو قطع شده را به  
 قاتل صحیح الاغصاء ورثه او بدهد و او را بکشد و اگر بخواد دیر بکشد باید به  
 عضو مقطوعه از دیر قتل نفس کند و باقی را بکشد و اگر دست مقبول باقی باشد  
 قطع شده نه بجهت جنایت او و نه او را بکشد قاتل صحیح الاغصاء بکشد بدون اینکه  
 بورثه قاتل بدهد و اگر بخواد دیر بکشد دیر تمام میگیرد و چیزی که نمیکند  
 در احداث وارد شده و بسیار از ضحای قاتل بدهد و آنکه مقبول قاتل  
 بصره شمشیر و مثال آن باید بکشد نه آنکه با او باز کند و داغ و درفش کند تا ببرد  
 اگر چه قاتل مقبول بطور قاتل بکشد چنانکه در احداث وارد شده و خلا  
 که محل اغصاء باشد در انیت مسئله اگر او با مقبول اگر جاهل مسائل  
 قضا باشند باید باین حاکم شرع قضا کنند چنانکه از احداث معلوم میشود  
 و خلافت در انیت مطلبی و در قضا اطراف اعضا است در  
 از چند مسئله مسئله شریعت در قضا اطراف اعضا و احداث  
 آنچه شرط بود در قضا نفس پس از مسلم نباید قضا کرد اگر چنانکه کافر باشد  
 باشد و از ازاد نباید قضا کرد اگر چنانکه مملوک باشد و از ازاد نباید  
 کرد اگر چنانکه بفرزند خود رسانده باشد و از بجهت نباید قضا کرد اگر چنانکه

مطلبی و در قضا  
 و در قضا

و از طفل غیر متمیز نباید  
 قضا کرد اگر چنانکه  
 بکسر رسانده باشد

بکسر رسانده باشد و از عاقل نباید قضا کرد اگر چنانکه بجهت رسانده باشد  
 چنانکه در احداث وارد شده و خلافت که محل اغصاء باشد در انیت مسئله  
 هرگاه شخص صحیح الاغصاء دستش را پای شلی را قطع کرده باشد نباید سب  
 پای او را قطع کرد و لکن دیر آنها را از او میگیرد و این شرط در قضا اطراف اعضا  
 بر شرط طبعی که گذشت چنانکه در احداث وارد شده و خلافت در انیت مسئله  
 دست شل را بعبوض شل و پای شل را بعبوض پای شل میتوان قضا کرد چنانکه  
 در احداث وارد شده و خلافت در انیت مسئله هرگاه مرد ازادی عضوی  
 از اعضا از ازاد بر قطع کرده باشد یا مجروح کرده باشد زن میتواند از او  
 قضا کند و لکن اگر مردان عضو بقدر ثلث دیر نفس بیشتر است زن باید  
 دیر عضو را ببرد بدهد و عضو او را قطع کند و اگر دیر عضو مقطوع کمتر از  
 ثلث دیر نفس است زن نباید چیزی بدهد و میتواند قضا کند هرگاه زن ازادی  
 عضو از اعضا مرد ازاد بر قطع کند مرد میتواند از او قضا کند و مردی  
 این صورت لازم نیست چنانکه در احداث وارد شده و بیشتر از ضحای قاتل بدهد  
 مسئله هرگاه یکی از اهل ذمه قطع کند یا مجروح کند عضو از اعضا  
 مسلم را مسلم میتواند از دیر قضا کند و باید دیر عضو خود را از دیر بکشد  
 چنانکه در احداث وارد شده و خلافت در انیت مسئله هرگاه مرد ازادی  
 بیک ضربتی المثل چهار انگشت زن ازاد بر قطع کند یا بجهت ضربت چهار انگشت



# کتاب المثل

## کتاب الفصا

بگوید نگران نمیکند  
بر صورتی که چنان  
نکستند بر بیل ضرب  
قطع کرده باشد وزن  
خواهد فصاحت کند با  
دیگر

اورا قطع کند از روی عمد وزن بخواند چنانکه باده یزد و انکشت مرد را با وید  
و بعد چنانکه انکشت و را بچه حاضر قطع کند اگر بخواند بیکدیگر باید بپشت شراز  
او بیکدیگر در صورتی که چنانکه انکشت و را بچه حاضر قطع کرده باشد وزن  
بخواند چنانکه چنانکه انکشت و را قطع میکند و چنانکه با وید بیکدیگر و اگر زن بخواند  
دیده بیکدیگر چنانکه انکشت و را او است چرا که دیده هر انکشته ده شتر است بقدر  
ثلاث دیده نیست پس مرد وزن مساوی خواهند بود بخلاف آنکه چنانکه انکشت و را  
ضرب قطع شده چرا که دیده چهار انکشت چهل شتر است و بیشتر از ثلاث دیده مرد است  
پس دیده زن نصف دیده مرد است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله  
هرگاه مرد از ادسه انکشت و را در از روی عمد قطع کند یا کمتر از سه انکشت خواه  
بیک ضربت و خواه بضرر بته عداوت و زن بخواند فصاحت کند یا بخواند دیده بیکدیگر  
پس بعد بیک انکشت و را قطع شده انکشت و را مرد را میتواند قطع کند و از برای  
هر انکشته ده شتر دیده میتواند بیکدیگر چرا که دیده سه انکشت سی شتر است کمتر از ثلاث  
دیده مرد است پس مرد وزن مساوی خواهند بود چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در از نیست مسئله هرگاه ملوک کسی چنانکه شخص از ادسه بر نکند آن شخص  
میتواند از او قصاص کند و میتواند او را مالک شود بقدر جنایت او پس اگر دیده  
او بقدر جنایت او تمام او را مالک میشود و اگر دیده جنایت او کمتر از قیمت او است  
بقدر دیده جنایت او مالک او میشود و باقی مال مالک اول است و اگر مالک اول

بخواند

# کتاب الفصا

## کتاب الفصا

بخواند او را از تصرف مجروح خلاص کند بر ضحای طرفین میتواند او را خلاص کند  
بلان چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله هرگاه شخص  
ازادی قطع کند از روی عمد و شخط را در دست است نه از برای دست راست و از برای  
راست او قطع کند و دست چپ او را از برای وی قطع میکند و اگر فاطم جان  
دو دست نداشته باشد و بیک دست شده باشد یا چپ او را قطع میکند و عوض  
که قطع کرده و اگر نه دست از برای او و نه پانته دیده سنهائی که قطع کرده از او میکند  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء فتوی باین داده اند مسئله هرگاه مرد ازادی  
از روی عمد چشم زن را از برای المثل برون آورد زن میتواند قصاص کند و چشم او را  
برون آورد و لکن باید ربع دیده مرد را با وید بیکدیگر و اگر بخواند دیده بیکدیگر و چنانکه  
دیده دهر را از او میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله  
هرگاه زن ازادی از روی عمد چشم مرد را از برای برون آورد مرد میتواند قصاص کند و  
چشم او را برون آورد و اگر بخواند دیده بیکدیگر و فضاصل نکند نصف دیده بیکدیگر یا نصف  
حالا است از او میکند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله  
در از نیست مسئله هرگاه ملوک از روی عمد چشم ازادی را برون آورد و ملوک مدعی  
باشد ازادی میتواند چشم ملوک را برون آورد اگر چه دین ملوک ادعی نشود چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله هرگاه شخص  
انکشته کسی را قطع کند و شخص بیک کف دست او را قطع کند شخص موقوف الکف

بخواند



می تواند قضا ص کند و کف قاطع کف خود را قطع کند و لکن باید بدیه انکشتها  
 اورا بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در انیت  
 مسئله هرگاه کسی که با چشم دارد از روی عمل بیرون آورد یا چشم شخصی را که در چشم  
 دارد انشخص می تواند که قضا ص کند و چشم عور را بیرون آورد و لکن باید نصف  
 که با قصد بینا و طلا است یا بدهد می تواند که در چشم خود را بطور نراضه از او  
 بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انیت مسئله هرگاه کسی که چشم  
 دارد از روی عمل بیرون آورد چشم کسی که با چشم دارد انشخص می تواند که قضا ص کند و چشم  
 طرف مقابل را بیرون آورد نه هر دو چشم او را و نصفی که با قصد بینا و طلا است  
 میگیرد چرا که در چشم عور هزار دینار است و اگر نخواهد قضا ص کند به کامله  
 که هزار دینار است از او میگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
 باشد در انیت مسئله هرگاه دو نفر از روی عمل یکدیگر را قطع کنند شخص  
 مقطوع الید می تواند که از هر دو قضا ص کند و از هر یک یک دست قطع کند و لکن  
 باید بدیه یکدینار با آن دو نفر بدهد که در میت خود قضا ص کند و می تواند که یک  
 از انها را قطع کند و در انصوت آن یکی که دست او قطع نشده یا بدیج در دهرا  
 بدهد یا نکس که دست او بقضا ص قطع شده و می تواند که بطور قضا ص نکند  
 و بدیه دست خود را از آن دو نفر بگیرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در انیت  
 مسئله هرگاه کسی از روی عمل چیزی از گوش شخص را قطع کند آن شخص قضا

کند و همان قدر که گوش او بریده شده گوش جان را برید پس جان او بریده را برید  
 و گوش خود بچسباند و معالجه کند که آن بریده بگوش او بچسبد و صحیح شود آن شخص  
 می تواند که گوش جان را دوباره بچسباند و نفس شرب باشد چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از قضا ص فوئی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از روی عمل لکد کند شکم  
 شخص را آنکه او در لباس خود تخطو کند یا بول کند و این عیب از برای آن شخص  
 می تواند که قضا ص کند و لکد شکم او زندنا آنکه در لباس خود تخطو کند و بول  
 کند و می تواند که از او بگیرد و بدیه او نشاند به است چنانکه در احادیث وارد شده  
 بسیار از قضا ص فوئی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از روی عمل قطع کند گوش را  
 یا قطع کند بینی کسی که بوفهمند و شامه ندارد می توان از او قضا ص کرد چرا که نشاند  
 صوت و فهمیدن بود خالی بظاهر عضو ندارد که مقطوع شده بخلاف شالی است  
 پاکه خود عضو ظاهر معیوب است چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
 انیت مسئله در کرم صحیح را در عوض ذکر عتاب می توان قضا ص کرد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در انیت مسئله هرگاه دندان طفل را که بکند  
 نباید از او قضا ص کرد چرا که میبرد و لکن اگر ترا باید بدهد مگر آنکه آن دندان  
 نروید پس می توان قضا ص کرد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل  
 اعتنا باشد در انیت مسئله هرگاه از روی عمل کسی را که کور کند بدون آنکه حد  
 بیرون می توان قضا ص کرد یا بطور که پنبه و امثال آنرا ترکند و باطر اف چشم بچسباند



مخفوظ بماند و ایند را با نثر داغ کند و چتر مقابل افتاب بداند و بعد  
مقابل ایند داغ شد پس کور خواهد شد و حاقه بجای خود بایماند چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر آنکه در غیاب این مطلب خلافت  
هست مسئله هرگاه که از دو عید مجروح کند کسیر این در صورتی که پوست  
بریده شده و خون بیرون نیامده یا خون هم بیرون آمده یا گوشت هم بریده شده یا  
پوست را استخوان هم برداشته شده قصاص میتوان کرد و بقیه که بریده شده مینوک  
برید و اسم هر یک از این چهار در کتابی است خواهد آمد انشاء الله چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه جناب برساند در خارج  
حرم و بیاه مجرم بود نباید در حرم از او قصاص کرد و لکن با او نیک باید گرفت از  
این نان تا آنکه ملجا شود و بیرون رود از حرم پس در خارج حرم از او قصاص کند  
و لکن اگر در حرم جنایت برساند میتوان در حرم قصاص کرد از او چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در این نیست مگر در اخصاص این حرم مجرم مکلف یا آنکه در حرم  
مشاهد مفسد ائمه علیهم السلام هم جاریست بسیار از فقهای فقهی بان داده اند

کتاب الدیات

و در از چند مطلب مطلب اول دیات نفس و امور متعلقه بان  
و در از چند مسئله مسئله دیه مقنول سلم از ادخس شراشی دولت  
یاد و نیست حله است یا هزار کو سفند یا هزار دینار طلا است یا ده هزار درهم

کتاب الدیات  
مطلب اول  
نفس و امور متعلقه بان

نفس است و اگر مقنول زن باشد نام این اقسام شرکانه نصف میشود چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت که محل عتبا باشد در این نیست مسئله در قتل عمد  
شرک از شش ساله تا نه ساله باشند وارد شده و بیشتر از فقهای فقهی بان داده اند  
در صورتی که او بیایه مقنول بدیه راضی شوند یا رضاکا تل مسئله در قتل خطا شبیه  
بجای صد شتر که سه و سه سال تمام باشند یا صد و سه و سه نفران سه سال  
تمام باشند یا صد و سه و سه نفران پنج سال تمام باشند یا صد و سه و سه نفران  
از فقهای فقهی بان داده اند و سه و سه شتر سه ساله و سه و سه شتر چهار ساله و  
و چهار شتر پنج ساله نیز وارد شده چنانکه چهل شتر پنج ساله یا نه ساله و سه شتر  
ساله و سه شتر دو ساله نیز وارد شده و فقهای بطور اختلاف بجهت اختلاف  
احادیث فقهی داده اند و چون فقه موافق احادیث است حتم در اختیار بعضی ورد  
بعضی نیست مسئله در قتل عمد و قتل خطای شبیه بعد از مال قاتل ببلد داده  
شود نه از مال عاقله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله  
در قتل عمد باید بدو در عرض مدت یک سال داده شود و در قتل خطای شبیه  
در عرض مدت دو سال باید داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
از فقهای فقهی بان داده اند مسئله در قتل خطای محض بیست نفر شتر یا ده  
ساله یا بدو سال و بیست نفر نر دو ساله و سه نفر ماده دو ساله و سه نفر سه  
پا چهار باید داد از مال عاقله نه از مال قاتل اگر اقرار نکند باشد چنانکه در احادیث



وارد شده و بسیار از آنها قویان داده اند مسئلہ در قتل خطای محض در عرض  
مدت سه سال باید دید چه داده شود چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئلہ هر قدر از دیر که او یکا مقول و قائل راضی شوند خواه بیشتر باشد از دیر  
معین با کسر چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئلہ  
هرگاه قتل در خارج دین بقعه و زیج و محرم الحرام واقع شود دین آن غلبه آید  
و باید بثلث دیر افزوده شود بر دیر معین چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت  
در آن نیست مسئلہ هرگاه قتل در حرم واقع شود ثلث دیر افزوده میشود چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از آنها قویان داده اند مسئلہ دیر اهل ذمه  
اگر از ادیان باشند هشتاد نفر است دیر زنهای این نصف دیر مردها است  
اگر بشرائط ذمه عمل کنند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
در آن نیست مسئلہ دیر قتل ملوک قیمت است اگر قیمت و بیش از آن نباشد  
اگر قیمت بیش از آن است از دیر شخص از ادیان زیادتر نباید گرفت چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مطلبی دیگر در موضوعات مذکور و متعلقه  
بانت و در آن سه فصل فصل اول در ضمان متعلق بمباشرت و در آن  
چند مسئلہ مسئلہ هرگاه کسی در حال خواب بغلطد و بفند بر سر کسی و او  
بمیرد یا عضو از اعضا او بر سر او افتد و او خفه شود یا عضو از اعضا  
او معیوب شود دیر مقول و معیوب با و متعلق میگردد که باید عافله او بدهند

مطلبی دیگر  
در موضوعات  
مذکور و متعلقه  
بانت و در آن  
سه فصل  
فصل اول  
در ضمان  
متعلق بمباشرت  
و در آن  
چند مسئلہ

چرا که این امر خطای محض چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن  
نیست مگر آنکه بعضی دیر را بر خود فاعل وارد آورده اند بر عافله او مسئلہ  
هرگاه معیوب یا مؤذی بجهت نداشتن یکسیر این او بمیرد یا عضو از او معیوب  
شود دیر او بر خود فاعل است چرا که این امر شبه بجهت است و دیر شبه بر عافله  
نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست  
مسئلہ هرگاه کسی بر سر یا سنگی بجانب مرغی یا نشانه اندازد و بحسب اتفاق  
برسد و او بمیرد یا معیوب شود دیر مقول یا معیوب را عافله فاعل باید بدهند  
نه خود او چرا که این کار خطای محض چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن  
نیست مسئلہ هرگاه در شب تاریکی المشاء بر سر کسی هجوم کند و او داد کند  
دزد هجوم آورده و کسی بپا او بر سرعت برود که او را خلاص کند و بحسب اتفاق  
او بخورد یا بشخص او و بفند در حجاب یا جوار بمیرد یا عضو از او معیوب شود  
دیر او را شخص داد کننده باید بدهند کسی که بپا او رفته چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در آن نیست مسئلہ هرگاه طبله یا حجر  
یا ببطار معالج کند و بحسب اتفاق یا حیوان بمیرد یا عضو از اعضا آنها  
معیوب شود دیر را باید خود طبله یا حجر یا حیوان بدهند نه عافله این چرا که این  
کار شبه بجهت است مگر آنکه در ابتداء معالج بر سر کند که اگر مرگ یا معیوب اتفاق  
افتاد دیر آن برماند و دیر مقول یا خود مرض یا حیوان راضی شوند پس



تبدیلش باینست اعلو نکر چنانکه در احادیث وارد شده و از عموم آنها معلوم  
 میشود و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شخصی که خسته میکند  
 بحسب افسان حشفه را بر دیا مجروح کند یا نه باید بداند چرا که شبیه عمل است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلاف آنکه محل اعتنا باشد در این نیست مسئله هرگاه زن  
 شهیده در حال خواب طفل شیر خوار را خفه کند یا عضو از او را میجوید  
 و به آنرا عافله زن باید بداند نه خود او چرا که اینکار خطا محض است مگر آنکه دایه  
 بجهت فخر تیر خود شهر دهد طفل خانه واده بریزد بگریه بجهت فقر و احتیاج خود  
 پس خود او باید بداند نه عافله او چنانکه در احادیث وارد شده و شبها  
 از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه شوهر زن در جماع و دخول و اضطرار  
 کند بحدی که زن طاقت ندارد و میبرد یا زن شوهر را افتاد بکار دارد که او میبرد یا نه  
 نباید گفت و لکن در پی کمال باید از مال خود بداند نه عافله او چرا که قتل شبیه بحد  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه  
 شوهر یا زن متهم باشند که عفت بجهت کشتن بعل و رده اند قائل باید نشنیم  
 یا نکنند که تعدد در قتل نکرده پس اگر نکول کرد میتوان از او قصاص کرد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بعضی از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی متجاوز بر  
 بر سر خود گذارده و میبرد پس آنچه بر سرش میگذارد بخورد بآنکه از ضربان  
 میبرد یا عضو از او شکسته شود و میگوید که قائل با جناح باید بداند نه قتل یا جرا

افعال خود بداند نه از مال عافله چرا که اینکار شبیه بحد است چرا که حاصل میشود  
 که از راه عبور کند که کسی در آن راه نباشد و میتوانست که نزد بکس راه نرود  
 و میتوانست که آنچه را بطور بر سر خود گذارد که صدمه آن بکس نرسد چنانکه در  
 احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی از  
 جنا خود را بپندارد و بر روی کسی که در رسته است بپندارد یا عضو  
 از او را میجوید و لکن قصد جنایت نداشته باشد و به مال خود یا مال  
 و بر عافله او چیزی نیست چرا که اینکار شبیه بحد است چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و خلاف آن نیست مسئله هرگاه کسی را با دانه از بطنش بپندارد یا  
 بدون احتیاط باغریزد و بپندارد و بر روی شخصی که در رسته است بپندارد یا  
 عضو از او را میجوید یا آنکه افتاده بپندارد یا عضو از او را میجوید شود یا  
 آنکه هر دو میبرد یا میجوید شوند نه بدیه بخود اینست اعلو میکند و نه بپندارد  
 نه بر عافله ایشان چرا که آنکس که افتاده بپندارد و صبغ را بر او انداخته  
 و نه عمد و نه شبه عمد و نه خطای محض منصوص است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی کسیر را بپندارد و بر روی  
 کسی بدون قصد جنایت و او میبرد یا عضو از او را میجوید شود و به رادافع باید  
 بداند از مال خود نه شخصی که افتاده چرا که او بپندارد و افتاده و اگر او را بپندارد  
 شناسند کسیر را که رادافع بوده میتوانند که به رادافع شخص افتاده بپندارد و آنچه







مسئله هرگاه در میان اطفال چند یکی کشته شود و شهودی در میان باشد که  
شهادت دهند که قاتل و کتیب و اولیا مقبول هم ندانند که قاتل او کیست که  
قسامه بخا او زند و ادا نمائند یا مقبول بوده اند مختلف شوند در شهادت پس  
بعضی شهادت دهند که آن بعضی دیگر او را کشته اند و آن بعضی شهادت  
دهند که آن بعضی دیگر او را کشته اند شهادت اطفال فضاصل می توان کرد و لکن  
در مقبول از اقرار اطفال باید گرفت بر حسب شهادت اطفال پس اگر جهت  
یک طرف بیشتر باشد در شهادت بیشتر دیر از طرف مقابل باید گرفت که  
جهت اثبات اکثر بوده در شهادت دادن مثال آنکه در میان شش نفر طفل یکی  
کشته شود و پنج نفر بایستی دودسته شوند و سه نفر شهادت دهند که آن دو نفر  
او را کشته اند پس بیه مقبول را باید پنج قسمت کرد و سه قسم از اقرار باند  
نفر باید گرفت و دو قسم از اقرار بیه نفر باید گرفت چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلاصه در روایت نیست لکن با جهادات در مقابل ضرر کفوها بسیار است  
فضای و میر در ضامد به است حسب سبب اگر باعث قتل شده آن سبب  
که فراهم آورد که خود او مباشر قتل شده و امور متعلقه بان و در آن  
مسئله است مسئله هرگاه کسی چاه بکند در معبر مسلمانا یا چهره نصب کند  
در معبر و کسی در آن چاه افتد یا بر خورد بچیزی که نصب شده و تلف شود یا  
مجروح گردد یا چیزی را زو بان واسطه تلف شود و بیه اثر اعمال انجام یابد

و آن دو نفر شهادت  
دهند که آن سه نفر  
او را کشته اند  
بنابر این  
در مقبول از اقرار  
باند و مقبول از اقرار  
بیه

و از عهد ضرر که بخر رسیده بواسطه عمل او باید براید چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه طفلی داخل خانه غیر شود و در  
چاه بکند در خانه ایشانست افتد و بمیرد اهل آن خانه ضامن بیه او نیستند مگر  
در صورت اطمینان که بعد از قسامه یا اقامه شهود ضامن میشود چنانکه از احادیث  
معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی بدون  
اذن اهل خانه داخل خانه شود و در چاه بکند در آنست افتد و بمیرد یا مجروح  
و معیوب شود اهل آن خانه ضامن بیه او نیستند و لکن اگر باذن اهل خانه داخل  
شده و اهل خانه اعلام نکرده اند که در معبر چاه بکند او در چاه افتاده و مرده  
یا معیوب شود از او معیوب شد اهل خانه ضامن بیه او هستند چنانکه از احادیث وارد  
معلوم میشود و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی بدون  
اذن اهل خانه داخل خانه شد و سگ ایشان او را مجروح کرد و ضرر بیاورد سگ باید  
اهل آن خانه ضامن نیستند و اگر باذن اهل خانه داخل شده و سگ ایشان او را  
مجروح کرده یا ضرر بیاورد سگ باید اهل آن خانه ضامنند و اگر بعضی از اهل  
خانه اذن داده اند همان شخص ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
خلاصه در آن نیست مسئله هرگاه حیوانی از کسی بفترط او حیوان کسی دیگر  
معیوب گردد یا کشت شخص بفترط کند ضامنست اگر بفترط نکرده و حیوان  
او بدون فترط او حیوان دیگر را کشته یا معیوب کرده ضامن نیست چنانکه



از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند مسئله هرگاه  
 حیوانی از کسی داخل شد در مکانی که حیوان کسی دیگر در آنست و حیوانی که داخل  
 شده حیوانی که در آن مکانست کشت یا مجبور کرد حمله حیوانی که در مکان خود  
 ضامن نیست چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند  
 مسئله شخصی که سوار حیوانی یا جلو حیوانی میگردد پس اگر آن حیوان در  
 حال مرور باد شت یا خود چنانکه رساند یا ضربه رساند شخص سوار و شخصی که  
 جلو میگردد ضامنند و اگر آن حیوان با پاها خود چنانکه یا ضربه رساند ضامن  
 نیستند مگر آنکه از آن نزدیکی چه باد سته یا با پاها خود چنانکه یا ضربه رساند  
 ضامن میشوند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند  
 مسئله هرگاه شخص سوار و شخصی که جلو حیوانی میگردد حیوانی از در مکان  
 واقف کند و باز دارند پس اگر حیوان چنانکه رساند خواه باد سته یا با پاها  
 خود یا ضربه رساند شخص سوار و شخص را که ضامنند چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند مسئله هرگاه شخصی از عقب  
 حیوان براند حیوانی از حیوانی چنانکه یا ضربه رساند خواه باد سته یا خود با  
 پاها خود آن شخص ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار  
 از فقها فتویٰ بآن داده اند مسئله هرگاه دو نفر سوار حیوانی باشند و آن  
 حیوان در حال مرور باد شت یا خود چنانکه یا ضربه رساند آن دو شخص با اشتراک

ضامنند

ضامنند مگر آنکه یکی از ایشان اطفالی یا مرضیه باشد که نتواند حفظ حیوان را بکند  
 پس همان شخص که میتواند حفظ کند ضامنست چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند مسئله هرگاه کسی مواظب حیوانی باشد  
 که بران سوارند مانند مکاری و جمال و آن حیوان چنانکه یا ضربه رساند شخص  
 ضامنست نه سوار چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقها فتویٰ  
 بآن داده اند مسئله هرگاه حیوانی بداند از سوار او را از پشت خود چنانکه یا ضربه  
 برساند چنانکه حیوان و کسی که مواظب آنست ضامن نیستند مگر آنکه ایشان  
 از آن نزدیک باشند و آن را می بینند و آن را می شناسند و بسیار  
 از فقها فتویٰ بآن داده اند مسئله هرگاه مملوک مالک خود را سوار حیوانی  
 کند و حیوان چنانکه یا ضربه رساند مالک ضامنست مگر آنکه مملوک را در  
 عوض جنایت و گذارد بعد از چنانکه یا از مال خود چیزی بدهد و مملوک را خلاص  
 کند چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقها فتویٰ بآن داده اند  
 بعضی در مملوک صغیر این حکم کرده اند نه در کبیر مسئله هرگاه شخصی بکشد  
 کسی را یا حیوانی برساند پس اگر در ابتدای مسته چنانکه رساند و صاحب آن غافل بوده  
 صاحب آن ضامن نیست و اگر بعد از آن چنانکه رساند ضامنست و آن ضامن  
 مگر آنکه بدون تفریط صاحبش خود را رها کرده و چنانکه رساند پس صاحب  
 آن ضامن نیست چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاف آنکه محل احنا باشد







دیر را بورته شخص سیوم بدهند و او یکا شخص سیوم تمام دیر را بورته شخص  
 چهارم بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و احد در ورود و حین آن  
 نکرده و بسیار از فقه افوی بان داده اند چرا که شخص اول را چون کسی ندانند و  
 خود را فدا نه دیندار و شخص دوم را چون او ندانند او باید ثلث یا  
 بدهند و دو ثلث یا به بعضی آنکه او و نفری انداخته است و از برای رتبه او ثلث  
 مانده و آنکه شخص دوم باید دو ثلث یا را بورته شخص سیوم بدهند و ثلث  
 دیر را مستحق نیستند چرا که او یک نفر را ندانند و او یکا شخص سیوم باید تمام را  
 بورته شخص چهارم بدهند چرا که او کسی را ندانند که چیزی از دیر او کشود و  
 بعضی با جهاد او و مقابل این فرض صریح صحیح گفتگو ما دارند مطلبی  
 در دین اعضا و جوارح است و در این چند فصل از فضل اقل و مقدار  
 دین قطع اعضا و جنایات آنها و در این چند مسئله مسئله هر عضو  
 که در آنست یا یک باشد مثل زبان و بینی و گردن آن دین کامله یعنی هزار دین  
 طلا است و مرد و پانصد دین طلا است رزن و هر عضو که در بدن و قاع  
 مثل و چشم و دو گوش و دو دست و دو پا و دیر هر یک نصف دین کامله و دین  
 هر دین دین کامله و در مرد و کامله زن و دین چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلاصه در این نیست مسئله دیر تمام مؤسرها که بعد از جنایت  
 نروید دیر کامله است یعنی هزار دین طلا است یا سایر چیزها بلکه قرار داده اند

مطلب  
 در این  
 فصل  
 است

چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعنا باشد و از نیت مسئله دیر  
 تمام مؤسرها که بعد از جنایت نروید دیر کامله است مثل دیر مؤسرها که در  
 احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعنا باشد و از نیت مسئله هرگاه مؤ  
 سر و مؤسرها که بعد از جنایت نروید دیر چنانکه از شر است و مقدار از شر رموی  
 و ثلث یا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقه افوی بان داده اند  
 و بعضی مقدار از شر دیر و مؤسرها که بعد از جنایت نروید دیر کامله است و اگر از دین مسئله  
 دیر تمام مؤسرها که بعد از جنایت نروید دیر کامله است و اگر از دین مسئله  
 باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعنا باشد و از نیت مسئله  
 دیر مؤسرها که بعد از جنایت نروید دیر کامله است و اگر از دین مسئله  
 در احادیث وارد شده و خلاصه که محل اعنا باشد و از نیت مسئله دیر  
 موی و ابرو و هرگاه بعد از جنایت نروید نصف دین چشمها یعنی پانصد دین  
 و دیر هر یک از ابرو و هاد و دست و پنجه دین است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقه افوی بان داده اند و بعضی دیر کامله گفته اند بجهت عموم اجبا  
 و بعد از ورود در خصوص موضع خاص این قول خالی از ضعف نخواهد بود  
 مسئله دیر مؤسرها و هرگاه بعد از جنایت نروید مقدار از حکم علی بن باید  
 معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلاصه که محل اعنا باشد و از  
 نیست مسئله هرگاه بعضی مؤسرها و ابروها از آله کنند پس موضعی که مؤ



ان زایل شده صاحب میکند بهر آنکه باشد و تمام محل رو شدن مور از هر یک  
 صاحب میکند و معین میکند که محلی که مؤان زایل شده چند یک نام محل رو شد  
 موافق پس بهین حساب معین میکند که در میان چه قدر است پس یزدیه یا محلی  
 المثل ده یک به کل است و در پیچ یل پیچ یک به کل است و در پیچ نصف به  
 کل است و بر همین سنو معین باید کرد مقلد در موضع که مؤان زایل شد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در یزاله مؤ یک چشم باید  
 بحکومت علایین معین شود چرا که خص خاصه در آن نیست و طریقه حکومت  
 در جمیع موارد این که فرض کنند شخص از ادرا که ملوکست و قیامت کند و وارد  
 حالی که جمیع است در حالی که معیود است تفاوت قیامت و غیر معین کنند  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در معنی حکومت نیست لکن بعضی در  
 از الیه مؤکد و نا است به تمام آن دودیه کامله او این که اجاز کردن در اجتناب  
 خالی از ضعف نیست چرا که اجتناب چهار زبان در چنانکه واضح است مسئله  
 در هر دو چشم در یک کامله او در هر یک نصف به کامله چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در ی یک بالای چشم ثلث به چشم  
 که یکصد شصت شش دینار و دو ثلث یک دینار طلا باشد و در ی یک بالای  
 چشم نصف به چشم است که در ی یک پنج دینار طلا باشد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت چنانکه محال است چنانکه در آن نیست مگر آنکه در صورت جنایت

اجتناب  
 بلکها چشم و در یک کامله  
 که در ی یک و در ی یک است  
 و آنچه در ی یک است

چهار پلک بهر کامله گفته اند و دلیل از احادیث در میان نیست بجز ادعای اجماع  
 و شبه واضح است که اجماعی که کاشف از قول یا ضلای رضا معصوم علیه السلام  
 و تقریر او نیست بخت نیست و هر یک از قول معصوم و فعل او و رضا و تقریر او  
 علیه السلام در این زمان از احادیث باید معلوم شود چرا که علم غیبی کسی نمیتواند  
 ادعا کند مسئله هرگاه جنایت بخلاف چشم و پلک آن هر دو برسد به حد جدا  
 گانه است و در ی یک آن جدا گانه است مثلا اخل نمیشوند چنانکه از احادیث معلوم میشود  
 و خلافت در آن نیست مسئله کسی که یک چشم او بینا است و اعور و چشم دیگر او کور  
 در چشم بینا او در یک کامله است که هزار دینار طلا است و در چشم نابینا او در یک  
 چشم است که یکصد شصت شش دینار طلا و دو ثلث یک دینار است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیار از فضفا فوئی بان داده اند مسئله در ی چشم نابینا هرگاه حد  
 در محل خود باشد و بیرون و در ثلث به چشم بینا چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محال است چنانکه در آن نیست مسئله در ی قطع بله که از نومه  
 بریده باشند با تمام قصبه را با نومه آن قطع کرده باشند در یک کامله است که هزار  
 دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضفا فوئی بان داده اند  
 و بعضی در ی نومه بله را هزار دینار گفته اند و در قطع قصبه آن بحکومت فائل  
 شده اند و حال آنکه احادیث در اتصال انف و قطع جدع و اصل آن وارد  
 شده که در ی آن در یک کامله پس احتیاط در قول بحکومت نیست و حال آنکه در



در قول بحکومتی یاری از یک کامله افتاده و در لیلی و زریادیت از احادیث معلوم  
نمیشود مسئله در بر قطع طرف بلقی سران نصف یه که پانصد و بیارطلا  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در بر قطع هر  
دو گوش دیر کامله و در بر قطع هر یک نصف یه است که پانصد و بیارطلا باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در بر قطع زمره گوش  
ثلث و نه است که یکصد و شصت و شش و بیارطلا باشد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعناب باشد در آن نیست مسئله هر قدر  
از گوش قطع شده باشد باید نسبت داد از آن تمام گوش پس بهر نسبت که باشد  
نسبت یه از آن باید معین کرد از تمام دیر گوش پس اگر نصف گوش بریده شده  
دیر آن نصف یه گوش است که دو نیست و پنجاه و بیار باشد و اگر ثلث بریده  
شده دیر آن ثلث یه تمام گوش است و همچنین در باب نسبتها چنانکه در احادیث  
وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه گوش را بریده باشند و لکن قطع  
آنرا از آن جدا نکرده باشند دیر آن ثلث و نه گوش است چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت که محل اعناب باشد در آن نیست مسئله در بر قطع لبها با هم دیر کامله  
که هزار و بیارطلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
دیر قطع لبها لا ثلث یه است که سیصد و شش و بیارطلا و دو ثلث یه است  
و دیر لب پائین دو ثلث یه است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از آنها

فقوی بان داده اند مسئله هرگاه قدری از لبها را بریده باشند به آنرا باید معین  
کرد بنسبت دادن اند هر یک بریده شده بنام لبها چنانکه در گوش گذشت چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله در بر قطع تمام زبان صحیح  
دیر کامله که هزار و بیارطلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست مسئله در بر قطع تمام زبان لال ثلث یه کامله چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهای فقوی بان داده اند و بعضی در لاله که خلقی باشد و  
عاری نباشد بل نه کامله فائله اند مسئله هرگاه بعضی از زبان بریده شده باشد  
دیر آنرا بنسبت دادن باید معین کرد چنانکه در گوش گذشت چنانکه در احادیث  
معلوم میشود و بعضی از فقهای فقوی بان داده اند مسئله در بر قطع تمام دندانها  
و کندن آنها دیر کامله چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
دندانها شکله باید دیر کامله را بر آنها صحت کرد بدینست هشت و نداشت و از  
در پیش که چهار یا و چهار با عینا و چهار با عینا باشد و شانزده در عقب که چهار  
ضوا حاک و از ده اضراس و طواحن باشد پس دیر و از ده مقدم شش و بیار  
طلا است از برای هر دندان پنج و بیار و دیر و نه شانزده مؤخر چهار صد و بیار طلا  
از برای هر دندان بدینست پنج و بیار طلا چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
آن نیست احادیثی که بطور شاکر سیده محمول بر تقیه سلب و وجوه است مسئله در  
دندانها عقل که در بعضی اشخاص را خود دندانها میروید و نه معین نیست و نیست



وارش آنها را بحکومت باید معین کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در  
از نیست مسئله دندانیکه صدمه بان برسد و سبب شود در محل خود بماند باید  
صبر کرد تا یکسال اگر افتاد پیرا باید بدهد و اگر باقی ماند و نیکو نیران  
دندان را باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و اکثر فقه افقوی بان داده اند  
و بعضی بحکومت وارش فائل شده اند مسئله در قلع دندان سبب شده نیکو  
صحیح است چنانکه در احادیث وارد شده و اکثر از فقه افقوی بان داده اند  
بحکومت وارش فائل شده اند مسئله هرگاه دندان طفلی صدمه افتد پس اگر  
بعد از افتان رو بشد ارش ان بحکومت باید معین شود و اگر نروشد نیران یک  
شتر است چنانکه در احادیث وارد شده و سبب از فقه افقوی بان داده اند  
در قطع هر دو دست یک کامله او دیر هر یک نصف است که با قصد بیاطلا  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله در انگشت  
ده کانه در یک کامله و در هر انگشت ده یک یک کامله اگر صدمه دینار طلا است  
یاده شتر است یا از هر جنسه باشد ده یک باید ملاحظه کرد چنانکه در احادیث  
وارد شده و اکثر از فقه افقوی بان داده اند و بعضی بیکت در بر و مخصوصا  
و دو نیک و از برای سایر انگشتها تعیین کرده اند و بعضی احادیث هم دلالت  
دارد مسئله در بیافهام و انگشت بزیر باید و قسمت باید کرد چرا که دو بند بیشتر  
ندارد پس اگر بان دندان قطع شده باشد مثل پنجاه دینار طلا در انگشت

بر قول اکثر و در هر یک از انگشتها چهار کانه را بیه و قسمت باید کرد چرا که از برای هر  
یکی سه بند است پس اگر در انگشت یک بند هر یک قطع شده باشد نیکو به انگشت بانست  
که سه و سه و نیکو نیکو بنار باشد بنار قول اکثر اما بنار قول اقل در بیافهام نیکو  
بدو نصف باید کرد و در چهار انگشت دیگر و نیکو در چهار و در هر سه قسم  
باید کرد از برای هر بند نیکو به چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از  
نیست مسئله در انگشت زیاده و نیکو به انگشت است چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مسئله هرگاه صدمه برسد بیک یا با  
با انگشتها که شل شوند دیر نماید و نیکو به قطع آنها است اگر هر یک از این شلها  
قطع شوند دیر آنها نیکو به قطع صحیح آنها است چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت که محل اعصاب باشد در از نیست و احادیثی که دلالت بر دیر نماید دارد محمول بر  
نقیه و سایر وجوه مسئله در بیافهام هرگاه کده شود و نروید یا بروید و سبب  
ده دینار طلا است و هرگاه بروید و سفید باشد بر نا طبعی دیر پنج دینار طلا است  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعصاب باشد در از نیست مسئله هرگاه  
دست از بند ساعد و کف قطع شود دیر انگشتها در دیر کف منداخل شود پس نصف  
دیر کامله دیر است و از برای انگشتها دیر جلد کانه غیر از همان نصف دیر کامله  
چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در از نیست مسئله هرگاه دست قطع  
شود از بند مرفق یا از بند مکتب یا از دیر ان نصف دیر کامله و دیر پنجه دیر و نیکو



مندرج است و زیاده از نصف به کامله چیزی نباید افزود چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و بعضی در بالای بنیاد اول واقع  
 زیاده بر نصف به کامله گفته اند و تعیین آنرا بحکومت و اگر داده اند و بعضی زیاده  
 از بندها را زیاده بر نصف به کامله تعیین حکم گفته اند مثل آنکه دست از وسط  
 ساعد با از وسط بازو قطع کرده باشند و بنفول یا از فوق نیست مسئله هرگاه  
 صلب پشت گیر باشند که نتوانند بنشینند یا پشت او خشود که نتواند از آنرا راست کند  
 دین آن به کامله است که هزار دینار طلا باشد پس هرگاه علاج کنند از اینطور بکه  
 عیب و کرم باقی نمانده یک به کامله که صد دینار طلا است یا نه اگر کرده و  
 آن باقی بماند بعد از علاج دین آن همان دین به کامله است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند و بعضی در صورت علاج و بکار گرفته در آن  
 ثلث دین به کامله گفته اند و در احادیث ثبت مسئله دین به قطع هر دو پستان از دین به  
 کامله است که پانصد دینار طلا باشد و دین به قطع یک از آنها نصف دین به کامله است  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بعضی از پستان  
 زن را قطع کرده باشند اگر چه سر پستان او باشد باید آن بعضی مقطوع را نسبت داد  
 بنام پستان او پس همان نسبت دین آنرا معین کنند پس اگر فی المثل نصف آن قطع  
 شده نصف دین به آنست و همچنین در بای نسبتها و دین به آنها چنانکه از احادیث  
 معلوم میشود و خلافت در آن نیست مگر در حمله آنها که بعضی گفته اند که دین به

و اگر ثلث قطع شده  
 ثلث دین به کل دین به آنست  
 حمله  
 که سر پستان است

حمله پستان بقدر دین به خود پستان است مسئله دین به قطع سر پستان مرد دین به  
 کامله است که یکصد و بیست پنج دینار باشد و دین به قطع هر دو پستان و ربع  
 دین به کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی بان داده اند  
 و بعضی دین به قطع هر دو دین به کامله و دین به قطع یک از آنها نصف دین به کامله گفته  
 اند بملاحظه آنکه آنها دو تا هستند و هر عضو که در آن است حکم آنرا بیست و پنج دین به  
 با جهتها در مقابل نص است چرا که ابروها هم دونا است و حکم آنها این نیست مثل  
 جبین و صدغین و عارضین و امثال آنها چنانکه واضح است مسئله دین به  
 قطع حشفه بیالای دین به کامله که هزار دینار طلا باشد و دین به قطع بعضی از آنها  
 معین میشود بنسبت دادن آن بعضی تمام حشفه و قیمت کردن دین به کامله است  
 گذشت چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله دین به قطع  
 خضیدن با هم دین به کامله که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در آن نیست مسئله دین به قطع خضیه چپ و ثلث دین به کامله چرا که ولد  
 از خضیه چپ موجود میشود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهاء قوی  
 بان داده اند و بعضی از برای قطع هر یک نصف دین به کامله قائل شده اند و شبیه است  
 اینفول با جهتها در مقابل نص و همچنین است سایر اقوال در مسئله که بعضی از برای  
 قطع خضیه چپ تمام دین به کامله گفته اند و در قطع خضیه راست نصف دین به گفته  
 اند و در مردی که قوه جماع ندارد یا تولید نمیکند بالمناصفه گفته اند چرا که اگر

دین به قطع خضیه است  
 ثلث دین به کامله است



بملاحظه اینکه تولید ولد نمیشود باین اقوال فائده اند باید در شخص عقیم هم  
 جای باشد و از برای خصیه و استیکه نباشد مسئله هرگاه صده برسد  
 بمخصیتین که ورم کنند و به آن چهار صد وینار طلا<sup>طلا</sup> و هرگاه فقط بشود که  
 شخص نتواند راه برود یا اگر هم راه بتواند برود بجای چندان نمی بران  
 مرئوب نشود و به آن هشتصد وینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده  
 و بسیار از فضها قوی بان داده اند مسئله و به بریدن تمام فرج زن از دو  
 طرف و به کامله او است که پانصد وینار طلا باشد و به قطع یک طرف آن نصف  
 و به کامله او است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد  
 در این نیست مسئله هرگاه کسی زن را کند باز نه بطوریکه افضا کند و پرده را  
 بهین مجرای بول و حیض او را پاره کند و دیگر کامله او را بپاره باید بدهد چنانکه  
 احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مگر آنکه بعضی افضا را در بدن  
 پرده در میت اخراج بول و غایب خیال کرده اند مسئله هرگاه زوج دخول  
 کند بزوجه خود پیش از آنکه زوجه نه ساله باشد و افضا کند و به کامله او را  
 باو باید بدهد و هرگاه بعد از نه ساله باشد و به نباید بدهد چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در این نیست مسئله کسیکه با انکشت و امثال آن از الیه بکار  
 دختر را بکند و مثانه او را معیوب کند که نتواند بول خود را نگاه دارد و به آن  
 و به کامله او است که پانصد وینار طلا باشد و علاوه مهر او را هم باید بدهد

چنانکه

چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضها قوی بان داده اند مسئله و به قطع  
 هر دو پادیه کامله و به قطع هر یک نصف و به کامله است و به انکشتن پادیه  
 جمیعاً و به کامله و به هر انکشتن از پادیه عشر و به کامله است و به هر پادیه  
 و به هر ناخن بتفصیلی که در مسایل منها گذشت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت در این نیست مسئله و به قطع شدن پادیه از بند اول یا از  
 زانوها یا از بند بالائی زانوها یا از واسطه بندها بتفصیلی که در دستها  
 گذشت پس عاده لازم نیست فضائی که در مقلد و به اعضا شکسته  
 شود و از بدن جدا نشود و بعضی از جراحات که در ضمن هر عضو مناسبت ذکر  
 آنها و در از چند مسئله مسئله و به شکسته شدن ترقوه و چهره کردن  
 هرگاه آنرا شکسته بند ببندد و صحیح شود بدون عیب و کرم چهار وینار طلا  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضها قوی بان داده اند مسئله  
 و به شکسته شدن ترقوه در صورتیکه بعد از زیستن بجهت نباشد و کرم در آن  
 باقی بماند باید بمحکومت دو عادل معین شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فضها قوی بان داده اند و بعضی در صورت معیوب ماندن هر دو ترقوه بدیه  
 کامله فائل شده اند و در معیوب ماندن یکی از آنها نصف و به کامله فائل شده  
 و مسئله فائل شدن با اینکه آنچه در بدن دو تا است و به هر دو و به کامله و به یکی  
 از آنها نصف و به و حال آنکه چنانکه ترقوه و نا است منکبین و عضد و ساعده

در مقلد و به اعضا شکسته  
 شود و جدا نشود  
 مسئله و به شکسته شدن ترقوه و چهره کردن  
 هرگاه آنرا شکسته بند ببندد و صحیح شود بدون عیب و کرم چهار وینار طلا  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فضها قوی بان داده اند مسئله  
 و به شکسته شدن ترقوه در صورتیکه بعد از زیستن بجهت نباشد و کرم در آن  
 باقی بماند باید بمحکومت دو عادل معین شود چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار  
 از فضها قوی بان داده اند و بعضی در صورت معیوب ماندن هر دو ترقوه بدیه  
 کامله فائل شده اند و در معیوب ماندن یکی از آنها نصف و به کامله فائل شده  
 و مسئله فائل شدن با اینکه آنچه در بدن دو تا است و به هر دو و به کامله و به یکی  
 از آنها نصف و به و حال آنکه چنانکه ترقوه و نا است منکبین و عضد و ساعده



وزند بن و رسنه و کفن و دواند و اینک در آنها جار نیست مسئلہ پنجم  
شدن و ترکیب ترقوه چهار حصه به شکست است که سه و دو دینار طلا باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ ششم  
منقل شدن ترقوه از جا خود نصف به شکست است که بیست دینار طلا باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ هفتم  
سوراخ شدن ترقوه ربع دینار شکست است که ده دینار طلا باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ هشتم به مخرج ترقوه که پوست  
و گوشت آن بریده شود و استخوان آن نمایان گردد بیست و پنج دینار طلا است چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ نهم شکسته  
شدن منکب و مفصل سر استخوان بازو و کف پنج یک به دست که یکصد دینار  
طلا باشد پس اگر صد و شصت و زان واقع شود که شکستن نرسد چهار حصه  
شکستن است که هشتاد دینار طلا باشد پس اگر پوست گوشت آن بریده شود که  
استخوان آن نمایان گردد ربع دینار شکستن که بیست و پنج دینار طلا باشد به  
است پس اگر منقل شود از جا خود دینار یکصد و هشتاد و پنج دینار طلا است  
که صد دینار از برای شکستن است پنجاه دینار از برای نقل استخوان است و بیست  
و پنج دینار از برای نمایان شدن استخوان است که مجموع آن یکصد و هشتاد و پنج باشد  
پس اگر سوراخی در زان واقع شود ربع دینار شکستن که بیست و پنج دینار طلا باشد

دینار است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ  
هرگاه منکب صدمه برسد که خود شود و شکسته بند را ببندد و با عیبی است یا بد  
و کره دران با ۱۲ بماند ثلث به کامله دینار است که سصد و سه و سه دینار و  
ثلث یکدینار طلا باشد و اگر بندان منقل شود سه دینار طلا دینار است چنانکه  
در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ هرگاه بازو  
بشکند و از آن ببندد و صحت یا بد بدون اینکه عیب و کره دران باشد دینار  
خمس دینار است که یکصد دینار طلا باشد و اگر عیب و کره بعد از صحت زان  
باقی بماند پنجاه علاوه بر خمس باید بحکم منقل شود و اگر پوست و گوشت آن  
بریده شود که استخوان آن نمایان گردد ربع دینار شکستن که بیست و پنج دینار طلا  
دینار است و اگر استخوان آن از جا خود منقل شود نصف به شکستن که پنجاه  
دینار طلا است به این است که سوراخی در زان یافت شود بجهت صحت که بان رسد  
ربع دینار شکستن که بیست و پنج دینار طلا است به این است چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئلہ هرگاه مرفق بشکند و از  
ببندد و صحت یا بد بدون اینکه عیب و کره دران باشد خمس دینار است که  
یکصد دینار طلا باشد به این است و اگر بعد از صحت عیب و کره دران باقی بماند  
علاوه بر خمس باید بحکم منقل شود و اگر صحت و کره دران یافت شود و شکند  
دینار چهار حصه دینار شکستن است که هشتاد دینار طلا باشد و اگر مرفق  
بشکند

صدع  
نکافق است

و پوست



و پوست و گوشت هم بریده شود که استخوان نمایان گردد و آنخواهم از جا  
خود منتقل شود بجای دیگر و بران یکصد هفت و پنج دینار طلا است یکصد  
دینار از بر کسراست و پنجاه دینار از بر انتقال استخوان و بیست و پنج دینار  
از برای موضع است و اگر سوراخ در آن یافت شود بجای صد که بران رسیده  
دیگر شکست نپذیرد است و اگر بجای صد که بران رسیده فرو خورد شود از آنجا  
ببند و بعد از صحت عیب و کوره در آن بماند پانزده تلت یکصد که سیصد  
سوسه دینار و تلت یک دینار طلا باشد و اگر مفصل آن از هم جدا شود دینار  
دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهائو بایان داده اند  
مسئله هرگاه ساعد بشکند و از این بند و صحت یا بدون عیب و کوره خواه یک  
فصل آن شکسته باشد یا هر دو فصل دینار خمس و پندست که یکصد دینار طلا  
باشد و اگر زنده بشکند و بجای صحت یا بدینجاد دینار طلا پذیرد است و اگر صد  
در فصلی هم رسیده باشد که بران وارد آمد و بترک چنانچه در شکست است  
که هشتاد دینار طلا باشد و اگر پوست و گوشت آن بریده شود که استخوان نمایان  
گردد ربع دینار شکست آن که بیست و پنج دینار طلا باشد پذیرد است اگر استخوان منتقل  
شود از جای خود بجای دیگر خمس و پندست که یکصد دینار طلا باشد و  
دینار سوراخ که بجای صحت در آن واقع شود ربع دینار شکست آن است که بیست و پنج  
دینار طلا باشد و دینار سوراخ که نافذ باشد و از طرف دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار

موضع  
رنگی است که در اعضا  
بر سه گانه استخوان آن  
عضو پیدا شود

طلا و اگر در جرحه در ساعد هم رسیده باشد که بران وارد شده که صحت نیابد دینار  
تلت یکصد ساعد است که سوسه دینار طلا و تلت یک دینار باشد چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقهائو بایان داده اند مسئله هرگاه ساعد و بند شکست  
صدمه خورد شود و از این بند و صحت یا بدون عیب و کوره در آن تلت یکصد  
دست پذیرد است که یکصد و شصت شش دینار طلا و تلت یک دینار باشد  
و اگر صحت یا بدون عیب و کوره در آن بماند علاوه تلت یکصد و بیست و یک  
که چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهائو بایان داده اند مسئله  
هرگاه کف دست صدمه بشکند و از این بند و صحت یا بدون عیب و کوره  
دینار خمس و پندست که یکصد دینار طلا باشد و اگر مفصل کف مفصل  
شود و بیرون رود تلت یکصد است دینار شکست است که بیست و پنج دینار  
طلا و و تلت یک دینار باشد و دینار موضع آن که پوست و گوشت آن بریده شده  
باشد و استخوان نمایان باشد ربع دینار شکست است که بیست و پنج دینار  
طلا باشد و دینار انتقال استخوانهای کف ست از جای خود بجای دیگر نصف  
دینار شکست است که پنجاه دینار طلا باشد و اگر سوراخ نافذ در کف  
دست بجای صدمه هم رسیده که از طرف دیگر ظاهر باشد و مسدود نشود  
دینار خمس و پندست که یکصد دینار طلا باشد و اگر سوراخ در آن باشد  
که نافذ نباشد و از طرف دیگر ظاهر نباشد دینار ربع دینار شکست است

بسیار  
بسیار



که بیشک پنج دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از  
فقهها فتویٰ باین داده اند مسئله هرگاه ابهام و انکشت بزرگ قطع شود  
دیه آن ثلث به قطع دست است که یک طرف شصت شش دینار طلا و دو ثلث  
دینار باشد و هرگاه بند متصل بکف بشکند و از آنرا بپند و صحیح یا بدیه  
عیب و کرمه در آن دینار حسن دیه شکست است که سه و سه دینار طلا و ثلث  
یک دینار باشد و هرگاه بعد از بستن و صحیح یا فتن عیب و کرمه در آن باقی ماند  
علاوه بر دینار بمکومت باید معین شود و هرگاه آن بند بترکد و نشکند و باین  
بند شش دینار طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه پوست کوشان بند  
بریده شود که استخوان آن نمایان گردد و دینار هشت دینار طلا و ثلث دینار  
و اگر استخوان آن بند متصل شود از جای خود بجای دیگر دینار شانزده و دینار  
طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه سوراخ در آن بند بجهت صدک ببرد  
دیه آن نصف به انتقال استخوان است که هشت دینار طلا و ثلث دینار  
باشد و اگر مفصل آن مفصل شود و در برود دینار ده دینار طلا است  
و هرگاه بند دوم ابهام بشکند و از آنرا بپند و صحیح یا بدیه و کرمه  
آن شانزده دینار طلا و دو ثلث دینار است و هرگاه بعد از بستن و صحیح یا  
عیب و کرمه در آن باقی ماند علاوه بر دینار بمکومت باید معین شود و اگر پوست  
و کوشان بریده شود که استخوان آن نمایان گردد دینار دین و شکست است

که چهار

که چهار دینار طلا و سه دینار باشد چنانکه اگر سوراخ در آن ببرد چنانچه  
دینار طلا و سه دینار است و هرگاه استخوان آن بترکد و نشکند و دینار  
دینار طلا و ثلث دینار است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیاری از فقهها  
فتویٰ باین داده اند مسئله دیه قطع هر یک از انگشتها چنانکه از غیر از اینها  
سدس دیه دست است که هشتاد و سه دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه هر یک از  
استخوانها بندها آنها بیشک دینار طلا و دو ثلث دینار است و دیه موه هر یک  
از بندها آنها که پوست و گوشت آنها بریده شده باشد که استخوان آنها نمایان گردد  
چهار دینار طلا و سه دینار است و دیه انتقال استخوان هر یک از اجزای  
دیگر هشت دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه شکست هر مفصلی از آنها که متصل  
بکف دست است شانزده دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه صدع و ترکیدن  
استخوان هر یک سی و سه دینار طلا و ثلث یک دینار است و دیه سوراخ شدن  
هر یک از بندها چهار دینار طلا و سه دینار است و دیه مفصل شدن هر  
بند و بیرون رفتن از مفصل خود پنج دینار طلا است و دیه هر یک از مفصل  
میان انگشتها چنانکه هرگاه قطع شود پنجاه و پنج دینار طلا و ثلث یک دینار  
و دیه شکست هر یک از مفصلها میان انگشتها چنانکه از دینار طلا و ثلث  
یک دینار است و دیه صدع و ترکیدن هر یک هشت دینار طلا و نصف دینار است  
موضع هر یک که پوست و گوشت آن بریده شده باشد که استخوان آن نمایان گردد

دو دینار



دودینار طلا و دو نعلی بنار است و دینار انتقال استخوان هر یک از جای خود بجای  
دیگر پنج دینار طلا و نعل یک بنار است و دینار سوراخ شدن هر یک دودینار طلا و  
نعل یک بنار است و دینار مفصل شدن و بیرون رفتن هر یک از مفصل خود سه  
دینار طلا و دو نعل یک بنار است و دینار هر یک از مفصل علی و آخر مفصلها چهار  
انگشت اگر قطع شود بیست هفت دینار طلا و نصف پنج دینار و نصف عشر دینار  
و دینار شکست هر یک پنج دینار طلا و چهار خن از یک بنار است و دینار صدع و ترکید  
استخوان هر یک چهار دینار طلا و خمس یک بنار است و دینار موضع هر یک که پوست  
و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان شده دودینار طلا و نعل یک بنار است  
و دینار انتقال استخوان هر یک از جای خود بجای دیگر پنج دینار طلا و نعل یک بنار است و دینار  
سوراخ شدن هر یک و دینار طلا و دو نعل یک بنار است و دینار بیرون رفتن هر یک  
از مفصل خود سه دینار طلا و دو نعل یک بنار است و دینار خن هر یک پنج دینار  
طلا است اگر بر ناطبچی بروید چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهها قوی  
بان داده اند مسله هر که هر دو شوق سینه بجهت صدمه نه شود یعنی دو طر  
هر ضلعی نزدیک یکدیگر شود و وسط آن فرو رود شبیه مجامع که ترانه کنند  
دینار نصف یک که کامله که بانصد دینار طلا باشد و اگر یک شوق آن نه شود و  
و پنجاه دینار طلا و نعل است و هر که گفته باد و شوق سینه با هم نه شوند یعنی نه  
کامله و اگر یک شوق سینه با یک کف نه شوند دینار نصف یک که کامله و دینار

موضع سینه که پوست و گوشت آن بریده شود و استخوان آن نمایان گردد و دینار  
یست و پنج دینار طلا است و دینار شکست هر ضلعی که در مقابل قلب افتاده  
و پنج دینار طلا است و دینار صدع و ترکید آن دوازده دینار طلا و نصف دینار  
و دینار انتقال استخوان از جای خود بجای دیگر هفت دینار طلا و نصف دینار است  
و دینار موضع و دینار سوراخ شدن هر ضلعی که مقابل قلب است و دینار شکست  
که شش دینار طلا و ربع دینار باشد و دینار شکست هر ضلعی که نزدیک عضد  
بالای قلب افتاده دینار طلا است و دینار صدع و ترکید آن هفت دینار  
طلا است و دینار انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر پنج دینار طلا است و دینار  
موضع آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان آن نمایان شده ربع دینار  
شکست است که دودینار طلا و ربع دینار باشد چنانکه در سوراخ شدن ربع  
دینار شکست است و دینار جافه سینه که سوراخ شده باشد و بیخوف و اندر  
در سینه باشد نعل یک که کامله که سیصد و سه دینار طلا و نعل یک دینار  
باشد و دینار جافه از دو جانب سینه که بواسطه تیری یا نیزه سوراخ شده باشد  
چهار صد و سه دینار طلا و نعل دینار است چنانکه در احادیث وارد شده  
اکثر از فقهها قوی بان داده اند مسله هر که استخوان و رگ یا استخوان مابین  
مقعد و خصیه شکسته شود که شخص نتواند بول و غائط خود را حفظ کند و  
احتیاج آید شود دینار دینار که کامله که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد



شده و خلاصه در این نیست و هرگاه بعد از شکستن ورك انرا ببندند و صحنه یا بد  
بدون عیب و کرم جلا شکستن ورك انرا ببندند و صحنه یا بد بدون عیب و کرم در آن  
دیران خسری به کامله که دو بیت دینار طلا باشد و دیر صدع و ترکیدن آن چنانچه  
خسری به شکست است که یکصد شصت دینار باشد و دیر موشخه آن که پوست  
و گوشت آن بریده شود که استخوان آن نمایان گردد در ربع دیر شکست است که پنجاه  
دینار طلا باشد و هرگاه استخوان آن از جای خود بجای دیگر منتقل شود پنجاه دینار  
طلا دیر است که اگر استخوان آن خورد شود و انرا ببندند و صحنه یا بد و عیب و کرم  
در آن باقی بماند ثلث دیر کامله دیر است که سیصد و سه دینار طلا و  
ثلث یکدینار باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء افوی باین  
مسئله هرگاه استخوان آن شکسته شود و ببندند و صحنه یا بد بدون عیب و کرم  
دیران خسری به کامله که دو بیت دینار طلا باشد و اگر عیب و کرم در آن باقی  
بماند ثلث دیر کامله دیر است که سیصد و سه دینار طلا و ثلث یکدینار باشد  
و دیر صدع و ترکیدن آن چنانچه خسری به شکست است که یکصد دینار طلا باشد  
اگر قرحه در آن ببرد که صحنه یا بد دیران ثلث دیر شکست است که شصت و شش  
دینار طلا و دو ثلث یکدینار باشد و دیر موشخه آن که پوست و گوشت آن بریده شده  
که استخوان آن نمایان باشد در ربع دیر شکست است که پنجاه دینار طلا باشد و دیر  
انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر منتقل دیر است که یکصد دینار

طلا باشد و دیر سوراخ شدن آن ربع دیر شکست است که پنجاه دینار طلا باشد  
چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء افوی باین داده اند مسئله هرگاه  
زافو شکسته شود و انرا ببندند و صحنه یا بد بدون عیب و کرم خسری به کامله که  
دو بیت دینار طلا باشد دیر است که یکصد و شصت دینار باشد و دیران باقی بماند  
ثلث دیر کامله که سیصد و سه دینار و ثلث یکدینار باشد دیر است که دیر  
صدع و ترکیدن استخوان آن چنانچه خسری به شکست است که یکصد شصت  
دینار طلا باشد و دیر موشخه آن که پوست و گوشت آن بریده شده و استخوان  
آن نمایان شده ربع دیر شکست است که پنجاه دینار طلا باشد چنانکه دیر سوراخ  
شدن آن پنجاه دینار طلا است و دیر انتقال استخوان آن یکصد و هفتاد و  
پنج دینار طلا است بر این است که یکصد دینار از برای شکستن آن و پنجاه دینار  
از برای انتقال استخوان آن و بیست و پنج دینار از برای موشخه و ظاهر شدن  
استخوان است که هر این سه جنایت در آن جمع شده باشد و دیر مفصل شدن آن  
از مفصل و بیرون رفتن آن سه دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده  
و بعضی از فقهاء افوی باین داده اند مسئله هرگاه شکسته شود و انرا ببندند  
و صحت یا بد بدون عیب و کرم دیران خسری به کامله که دو بیت دینار طلا باشد  
و اگر بعد از بستن و صحنه یا بد عیب و کرم در آن باقی بماند ثلث دیر است که  
سیصد و سه دینار و ثلث یکدینار طلا باشد و دیر صدع و ترکیدن آن



چهار خمر در پیر شکست است که یکصد و شصت یزار طلا باشد و دیر موصف  
 ان که پوست و گوشت ان بریده شده و استخوان ان نمایان گشته و ربع دیر شکست است  
 که پنجاه دینار طلا باشد و دیر نفق که سوراخ ان از طرف دیگر ظاهر نشود  
 نصف دیر موصف است که بدست و پنج دینار طلا باشد و دیر انتقال استخوان  
 ان از جای خود بجای دیگر ربع دیر شکست است که پنجاه دینار طلا باشد چنانکه  
 دیر سوراخ شدن ان که از طرف دیگر ظاهر باشد پنجاه دینار طلا است هرگاه  
 صدمه و زخم در ان هم رسد که صحیح یا بدست و سه دینار طلا است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه کعبه یا غیره بجای  
 متصل بقدم بجهت صدمه خورد شود و از ان بید و صحیح یا بدست و عیوب  
 که دیر است که دیر کامله که سیصد و سی دینار و ثلث یک دینار طلا باشد  
 اگر بعد از بستن و صحیح یا فتن عیب و کرده در ان باشد بماند مقدار دیر ان باید بمکومت  
 معین شود چنانکه در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله  
 هرگاه قدم شکسته شود و از ان بید و صحیح یا بدست و عیوب و کرده دیر ان خمس  
 کامله که دیر است دینار طلا باشد و هرگاه بعد از بستن و صحیح یا فتن عیوب  
 کرده در ان باشد بماند مقدار دیر ان باید بمکومت معین شود و دیر موصف ان که  
 پوست و گوشت ان بریده شده و استخوان ان نمایان گشته و ربع دیر شکست است پنجاه  
 دینار طلا باشد و دیر انتقال استخوان ان از جای خود بجای دیگر نصف دیر شکست

و ثلث یک دینار

است که یکصد دینار طلا باشد و دیر سوراخ نافه که از دو طرف نمایان باشد  
 و مسدود نشود خمس دیر کامله که دیر است دینار طلا باشد و دیر سوراخ  
 از دو طرف ظاهر نباشد ربع دیر شکست است که پنجاه دینار طلا باشد چنانکه  
 احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله هرگاه استخوان  
 بند اول انگشت بزرگ پایش کند دیر ان شصت و شش دینار و دیر ثلث یک دینار  
 طلا است و دیر انتقال استخوان ان از جای خود بجای دیگر بدست و شش دینار  
 و دیر ثلث یک دینار است و دیر صدع و ترکیدن استخوان ان بدست و شش دینار  
 و دیر ثلث یک دینار است و دیر موصف ان که پوست و گوشت ان بریده و استخوان  
 نمایان گشته هشت دینار و ثلث یک دینار طلا است چنانکه دیر سوراخ شدن  
 ان هشت دینار و ثلث یک دینار است و دیر فک بیرون رفتن ان ده دینار طلا  
 و دیر شکستن دیر ان که ناخن داشت شانزده دینار و دیر ثلث یک دینار  
 طلا است و دیر موصف ان چهار دینار و سدس یک دینار طلا است و دیر انتقال  
 استخوان ان از جای خود بجای دیگر هشت دینار و ثلث یک دینار طلا است و دیر  
 سوراخ شدن ان چهار دینار و سدس یک دینار طلا است و دیر صدع و  
 ترکیدن استخوان ان سیزده دینار و ثلث یک دینار طلا است و دیر فک بیرون رفتن  
 ان پنج دینار طلا است و دیر ناخن ان اگر قطع شود دینار طلا است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بعضی از فقهاء فتوی بان داده اند مسئله دیر شکست



بند اول هر يك از انكشتها چهار كانه غير از ابهام شانزده دینار و نكشت يك دینار  
 طلا است و دینار صدع و تركیدن آن سیزده دینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار  
 انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر هشت دینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار  
 مویخه آن که پوست و گوشت بریده شده و استخوان آن ظاهر شده چهار دینار و نكشت  
 يك دینار طلا است چنانکه دینار سوراخ شدن آن چهار دینار و نكشت يك دینار طلا است  
 و دینار فک بیرون رفتن آن پنج دینار طلا است و دینار شکست بند دینار از هر يك از انكشتها  
 چهار كانه غير از ابهام یازده دینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار صدع و تركیدن  
 استخوان آن هشت دینار و چهار دینار طلا است و دینار مویخه آن دودینار  
 طلا است و دینار انتقال استخوان آن از جای خود بجای دیگر پنج دینار و نكشت يك دینار  
 طلا است و دینار سوراخ شدن آن دودینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار فک  
 و بیرون رفتن آن سه دینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار شکست بند دینار  
 هر يك از انكشتها چهار كانه غير از ابهام که ناخن در است پنج دینار و چهار دینار  
 دینار طلا است و دینار صدع و تركیدن استخوان آن چهار دینار و نكشت يك دینار  
 طلا است و دینار مویخه آن يك دینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار انتقال استخوان  
 آن دودینار و نكشت يك دینار طلا است و دینار سوراخ شدن آن يك دینار و نكشت يك دینار  
 طلا است و دینار فک و بیرون رفتن آن دودینار و چهار دینار طلا است و دینار  
 دینار هر يك از انكشتها چهار كانه غير از ابهام هرگاه قطع شود و زویده دینار طلا

و دینار مویخه هر يك از انكشتها نكشت دینار آن نكشت است چنانکه در احادیث وارد شده و  
 بعضی از فضلاء فوی بان داده اند مخفی نكشت دینار شکست و سایر جراحات و عیوب  
 وارده پاهای از ورک گرفته تا انكشتها انها تفاوت دارد با شکست جراحات و عیوب  
 دستها و سایر اعضا بنا بر حدیث ظریف که بقضیاء و مقادیر دینار رسیده و جمیع  
 انها متصل بان حدیث شده اند در اغلبی و خود در دینار و لکن چون تفاوت  
 مقدار دینار پاهای از دستها و سایر اعضا یافتند پس بسیار از این فقرات  
 که تفاوت را مبرسانند اعراض کردند و در همه اعضا بر این اتفاق افتاده اند مگر در  
 موارد چند و بعضی گفتند که ظاهر از لفظ ورک و فخذ و رگبه و کعب قدم که در حدیث  
 است و رگبه و فخذین و رگبین و کعبین و قدمین است باز در همه اعضا بر  
 این اتفاق افتاده و حال آنکه ظاهر از لفظ ورک و رگبه نیست و همچنین در باب فقر  
 بار کتاب کافیه کتاب فناوی کلینیه است کتاب من لا یخضر الفقه کتاب فتاوی و  
 علیها الرحمة است و مجد ظریف فوی داده اند و سایر فضلاء هم مجد ظریف  
 داده اند مگر در این فقره حدیث و متمسک شدن ببعض فقرات حدیث و بعضی  
 دلیل ندارند و دلیل که دارند همین است که جمیع کثیر بر این اتفاق افتاده اند  
 و فصل دوم در مقدار دینار جنایانیت که وارد میشود و اصل اعضا در حدیث  
 خود بر قرارند و منقصه در آثار و منافع انها بمرسبه و در از چند مسلمات  
 مستلزم هرگاه ضعیف بزنند بر سر کسی که بسبب آن عقل او را بیل شود یا گوشها او کثرت

ظریف  
راوی حدیث است

فصل در مقدار دینار جنایانیت  
که در حدیث وارد شده است  
و در این باب جمیع کثیر  
بر این اتفاق افتاده اند  
و در این باب جمیع کثیر  
بر این اتفاق افتاده اند



یا چشمها او کور شود یا بینا و بر احسان نکند به هر یک از اینها دیر کامله است  
که هزار دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله  
هرگاه ضربت بکسی برزند که بلب کوش او کور شود یا با چشم او کور شود یا یکی از سوراخها  
ببیند و احسان بکنند دیر هر یک از اینها نصف دیر کامله است که با صد دینار طلا  
باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ضربت  
بکسی برزند که ذائقه او زایل شود و طعم هیچ چیزی را نفهمد مقدار دیر آن باید بجو  
معاین شود چرا که در احادیث بر این خصوص چیزی نیست چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقهای فوئی بان داده اند و بعضی بدیر کامله فائل شده اند مسئله  
هرگاه ضربت بکسی برزند که لال شود و نتواند سخن گوید دیر او دیر کامله است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند  
که صدای او زایل شود و صو او از هن او بیرون نیاید دیر او دیر کامله است چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند  
که غنچه در صوت او بپرسد و صو او از بین او بیرون یابد یا بجز در صوت او بپرسد  
که خوشن در صوت او باشد دیر آن دیر کامله است چنانکه در احادیث وارد شده  
و اکثر از فقهای فوئی بان داده اند مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند که نتواند از نزال  
منه کند دیر آن دیر کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست  
مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند که بسبب آن نتواند بول خود را حفظ کند و بی اختیار بول

مغفر  
صدائیکه از غیر در آید

از او بچکد پس اگر مستمر بول از او بچکد از صبح تا شام و دیر آن دیر کامله است و اگر از صبح تا  
ظهر بچکد و ثلث دیر کامله دیر است و اگر از صبح تا چاشت بچکد دیر آن یک ثلث  
دیر کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فوئی بان داده اند  
مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند که بسبب آن نتواند غائط خود را حفظ کند دیر آن دیر  
کامله است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فوئی بان داده اند مسئله  
هرگاه ضربت بکسی برزند که بسبب آن حیض او مرتفع شود و عقیم و نازا گردد دیر آن  
نایکسال بان حال باشد ماند دیر آن ثلث دیر کامله است و چنانکه در احادیث وارد  
شده و بسیار از فقهای فوئی بان داده اند مسئله هرگاه ضربت بکسی برزند که بجهان یکضرب  
چند عضو او معیوب شود مثل آنکه هم کور شود و هم کر و هم لال و هم شامه او زایل شود  
از برای هر یک دیر کامله است و منداخل میشوند پس فی المثل چهار دیر کامله از برای  
عضو معیوب است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فوئی بان داده اند  
مسئله هرگاه بسبب ضربت بعضی از اثار و منافع اعضا زایل شود مثل آنکه بعضی  
از حروف را نتواند بگوید یا یک گوش او صورت او یا بینی او تشوید یا لب او چشم او زایل شود  
پس دیر کامله را باید قسمت کرد و بعد از یک نقصان بپرسد دیر باید داد چنانکه در  
احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بسبب ضربت شخص نتواند  
بعضی از حروف را بگوید پس دیر کامله را ببیند و هشت قسم مساوی باید قسمت کرد  
و بقسمت یک نقصان بپرسد دیر باید داد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست

بسیار معیوب و غیره که در احادیث  
وارد است و خلافت در آن نیست



از نیت مسئله هرگاه بسبب ضربتی یکی از چشمها شخصی که دیده شود پس چشم معیوب او را  
 باید بست تا نگاه تخم مرغی در المثل بدست کسی بایستد که دور بایستد و تا چشم صحیح او  
 آن تخم را ببیند آنکس دور تر میرود تا ماکان که اگر آنکس دور تر بود چشم صحیح او  
 نبیند تخم را پس آنکس از آنکه میباید وقت چشم صحیح او را محکم میبندد و چشم معیوب  
 او را باز میکند و آنکس که تخم در دست است نزدیک ماکان که چشم معیوب  
 او تخم را ببیند پس آنکس از آنکه میباید پس از نزد او ماکان که تخم دیده در دست میکند  
 و تفاوت در میان وقت از آنکه در دست میکند و دیده چشم را قسم میکند بعد از درگاه  
 ماکان که چشم صحیح او دیده پس هر قدر که چشم معیوب او کند دیده بان عدد صحتی از دیده  
 مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه بسبب  
 ضربتی یکی از گوشها شخصی سنگین شود و صوت را از دور نشود پس گوش معیوب  
 او را باید بست پس کسی که زنگار المثل بدست میکند و میرود در مکان دور و آنکه  
 میرود که آن شخص بشنود پس آنکس دور تر رود تا ماکان که اگر از آنجا دور تر رود آن شخص  
 نشنود پس آن ماکان نشان میکند پس گوش صحیح محکم میبندد و چیزی در سوراخ  
 آن میکند از آنکه صوت را نشنود و گوش معیوب او را باز میکند و کسی که زنگ در دست  
 او است نزدیک ماکان که گوش معیوب او صوت زنگ را بشنود پس آن ماکان  
 هم نشان میکند پس در دست میکند از نزد او تا ماکان که گوش صحیح او صوت زنگ را شنید  
 پس در دست میکند مکان در میان دو نشان و تفاوت در میان از عمار حفظ میکند

پس در گوش را قوت میکند بر عدد در میان او و ماکان که گوش صحیح او صوت  
 زنگ را شنید پس قدری که تفاوت در میان دو نشان است همان قدر صحتی از دیده را  
 مستحق است چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه  
 عضو معیوب شد و در عیب گرفته شد و بعد از آن عیب نقص مرفوع شد  
 نباید دور تر رود که چنانکه شفا یافتن از عیب موجب دور تر نمیشود چنانکه در  
 احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی مگ شود که بسبب  
 ضربتی عضوی از او معیوب شده پس اگر دو شاهد عادل شهادت دادند  
 دیده عیب را مستحق میشود و اگر شاهد ندارد و شش نفر قسم یاد کردند که عضو او  
 از ضربت ضارب عیب معیوب شده مستحق دور تر وارش عیب خود میشود و اگر  
 شش نفر یافت نشوند که قسم یاد کنند خود مدعی اگر شش قسم یاد کرد که عیب  
 عضو او از ضربت شخص معین است مستحق دور تر وارش عیب خود میشود چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای فقهی بان داده اند و بعضی عدل دانسته اند  
 پنج نفر یا پنجاه قسم کنند فصل چهارم در اقسام زخمها و جراحتها  
 اسمها آنها و دیات وارش آنها و امور متعلقه بآنها است و در آن چند مسئله  
 مسئله اقسام زخمها و جراحتها که هر یک مقلد از دیده دارند و قسمند حاکم  
 و دامپ و باضعه و سحان و موحه و هاشمه و منفله و مامومه و جافه و در  
 بعضی از عبارات صلاحه و ابجا باضعه و امده و ابجا مامومه ذکر کرده اند چنانکه

در احادیث  
و مسائل  
و در احادیث  
و مسائل  
و در احادیث  
و مسائل



# کتاب المسائل

## کتاب الکدایک

در اخلاط وارد شده و خلافت که غل اعتنا باشد در از نیست مسئله مقصود  
از خاصه خراش است که در پوست بدن وارد شود و خون از آن بیرون نیاید پس  
اگر در صورت و افتشود و بدن یکشراست و اگر پوست عروج شود و خون  
بیرون آید و لایق است پس اگر در صورت و افتشود و بدن دو شراست و اگر پوست  
و گوشت بریده شده باشد پس اگر در صورت و افتشود و بدن سه شراست  
اگر پوست و گوشت بریده شده و در سینه بان چهره که بر سر استخوان است و  
باستخوان است و استخوان نیست محاق است پس اگر در صورت و افتشود و بدن چهار  
شراست و اگر پوست و گوشت بریده شده و صد بان چهره و فقی که بر سر استخوان  
رسیده و استخوان نمایان شده آن موضع است پس اگر در صورت و افتشود و بدن  
پنج شراست و اگر با اینحال استخوان هم شکسته شده آن هاشم است پس اگر در صورت  
صورت و افتشود و بدن ده شراست و اگر با اینحال استخوان از جا خود منتقل شده  
بجای دیگر منتقل شده پس اگر در صورت و افتشود و بدن پانزده شراست و اگر  
با اینحال اثر صدمه در سر رسیده پوست که بر سر و مغز و ماغ است سم او مامور  
و در بدن سه و سه نفر شراست و اگر با اینحال پوست و مغز هم بریده شده و اثر صدمه  
بمغز و ماغ رسیده اسم آن جائفه است چرا که اثر صدمه بمغز رسیده و در بدن سه  
و سه نفر شراست جائفه مخصوص سر نیست در تمام بدن چون اثر جراحت بمغز  
رسید از جائفه میگویند مثل آنکه نیزه فرو برد که سران بشکند یا جوف عصب و دیگر

# در مسائل اخلاط و حالها

۶۵۷

## جلد دوم

برسد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در از نیست مگر آنکه بعضی ثلث یک  
شتر را افزوده اند بر سه و سه نفر شتر بملاحظه آنکه ثلث یک کاملاً را که صد  
حساب کرده اند مسئله هرگاه بصد سه و نیزه سوراخ شود و مخزن و مبین  
پس این مسئله در ثلث یک یا ثلث است که سیصد و سه و دینار و ثلث  
یک دینار طلا باشد و اگر آن سوراخ شد و بیست و پنج یا بدو یا آن خمس یا بیست و پنج  
که دو دینار طلا باشد و اگر یک طرف بیست و پنج سوراخ شود و در آن عشره یا در روزه  
و سر بیست است که پنجاه دینار طلا باشد و اگر یک طرف با حاج که در وسط سوراخ  
بیست است با هم سوراخ شوند و در آن شصت شتر دینار و دو ثلث یک دینار طلا  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند مسئله هرگاه  
بصد و کشید بدین رید شود و در آن ثلث یک یا بیست و سیصد و سه و دینار  
و ثلث یک دینار طلا باشد چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فتوی بان داده اند  
مسئله هرگاه لب یا لاریه شود که دندانها نمایان آید پس اگر معالجه کنند و صحت  
یابد و در آن یکصد دینار طلا است و اگر دریده شود بدین معنی و در آن یکصد  
سه و سه دینار و ثلث یک دینار طلا است و هرگاه لب بریده شود که دندانها  
نمایان گردد پس اگر معالجه کنند و صحت یابد و در آن یکصد و سه و دینار و ثلث یک  
طلا است و اگر دریده شود بدین معنی و در آن سیصد و سه و سه دینار و ثلث یک  
دینار طلا است لب یا لب پائین تفاوت دارند چرا که فایده لب پائین بیشتر است

مخزن  
دو سوراخ نیزه



و غدا و ابر ان حفظ میکند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها فحوی  
 بان داده اند مسئله هرگاه یک از خدین سوراخ شود که اندرون دهن نمایان شود  
 در پان دو نیت یسار طلا است و اگر معالجه کند و صحنه بد و اثر آن در صورت  
 باقی بماند و پان پنجاه دینار طلا است و اگر آن بعد از صحنه از دو طرف خدین  
 باقی بماند و پان یکصد دینار طلا است و اگر اثر آن بعد از صحنه از دو طرف خدین  
 پوست و گوشت سوراخ شود و استخوان خدین نمایان گردد و پان یکصد و پنجاه  
 دینار طلا است و اگر استخوان نمایان نشود و پان یکصد دینار طلا است و هر  
 موضع از صورت که بریده شود و استخوان نمایان گردد و پان پنجاه دینار طلا است  
 و اگر معالجه کند و صحنه بد و اثر آن باقی بماند و پان چهل دینار طلا است و در  
 باقی ماندن اثر بعد از صحنه یا فتنه دینار طلا است پس اگر در استخوان صورت  
 باشد که ترکیده باشد و پان هشتاد دینار طلا است و اگر قطعه گوشتی از صورت  
 جدا شود و استخوان نمایان نشود و پان صد دینار طلا است و اگر گوشت و پوست سر  
 بریده شود و استخوان نمایان گردد و پان پنجاه دینار طلا است و اگر استخوان  
 منقل شود از جا خود بجای دیگر و پان یکصد پنجاه دینار طلا است و اگر صدمه  
 برسد به پوستی که بر روی مغز مغایر است و پان سیصد و سه دینار و نیت یک دینار  
 طلا است و بعضی از این احکام در شجاعت سر و صورت گذشت چنانکه در احادیث وارد  
 شده و بسیار از فقها فحوی بان داده اند مسئله هرگاه لطمه و صدمه بصورت برسد

کرنگ آن سرخ شود و پان یک دینار و نصف دینار طلا است و در سایر بدن نصف  
 میشود پس اگر کتف صدمه رنک بدن سرخ شود و پان سه دینار و ربع دینار طلا  
 و اگر رنک آن سبز شود یک دینار و نصف دینار طلا است و اگر رنک آن سیاه  
 شود و پان سه دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها  
 فحوی بان داده اند مسئله هر عضو از اعضا مرد ازاد که در پان بقدر مرد به  
 کامله یا نصف آن یا ثلث آن یا سایر کسور باید کسور را نسبت به هزار دینار داد و در  
 اعضا زن ازاد کسور را نسبت به نصف دینار باید داد و در اعضا مرد که اهل  
 ذمه نسبت کسور را به شصت و سه دینار باید داد و در اعضا زن که اهل ذمه نسبت  
 به بیست و سه دینار باید داد و در اعضا مملوک نسبت را به قیمت آن باید داد بشرط آنکه  
 قیمت او بیش از دینار کامله که هزار دینار است نباشد و الا به هزار دینار باید گفت و اگر  
 ولیکن در پان اعضا مرد مسلم ازاد و زن مسلم ازاد مساویست تا آنکه در پان عضو  
 ثلث هزار دینار برسد پس چون بقدر ثلث رسید در پان عضو زن مسلم ازاد  
 نصف در پان عضو مرد مسلم ازاد خواهد بود چنانکه گذشت و مثلاً در دینار و در  
 در مسئله زکوة گذشت و در اینجا اعاده نمیشود بجز در این مسئله مذکور احادیث  
 وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد را نیست مسئله در هر عضو از اعضا  
 مسلم ازاد که در پان عضو معین شده که تمام دینار است یا نصف یا ثلث یا سایر کسور  
 در هر عضو از اعضا مملوک این نسبتها را بقیه آن و باید ملاحظه کرد مثل آنکه

و اگر رنک آن سبز شود و پان  
 ان سه دینار طلا است و  
 اگر رنک آن سیاه شود و پان  
 ان شش دینار طلا است



یکم مملوک نصف قیمت او است و در هر دو چشم مملوک بقدر تمام قیمت او است  
 و در عضو از اعضا حرکت دهد آن معین نشده و باید بمکومت معین کرد مملوک را  
 باید اصل قرار داد یعنی باید فرض کرد شخص از او را که او مملوک باشد و او را قیمت  
 کنند در حال صحت و در حال عیب پس اگر المثل او را قیمت کردند در حال صحت  
 بدو تومان و در حال عیب نه تومان پس چنانکه از ده عشره کمتر است حکم میشود  
 که در آن عضو از او که معین نبود مقدار آن معین شد بمکومت که عشره به کامله  
 که یکصد دینار باشد المثل چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در آن  
 نیست مسئله هر گاه جراحت از زرع و عمد باشد پس در هر موضعی که قصاص  
 باید کرد اگر بخواهند بدیهه اکفا کنند و قصاص نکنند باید برضا جاح و مجروح  
 باشد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هر گاه مجروح  
 عفو کند جراح خود را و بعد از عفو جراح سربیت کند و مجروح هلاک  
 شود جراح دیه او را باید بدهد مگر در جراحت را که باید از دیه قتل که شود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت آنکه محل عشا باشد در آن نیست فصل  
 پنجم در دیه جنین و امور متعلقه با آنست و در آن چند مسئله مسئله  
 از برای طفل پنج جزء است جزء اول آن نفقه است که مانند تمامه سقید است که از  
 بیله بیرون میاید و دویم علقه است که مانند قطعه خونی است که سبته شده  
 و سهوم مضغه است که مانند کوشه است کوبیده و عظام و استخوان است و پنجم کوشه

فصل پنجم  
 در دیه جنین و  
 امور متعلقه  
 با آنست

است بر روی استخوان پس اگر کسی بزن حامله صدمه بزند که نطفه از او ساقط  
 شود دیه آن بیست دینار طلا است و اگر ساقط کند علقه را دیه آن چهل  
 دینار است و اگر مضغه از او ساقط شود دیه آن شصت دینار طلا است و اگر کشت  
 عظام و استخوان از او ساقط شود دیه آن هشتاد دینار طلا است و اگر کشت  
 بر روی استخوان پوشیده از او ساقط شود دیه آن یکصد دینار طلا است و اگر  
 روح در آن دمیده ساقط شود دیه آن دینه کامله است که اگر پیش از هفت روز  
 طلا دینه او است و اگر در جنین پانصد دینار طلا دینه او است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله از ابتدای حمل تا چهل روز نطفه  
 و بعد از چهل روز تا چهل روز دیگر علقه و بعد از آن تا چهل روز مضغه  
 و بعد از آن تا چهل روز دیگر استخوان تمام میشود و بعد از آن تا چهل روز  
 دیگر گوشت بر روی استخوان پوشیده میشود و از ابتدای هریک از این پنج  
 نا انتهای آنها در جنین است که هر مرتبه سابقه دیه قبلی را حقه میبرد و در  
 باو میشود پس اگر در نطفه نطفه خون ضایع پیدا شود دیه آن ده دینار است  
 نطفه است پس بیست و در دینار طلا دینه آنست و اگر در نطفه خون ضایع  
 در نطفه ظاهر شده چهار دینار طلا افزوده میشود بر بیست دینار و هم  
 چنین اگر سه نطفه خون ضایع را ظاهر شده شش دینار طلا افزوده میشود  
 و همچنین از برای هر نطفه خونی عشره افزوده میشود تا آنکه تمام آن مثل



لحم خون شنا شود که آن علقه است و اگر خون شنا نباشد و خون شنا  
 آن خون شنا از جوف مادر است و در خلی طفل ندارد و همچنین هرگاه بر روی  
 علقه رکها سبز ظاهر شود پس از برای هر دو که دودینار طلا افزوده میشود  
 بر چهل دینار نابرسد بحد مضغه که شصت دینار است و همچنین هرگاه  
 در مضغه اخوانی ظاهر شود پس از برای هر اخوانی چهار دینار افزوده  
 میشود بر شصت دینار نابرسد بحد ششادینار که در تمام عظام است چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله کسیکه  
 بر سنان جماع کننده را در حال جماع که منی را در بیرون فرج زن انزال  
 کند دینار ده دینار طلا است چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای  
 اقوی بان داده اند مسئله هرگاه زن حامله گشته شود در بطن طفل او جلا گانه  
 باید بوزن طفل برسد چنانکه در بطن خود زن باید بوزن او برسد و اگر معلوم  
 نشود که طفل پسر بوده یا دختر نصف ثیه او را از روی پیر باید حساب کرد  
 و نصف ثیه او را از روی دیر دختر پس دیر او هفتصد و پنجاه دینار طلا میشود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله هرگاه  
 زن حامله خود طفل خود را سقط کند بخوردن دوائی یا غیر آن دینار بوزن  
 آن باید بدهد و خود او را بوزن پیر چنانکه او فانی است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه طفل سقط شده خشنا

مشکل باشد دینار نصف به پیر است و نصف به دختر چنانکه از احادیث معلوم  
 میشود و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله دیر طفل کنیز اگر طفل  
 او هم ملوک باشد پس اگر زننده ساقط شود و بعد از پیر عشر قیمت را دارد  
 او است و اگر مرده ساقط شود نصف عشر قیمت را دارد و او است چنانکه در احادیث  
 وارد شده و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله دیر طفل اهل ذمه  
 اگر از شکم ساقط شود عشر دیر مادر او است که چهل درهم نقره باشد چنانکه  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله هرگاه کسی  
 سر میت مسلمی را از بدن جدا کند دینار یکصد دینار طلا است مثل دیر طفل  
 شده که روح در بدن او دمیده نشده باشد و لکن دیر او را باید صرف خود او  
 کرد در حج و نماز و خیراتی از برای او و بوارث و غیره بخلاف دیر طفل  
 ساقط شده که بوزن او میرسد چرا که در طفل اگر ساقط نمیشد بدن با میامد  
 لکن سر میت اگر از بدن جدا نمیکردند باز ماندگان او امید باوندانشان  
 در احادیث وارد شده و بسیار از فقهای اقوی بان داده اند مسئله دیر حیوان  
 و امور متعلقه بانست و در این چند مسئله مسئله هرگاه کسی حیوانی را  
 کوشنیر که مالک نیست ذبح کند پس اگر ثقیل و در قیمت زننده بودن  
 انجوان بامد بوج بودن است و تفاوت را باید مالک آن بدهد چنانکه از  
 احادیث معلوم میشود و خلافت در آن نیست مسئله هرگاه کسی حیوانی را

بیماری حیوانان و امثال  
منعقد بان است  
جلد دوم



نکست کند یا عضو از اعضا ان حیوان را قطع کند یا معیوب کند قیمت ان حیوان را  
یا ارش عیب را باید بمالك بدهد چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در  
ان نیست مسئله دیگر شکاری چهل درهم است اگر تفاوت در میان اسکا  
شکار باشد قیمت اهل خبر باید بقیان معین شود چنانکه از احادیث معلوم میشود  
و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله دیگر سگها و بستان بیت و هم است و دیگر  
کله یک کوفتند و اگر تفاوت در میان اسکا باشد قیمت اهل خبر باید بقیان معین  
شود چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله دیگر  
ختر قیمت است در نزد کسانی که حلال میدانند خوردن گوشت از چنانکه در احادیث  
وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله دیگر جنین حیوان عشقیت انجوت  
چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله دیگر کور کردن  
چشم حیوان بع قیمت انجوان است یا نصف قیمت ان و رجوع کردن باهل خبر در  
ان بهترین انجا است چنانکه از احادیث معلوم میشود و بسیار از فقها قوی بان داده اند  
**فصل فی ذکر کفاره قتل و امور متعلقه بآنست در ان چند مسئله مسئله اول**  
بر قاتل اگر کشته باشد و از روی عمد کفاره جمع یعنی آزاد کردن بنده و روزه داشتن  
دو ماه در پی و اطعام شصت مسکین خواه مقول مرد باشد خواه زن و خواه طفل  
یا مجنون و خواه آزاد باشد یا مملوک چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا  
باشد در ان نیست مسئله واجبست کفاره مرتبه بر قاتل اگر از روی خطا کشته باشد

مؤمن را

فصل فی  
کفاره قتل  
و امور متعلقه  
بآنست

مؤمن را پس باید آزاد کند بنده را و اگر نتواند بنده آزاد کند باید دو ماه در پی روزه  
بگیرد و اگر نتواند روزه بگیرد باید شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکینی یک مد از طعام  
چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله واجبست  
کفاره بر قاتل علاوه بر دو مرتبه مقول اگر چه او یا مقول او را عفو کرده باشند و در  
نکفر باشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله  
واجبست کفاره بر قاتل اگر مقول از اهل ذمه باشد اگر چه دیده او را باید بدهد چنانکه  
در احادیث وارد شده و خلافت در ان نیست **فصل هشتم در بیان عاقله و امور متعلقه**  
**بآنست در ان چند مسئله مسئله اول عاقله قاتل شخصند که از او ارت میبرد**  
که ذکر خواهد شد ان شاء الله و مالکی که از او گرفته باشد مملوک خود را و تبرخی از او  
جایات از نگرفته باشد یا او را بجنایت فجحی مجروح نکرده باشد و ضامن جریمه ضامن  
شده جنایت شخصیر که وارث ندارد که ارث او را ببرد و امام علیه السلام است و صورتی که  
هیچک از طوافت نک در میان نباشند چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت که محل  
اعتنا باشد در ان نیست مسئله از کسانی که نباید بدهند زنها و اطفال و مجانیان  
هستند اگر چه ارث فائز بایشان برسد اگر کشته شود چنانکه در احادیث وارد شده  
و خلافت در ان نیست مسئله اطفال و مجانیان اگر کسر بکشند یا مجروح کنند خواه از  
روی عمد یا از روی خطا عاقله این باید دیده را بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و  
خلافت که محل اعتنا باشد در ان نیست مسئله زوج و زوجة عاقله یکدیگر نیستند اگر چه

فصل فی  
کفاره قتل  
و امور متعلقه  
بآنست

ارد



اثر بر نماند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت در این نیست مسئله عاقله  
 مقول که از روحم و شبه عمد کشته شده نباید بدهد و همچنین اگر قاتل اقرار کند  
 که او متولر اشته اگر چه از روحم خطا محض کشته باشد و همچنین اگر صلح کند با ولی یا  
 مقول عاقله او و اقارب او نباید بدهد مقولر ابد بدهد بلکه از مال خود او باید بدهد یا اگر  
 کرد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله عاقله در خطای محض  
 که قاتل اقرار و صلی نکرده و شهودی نداشته اند که قاتل بخطا محض مقولر اشته  
 باید بدهد مقولر ابد بدهد و خود قاتل چیزی نباید بدهد چنانکه در احادیث وارد شده  
 و خلافت در این نیست مسئله در جراحت اگر پوست و گوشت بریده شده و استخوان  
 نمایان شده از روحم خطای محض عاقله باید بدهد بدهد نه جراح بشرط آنکه جراح اقرار  
 و صلی نکرده باشد و همچنین از موضع کوفته ناهاشم و منقله و موم و جاشم  
 عاقله باید بدهد یا بدهد مادر حار صمد و دامیه و با صعه عاقله نباید بدهد  
 مگر آنکه اجروح و طبیب را بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت محل  
 اعتنا باشد در این نیست مسئله در صورت خطا محض عاقله باید بدهد یا بدهد  
 قاتل و جراح مرد باشد یا زن بشرط نبودن اقرار و صلی چنانکه در احادیث وارد  
 شده و خلافت که محل اعتنا باشد در این نیست مسئله پدر قاتل و سپرد اخل  
 جماعت عاقله هستند چنانکه از احادیث معلوم میشود و خلافت محل اعتنا باشند  
 ان نیست مسئله طبقات عاقله ها مثل طبقات و رثه هستند که باید اقرب بقا

و جراح بدهد نه اجداد و نه برادران و نه اقرب چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها  
 مقولر داده اند مسئله عاقله اقرب قاتل اگر یک نفر تمام دیه را باید بدهد و اگر متعدد  
 باید بدهد یا بدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت در این نیست مسئله عاقله  
 اگر متعدد باشند در یک درجه از جانب پدر قاتل و مادر او و ثلث پدر اکتفا  
 منسوب پدرند باید بدهد و یک ثلث را کسانیکه منسوب به مادرند باید بدهد  
 در عرض مدت سه سال در هر سال ثلث از دیه را باید بدهد و اگر هر  
 جانب پدر باشند و منسوب به مادر در میان نباشند تمام دیه را ایشان باید بدهند  
 و اگر منسوب به پدر معدوم باشد و منسوب به مادر موجود باشند تمام دیه را  
 ایشان باید بدهند چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی  
 بان داده اند و بعضی منسوب به مادر را داخل عاقله نمیدانند و دلیل از آنجا  
 در دست ندادند چنانکه در توزیع دیه که بعضی گفته اند که غنی باید نصف یتیم  
 و فقیر باید ربع دینار بدهد لیلی از احادیث در دست ندارند مسئله  
 کثیر بکه فرزندان مال خود دارد اگر مال خود را از روحم بکشد و از مال  
 و اگر از روحم خطا کشت چیزی بر او نیست و از سهمی فرزندان خود ازاد میشود  
 چنانکه در احادیث وارد شده و بسیار از فقها قوی بان داده اند مسئله  
 جنایت اهل ذمه از قتل کوفته تا جراحات از مال خود ایشانست و اگر مالی ندارند  
 امام علیه السلام دیه را از مال خود میدهد چنانکه در احادیث وارد شده و خلافت

توزیع  
نقیم



دران نیست مسئله جنایت را که خود شخص بخود میسر سازد از قتل کفره ناجو  
 بر عاقله او چهره نیست و همچنین جنایت را که حیوان میسراند بر عاقله مال  
 چهره نیست و همچنین اگر معدن خراب شود بر سر کسی که در معدن کار  
 میکند و همچنین کسی که در چاه میبرد یا معیوب شود یا در زرع عمارت و دیوار  
 میبرد یا معیوب گردد بدون ضرر از غیر و قریب بر عاقله مال چهره نیست  
 و دیده ندارد و خون و جنایت او بعد میبرد چنانکه در احایث وارد شده  
 و خلاصه دران نیست **خاتمه** مخفی نیست که آنچه را خداوند عالم اجل  
 شان از خلق خود خواسته جمیع آنها را وحی کرده بپیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و او هم آنها را سپرده در نزد او صیقا خود علیه السلام و ایشان هم بخلاف رساله  
 چرا که معصوم بوده اند و نقصان در تبلیغ از هیچ راهی از برای ایشان نبوده و مخفی  
 نباشد که آنچه در این کتاب نوشته شده جمیع آنها ترجمه متون احادیث است  
 که این علم را رسائیده اند که خلاصه دران نیست اگر چه بعضی از آنها  
 فتوی بعضی مسائل نداده باشند و لکن در این کتاب نوشته شده  
 ترجمه متون احادیث است خلاصه نیست مثل آنکه فرض ابتدای این بحث در وجوب  
 از برای مرد از پیش مرفق است اگر چه بعضی فتوی نداده باشند و لکن خلاصه در  
 ورود فرض از نیست و همچنین بسا آنکه مسئله در این کتاب عنوان شده که بعضی  
 از آنها در کتاب خود عنوان نکرده اند و لکن خلاصه در ورود و دانند از نزد

خاتمه  
 این کتاب  
 در بیان  
 فضائل  
 و مناقب  
 ائمه  
 علیهم السلام  
 و در بیان  
 فضائل  
 و مناقب  
 ائمه  
 علیهم السلام  
 و در بیان  
 فضائل  
 و مناقب  
 ائمه  
 علیهم السلام

الله و له المنته علی ما وقفنا بآراء ما ورد عنهم علیهم السلام خالباً عن کل  
 ما ليس منهم من راي هو و الحمد لله و الصلوة و السلام علی خاتم الانبیاء  
 الذی جاء فی الاوصیاء ما دامت الظلمة عکس الضیاء و اما اقام الظالمین للافاقه  
 الا و انما اللجنه و انما اللجنه البیضاء و الغیر الا عنین علی اعداءهم المعلنین  
 الی یوم الدین ابدلاً لا بدین و قد تم فی یوم الزیاده من ذی الحجه و فی الله من  
 المعین الطالبین للحق المبین خیر شهود الین  
 التاسع عشر المائده الرابعه  
 بعد الا فصح

قد تشریف بکتابه فی التشریح الشریف المجلد الثالث المینفذ فی اواخر شهر رجب  
 العشر الاخر من المحرم الحرام الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 و التجاره طاعتکم و اما فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 بدو فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 الطبعه المکتبه فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 و در شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 ان شاء الله تعالی فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 ان شاء الله تعالی فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 لا خیر فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام فی شهر رجب الحرام  
 ۱۳۱۱





تفصیل







